

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار) ؛ ص 1

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 1

[مقدمه]

بنام خداوند بخشنده مهربان

سپاس از آن خدا است که برتری داد نوع آدمی را بر دیگر جانداران بمسلمانی و ایمان و ساخت برای این ایمان و اسلام یاورانی از خویهای ارجمند و خصال نیک تا آنها را از تحریک شیطان نگهدارد، و تحیت و درود فراوان بر پیغمبر کریم، رؤف رحیم، دارای اخلاق بزرگوار، که برای تکمیل اخلاق ستوده مبعوث شده که خودش بنام محمد و خاندانش میان همه مردم پاک نژادیند و فضل و شرفشان در هفت آسمان ورد زبانها است. ستوده‌اند به پاکترین اوصاف و نامور بافتخارند در همه آفاق.

سپس باید دانست که این مجلد پانزدهم از کتاب بحار الانوار است در بیان اسلام و ایمان و شرایط آنها و آنچه بدنبال دارند از مکارم اخلاق و پایه‌های نیک و خوش رفتاری با همه جور آفریده‌ها از خودی و بیگانه و در بیان معانی کفر و آنچه بایدش و نفاق و آنچه زاید از خصال زشت و منشهای ناپسند با توجه باینکه من ابواب آداب معاشرت را کتاب جدائی ساختم چه کتاب شایسته بود برای یک جلد کامل و گرچه در فهرست آغاز کتاب آن را در شمارش این مجلد در آورده بودم، از خداوند کمک خواهیم در رسیدن بحق و درستی در هر باب.

ابواب ایمان، اسلام، شیعه‌گری، و معانی آنها و فضل و وصف آنها.

گویم خواهد آمد در کتاب عشرت در باره آداب و سنن اخباری که وابسته به این ابوابست منتظر آنها باش.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 2

[باب اول] باب فضل ایمان و کلیات شرایط آن.

آیات قرآن مجید البقره، 1-5 قرآن رهنمای پرهیزکارانست آنان که گروند بنادیده و برپادارند نماز را و از آنچه روزیشان دادیم انفاق کنند، و آنان که گروند بدان چه فرود آوردند بتو و آنچه فرود شد پیش از تو و بدیگر سرای یقین دارند. آنان بر سر راهند از سوی پروردگارشان و آنان همان رستگارانند 25 و مژده ده بآنان که گرویدند و کارهای خوب کردند بهشتها دارند 41- و بگروید بدان چه فرو آوردم بتصدیق آنچه با شما است و نباشید سره کافران بدان 72 آیا بگروید برخی از کتاب تورات و کفر ورزید برخی دیگر، چه باشد سزای کسی که چنین کند از شماها جز رسوائی در زندگی دنیا و در روز رستاخیز برگردانده شوند به سخت‌تر شکنجه و خدا غافل نیست از آنچه میکنید.

85- بگو چه بد است آنچه وامیدارد شما را بدان ایمانتان اگر شما با ایمانید. 93- هر که دشمن خداست و فرشته‌هایش و فرستاده‌هایش و دشمن جبرئیل و میکائیل است، خدا هم دشمن هر کافر است 136- بگوئید ایمان آوردیم بخدا و آنچه فرو آورد بما و آنچه فرو آورد به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و آنچه داده شدند موسی و عیسی و آنچه داده شدند پیمبران از پروردگارشان جدائی نکنیم میان هیچ کدام و ما

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 3

برایش منقادیم 138- و اگر ایمان دارند بدان چه شما ایمان دارید البته مهیابند و اگر رو برگردانید جز آن نیست که جدائی افکنید و بزودی خدا کفایت شر آنها کند و او است شنوا و دانا 248- راستی در آن نشانه‌ایست برای شما اگر باشید مؤمنان 256- هر که ناباوری کند به طاغوت و باور کند خدا را البته چسبیده بدسته استوارتر که گسیختن ندارد و خدا شنوا و داناست 257- خداست سرپرست آنان که گرویدند بر آردشان از تاریکیها بروشنی- تا گوید- آنان در آن جاویدند 277- راستش آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند و برپا داشتند نماز را و پرداختند زکات را مزد دارند نزد پروردگارشان و نه ترس دارند و نه اندوه خورند 278- آیا آنان که گرویدند از خدا بترسید و بگذارید آنچه بجا مانده از ربا اگر شما هستیید مؤمنان 285- باور دارد رسول خدا آنچه بر او فرود آمده از پروردگارش و مؤمنان همه باور دارند خدا و فرشته‌هایش و کتابهایش و فرستاده‌هایش را جدائی نیندازیم میان هیچ کدام از فرستاده‌هایش و گفتند شنودیم و فرمانبردیم آمرزشت پروردگارا و بسوی تو است بازگشت.

از آل عمران آیه 49 راستی در این نشانه‌ایست بر آنان اگر باشید مؤمنان 57- و اما آنان که گرویدند و کار خوب کردند پیردازد بدانها مزدهاشان را و خدا دوست ندارد ستمکاران را 67- راستی سزاوارتر در بستگی بابراهیم همانهاست که پیرو او بودند و همین پیغمبر است و آنان که گرویدند و خدا سرپرست مؤمنانست 54- بگو باور داریم خدا را و آنچه فرو آورده بما و آنچه فرو آورده بابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و آنچه داده شده بموسی و عیسی و پیمبران از پروردگارشان جدا ندانیم آنها را از هم و ما برایش منقادیم 152- و خدا فضل ده است مؤمنان را 179- بگروید بخدا و رسولش و اگر بگروید و پرهیزگار شوید، مزد بزرگ دارید 199- و راستی از اهل کتاب باشند که بگروند بخدا و آنچه بشما فرود آمده و آنچه بدانها فرو آمد با دل ترسان از خدا و نگیرند در برابر آیات خدا بهای اندک آنانند که

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 4

براشان نزد خدا مزد باشد، راستی خدا سریع الحسابست.

از سوره النساء آیه 57 و آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند البته در آریمشان به بهشتها که روانست زیر آنها جویها جاوید باشند در آنها همیشه و همسران پاکیزه دارند و در آریمشان زیر سایه پایدار 122- و آنان که گرویدند و

کارهای خوب کردند در آوریشان در بهشت‌ها که روانست زیر آنها جویها جاویدند در آنها همیشه وعده راست خداست و کی از خدا راستگوتر است 136- آیا آنان که گرویدند باور دارید خدا و رسولش و کتابی که فرو آورده برسولش و کتابی که پیش از او فرو آورده و کسی که کفر ورزد بخدا و فرشته‌هایش و کتابهایش و فرستاده‌هایش و بروز دیگر که رستاخیز است البته که سخت گمراه شده 146- و خواهد داد خدا بمؤمنان. مزدی بزرگ 152- و آنان که گرویدند بخدا و فرستاده‌هایش و جدا نساختند آنان را از هم آنها داده شوند بزودی مزدهاشان و باشد خدا پر آمرزنده و مهربان 173- و اما آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند پیردازدشان مزدهاشان را بیفزاید برایشان از فضل خود و اما آنان که سر برگرداندند و بزرگی کردند شکنجه دهدشان شکنجه دردناک و نیابند جز خدا دوست و یاور 175- و اما آنان که گرویدند بخدا و پناهیدند بدو البته که در آوردشان در رحمت و فضلش و رهنمایدشان بسوی خود با راه راست.

از سوره المائده آیه 9 نوید داده خدا بدانها که گرویدند و کار خوب کردند، آمرزش و مزد بزرگ 66- و اگر اهل کتاب بگردند و بترسند از خدا البته جبران کنیم بدکاریشان را و در آوریشان بهشت پر نعمت 67- و اگر برپا دارند تورات و انجیل را و آنچه از پروردگارشان بدانها فرو شده البته روزیخورند از فراز خود و از فرود پای خود از آنها گروهی میانه‌رو باشند و بسیارشان بدکردارند 69- راستی آنان که گرویدند و آنان که یهود شدند و صائبان و ترسایان هر کدامشان باور دارند خدا و روز دیگر و کار خوب کردند ترسی ندارند و اندوه نخورند.

سوره الانعام، آیه 48- پس هر که گروید و خوب شد نه ترسی دارد و نه اندوه

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 5

خورد 93- و آنان که دیگر سرا را باور دارند باور کنند بدان و آنها بر نمازشان محافظت کنند 99- راستی در آن نشانه‌ها است برای مردمی که باور دارند 123- آیا دل مرده‌ای که زنده‌اش کردیم و نوری دادیمش که با آن در مردم راه رود چون کسی باشد در تاریکیها که از آن بدر نشود چنین آراستیم برای بدکاران آنچه بودند میکردند 127- و اینست راه پروردگارت راستا البته شرح دادیم آیا ترا برای مردمی که یاد آور شوند 128- که دارند خانه سلامت نزد پروردگارشان و او است سرپرستشان در برابر آنچه بودند میکردند 153- و راستی اینست راه من راستا پیروش باشید و پیرو راه دیگر نباشید تا از آن شما را جدا کند، اینست که بشما سفارش کند شاید پرهیزکار شوید 158- آیا بجز این نظر دارند که فرشته‌ها در برشان آیند یا پروردگارت آید یا برخی آیات او آید روزی که برخی آیات پروردگارت آید سود ندهد بکسی ایمانش که پیش از آن ایمان نداشته و یا با ایمانش خیری بدست نیاورده بگو منتظر باشید که ما هم از منتظرانیم 161- بگو راستی مرا رهنموده پروردگارم براه راست، دینی استوار که ملت ابراهیم و یگانه پرستی است و نبوده از مشرکان.

از سوره اعراف، آیه 3 پیروی کنید آنچه فرو فرستاده شده بشما از پروردگارتان و پیروی نکنید از جز او اولیائی چه کم یادآور شوید 42- و آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند ما بکسی تکلیف نکنیم جز باندازه‌ای که تواند آنانند یاران بهشت و هم در آن جاویدانند 156- و رحمت هر چیز را فرا گیرد و آن را بنویسیم برای آنان که پرهیزند و زکات پردازند و آنان که آیات ما را باور دارند 157- آنان که پیروند رسول پیامبر امی را که یابندش نوشته شده نزد خود در تورات و انجیل و ادراشدان بکار نیک و باز دارشان از کار زشت و روا دارد برایشان خوشمزه‌های پاکیزه را و حرام کند بر آنها هر پلید را و وانهد از آنها بارهای سنگین و کندها که بر آنها بود و آنان که گرویدند و کمکش دهند و یاریش کنند و پیرو نوری شوند که با او فرو شده آنان همان رستگارانند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 6

از سوره الانفال آیه 73- و آنان که گرویدند و کوچیدند و جهاد کردند در راه خدا و آنان که جا دادند و یاری کردند آنان همان مؤمنان درستند و آمرزش و روزی ارجمند دارند 74- و آنان که از آن پس گرویدند و کوچیدند و جهاد کردند با شما آنان از شمایند.

از سوره التوبه آیه 20 آنان که گرویدند و کوچیدند و جهاد کردند در راه خدا با دارائی و جانشان درجه بزرگتر دارند نزد خدا و آنانند همان کامیابان 72- نوید داده خدا بمؤمنان و مؤمنات بهشتها که روانست زیرشان جویها جاویدند در آن و مسکنهای خوب دارند در بهشت‌های عدن و رضوان از بر خدا بزرگتر است آنست فوز عظیم.

از سوره یونس آیه 2 و مژده ده آنان را که گرویدند گام راستین دارند نزد پروردگارشان 9 و آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند رهنمایدشان پروردگارشان بایمانشان روان شود از زیرشان جویها در بهشت‌های پر نعمت 63- آنان که گرویدند و تقوی پیشه کردند 64- از آن آنهاست مژده در زندگی دنیا و دیگر سرا 87- و مژده ده مؤمنان را 91- تا چون دریافتش غرقه آب گفت باور دارم که نیست شایسته پرستش جز آنکه باور داشتند زاده‌های اسرائیل و من از مسلمانانم 92- اکنون با اینکه نافرمانی کردی در پیش و بودی از تبه‌کاران 102- چنین بایست است بر ما که رها سازیم مؤمنان را 93- بگو ای مردم اگر در دین من شک دارید من نپرستم آنان را که میپرستید شما از جز خدا ولی میپرستم خدا را که میگیرد جانتان را و فرمان دارم که بوده باشم از مؤمنان 94- و اینکه رو کن بدین یگانه پرستی و نباش از مشرکان.

از سوره هود آیه 23- راستی آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند و زاری کردند بسوی پروردگارشان آنانند یاران بهشت و در آن جاویدند 24- نمونه دو گروه چونان کور و کر است با بینا و شنوا آیا برابرند در نمونه، آیا یادآور نشوید.

از سوره الرعد آیه 16 بگو آیا برابرند نابینا و بینا یا برابرند تاریکیها و روشنی.

از سوره ابراهیم آیه 23- و درآورده شدند آنان که گرویدند و کارهای خوب

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 7

کردند در بهشتها که روانست از زیر آنها جویها جاویدند در آن بفرمان پروردگارشان تحیتشان در آن درود است 24-
آیا ننگری چگونه خدا مثل زده، سخن پاکیزه چون درخت خوبست که بنش پایدار است و شاخه‌هاش در آسمان 25-
میدهد خوردنیش را در هر زمان بفرمان پروردگارش و خدا مثلها میزند برای مردم شاید یادآور شوند 26- و نمونه
سخن پلید چون درخت بد است که بروی زمین باشد و پایدار نماند 27- برپایدارد خدا آنان را که باور دارند و گروند
بگفتار پایدار در زندگی دنیا و در دیگر سر او گمراه سازد ستمکاران را و بکند هر چه خواهد.

از سوره نحل آیه 123 سپس وحی کرد که پیرو کیش ابراهیم باش که یکتاپرستی است و نباشد از مشرکان.

سوره اسری آیه 9 و مژده ده مؤمنان را که کارهای خوب کنند راستش مزد بزرگی دارند.

سوره الکهف آیه 2 و مژده دهد مؤمنانی که کارهای خوب کنند مزد نیکو دارند 3 و در آن همیشه بمانند 30- راستی
آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند البته ما بیهوده نسازیم مزد کسی که خوش کردار است 31- آنانند که داری
بهشتهای عدنند و جویها از زیرشان روانند 55- باز نداشت مرد مرا که ایمان آرند چون رهنمائی برایشان آمد و
آمزشخواهند از پروردگارشان جز که روش اولین برشان آید یا شکنجه روبرو 108- راستی آنان که گرویدند و
کارهای خوب کردند هم آنان بهشت فردوس دارند برای پذیرائی 109- جاویدند در آن و نجویند از آن که بجای دیگر
روند.

سوره مریم آیه 60 جز کسی که باز گردد و بگردد و کار خوب کند که آنان بهشت در آیند و هیچ ستم نشوند 96-
راستی آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند بزودی خدای رحمان دوستی برایشان بسازد.

از سوره طه آیه 75 و هر کسش آید مؤمن و کارهای خوب کرده پس آنان

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 8

پایه‌های والا دارند 76- بهشتهای عدن که روانست در فرود آنها جویها جاویدان در آن و آنست پاداش کسی که پاکیزه
شده 82- و من هر آینه پرآمرزنده‌ام کسی را که باز گردد و کار خوب کند وانگه راه جو شود.

سوره الأنبياء آیه 94 پس هر که کند از کارهای خوب و او مؤمن است ناسپاسی ندارد کوشش او و راستی ما برایش
نویسنده‌ایم.

سوره الحج آیه 14 راستی خدا در آورد آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند در بهشتها که فرودشان جویها روانند و البته خدا هر چه خواهد کند.

23- راستی خدا در آورد آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند در بهشتها که روانست در فرودشان جویها زیور بندند در آن از دستبندهای طلا و گوهر و جامه‌شان در آن دیبا است 24- و رهنموده شوند بسخن پاکیزه و براه پسندیده 38- راستی خدا دفاع کند از آنان که گرویدند 50- پس آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند آمرزش و روزی ارجمند دارند 54- و راستی خدا رهنمای آنانست که گرویدند براه راست 56- پس آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند در بهشت پر نعمتند.

سوره المؤمنون 1- بدرستی رستگاران مؤمنان 2- آنان که در نماز خود خاشعند- تا فرموده- آنانند هم آن ارث برها که ارث برند فردوس را و در آن جاوید مانند.

سوره النور آیه 47 و گویند ایمان داریم بخدا و رسول و فرمانبریم وانگه پشت کنند گروهیشان از این پس و نباشند مؤمن 48 تا آنجا که فرموده- همانا گفته مؤمنان چون خوانده شوند بسوی خدا و رسولش تا داوری کند میانشان اینست که گویند شنیدیم و فرمانبردیم و آنان همان رستگارانند 62- جز این نیست که مؤمنان آنانند که گرویدند بخدا و رسولش و چون بهمراه او اندر کار عمومی باشند نروند تا از او اجازه گیرند راستی آنان که اجازه از تو گیرند هم آنانند که ایمان بخدا و رسولش دارند.

سوره النمل آیه 2 رهنما و مزده است برای مؤمنان 3- آنان که برپا دارند نماز

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 9

را و پردازند زکات را و هم بدیگر سرا یقین دارند.

سوره القصص آیه 67 پس اما کسی که بازگشت و گروید و کار خوب کرد امید است از رستگارها باشد.

سوره العنکبوت آیه 1 و 2- الم آیا پندارند مردم که وانهاده شوند که میگویند ایمان داریم و آنان آزمایش نشوند 3- و هر آینه آزمودیم آنان که پیش از آنها بودند و باید بدانند خدا آنان را که راستند و باید بدانند دروغگویان را 7- و آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند البته در آوریمشان در خوبان- تا فرموده- و باید بدانند خدا آنان که گرویدند و باید بدانند منافقان را 24- راستی در آنست نشانی برای مردم باورکننده 46- و بگوئید باور داریم آنچه بما فرود آمده و بشما فرود آمده و معبود ما و معبود شما یکی است و ما بدو منقادیم 47- و چنین فرود آوردیم بتو کتاب را پس آنان که فرو آوردیم بدانها کتاب باور دارندش و از آنانهم کسی باشد که آن را باور دارد و انکار نکند آیات ما را جز کافران 51- (آیا بسشان نیست) که ما فرو آوردیم بتو کتاب را که خوانده شود بر آنها راستش در این رحمت و یاد آوریمت برای مردمی

که باور دارند 58- و آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند جا دهیم آنها را در غرفه‌های بهشت- تا فرموده- توکل میکنند.

سوره الروم آیه 15 و اما آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند در باغستانی شاد باشند و خرم 30 بر خیزان خود را برای کیش یکتاپرستی که سرشت آفرینش خدا است که مردم را بر آن آفریده دگرگونی نیست برای آفرینش خدا آنست کیش پا بر جا ولی بیشتر مردم ندانند 31- رو بسوی او کنید و بترسیدش و بر پا دارید نماز را و نباشید از مشرکان 32- از آنان که در کیش دسته دسته شدند و گروه‌ها بودند هر گروهی بدان چه نزد او است شاد استند 43- بر خیزان خود را برای کیش درست پایدار پیش از آنکه بیاید روزی که برگشتی ندارد از خدا در آن روز، در آن روز شکاف بردارند- تا فرموده- تا پاداش دهد آنان را که گرویدند و کارهای خوب کردند از فضل خود

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 10

راستش که او دوست ندارد کافران را 53- نشنوانی جز کسی که ایمان آرد بآیات ما و آنان منقاد باشند.

سوره لقمان آیه 8 راستی آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند بهشتهای پر نعمت دارند 9- جاویدند در آنها وعده درست خداست و او است با عزت و حکمت.

سوره التنزیل آیه 15 جز این نیست که ایمان آرند بآیات ما آنان که چون یادآور شوند بدان پیشانی بر خاک نهند و تسبیح گویند بسپاس پروردگارشان و آنان بزرگی نفرشند 18- آیا پس کسی که مؤمن است چون کسی است که فاسق است، برابر نباشند 19- اما آنان که ایمان آوردند و کارهای خوب کردند جنات مأوی دارند و پذیرائی پاداش آنچه بودند میگردند.

سوره الاحزاب آیه 47- و مؤده ده مؤمنان را که از سوی خدا فضل بزرگ دارند.

سوره سبا آیه 4 تا پاداش دهد آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند آنان آمرزش و روزی ارجمند دارند.

سوره فاطر آیه 7 و آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند آمرزش و مزد بزرگ دارند 19 و برابر نیستند نابینا و بینا.

سوره یس آیه 70 تا بیم دهد هر که زنده است تا آخر.

سوره المؤمن آیه 6 آنان که بر میدارند- عرش را- تا آخر آیه 9، 40 راستی ما یاری کنیم فرستاده‌های خود را و آنان که گرویدند در دنیا و روزی که بر پا خیزند گواهان 58- و برابر نیند نابینا و بینا 84- و چون دیدند عذاب ما را گفتند باور داریم خدای یگانه را و کافریم بدان چه شریک آوردیم 85- پس سودشان ندهد ایمانشان با دیدار عذاب، روش خداست که در بنده‌هاش گذشته و زیانکارند آنجا کافران.

سوره السجده آیه 8 راستی آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند مزدی دارند که بریده نشود.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 11

سوره حمعسق آیه 13 تشریح کرد بر آنان از کیش آنچه سفارش کرد بدان نوح را و آنچه وحی کردیم بتو و آنچه سفارش کردیم بابراهیم و موسی و عیسی که برپا دارید کیش را و جدائی نیندازید در آن ناگوار است بر مشرکان آنچه میخوانی آنان را بدان خدا برگزیند بسویش هر که میخواهد و رهنماید بسویش هر که بازمی گردد 22 و آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند در باغهای بهشتند و هر چه خواهند دارند نزد پروردگارشان آنست آن فضل بزرگ 23- آنست مژدهای که خدا به بندهای خود دهد که گرویدند و کارهای خوب کردند 26 و پذیرد خواهش آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند و فزایدشان از فضل خود.

سوره الزخرف آیه 69 آنان که گرویدند بآیات ما و بودند مسلمان 70- درآئید ببهشت شما و همسرانتان شادمان.

سوره الباقیه آیه 30 و اما آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند درآوردشان پروردگارشان در رحمتش آنست آن کامیابی روشن.

سوره الاحقاف آیه 13 راستی آنان که گفتند پروردگار ما خداست سپس بر آن پایدار ماندند نه ترسی دارند و نه اندوه خورند 14- آنانند یاران بهشت، جاویدند در آن پیاداش آنچه بودند میگردند.

سوره محمد آیه 1 آنان که کافر شدند و جلو گرفتند از راه خدا گم شده کردارشان 2- و آنان که گرویدند و کارهای خوب میگردند و ایمان آوردند بدانچه فرو شده بر محمد و آن درست است از پروردگارشان جبران کند از آنها گناهانشان را و به سازد خاطرشان را 3- آن باینست که آنان که کافر شدند پیرو باطل شدند و راستی آنان که گرویدند پیرو حق گردیدند چنین خدا میزند برای مردم مثلهاشان را 11- آن باینست که خدا مولای مؤمنانست و کافران را مولا نیست 12- راستی خدا در آورد آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند در بهشتها که زیرشان جوها روانند.

سوره الفتح آیه 5 تا درآرد مؤمنین و مؤمنات را در بهشتها که زیرشان جوها

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 12

روانند و جاویدان در آنند و جبران کند از آنها گناهانشان را و باشد این نزد خدا کامیابی بزرگ 26- پس فرو آورد خدا آرامش را بر رسولش و بر مؤمنان و پابندشان کرد به کلمه تقوی و بودند سزاوارتر بدان و اهل آن و باشد خدا بهر چیز دانا 29- وعده داده خدا آنان را که گرویدند و کارهای خوب کردند آمرزش و مزد بزرگ.

سوره الحجرات آیه 7 ولی خدا دوست شما کرد ایمان را و آراستش در دلها تان و بدنما کرد نزد شما کفر و فسق و نافرمانی را و آنانند رهیافته‌ها 8- از فضل خدا و نعمتش و خدا دانا و حکیم است.

سوره و الذاریات آیه 8 راستی شما در گفتار دچار اختلافید 9- کنار افتد از خیر هر که از آن برکنار شود 55- و یاد آور که سود دهد یادآوری مؤمنان را.

سوره الحديد آیه 7 بگروید بخدا و رسولش و هزینه نهید از آنچه شما را بر آن گمارده پس آنان که گرویدند و هزینه نهادند مزد بزرگ دارند 8- شما را نرسد که باور ندارید خدا را با اینکه رسول شما را میخواند تا باور دارید پروردگار خود را و هر آینه پیمان شما گرفته شده اگر مؤمن باشید 9- او است که فرو آورد بر بنده اش آیات روشن را تا برآرد شما را از تاریکیها بروشنی و راستی خدا بشما مهرورز و مهربانست- تا فرموده- روزی که بینی مؤمنان و مؤمنات را میشتابند نورشان جلوشان و در سوی راستشان مژده باد شما را بهشتها که روانست زیرشان جوها جاویدانیست در آن، آن کامیابی بزرگی است- تا فرموده- و آنان که گرویدند بخدا و رسولانش آنانند همان صدیقان و شهیدان نزد پروردگارشان مزد دارند و روشنی و آنان که کفر ورزیدند و دروغ شمرند آیات خدا را آنانند یاران دوزخ- تا فرموده- پیشتازید به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است آماده است برای آنان که گرویدند بخدا و رسولانش آنست فضل خدا دهدش بهر که خواهد و خدا دارای فضل بزرگ است 28- آیا آنان که گرویدید از خدا بترسید و برسولش بگروید تا دهد بشما دو بهره از رحمتش و نهد برای شما نوری که راه روید در آن و پیامرزد شما را و خدا پر آمرزنده

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 13

و مهربان است.

سوره الحشر آیه 20 برابر نیند یاران دوزخ و یاران بهشت یاران بهشت همان کامیابند.

سوره الصف آیه 10- آیا آنان که گروید آیا رهنمایم شما را بیک تجارتي که- رهندتان از عذاب دردناک 11- بگروید بخدا و رسولش و جهاد کنید در راه خدا به دارائیها و جانها تان آن بهتر است براتان اگر میدانید 12- پیامرزد گناهانتان را و در آردتان در بهشتها که روانست زیرشان جوها و در مسکنهای خوب در بهشتهای عدن آنست فوز بزرگ 13- و دیگر که دوستش دارید یاری از خدا و فتح نزدیک است و مژده ده مؤمنان را 14- آیا آنان که گروید باشید یاران خدا چنانچه عیسی زاده مریم گفت به حواریان کیست یاران من در راه خدا حواریان گفتند ما یاران خدائیم و گردیدند گروهی از بنی اسرائیل و کافر شدند گروهی و کمک کردیم مؤمنان را بر دشمنان و گردیدند غالب.

سوره المنافقون آیه 8 و از خدا است عزت و از رسولش و از مؤمنان ولی منافقان ندانند.

سوره التغابن آیه 8 پس بگرید بخدا و رسولش و نوری که فرو فرستادیم و خدا بدان چه کنید آگاه است. 9- روزی که فراهم کند شما را برای روز قیامت آنست روز کم بودی و هر کس گرود بخدا و کار خوب کند جبران کند بدکاریهایش را و در آردش به بهشتها که روانست زیرشان جوها جاویدند در آن همیشه آنست فوز بزرگ- تا فرموده- و هر کس باور کند خدا را آرام شود دلش.

سوره الطلاق آیه 10- آنان که گرویدند البته فرو آوردیم بر شما ذکری 11- رسولی که میخواند بر شما آیات روشن خود را تا بر آردتان از تاریکیها بروشنی و هر که بگرود بخدا و بکند کار خوب در آردش خدا ببهشتها که روانست از زیرشان جوها جاویدند در آن همیشه بتحقیق نیکو کرده خدا روزیش را.

سوره التحريم آیه 8 روزی که رسوا نکند خدا پیغمبرش و آنان که گرویدند با او روشنی آنها میشتابد جلوشان و در سوی راستشان میگویند پروردگارا کامل

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 14

کن نور ما را و بیامر زمان که تو بر هر چیز توانائی.

سوره الملک آیه 22 آیا کسی که راه رود برو در افتاده راه برتر است یا کسی که راه رود ایستاده بر راه راست.

سوره القلم آیه 35 آیا بسازیم مسلمانها را چون مجرمان 36- چه شده شما را چگونه داوری کنید.

سوره الجن آیه 13- پس هر که بگرود پیرو دگارش نترسد از کاستی و عذاب.

سوره المطففين آیه 29 راستی آنان که مجرمند بمؤمنان میخندند 30- و چون بدانها گذرند بر آنها چشمک زنند 31- و چون بخاندانشان برگردند شوخی کنان برگردند 32- و چونشان ببینند گویند راستی اینان گمراهند 33- و فرستاده نیند پاسبان آنها باشند 34- پس امروزه مؤمنان بکافران میخندند 35- بر سختیها نگرانند 36- آیا کفار پاداشی از آنچه میکردند دارند.

سوره الانشقاق آیه 25- جز آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند که مزد پیوستی دارند.

سوره البروج آیه 11 راستی آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند بهشتها دارند که زیرشان جویها روانند آنست فوز بزرگ.

سوره البلد آیه 17 سپس بوده از آنان که گرویدند و بهم سفارش شکیبائی کردند و سفارش مهربانی آنانند یاران دست راست.

سوره التین آیه 6 جز آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند که مزد پیوسته دارند.

سوره البینه آیه 7 راستی آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند آنانند خوبتر مردمان 8- پاداششان از بر پروردگارشان بهشتها است که روانست زیرشان جوها جاوید باشند در آن همیشه خوشنود است خدا از آنها و خوشنودند از او آنست

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 15

برای هر که بترسد از پروردگارش.

سوره العصر آیه 1 سوگند بعصر 2- راستی آدمی در زیانست 3- جز آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند- الخ.

تفسیر: هدایت بیان از گمراهی است و متقین آنها که نگهدارند خود را از آنچه هلاک کند و از آنکه کم خردی بر آنان چیره شود تا چون واجبی را بدانند آن را بکار بندند تا پروردگارشان خشنود گردد بزودی، از گفته امام صادق علیه السلام آید که متقین شیعه مایند و هدایت را ویژه متقین ساخت چه آنان از آن بهره برند آنها که بنادیده ایمان دارند از آنچه در حواس آنها نیاید چون یگانگی خدا، پیغمبری پیغمبران، قیام قائم، رجعت، بعث، حساب، بهشت و دوزخ و هر آنچه باید بدان معتقد باشند و بچشم نیاید و بدلیل خدائی فهم شود و برپا دارند نماز را برکوع و سجود کامل و حفظ اوقات و احکام و پاسداری از تباهی و کاستی و از آنچه روزیشان کردیم هزینه نهند از دارائی و نیروها و از تن و آبرو و دانش که ببخشند در راه خدا و رنج برند و حق را باهلهش رسانند و وام دهند و نیاز برآرند و از مستمندان دستگیری کنند و نابینا را دستکش نمایند و ناتوانها را از مهلکه برهانند و بارشان بکشند و پیاده‌ها را سوار کنند و مؤمن تر از خود را در مال و جان بر خود پیش دارند و با هم پایه‌های خود برابری کنند و دانش را باهلهش بخشند و فضائل اهل بیت را برای دوستان آنها باز گویند و برای هر که امید هدایت او است، بیشتر آنچه گذشت از تفسیر امام گرفته شده است.

و در معانی الاخبار و تفسیر عیاشی ج 1 ص 26- از امام صادق علیه السلام است که یعنی از آنچه ما یادشان دادیم منتشر کنند بدان چه بر تو فرو شده: از قرآن و شرع و آنچه پیش از تو نازل شده از تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتب منزله دیگر که همه درست و راست و از جانب خدا است چنانچه در تفسیر امام عسکری است.

بآخرت یقین دارند فرمود بسرای دیگر پس از این جهان و بدانند و تردید نکنند که در آن خانه پاداش کارهای خوب برتر از کردار داده شود و کیفی کارهای بد بمانند

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 16

آنچه کرده‌اند باشد.

آنان برهنمائی پروردگار خودند، فرمود علیه السلام خدا خبر داده که این موصوفان باین وصفها بر راه درستند از جانب پروردگارشان و بفرمانش دانایند و آنان رهایند از آنچه ترسند و کامیابند بدان چه آرزومندند.

و در تفسیر قول خدا «و بشر الذین آمنوا» فرمود گرویدند بخدا و باور کردند پیغمبری تو را و پیشوایت گرفتند و تصدیقت کردند در گفته‌ها و درستکارت شمردند و علی علیه السلام را پس از تو امام گرفتند و وصی پسندیده تو و بدان چه فرمایندشان گردن نهند و بدان سو که بردشان بروند و او را دارای هر آنچه تو داری دانند جز پیغمبری که در آن تنهائی و دانند که بهشت ندارند جز بموالات او و هر که از فرزندان او منصوص بامامت است و دوستدار دوستان خاندان اویند و دشمن مخالفانشان و دانند که از دوزخ برکنار نباشند جز به دوری از دوستی مخالفانشان و کمک بدگویانشان.

«و عملوا الصالحات» از انجام هر واجب و برکناری از هر حرام و نباشند چون ناباوران بتو، بهشتها دارند که از زیرشان جویهای روانند یعنی از زیر درختان و مساکن آنها. تا آخر آنچه در ابواب معاد گذشت.

فرمود (ع) خدا به یهود گفته (در 41 البقره) بگروید ای یهود بدان چه فرو نمودم بر محمد از ذکر پیغمبری خودش و اخبار امامت برادرش علی و خاندان پاکش که مصدق همانست که در کتاب شما است که محمد پیغمبر سید اولین و آخرین و مؤید به سید اوصیاء و خلیفه رب العالمین فاروق امت و باب مدینه علم است و حکمت و وصی رسول رحمت است و نخرید بآیاتم که در باره نبوت محمد و امامت علی و عترت پاک او هستند بهای اندکی را که هر چه هم بیش باشد نابودی و زیان و بوار دارد و از من بترسید در نهان کردن امر محمد و امر وصی او.

و گفته‌اند اینکه فرموده سره کافران باو نباشید، تعرضی است باینکه باید سره

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 17

مؤمنان باو باشید زیرا صاحب نظرند در معجزه‌هایش و دانا بامر اویند و گشایش خواه از او و مژده ده بزمان او.

«و عملوا الصالحات» که پس از ایمان آمده دلیل آوردند بر اینکه اعمال جزء ایمان نیستند و حق هم همین است ولی نفی شرط بودن را نکند بلکه در برخی اخبار مقارنه را دلیل بر شرط بودن دانسته.

آیا بگروید به بهری از کتاب (85- البقره) دلیل است که اجزاء ایمان شرط یک دیگرند و رسوائی در دنیا تفسیر شده بخواری در پرداخت جزیه، «اشد عذاب» یعنی از جنس اشد که مناسب هر گناه آنها است و آیه در باره یهود است و هم اینکه فرموده چه بد است آنچه وادارد شما را بدان ایماستان (93- البقره) بموسی و تورات که کافر باشید بمن ولی معاذ الله که چنین امری باشد.

هر که باشد دشمن خدا (136- البقره) بعناد با او در باره انعام بینده‌های مقربش و دشمن فرشته‌هاش که بیاری آنان فرستاده و دشمن رسولانش باشد که خبر از برتری آنان دارند و دعوت به پیروی آنان کردند و دشمن جبرئیل و میکائیل باشد نام آنها را برده برای اهمیت آنها پس خدا دشمن کفرانست دلالت دارد بوجوب ایمان بفرشته‌ها و رسولان و باینکه دشمنی آنها کفر است.

در تفسیر امام است که خدا ذم یهود کرده در دشمنی با جبرئیل که اجراء میکرد فرمان خدا را که ناخواه آنان بود مانند اینکه نگذاشت دانیال بخت نصر را که بیگناه بود بکشد تا مدت یهود بسر رسد و آنچه در علم خدا گذشته بر سر آنان آید و ذم کرده دشمنان اهل بیت را در باره بغض با جبرئیل و میکائیل و فرشته‌ها که بکمک علی علیه السلام آمدند بر علیه کفار تا همه را با تیغ برنده خود خوار کرد.

در تفسیر علی بن ابراهیم است: که نازل شد در باره یهودی که بر رسول خدا گفتند اگر فرشته‌ای که نزدت می‌آید میکائیل بود بتو می‌گرویدیم چون او فرشته رحمت و دوست ما است و جبرئیل فرشته عذاب و دشمن ما است.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 18

و بگوئید گرویدیم بخدا (136- البقره) در کافی است (ج 1 ص 415) و در عیاشی (ج 1 ص 67) از امام باقر (ع) جز آن نیست که مقصود از آن علی، فاطمه، و حسن و حسین باشد و پس از آنان در باره ائمه هم رواست سپس خدا بهمه مردم برگشته و فرموده اگر بگروند بمانند آنچه بشما گرویدید تا آخر آیه.

آنچه بما فرود شده قرآنست و آنچه بابراهیم صحف است و اسباط نواده‌های یعقوبند و آنچه بموسی و عیسی دادند توراتست و انجیل ...

در من لا یحضره الفقیه در سفارشهای امیر المؤمنین است به پسرش علیهما السلام که: واجب شده بر زبان اعتراف و تعبیر از آنچه دل بدان بسته است و خدا فرمود:

بگوئید «آمنّا بالله و ما أنزل إلینا» الآية ...

پس جز این نیست که آنان در شقاقتند، در مجمع البیان (ج 1 ص 218) از امام صادق علیه السلام است که یعنی در کفرند و اصل معنایش کشمکش است که هر کدام بسوئی کشند جز سوی آن دسته دیگر ..

پس هر که کفر ورزد به طاغوت (256- البقره) در مجمع البیان (ج 2 ص 364) از امام صادق علیه السلام که آن شیطانست.

من گویم: از اخبار بسیاری بدست آید که شامل همه معبودان جز خداست، از بت و امام گمراهی یا جلوگیری از دین خدا و معنی سرکشی دارد و در تفسیر علی بن ابراهیم است که آنانند که حق آل محمد را غضب کردند.

و باور دارد خدا را بیگتائی و باور دارد رسولان را بحلقه استواری چسبیده و خود را نگهداشته با تمسک بحق از نظر درست و دین پایدار.

در کافی است (ج 2 ص 14) که آن ایمان بخدای یکتا و بی شریک است، و از امام باقر علیه السلام که دوستی ما خاندانست که بریده نشود. در معانی الاخبار (ص 368) از پیغمبر (ص) که هر که دوست دارد بچسبد بحلقه استوار که بریده نشود باید بچسبد بولایت برادرم و وصیم علی بن ابی طالب (ع) که هلاک نشود هر که دوستش دارد

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 19

و پیرو او است و نجات ندارد هر که دشمن و بدخواه او است ...

خدا سرپرست آنانست که گرویدند، کارهایشان را سرپرستی کند و آنها را سرپرستی کند و آنها را بیرون آرد بهدایت و توفیقش از تاریکیهای نادانی و گناهیها بروشنی هدایت و آمرزش، و بیاید از گفته علی علیه السلام که: مؤمن در پنج نور میچرخد و رودش نور، خروجهش نور، دانشش نور، سخنش نور و دیدگاهش در رستاخیز بسوی نور است.

و آنان که کافرند اولیاشان طاغوت است در کافی ج (8 ص 289) از امام باقر علیه السلام است که طواغیت در تفسیر علی بن ابراهیم آنان ستمکاران بر آل محمدند و کسانی که پیرو آنها گردند بیرونشان برند از نور بتاریکیها گفته شده از نور فطرت بر تباهی استعداد در کافی است (ج 8 ص 289) از امام صادق نور آل محمد (ص) و ظلمات دشمن آنها و در کافی است (ج 1 ص 375) و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام برادرشان از ظلمات بنور یعنی از ظلمات کفر بنور توبه و آمرزش برای وابستگی بهر امام عادل که از طرف خدا است، فرمود: و آنان که کافرند اولیاشان طاغوت است برآوردندان از نور به ظلمات مقصودش این است که نور مسلمانی دارند و برای پیروی هر پیشوای جائز که از طرف خدا نیست بیرون شوند بولایت آنها از نور اسلام بظلمات کفر و بایست کند خدا برشان دوزخ را با کفار در عیاشی فزوده که گفتم مقصود از آنها کفار نیست که فرموده: «الذین کفروا» فرمود کافر را چه نوریست تا از آن بظلمات بیرون آورده شود آنان یاران دوزخند و در آن جاویدانند در تفسیر عیاشی (ج 1 ص 139) از امام صادق علیه السلام که آنان که جاویدند در دوزخ دشمنان علی علیه السلامند گرچه در دین خود در نهایت ورع و زهد و عبادتند.

راستی آنان که گرویدند (277-البقره) گفتند: یعنی بخدا و رسولانش و بدان چه از او آمده و برپا داشتند نماز را و پرداختند زکات را آنها را عطف کرده بدان چه شامل آنها است چون برتری دارند بر کارهای خوب دیگر اگر شما مؤمنید (282) یعنی از دل که دلیلش بردن هر فرمانست، گویم مشعر است باینکه هر که گناهان بزرگ

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 20

کند مؤمن نباشد.

باور دارد رسول بدان چه فرودش آمده از پروردگارش (285-البقره) گواهی است و تصریح از خدا بر صحت ایمان او و اعتمادش بدان و جزم و نفی شک وی در آن ایمان رسول را جدا از دیگر مؤمنان آورده زیرا بمشاهده و عیان بوده و از دیگران بدلیل و برهان ...

راستی در آن (49-آل عمران) یعنی در گزارش از خوردنی و پس انداز در خانه‌هاتان معجزه ایست اگر باور کنید.

راستی وابسته‌تر مردم بابراهیم (86-آل عمران) در کافی (ج 1 ص 416) و در تفسیر عیاشی است که مقصود ائمه و پیروان آنها است. در مجمع البیان (ج 2 ص 458) امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وابسته‌تر مردم به پیغمبران کارکن‌تر آنها است بدان چه آوردند، وانگه این آیه را خواند و گفت ولی محمد آنکه فرمان خدا برد گرچه نژاد او از وی دور باشد و دشمن محمد آنکه نافرمانی خدا کند گرچه خویش وی باشد.

بگو باور داریم (84-آل عمران) برسول فرمود: گزارش ایمان خود و پیروانش را بدهد و ما برای او مسلمانییم یعنی منقاد و با اخلاص در پرستش اوئیم.

و نفروشد آیات خدا را ببهای اندک (169-آل عمران) چنانچه تحریف‌کنهای از علمای آنان کردند آنان را مزدشان باشد و دو بار مزد دارند چنانچه در آیه دیگر وعده داده ...

همسران پاکیزه (57-نساء) از خون زنانه و چرک دنیا و پلیدیهایش و گفته‌اند از بد رفتاری و ظل ظلیل یعنی پیوسته که خورشیدش برنیندازد ...

آیا آنان که گرویدید بگروید بخدا و رسولش (136-النساء) یعنی شما که بزبان گرویدید بدل هم بگروید تا برون و درون یکی باشد و گفتگو با دورویانست و گفته‌اند با مؤمنان حقیقی است و منظور پایداری بر ایمانست در آینده، و جدائی این

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 21

را برگزیده گفته ایمان که تصدیق است نماند و باید پیایی تازه گردد، و گفته‌اند سخن با اهل کتابست که فرمان شدند در باور داشتن پیغمبر اسلام و قرآنش چنانچه باور داشتند آنچه خود دارند از تورات و انجیل و سبب فرمان آنها بباور

داشتن کتاب خود گرچه باورشان داشتند یکی از دو چیز است: 1- در تورات و انجیل وصف پیغمبر ما ثبت است و نبوت او و هر که او را و قرآنش را باور ندارد بدانها هم باوری ندارد چون تکذیب وی تکذیب تورات و انجیل باشد.

2- خدای عز و جل فرمان داد آنها را باعتراف بمحمد و قرآن و بکتابی که پیش از او فرود آمده که انجیل است و آن درست نباشد جز باعتراف به عیسی نیز که او هم پیغمبر مرسل است. و هر که کفر ورزد بخدا یعنی منکر او شود یا او را مانند خلقش داند یا فرمان او را نبرد ...

و جدائی نیندازد میان آنان همه (152- النساء) و همه را باور دارد مزد موعود را ببرد یعنی ثواب را و آن را مزد نامیده برای بیان استحقاق آن ...

و پناهنده‌اند بدو (175- النساء) یعنی به رشته طاعت او یا طاعت پیمبران و حجج او یا بدینش که فرمود پناهنده شوید بحبل خدا همگی، در تفسیر علی بن ابراهیم است که منظور تمسک بولایت علی و ائمه پس از او است و رهنمایدشان بسوی او براهی راست. طبرسی گفته (در مجمع البیان ج 3 ص 147) صراط مفعول دوم است یعنی شناسد بدانها راه راست را یا حال است یعنی بآنها توفیق دهد که بفضل او که باولیائش داده برسند و بآنها کمک کند برای سلوک راه هر که نعمتش داده از فرمانبرانش و در پیروی از آثارشان.

من گویم: در تفسیر علی بن ابراهیم (ص 606-612) است که راه راست علی علیه السلام است.

آمرزش دارند (9- المائده) از گناهان و مزد دارند و ثواب بزرگ طبرسی ره

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 22

گفته (در مجمع البیان ج 3 ص 169) فرق میان ثواب و مزد اینست که ثواب پاداش - طاعاتست و مزد بسا عوض باشد.

و اگر که اهل کتاب (60- المائده) یعنی یهود و نصاری گروند بمحمد و پرهیزند از کفر و هرزگیها جبران کنیم گناهانشان را، نهانشان کنیم و بیامرزیمشان و اگر تورات و انجیل را برپا دارند بکردار بر آنچه در آنها است بی تحریف چیزی از آنها را یا آنها را برابر چشم خود دارند و هم آنچه فرو شده بر آنها از پروردگارشان که قرآنست و بقولی هر چه خدا دلیل بر امور دین نموده البته بخورند از فراز خود چه که باران فراوان آید و از زیر پاهاشان چه که زمین خیر خود را بدهد و بقولی:

بخورند میوه‌های نخل خرما و درختها را از فراز خود و کشت را در فرود پاها و مقصود این است که در بلاد خود بمانند و از آنها دور نشوند و کشته نشوند و از دارائی و آنچه خدا روزیشان کرده بهره برند و نام خوردن را برده زیرا بزرگتر نفع است و بقولی کنایه از توسعه است چنان که گویند فلانی از سر تا پا اندر خویست یعنی از هر جا خوبی خواهد یابد.

گویم: در تفسیر علی بن ابراهیم «از فرازشان» بارانست و «از زیر پاهاشان» گیاه و گویم یک محقق گفته: «و از فراز» افاضه و الهامهای ربانیه است و از زیر پا آنچه باندیشه و کتاب خوانی بدست آید و حمل به رزق روحانی شده.

برخی از آنها ملتی میانه روند که مسلمان شدن و بسیاریشان بد کردارند و آن شگفتی دارد.

راستی آنان که گرویدند (69- المائده) بخدا و بدان چه بر آنها باید که باور دارند و آنان که یهودند و صائبان که بقول علی بن ابراهیم اهل کتاب نباشند و ستاره پرستند (و ترسایان) هر کدام باور دارند و از کفر خود دست بردارند نه ترسی دارند در دیگر سرا که بزهکاران ترسند و نه اندوه خورند آنجا که خلافکاران در اندوهند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 23

گویم: مانند این آیه در سوره بقره گذشت آیه (62) پس هر که گروید (48- الانعام) و باور کرد رسولان را و به شد و در دنیا کار خوب کرد نه ترسی دارد از عذاب و نه اندوه خورد بفوت ثواب.

میگروند بدو (92- الانعام) که قرآنست و بر نماز خود نگهبانند چه هر که آخرت را باور دارد از عاقبت ترسد و از ترس اندیشد تا بدان گردد و فرمان برد و نام نماز را برده چون ستون دین و پرچم ایمانست.

راستی در آن (99- الانعام) فرو آوردن باران و رویاندن گیاهها و درختها و میوهها نشانهها است بر هستی صانع دانا و حکیم و توانا که آن را اندازه گیرد و تدبیر کند و از حالی بحالی بگرداند برای مردمی که باور میدارند و از آن بهرمنند میشوند.

آیا کسی که مرده است (122- الانعام) بقولی یعنی کافر و زندهاش ساختیم و او را با ایمان رهنمودیم و همانا کافر را مرده نامیده زیرا از زندگیش سودی نبرد و بدیگری سودی ندهد و از مرده بدتر باشد و مؤمن را زنده نامیده زیرا برای خود و دیگری بهی و سود دارد، و بقولی یعنی نطفه بیجان بود و او را آدمی زنده کردیم و نوری برایش ساختیم که با آن میان مردم راه رود که بقولی دانش و حکمت است زیرا دانش رهنماید مانند روشنی در راهها یا مقصود قرآن و ایمانست و منظور از ظلمات کفر است.

و قرآن و ایمان و دانش را نور گفته چون مردم بدانها بینا شوند و از ظلمت کفر و سرگردانی گمراهی براه آیند زیرا کافر راه بر نیست و بینا بکار خود نباشد و از این رو نایبنا نامیده شود و چنین آراسته شده برای کفار کردارشان بقول حسن شیطان و نفسشان آن را آراسته برایشان.

و در کافی از امام باقر علیه السلام مرده هیچ ندانست و نور راه امام و آنکه در ظلمت است امام شناس.

و در تفسیر عیاشی (ج 1 ص 357) مرده آنکه امامت را نداند و نور ساخته

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 24

امامی که پیرو او باشد یعنی علی علیه السلام و آنکه در ظلماتست - با دست اشاره کرد - یعنی این مردمی که چیزی نشناسند.

در مناقب از امام صادق علیه السلام که مرده بود جدا از ما و زنده‌اش کردیم بهمراه خود.

و علی بن ابراهیم گفت (ص 203 تفسیرش) نادان بحق بود و ولایت و او راهنمودیم بسوی خود و نور ولایت امامانست و ظلمات پیروی دیگران.

در مجمع (ج 4 ص 359) از امام باقر علیه السلام که در باره عمار یاسر و ابو جهل نازل شده.

و این راه پروردگار تو است (122- الانعام) بقولی روش او در رهنمائی و بخود واگذاری و بقولی اسلام و قرآن که راستا است و کجی ندارد ...

و راستی اینست راه من (153- الانعام) که باید پیرو آن بود و بقولی اشاره بهمه سوره است که در اثبات توحید و نبوت و بیان شریعت است و از هر راهی پیروی نکنید که کیشهای گوناگونند و هوسهای جدا جدا ... در روضه الواعظین است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که از خدا خواستم آن را راه علی سازد و پذیرفت.

عیاشی از امام باقر علیه السلام آورده که به برید عجلی فرمود میدانی منظور از «راه من راستا» چیست؟ گفتم: نه، فرمود ولایت علی و اوصیاء است. فرمود: و میدانی از اینکه پیروی هر راهی نکنید یعنی چه؟ گفتم: نه، فرمود ولایت فلان و فلان، فرمود میدانی جدا شدن از راه چیست؟ گفتم: نه، فرمود: یعنی از راه علی علیه السلام.

و آیا چشم براهند و انتظاری ندارند جز اینکه فرشته‌ها نزدشان آیند و جانشان بگیرند یا عذابشان دهند یا پروردگارت آید و فرمان کیفر آنها رسد یا برخی آیات پروردگارت در رسد. در احتجاج در معنی آیه از علی علیه السلام است که خدا پیغمبر ما گفته دورویان و مشرکان جز این انتظار را دارند که فرشته‌ها را بچشم ببینند یا فرمان پروردگارت بدانها رسد بیواسطه و آیات عذاب دنیویست که امتهای گذشته دچارش شدند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 25

روزی که آید عذاب پروردگارت الخ. گویا مقصود اینست که ایمان کسی که سابقه ندارد سودی ندهد و یا ایمان سابقه داری که عملی با آن نبوده و دلالت دارد که ایمان باعیان آخرت و دیدار عذاب سودی ندهد چون ایمان فرعون، و همه تفسیر آیه در کتاب معاد گذشته.

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر (اکتسبت) بجای (کسبت) فرمود: چون خورشید از مغربش برآید همه مردم آن روز ایمان آرند و آن روز ایمان کسی سود ندارد.

در کافی و عیاشی از امام باقر و صادق علیهما السلام که روزی که برخی آیات پروردگارت آید بر آمدن خورشید تست از مغرب و خروج دجال و ظهور دود و مردی کفر اندوز بوده و کار ایمانی نکرده وانگه این نشانه‌ها آمدند ایمانش سودی ندارد.

و از یکی از دو امام است در تفسیر «أَوْ كَسَبْتَ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» که مؤمن گناهکار را گناه بسیار و کم بود حسنات از ایمان باز دارند و در پرتو ایمانشان کار خیری نکند.

و در کافی (ج 1 ص 428) از امام صادق (ع) که مقصود از «من قبل» دوران میثاق است و منظور از کسب خیر عقیده بانبیاء و اوصیاء و خصوص امیر المؤمنین علیهم السلام است و ایمانش سودی ندهد چون وجود ندارد.

و در اکمال است (ج 2 ص 27) از آن حضرت در این آیه که مقصود روز خروج قائم منتظر است و از او است علیه السلام که آیات امامانند و آیت منتظره امام قائم و آن روز است که ایمان سودی ندارد برای کسی که در پیش ایمانی نداشته.

و در (ج 2 ص 5) از امیر المؤمنین علیه السلام که آن آیه برون آمدن دابة الارض است نزد کوه صفا و با او است خاتم سلیمان و عصای موسی و هم بر آمدن خورشید از مغربش.

و بگو منتظر باشید و ما هم منتظریم. بیم دادنست یعنی نزد رسیدن یکی از این سه خوشا بر ما و بدا بر شما.

بگو راستی رهنماید مرا پروردگارم بوحی و ارشاد و بدین استوار و ملت

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 26

یکتاپرستی ابراهیم.

و در تفسیر عیاشی (ج 2 ص 388) از امام باقر علیه السلام که دین حنیف چیزی فروگذار نکرده تا برسد بناخن چیدن و شارب زدن و ختنه کردن.

و از او علیه السلام هیچ امتی بکیش ابراهیم نباشد جز ما و شیعه ما و از سجاد علیه السلام کسی بر ملت ابراهیم نباشد جز ما و شیعه ما و دیگر مردم از آن بیزارند.

و آنچه بر شما فروشده (3- الاعراف) از قرآن و وحی من **دونه اولیاء** شیاطین پری و آدمی که شما را به هواپرستی و بدعت وامیدارند و از دین خدا گمراه کنند و از پیروی فرمانش ...

و رحمت هر چه را فرا گیرد (156- الاعراف) و در دنیا هر مسلمان و کافر و فرمانبر و نافرمان از آن بهره برد و در نعمتم اندر است و مردمی از نعمت آخرت بر کنارند که گمراهند و آن را ثبت کنم برای پرهیزکاران از شرک و گناه.

و روا دارد برایشان پاکیزه‌ها را (157- الاعراف) با استفاده از برخی آیات منظور از پاکیزه‌ها دانش آموزی از اهل آنست و خبائث قول مخالفان است و این بطنی است از بطون این آیه و تفسیرش در ابواب اطعمه گذشته. و وانهد ازشان بار گران را یعنی سبک کند تکالیف سخت آنان را و عزروه بزرگش دارند بکمک و دفاع از او، و نور بقولی قرآنست و در بسیاری از اخبار علی علیه السلام.

و کوچیدند منظور مهاجران از مکه بمدینه است و آنان که جا دادند انصار مدینه‌اند که پذیرای مهاجران شدند و آنانند مؤمنان براستی چون بکوچیدن و یاری کردن ایمان خود را پایدار نمودند و از خانمان و دارائی و جان خود برای دین گذشتند ...

و مسکنهای خوب (22- براءت) که زندگی در آنها خوش است در بهشتهای عدن که ماندن در آنها جاوید است و اخبار در باره ستایش بهشت گذشته و رضوان خدا بزرگتر است چون سبب هر پیروزیست و ارج خدائی که بزرگترین پاداش است و آن

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار، ص: 27

فوز بزرگ است که هر خوشی و خرمی در برابرش ناچیز است.

راستی قدمی صادق دارند نزد پروردگارشان (2- یونس) برای سابقه و فضلی که بکوشش با قدم دارا شدند از روی راستی و صمیمیت.

در مجمع (ج 5 ص 89) از امام صادق علیه السلام که قدم صدق شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

و در کافی و تفسیر عیاشی (ج 2 ص 117) که رسول خدا است و در این هر دو است که ولایت علی علیه السلام است چون ولایت شرط شفاعت است و این دو از هم جدا نشوند.

بایمانشان (9- یونس) بسبب ایمان و پایداری در پیمودن راه بهشت و ...

و مژده ده مؤمنان را (87- یونس) بیاری در دنیا و بهشت در دیگر سرا.

اکنون با اینکه نافرمانی کردی در پیش (91- یونس) طبرسی ره (ج 5 ص 131) مجمع گفته یعنی باو گفته شد اکنون گرویدی که سودی ندارد و پذیرفته نیست چون دیگر اختیاری نمانده با اینکه در حال اختیار که ایمان سودمند بود ترکش کردی خوب بود پیش از این گرویده بودی و ایمان بزور سبب استحقاق ثواب نیست و سودی ندارد. پایان رازی برای ناپذیرائی توبه فرعون چند وجه گفته یکی آنکه ایمانش هنگام نزول عذاب بود بزور بود و توبه در این حال پذیرفته نباشد.

و چنین باید بر ما (102- یونس) یعنی بمانند نجات دادن مؤمنان باید بر ما هنگام نابود کردن مشرکان.

در مجمع (ج 5 ص 138) و در تفسیر عیاشی (ج 2 ص 138) از امام صادق علیه السلام چه باز دارد شما را که گواه باشید بر هر که از شما بر عقیده امامت میرد از بهشتیانست زیرا خداوند تعالی فرماید: و چنین باید ما را که نجات دهیم مؤمنان را.

ولی پرستم خدا را که جان شما را بگیرد (103- یونس) که باید از او ترسید و امیدوار بود و او را پرستید و نام جان گرفتن را آورد برای بیم دادن من فرمان دارم بوده

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 28

باشم از مؤمنان باور دار یگانه پرستی و این کیش منست.

و اینکه برخیزان خود را (105- یونس) پیاداری و استواری در دین بانجام آنچه باید و بازگیری از آنچه زشت است و نباید.

و اُخبتوا إلی ربهم: آرامند بدرگاهش و ترسانند از او نمونه دو دسته مؤمن و کافر چون نابینا و بینا است و چون کر و شنوا در برابر دید و شنید آیات خدا آیا برابرند کور و بینا (16- الرعد) بقول علی بن ابراهیم کافر و مؤمن را گوید یا برابرست ظلمات و نور که کفر است و ایمان.

سخن خوش (24- ابراهیم) بقولی یعنی سخن درست و دعوت برای بهی مانند درخت خوبست که میوه خوب دارد چون نخل خرما بیخش پایدار است در زمین و در آن ریشه خلانیده بدهد خوردنی خود را و میوه اش را در هر زمانی که خدا برایش مقرر داشته بفرمان پروردگارش و بخواست آفریدگارش ...

در تفسیر عیاشی (ج 2 ص 224) از امام صادق علیه السلام که خدا این مثل را برای خاندان پیغمبرش زده و دشمنان آنها و در کافی (ج 1 ص 428) از او علیه السلام که پرسیده شد از شجره در این آیه فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و

سلم بن آنست و امیر مؤمنان بر آمده از آن و امامان از نژادش شاخه‌هایش و دانش امامان میوه‌اش و شیعه‌شان برگه‌اش.

فرمود به خدا چون مؤمن زاده شود برگگی بر آن روید و چون مؤمنی میرد برگگی از آن افتد.

در اکمال است که حسن و حسین میوه آنند و نه امام فرزندان حسین شاخه‌هایش.

و در معانی الاخبار (ص 400) شاخه آن درخت فاطمه است و میوه‌اش فرزندانش و برگش شیعه ما، و در اکمال افزوده. بدهد خوردنیش را در هر زمان آنچه از علم بیرون آید بسویتان در هر سال از هر دره ژرف.

و نمونه سخن بد که بقولی گفتار باطل و دعوت بگمراهی و فساد است چون درخت پلید است که میوه‌اش خوب نیست مانند بته هندوانه ابو جهل که بته‌اش روی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 29

زمین است و ریشه‌هایش نزدیک آنست و پایدار نیست.

در مجمع (ج 6 ص 313) از امام باقر علیه السلام که نمونه بنی امیه است و بروایت علی بن ابراهیم از او علیه السلام که چنین باشند کافران کردارشان باآسمان بالا نرود زادگان امیه یاد خدا نکنند در مسجدی و نه مجلسی و کردارشان باآسمان بالا نرود جز اندکی از آنها.

بگفته ثابت بقولی آنست که بدلیل و برهان نزد آنان ثابت است و در دلشان جا کرده و خاطر جمعند. در زندگی دنیا نلغزند و از دین بر نگردند و در آخرت زبانشان بند نیاید چون از عقیده‌شان پرسند و گمراه کند خدا ستمکاران را که بخود ستم کردند بانکار حق و اکتفاء بتقلید دیگران و بحق نرسند و در آزمایش بر جا نمانند. و در توحید است از امام صادق علیه السلام که گمراه کندشان در قیامت از راه خانه‌گر است ...

از بسیاری اخبار برآید که پایداری در دنیا هنگام مرگ است و در آخرت در گور یا آخرت شامل هر دو حالت است و اخبار بسیاری در تفسیر آیات نامبرده در کتب امامت و فتن و معاد گذشته و در آنها وجوه بسیاری ایراد کردیم و بدان باز نگردیم.

حنیف (123- النحل) دلدادن بر راستی و حنیف و اروی آنست بقول راغب.

مزد خوب (2- الکهف) بهشت تا همیشه.

جز آنکه آیدشان روش اولین (55-الکھف) یعنی انتظار هلاک و عذاب یا آیدشان عذاب آخرت در رو.

باشد براشان بهشتهای فردوس (108-الکھف) پاکیزه‌ترین جای بهشت و برتر و بالاترش ...

بسازد براشان خدای رحمان دوستی (96-مریم) بقولی یعنی مهر آنها را در دلها اندازد و گذشت.

در اخبار بسیار (باب 14- جلد 35 ص 360 این چاپ) که نازل شده در باره

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 30

امیر مؤمنان علیه السلام که خدایش محبوب مؤمنان ساخته و مودت و ولایتش را بر خلق فرض کرده.

کارهای خوب کرده (75-طه) در دنیا و درجه‌های بلند دارد ارجمند که بهشتهای عدنست چون پاکند از چرک کفر و گناه.

برای کسی که توبه کند (82-طه) از شرک و بگرویده آنچه بایدش و رهیافته بولایت اهل بیت چنانچه در اخبار بسیاری است که برخی گذشته و برخی آید ان شاء الله.

و او مؤمن است (94-الأنبياء) بخدا و رسولانش و کوشش او هدر نرود و در نامه عملش نوشته باشد. و میکند هر چه خواهد (14-الحج) از پاداش دادن به یکتا پرست خوب و کیفر مشرک و جلوگیری ندارد.

بگفتار خودش (23-الحج) بقولی گفتار آنانست که: سپاس از آن خدائی که نویدش را برای ما انجام داده یا کلمه توحید است و علی بن ابراهیم گفته: توحید و اخلاص است، راهنمائی شدند براه پسندیده بقولی آنکه خودش پسند است و یا سرانجام آن که بهشت است یا حق است و یا مستحق سپاس بذات خود که خداست و راه او اسلام است.

و در محاسن است از امام باقر علیه السلام که آن همین روش شماها امامیه است.

و در کافی (ج 1 ص 426) از امام صادق علیه السلام که آن حمزه، جعفر، عبیده، سلمان، ابو ذر، مقداد و عمارند که راهنمائی شدند بسوی امیر مؤمنان ...

و روزی کریم (50-الحج) بقولی کریم هر نوعی آنست که فضائل آن را دارا است.

بسوی راه راست (54-الحج) علی بن ابراهیم گفته امام راستین.

البته که رستگار شدند مؤمنان (1- المؤمنون) در کافی (ج 1 ص 391) از امام باقر علیه السلام فرمود میدانی کیانند؟ گفته شد شما داناترید فرمود: رستگارند

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 31

مؤمنان مسلمان راستش مسلمانان نجباءند.

علی بن ابراهیم آورده از امام صادق علیه السلام که چون خدا بهشت آفرید فرمودش سخن بگو گفت: البته رستگارند مؤمنان، تا آخر آیه.

و میگویم: این آیات دلالت دارند تأثیر ایمان برای بهشت رفتن مشروط است باعمال دینی گرچه می شود تاویل کرد آنها را بدان چه می آید و چنین است قول خدای تعالی و میگویند ایمان داریم تا آخر آیات که دلالت دارند بر برخی شرایط ایمان و بر اینکه کسی که داوری بخدا و رسول نبرد و بحکمشان خشنود نشود مؤمن نباشد.

همانا مؤمنان (62- المؤمنون) یعنی مؤمن کامل کسانیند که گرویدند بخدا و رسولش از ته دل و چون همراه اویند در کارهای عمومی از جمعه و عیدها و نبردها و شور در کارها اجازه خواهند از پیغمبر راستی آنان که اجازه خواهند بازگو کرد برای تأکید اینکه اجازه خواه مؤمن است و آنکه بی اجازه می رود مؤمن نیست بناچار و این محک درستی ایمان و تشخیص مخلص است از منافق و بزرگ بودن جرم است ...

و آنان آزموده نشوند (1- العنکبوت) در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام که مقصود اینست که آزموده شوند در دارائیشان و در جانهاشان و از پیغمبر (ص) است که چون این آیه فرو شد فرمود بناچار فتنه ای باشد که گرفتار شوند و آزموده شوند بدان امت تا راست گو از دروغ گو روشن شود زیرا وحی بریده شود و شمشیر و اختلاف کلمه بمانند تا روز رستاخیز.

و در کافی (ج 1 ص 370) از امام کاظم علیه السلام که این آیه را خواند و سپس فرمود: فتنه چیست! گفته شد فتنه در دین. و او فرموده: آزموده شوند چنانچه آزموده شود طلا وانگه بما طلا پاک شوند.

تا بداند خدا آنان را که راستگویند در عالم وجود و ممتاز شوند از دروغگویان چنانچه میدانست پیش از آن که خواهند آمد خواهند آزموده شد.

و در مجمع البیان (ج 8 ص 271) که علی و امام صادق علیهما السلام بضم یاء و کسر

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 32

لام خواندند بمعنی اعلام حال آنان بمردم و من گویم: دلالت دارد که اعتراف ظاهر در ایمان واقعی بس نیست ...

و در آوریم آنها را در خوبان (9- العنکبوت) یعنی در گروه آنان باشند در بهشت برخی مردم باشند که میگویند گرویدیم بخدا با زبان و چون آزاری بیند در راه خدا در دین یا جاننش فتنه مردم را که شکنجه و آزارشان باشد چون عذاب خدا داند و اگر فتح و غنیمتی پدید آید از خدا گوید ما با شما هستیم ما را شریک کنید و مقصود دوروها و سست عقیده‌ها است که با آزار مشرکان از دین برگردند ...

و بگوئید (46- العنکبوت) باهل کتاب در مناظره دینی و دلالت ندارد که گفتار شرط ایمانست. و مؤمنان و دانایان اهل کتاب برخی اینان از عرب یا مکیان یا هم عهدان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از اهل کتاب کسانند که قرآن را باور دارند و انکار ندارد آیات ما را جز کافران دل سیاه.

آنان در بوستانی باشند شادمان (15- الروم) رو کن بسوی دین با راستی و اهتمام و بقول علی بن ابراهیم با پاکي، و او و کلینی (کافی ج 1 ص 419) از امام صادق علیه السلام آورده که مقصود ولایت است. و در تهذیب امام صادق که: باو فرمان داده رو بقبله‌ای کند که در آن پرستش تنها نباشد.

فطره خدا آفرینش بر سرشت یکتاپرستی است و بقولی پذیرش حق و توان دریافت آنست یا ملت مسلمانی است زیرا اگر بسرشت آفرینش واگذار شوند آنها را بدان کشاند.

در کافی است (ج 2 ص 13) که از امام صادق علیه السلام پرسیدند آن فطرت چیست؟

فرمود: مسلمانی که خدا آنها را بر آن سرشته هنگامی که از آنها پیمان یکتاپرستی گرفته و فرموده: آیا نیستیم پروردگارتان و در آنها مؤمن و کافر بودند و همه گفتند آری.

در بسیاری اخبار است که آنها را به یکتاپرستی آفریده و در برخی خبرها

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 33

بر ولایت آفریده و در خبری آنها را سرشته باعتراف به یکتاپرستی و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام (رجوع کن بکافی ج 1 ص 412).

و از امام باقر (در تفسیر عیاشی ج 2 ص 40) که آنها را سرشت در میثاق بر شناخت اینکه او پروردگارشانست و گر نه ندانستند کیست پروردگارشان و نه روزی دهشان و گذشت اخبار و اقوال در آن در کتاب عدل.

دگرگونی در آفرینش خدا نباشد، کسی نتواند آن را دگرگون کند یا نباید دگرگونش کرد، و آن اشاره است بفرمان توجیه باو و یا بفطرت اگر بمعنی مله باشد و دین قیم یعنی راست بی کژی ...

برای دین پایدار (42- الروم) چون آمد نیست و در آن روز از هم جدا شوند گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ ...

و برابر نیند کور و بینا (19- فاطر) که کافر و مؤمن باشند و نه ظلمات و نور که باطل و حق باشند و نه سایه و سوز که ثواب و عقابند، و بقول علی بن ابراهیم سایه مردمند و سوز بهائم چون مردم در سایه زندگی کنند و بهائم در سوز گرما ...

و برابر نیند زنده و مرده‌ها نمونه دیگریست برای مؤمن و کافر شیواتر از اولی و بقولی نمونه دانشمندان و نادانانست راستی خدا شنواید هر که را خواهد و توفیق فهم آیاتش و پندگیری بدانها دهد و تو نشنوانی آنان که در گورند چون کافران سیه‌دل و بقول علی بن ابراهیم فرمود این کفار از تو نشوند مانند اینکه در گور خوابیده‌ها هم از تو نشوند.

هر که زنده است (70- یس) یعنی مؤمن زنده دل است. و در مجمع البیان (ج 8 ص 432) از امیر المؤمنین علیه السلام که مقصود خردمند است و بایست شود فرمان بر کفار که فرمان عذاب است.

آنان که بردارند عرش و هر که گرد آنست تسبیح گویند به حمد پروردگارشان او را باور دارند (6-9- المؤمن) خبر از ایمانشان داد برای پدید کردن فضل آنها و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 34

بزرگداشت اهل ایمان و آمرزش خواهند برای مؤمنان در اخبار بسیاری است که مؤمنان بولایت ائمه علیهم السلام و گویند پروردگارا رحمت و دانشت همه چیز را فرا دارند پس بیامرز تائبان و پیروان راحت را ...

و هر که کار خوب کند از مرد و زن با ایمان همانها ببهشت روند و روزی بیحساب گیرند (40- المؤمن) بقولی یعنی بی اندازه و بی سنجش با کردار بلکه چند برابر و چند برابر از فضل و رحمت خدا و دلالت دارد که ایمان شرط در صحت عمل است و پاداش برتر دارد.

راستی ما یاری کنیم رسولان خود را (51- المؤمن) بقولی یاری با دلیل و پیروزی و کین خواهی از کفار در زندگی دنیا و روزی که بپا شوند گواهان در قیامت بر کردار مردم چون فرشته‌ها و پیمبران و مؤمنان.

و بقول علی بن ابراهیم این گواهی در دوران رجعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامانست علیهم السلام و با سند از امام صادق علیه السلام است که آن بخدا در رجعت است آیا ندانی که پیمبران بسیاری در دنیا یاری نشدند و کشته شدند و امامان پس از آنان هم کشته شدند آن در رجعت است.

و برابر نیند کور و بینا (58- المؤمن) که نادان و شناسای حق باشند و نه مؤمنان خوش کردار و بدکاران و کم است یاد آوری شماها.

چون دیدند عذاب ما را (84- المؤمن) که بدانها فرود شده. در مجمع البیان (ج 8 ص 535) گفته یعنی چون عذاب خود را بینند برای اینکه در آنگاه وادارند و کار وادار شده بی اختیار سزاوار مدح نیست این روش خدا است در امتهای پیشین که ایمانشان هنگام دیدن عذاب سودشان نداشته و در آنجا کافران دچار زیان بودند برفتن دوزخ و واماندن از پاداش و بهشت.

و در عیون (ج 2 ص 77 ط قم) که از امام رضا علیه السلام پرسیدند برای چه خدا فرعون را غرق کرد با اینکه باو ایمان آورد و بیگانگیش اعتراف کرد؟ فرمود:

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 35

چون با دیدن عذاب ایمان آورد و ایمان با دیدن عذاب پذیرفته نباشد و این حکم خدا است در سلف و خلف خدای عز و جل فرموده: پس چون دیدند عذاب ما را تا آخر.

رازی در تفسیرش گفته: اگر گویند: روشن کنید وقتی را که ایمان در آن سود ندارد. گوئیم آن وقت است که فرشته‌های رحمت و عذاب را با چشم بیند زیرا آدمی در آن وادار است به ایمان و چاره ندارد و آن ایمان سود ندارد و جز آن نیست سود دهد با قدرت بر مخالفت تا آدمی در آن مختار باشد و چون نشانه‌های آخرت را بچشم بیند سودی ندارد.

غیر ممنون (8- فصلت) بی‌منت و نابردنی و پیوسته.

شرع نهاد براتان در دین (13- الشوری) یعنی مقرر داشت بر آنان دین نوح و محمد و دیگر پیامبران، شرع‌گذار میان آنان که وجه مشترکی دارند که از آن تفسیر شده برپا دارید دین را که گرویدن است بدان چه باورش باید و فرمانبردن احکام خدا است و تفرقه نشوید در آن و اختلاف در این اصل نکنید ولی فروع شرائع اختلاف دارند که فرمود: برای هر کدام شرع و برنامه‌ای مقرر داشتیم.

گرانست بر مشرکان که آنها را به یکتاپرستی میخوانی و خدا میکشانند به یکتاپرستی هر که را خواهد و بدین حق و رهنماید بدان بارشاد و توفیق هر که بدان رو کند. بقول علی بن ابراهیم آنها امامانند که برگزیده و از امام صادق (ع) که فرمان اقامه کنید دین را متوجه بامام است. و جدائی نکنید در آن در باره امامت امیر المؤمنین و ولایت او و بزودی خبری طولانی در تأویل این آیه آید.

در بستنهای بهشتها (22- الشوری) که خوشتر و خرمتر بخشهای آنست و هر چه خواهند در نزد پروردگارشان دارند و آن علی علیه السلام که بزرگ فضلی است از خدا.

و پذیر است خدا دعای مؤمنان را و بدهد پاداش طاعتشان را و آنان هم پذیرایند فرمان او را و در مجمع البیان (ج 9 ص 29) از ابن عباس در حدیث طولانی که

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 36

انصار دارائی خود را در بر پیغمبر نهادند و این آیه فرو شد که بگو از شما مزدی نخواهم جز دوستی خویشانم و از بر آن حضرت رفتند باور کنان. ولی منافقان گفتند این را از پیش خود آورده- و کشانده تا آنجا که گفته- و فرمود و پذیرا شدند آنان که گرویدند و همانها بودند که پذیرفتند گفته آن حضرت را.

در کافی (ج 2 ص 50) از امام باقر (ع) که آن مؤمن است دعا کند برای برادر دینی خود در غیاب او و فرشته آمین گوید و عزیز جبار فرماید تو دو برابر آنچه برای برادرت خواستی داری. و در مجمع البیان (ج 9 ص 30) از پیغمبر (ص) که فرمود:

فزاید برایشان از فضل خود همان شفاعت برای دوزخیانیست که بآنها در دنیا نیکی کردند.

آنان که گرویدند (69- الزخرف) آنانند که فرمود ای بنده‌هایم ترسی ندارید و شادمانید و ارجمند.

در رحمت او (7- الجاثیه) که در آنست بهشت و آن کامیابی روشنی است و آلودگی ندارد.

گفتند: پروردگاران خدا است و بر آن پایدار مانند (13- الاحقاف) بقولی فراهم کردند میان یکتاپرستی که خلاصه دانش است و پایداری در کارها که نهایت عمل و کردار است و بس عقیده یکتاپرستی است و مشروط بآنست. و بقول علی بن ابراهیم پایداری نمودند بولایت علی علیه السلام پس نه ترسی دارند از ناخواه و نه اندوه خوردند بر فوت دلخواه.

و باز داشتند از راه خدا (1- 3- محمد) بقول علی بن ابراهیم فرو شده در باره آن یاران پیغمبر (ص) که پس از او از دین برگشتند و حق خاندانش را بزور بردند و باز داشتند دیگران را از توجه بامیر مؤمنان و ولایت امامان. گم شد کارهایشان و بیهوده شد هر کاری پیش داشتند بهمراه رسول خدا از جهاد و نصرت.

و از امام صادق علیه السلام در تفسیر و گرویدند بدان چه فرو شد بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 37

در باره علی (ع) که چنین بوده جبران شده بدکاریهایشان و از آن پاک شدند. فرمود فرو شد در باره ابی ذر و سلمان و عمار و مقداد که پیمان ولایت نشکستند و بولایت پایدار ماندند که خدا فرو آورده بود بر پیغمبر و آن درست بود که علی امام است ...

آن باینست که کافران پیرو باطل شدند و آنان بودند که پیرو دشمنان رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما گردیدند. و از امام صادق علیه السلام است که در سوره محمد آیه ایست در باره ما و آیه‌ای در باره دشمنان ما.

مولای آنان که گرویدند (11- محمد) یاور آنان بر دشمنانشان و بقول علی بن ابراهیم آنان که پایدار ماندند بولایت امیر المؤمنین (ع) مقصودند و کافران یاری ندارند که عذاب از آنها بگرداند.

تا در آورد (5- الفتح) بقولی کرد آنچه باید و تدبیر نمود چنانچه شاید تا در آورد و جبران کند گناهان آنها را و پیوشاندشان و پدیدارشان نکند کامیابی بزرگ است زیرا پایان سوجدوئی و جلوگیری از زیانست. و بر مؤمنان که پایداری و وقار بر آنها فرود شد و سخن اهل تقوی را بدانها چسباند که از دوزخ پرهیزند و بیشتر گفتند کلمه شهادت است و آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده و از امام صادق علیه السلام است که آن ایمان است، و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در وصف علی علیه السلام: او است کلمه‌ای که چسبانده به پرهیزکارانست، و در اخبار بسیاری از آنان علیهم السلام که: مائیم کلمه تقوی، یعنی ولایت آنها و بودند سزاوارتر بدان از دیگران و بودند شایان آن ..

محبوب کرد نزد شما ایمان را (7- الحجرات) و آن را دوستر دینها نزد شما ساخت باقامه دلیلهای صحت آن نزد آنان و بنوید ثواب بر آن و آراست آن را در دل آنان بلطف خود و این اشعار دارد که ایمان کار دل است و بد نمود نزد شما کفر را بوصف کردن کیفر آن و بالطف باز دارنده از آن و هم نافرمانی را و گناه را و گفتند فسوق دروغ است و آن از امام ابی جعفر علیه السلام روایت است.

و در کافی (ج 1 ص 426) و خبر آن از امام صادق علیه السلام است که ایمان

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 38

امیر مؤمنانست که محبوب است و سه مکروه همان سه تا بترتیب غصب خلافت از آنها و در محاسن (199) از او علیه السلام که پرسیده شد از این و گفتند آیا بنده‌ها را در باره آنچه خدا محبوب ساخته عملی است؟ فرمود: نه و خوش هم نیست.

و در کافی (ج 2 ص 125) که از امام صادق علیه السلام پرسیدند دوستی و دشمنی از ایمانند؟ فرمود: آیا ایمان جز دوستی و دشمنی است و آنگاه این آیه را خواند:

آنانند همان راشدان که با آنها چنین شده و آنان براه راست رسیدند.

راستی شما در گفتاری گوناگونید (8- الذاریات) که در باره محمد گوئید:

شاعر است یا دیوانه یا برخی او را راستگو شمارید و برخی دروغگو و برخی شاک یا در باره قرآن گوئید جادو است یا کهانت یا داستانهای پیشینیان، هر که از او باز افتد از همه خیرات باز افتاده ...

و سود دهد بمؤمنان که خدا مقدر کرده ایمانشان را، یا کسی که مؤمن است و بینائی از آن فزاید.

و کیلان و گماشته‌هائید در آن (7- الحديد) یعنی آنچه از دارائی که خدا شما را بر آن گمارده تا مصرف کنید. و آنها بحقیقت از او است نه از شما یا آنچه از کسانی پیش از شما رسیده و مالک و متصرف آیند، چه است شما را که باور ندارید چه عذر دارید در ترک ایمان با اینکه رسول شما را میخواند با دلیل و برهان و از شما پیمان گرفته بر ایمان از این پیش ...

و شتابد نورشان (12- الحديد) تا رهنماید آنان را ببهشت از برابرشان که نامه عملشان را بگیرند زیرا سعادت‌مندان نامه عمل خود را از برابر یا سمت راست بگیرند ...

آنانند همان صدیقان و گواهان نزد پروردگارشان (19- الحديد) در تهذیب است از امام سجاد (ع) که این فضیلت برای ما و شیعه ما است، در محاسن (163) از امام صادق علیه السلام از پدرش، که شیعه ما نباشد کسی جز صدیق باشد یا شهید، گفتند: از کجا با اینکه بیشتر آنها در بستر می‌روند، فرمود: آیا نخوانید کتاب خدا را در سوره الحديد که و آنان که

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 39

گرویدند بخدا و رسولانش آنانند صدیقان و شهیدان، فرمود: اگر شهیدان آنانند که میگویند بسیار شهید کم باشد.

گویم بزودی اخبار بسیاری آید در این باره و برخی از آنها هم گذشته.

از آن آنانست مزدشان و نورشان یعنی مزد و نور صدیقان و شهیدان.

مسابقه کنید (21- الحديد) چون مسابقه گران اسب دوانی پهنای آسمان و زمین بقولی پهنای هر دو با هم ...

بدهدتان دو بهره از رحمتش یکی برای ایمان به محمد و دیگری بایمان کسان پیش از او نوری که با آن راه روند بقولی همانست که در آیه میشتابد نورشان برابرشان و سمت راستشان فرمود و بقول علی بن ابراهیم دو بهره از رحمتش یکی اینکه بدوزخ نبردشان و دیگر اینکه ببهشت بردشان نوری برای شما سازد که ایمانست.

و از امام صادق (ع) (در کافی ج 1 ص 130) که دو بهره از رحمت حسن و حسین علیهما السلام باشند، نوری که با آن راه روند امامی است که از او پیروی کنند.

در مناقب است که نور علی علیه السلام است.

برابر نیند یاران دوزخ و یاران بهشت (20- الحشر) بقولی نفوس کامله شایان بهشت و آنها که خود را خوار کردند دوزخ را بایستند.

تؤمنون (10- الصف) بیان تجارتست که جمع میان ایمان و جهاد است که آنها را بکمال عزت رساند.

یاری از خدا و فتوحی نزدیک که فتح مکه است، و در تفسیر علی بن ابراهیم، فتح امام قائم (ع) در این جهان ...

و آن روشنی که فرو فرستادیم (8- التغابن) بیشتر مفسران گفتند که آن قرآنست و بقول علی بن ابراهیم (683- تفسیر قمی) نور امیر مؤمنانست. و در کافی (ج 1 ص 196) از امام کاظم نور امامت است که فرمود: بگروید بخدا و رسولش و نوری که فرو آوردیم، فرمود: نور امام است و از امام باقر علیه السلام (کافی ج 1 ص 194) که پرستش شد از

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 40

این آیه فرمود: نور بخدا امامانند- الخبر- و اخبار در این باره بسیار و در کتاب امامت آوردیم.

روزی که فراهم آرد شما را برای روز جمع (9- التغابن) برای حساب و پاداش روز افسوس و کم بود است که بروایت معانی الاخبار (ص 156) بهشتیان دوزخیان را مغبون سازند ...

و آرام شود دلش (11- التغابن) بقولی برجا باشد و نزد آسیب **إنا لله و إنا إليه راجعون** گوید و بقول علی بن ابراهیم خدا را از دل باور دارند و چون برایش بیانی کند رهنمائی را برگزیند و خدا بیفزایدش که فرمود: و آنان که رهجویند فزاید رهنمائییشان را و در کافی (ج 2 ص 421) از امام صادق علیه السلام که دل بالا و پائین شود میان سینه و گلوگاه تا بسته شود بایمان و چون بایمان بسته شد قرار گیرد و اینست تفسیر قول خدا عز و جل هر که خدا را باور کند دلش آرام گیرد.

گویم: گویا بهمزه خوانده و رفع قلبه که قرائتی است شاذه و البته به عکرمه و عمرو بن دینار یا بیان حاصل معنا است موافق قرائت مشهوره نیز یعنی خدا دلش را رهنماید و آرام گیرد.

ذکری فرستاده (10- الطلاق) از امام رضا است که ذکر در اینجا پیغمبر صلی الله علیه و آله است و ما اهل ذکریم و بقول بیضاوی ذکر جبرئیل است که پر فرو می آید و در یادبود و ذکر را می آورد که قرآنست و یا اینکه در آسمانها نامبردار

است یا بمعنی دارای نام و شرف است یا خود محمد صلی الله علیه و آله است که مواظب خواندن قرآن و یا تبلیغش بود و سبب نزول وحی بود و رسول بیان او است یا مقصود از آن قرآنست و مقصود این است که رسول را فرستاده ... از تاریکیها بنور از گمراهی بهدایت ...

و آنان که همراه ویند (9-التحریم) و این ستایش آنها است و تعریض بدشمنانشان و بقولی مقصود این است که مؤمنانند که نورشان در برابر و سمت راستشان شتابد. در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: میشتابند

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 41

ائمه مؤمنان در رستاخیز جلو آنان و در سمت راستشان تا آنها را فرو آرند در خانه‌هایی که در بهشت دارند. و علی بن ابراهیم مانندش را آورده، از امام باقر علیه السلام که هر که نوری دارد آن روز رها شود و هر مؤمنی نوری دارد و چون نور دو رویان خاموش شود میگویند پروردگارا نور ما را پایان برسان و بقولی نور هر کدام به نسبت عمل او است و تفاوت دارند و اتمام آن را از روی تفضل خواهند.

آیا کسی که راه رود برو افتاده (20-الملک) و هر آنی برو در افتد و چهره‌اش بر زمین خورد برای سختی راهش و پستی و بلندی و از این رو آن را برابر کرد با کسی که راه میرود درست و سالم بر راه راست هموار و مقصود همانندی مشرک و یگانه پرست است بر اهروانی چنین و ماندی دو کیش بدین دو راه و بقولی مکب کور است که لغزد و برو در افتد و سوی بینا است و بقولی آنکه راه رود برو افتاده آنست که برو محشور شود بسوی دوزخ و آنکه راه رود درست آنکه محشور شود سر دو پا بسوی بهشت.

و در کافی است (ج 1 ص 433) که از امام کاظم از این آیه پرسیدند فرمود:

خدا نمونه آورده برای کسی که از ولایت علی روگردانست بکسی که راه رود بر چهره خود و راه نبرد بکارش و برای کسی که پیرو آن حضرتست راه رود راستا بر راه راست و راه راست امیر مؤمنانست علیه السلام.

آیا بسازیم مسلمانان را (35-القلم) انکار گفتار بت پرستها است که گفتند اگر درست باشد ما زنده شویم چنانچه محمد پندارد و همراهانش حال ما در دیگر سرا بهتر از آنها است چنانچه در دنیا وای چیست شما را که چگونه داوری کنید و پریشان و کج گوئید.

نترسد از کاستی در پاداش و از خواری و بقول علی بن ابراهیم کاستی بخس است و رهق عذاب.

در کافی (ج 1 ص 433) از محمد بن فضیل که بامام هفتم (ع) گفتم قول خدا:

چون شنیدیم هدایت را بدان گرویدیم فرمود هدایت ولایت است و گرویدیم بمولای

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 42

خود و هر که بمولایش گروید نترسد از کاستی و عذاب.

گفتم تنزیل آیه است؟ فرمود نه تأویل است ...

آنان که مجرمند (سوره المطفین) اولی و دومیند و پیروانشان که چشمک میزدند برسول خدا تا آخر سوره.

و در مجمع البیان (ج 10 ص 457) بقولی در باره علی بن ابی طالب علیه السلام فرود آمده که با چند تن از مسلمانان نزد پیغمبر (ص) می آمدند و منافقان آنها را مسخره کردند و خندیدند بدانها چشمک زدند و آنکه نزد یاران خود برگشتند و گفتند ما امروز اصلع را (موی جلو سر ندارد) دیدیم و باو خندیدیم و این آیه ها پیش از آنکه علی و یارانش به پیغمبر رسند نازل شدند. و از ابن عباس است که: آنان که جرم کردند منافقان قریش بودند و آنان که گرویدند علی بن ابی طالب علیه السلام.

و چون آنها را بینند (32-المطفین) که مؤمنند گمراهان بگمراهی وابسته شان کنند و فرستاده نشدند آن گمراهان بر مؤمنان تا پاسبانان آنها باشند و گواه رشد و گمراهی آنها گردند ...

و روایت است (ج 10 ص 457 مجمع البیان) که گشوده شود برای مجرمان دری بیهشت و گفته شود بسوی آن برآیند و چون بدان رسند بروی آنها بسته شود و مؤمنان آن روز بر آنها بخندند آیا پاداش دارند کفار در آنچه میکنند از مسخره کردن مؤمنان.

غیر ممنون (25-الانشقاق) یعنی پیوسته است و بی منت.

و سفارش کنند بهم در شکیبا بودن (17-البلد) در طاعت خدا و بمهربانی به بنده های او ...

و اصحاب میمنه بقول علی بن ابراهیم یاران امیر مؤمنانند.

و العصر، سوگند بنماز عصر و یا عصر نبوت و یا همه روزگار پر از شگفتیها که آدمی در زیان است. در کوشش و صرف عمر جز آنان که گرویدند و کارهای

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 43

خوب کردند و خریدند آخرت را دنیا و کام جوشدند بزندگی همیشه و سعادت سرمدیه و بهم سفارش کنند در باره حق پایدار انکار ناپذیر عقیده باشد یا کردار و بهم سفارش کنند بشکیبائی از گناهان و بر طاعت و بر آسیبها.

در اكمال صدوق است از امام صادق علیه السلام که عصر خروج امام قائم علیه السلام است و آدم زیانکار دشمنان ما باشند جز آنان که گرویدند بآیات ما و کارهای خوب کردند بهمهراهان یا برادران خود بهم سفارش کردند در باره حق امامت و بهم سفارش کردند بشکیبائی در معاشرت مخالفان.

و بقول علی بن ابراهیم جز آنان که گرویدند بولایت امیر مؤمنان و سفارش کردند بحق فرزندان خود و جانشینانشان بولایت ائمه و بهم سفارش کردند بدان و صبر کردند بر آن.

و در مجمع البیان (ج 10 ص 536) از علی علیه السلام و بروایت علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام که پس از «لفی خسر» قرائت کرد نه و انه فیہ الی آخر الدهر:

و راستی آدمی در آنست تا پایان روزگار.

اخبار باب 1- علل الشرائع (ج 2 ص 219) بسندش از امام صادق علیه السلام که همانا مؤمن را مؤمن نامیدند برای اینکه از طرف خدا امان میدهد و امان او اجازه می‌شود (یعنی میتواند شفاعت گنهکار کند) بیان: یعنی دعا میکند و شفاعت میکند برای دیگری در دنیا و آخرت و از او پذیرفته است و مقبول و بیاید که همان مخصوص بشفاعت است.

2- المحاسن (329) بسندش از امام صادق علیه السلام که بسنان بن طریف فرمود:

چرا مؤمن را مؤمن نامیدند؟ گوید: گفتم نمیدانم جز اینکه ایمان دارد بدان چه از نزد خدا آمده فرمود: راست گفتمی و چنین نیست که مؤمن را مؤمن نامیدند گفتم:

پس چرا او را مؤمن نامیدند؟ فرمود: چون در روز قیامت از طرف خدا امان میدهد

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 44

و امانش پذیرفته می‌شود.

3- علل الشرائع (291) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا بشما نگوییم چرا مؤمن مؤمن نام دارد؟ برای اینکه مردم را امان میدهد و آسوده میدار در جان و مالشان، آیا بشما از مسلمان نگوییم؟ آن کس است که مردم از دست و زبانش بسلامتند الخبر.

بیان: در آن اشاره دارد که شرط ایمان یا کمالش آنست که مردم بر جان و مال خود از او نه ترسند و چنین است اسلام.

4- عیاشی بسندش از امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدا (256- البقره) العروه الوثقی فرمود: آن ایمان بخدای یکتا است.

5- الاختصاص (143) روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: مؤمن هاشمی است چون گمراهی را درهم شکسته و کفر و نفاق را و مؤمن قرشی است زیرا اعتراف کرده به شیء و مائیم شیء و منکر شده لا شیء را که دلام و پیروان اویند، و مؤمن نبطی است زیرا بررسی کرده هر چیز را و پلید آن را از پاکش شناخته و مؤمن عربی است زیرا از ما سخن گفته و ما را آشکارا کرده و مؤمن اعجمی است زیرا از دلام دم بسته و او را بخیر یاد نکرده. و مؤمن فارسی است زیرا در هر نامی جستجو دارد، اگر ایمان آویزان بستاره ثریا باشد بگیرند آن را نژاد پارس که جستجو کردند و برگزیدند از آن برتر و شریفترش را و پناه خود ساخته و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پیرهیزید از فراست و دریافت مؤمن که او بنور خدا مینگرد.

توضیح: گویا مقصود بیان مصل مؤمن است و اینکه می شود هر نام نیکی را با یک وجهی بدو بکار برد. می شود او را هاشمی نامید که شکننده گمراهی و مانند آنست و از میان برنده آنها ... و در قاموس (ج 4 ص 190) گوید هاشم پدر عبد المطلب است و نامش عمرو است و او را هاشم گفتند چون نخست کسی بود که ترید کرد و آن را شکست و قرشی را در اصل اقر للشیء دانستند که از کثرت استعمال

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 45

مختصر شده و مقصود از شیء حق ثابت است و از لا شیء باطل نابود و بسا شیء بمعنی مشیء باشد یعنی وابسته بمشیت و حق چنین است.

دلام بیان لا شیء است و در غالب اخبار کنایه از عمر آمده برای تقیه و بسا بآن سابقی او هم گفته شده برای اینکه سیاه چرده بودند یا سیاه دل بکفر و نفاق یا آفاق را بستم و فتنه خود سیاه کردند.

در قاموس (ج 4 ص 13) گفته: دلام چون سحاب سیاهی یا سیاه، و در نهاییه است که در حدیث است امیر شما مردی دراز و ادلم است: ادلم سیاه دراز است و از آنست حدیث: پس آمد مردی ادلم و اجازه ورود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله را خواست. گفته شد او عمر بن خطابست پایان و این دلالت دارد که کنایه بعمر انساب است و قرش بمعنی قطع است و جمع و در وجه نامگذاری قریش چند قول است و ذکرشان فائده ندارد.

لانه عرب عنا یعنی درست سخن کند بخاطر ما یا سخن گوید از ما و نام ما را بلند کند.

لانه تفرس فی الاسماء: تفرس واری و اندیشه و حدس درست در امور است و مقصود اینست که عجمهائی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ستوده هر عجمی نیست بلکه اهل دین و یقین از آنها است چون سلمان، و تفرس در اسماء اندیشه در ایمان و نفاق است و مانند آنها چون تقوی و فسق و اختیار ایمان و تقوی یا اندیشه در اینکه ایمان چه معنا دارد و بر چه فرقه باید گفت و آنگه برگزیند آنچه بحق ایمانست و اطلاق ایمان بر آن درست است و خلاصه تدبر و اندیشه کند در دلائل و براهین قرآن و سنت و عقل و بهتر عقیده که دلیل دارد برگزیند.

در نهاییه: در حدیث است که پرهیزید از فراست مؤمن زیرا بنور خدا مینگرد و این دو معنا دارد یکی ظاهر حدیث که خدا در دل اولیائش الهام کند و بنوعی کرامت احوال مردم را بدانند و گمان و حدس آنها درست باشد، و دوم آموزش از دلائل و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 46

تجارب و اخلاق تا احوال مردم را بفهمد و مردم در باره مردم شناسی تألیفات قدیم و جدید دارند و مرد فارس بامر یعنی دانا و بینا بدان.

6- صفات الشیعه (ص 181) از امام صادق علیه السلام پرسش شد که آسمانها اهل زمین را بینند؟ فرمود: نبینند جز مؤمنان را زیرا مؤمن درخشندگی اختران را دارد، گفته شد آنان خود زمین را بینند؟ فرمود: نه نور او را بینند که در کدام سو است، سپس فرمود: هر مؤمنی پنج ساعت در قیامت حق شفاعت دارد و شفاعت میکند.

7- در قضاء الحقوق صوری بسندش که پرسش شد از امام ششم چرا مؤمن را مؤمن نامیدند؟ فرمود: نامی از نامهای خدا بر او باز گرفتند و او را مؤمن نامیدند زیرا او در امانست از عذاب خدا و امان میدهد بدیگران در روز قیامت و پذیرفته می شود امانش، و اگر بخورد یا بنوشد یا بایستد یا بنشیند یا بخوابد یا بگاید یا گذرد بجای پلید خدایش، هفت طبقه زمین پاک کند و از پلیدیش چیزی باو نرسد.

مؤمن روز رستاخیز بهمه راه رسول خدا (ص) در محشر است و گذر کند بخشم شده جز ناصب و جز مؤمن که گناهان بزرگ دارد و او مقام بلند ویرا نزد خدای عز و جل بیند و آن مؤمن شناسای دنیای او بوده و نیازهای او را بر آورده و آن مؤمن برخیزد با اعتماد بر خدای عز و جل و معرفی کند او را بفضل خدا و میگوید پروردگارا بندهات فلان ابن فلان را بمن ببخش و خدا پذیرد از او، فرمود خدا حکایت آنها را که چه گویند در قرآن آورده که: نیست برای ما شفیع (100- الشعراء) از پیغمبران و نه دوست مهربانی از همسایه ها و آشناها و چون از شفیع نومید شوند آنان که مؤمن نباشند گویند: کاش ما را برگشتی بود تا بودیم از مؤمنان.

بیان: در جای پلید گویا بهمه کارهای پیش وابسته است و مقصود پلیدی و پاکی معنویست یا همان پاکی معنوی و مقصود از خیر ناصب و مؤمن مستضعف است یا مؤمن فاسق یا هر دو.

8- کتاب المؤمن (هنوز چاپ نشده) از زراره، پرسیدند از امام ششم (ع) و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 47

من در مجلس بودم از تفسیر قول خدا عز و جل: هر که حسنه آورده برابرش دارد (160- الانعام) آیا در کسانی که امامت شما را نشانند روا است؟ فرمود همانا ویژه مؤمنان است.

9- و از همان: از یعقوب بن شعیب که شنیدم میفرمود: کسی را بر خدا پاداشی نباشد بر کرداری جز مؤمنان را.

10- و از همان: از امام ششم علیه السلام چون بنده مؤمن نیکی کند خدا چندان سازد کارش تا 700 برابر که فرمود و خدا فزاید برای هر که خواهد.

11- و از همان: از یکی از دو امام علیهما السلام راستی نور مؤمن بدرخشد بر اهل آسمان چنانچه اختران بدرخشند برای اهل زمین و فرمود: راستی مؤمن ولی خدا است او را کمک کند و برایش بسازد و نگوید بر خدا جز حق و نه ترسد از جز او.

12- و فرمود: راستی دو مؤمن بهم برخوردند و بهم دست دهند و پیوسته خدا رو بدانها دارد و گناهشان از رخسارشان فرو ریزد تا جدا شوند.

بیان: ولی خدا دوست و محبوب یا یاور دینش، در مصباح گفته ولی بمعنی سرپرست است و از آنست قول خدا در (257- البقره): خدا ولی آنانست که گرویدند.

او را کمک کند یعنی خدا کمک کند مؤمن را و بسازد کارهای او را و نگوید:

مؤمن نگوید بر خدا جز حق، یعنی آنچه بداند حق است و نترسد از جز او، که مرجع ضمیرها از هم جدا است برخی بنده است و برخی خدا و روشنتر این است کمک کند مؤمن بدین خدا و دوستانش و هر کاری برای او کند ...

13- الم- و من: از امام صادق علیه السلام که کسی نتواند بژرف اوصاف خدا برسد و همچنین نتواند بژرف وصف رسول خدا برسد و همچنین نتواند بژرف وصف امام رسد و همچنین نتواند بژرف وصف مؤمن رسد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 48

14- و از همان: از امام صادق علیه السلام که خدا میفرماید: هر کس بدوست من اهانت کند در کمین نبرد با من در آمده و من شتابانتر هر چیزم برای یاری دوستانم و تردید ندارم در چیزی که کنم چون تردیدم در مرگ بنده مؤمنم که

ملاقات او را خواهانم و او مرگ را نخواهد و آن را از او بگردانم و راستی که او از من خواهش کند منش ببخشم و راستی که او مرا بخواند منش اجابت کنم و اگر در دنیا جز یک بنده مؤمن نباشد بدو بی‌نیازم از همه آفریده‌هایم و از ایمانش برایش همدمی سازم که از کسی هراس نکند.

15- و از همان: از ابی جعفر علیه السلام که اگر گناهان مؤمن مانند ریگ تپه عالج و مانند کف دریا باشد خدا او را بیامرزد پس دلیری نکنید.

بیان: دلالت دارد که مراد مؤمن کامل نیست چون کمال ایمان با این همه گناه فراهم نشود و اینکه دلیری نکنید یا برای اینست که کمتر می‌شود ایمان باصرا بر گناه بسیار بماند یا برای اینکه آمرزش و بی‌کیفری منافات ندارند با فرو شدن درجات و از دست شدن سعادات.

16- المؤمن: از امام صادق علیه السلام جان دهد مؤمن و همه گناهانش آمرزیده باشد بخدا سوگند.

17- و از همان. از آن حضرت علیه السلام که چون مؤمن دعا کند خدا پذیرا باشد من از شگفتی دیده بدو دوختم و فرمود: خدا برای خلقش وسعت دهنده است.

18- و از همان: بسندی که فرمود: چون مؤمن بمیرد و فرشته‌اش بالا روند و گویند پروردگارا فلانی مرد و فرماید فرو شوید و نماز بخوانید بر سر گورش و مرا تکبیر گوئید تا قیامت و ثواب کار خود را برایش بنگارید.

19- و از همان: که امام صادق علیه السلام فرمود: رای مؤمن و خواب دیدنش 700 / 1 جزء نبوتست و برخی 3 / 1 دادند.

بیان: یعنی برخی مؤمنان کامل 3 / 1 رای و رؤیا دادند یا هر دو را.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 49

20- المؤمن: امام صادق علیه السلام فرمود: کردار مؤمن می‌رود و در بهشت برایش جا آماده میکند چنانچه کسی غلامش را می‌فرستد برایش بستر اندازد، وانگه این آیه را خواند: هر کس کار خوب کند برای خودش آن آماده شدند (44- الروم)

21- و از همان: از آن حضرت که خدا عز و جل جلو گیرد مؤمن را از هر چه بد دارد چنانچه مرد جلو گیرد از شتر غریب ناآشنا.

22- و از همان: از آن حضرت که با شرک چیزی سود ندهد چنانچه با ایمان چیزی زیان ندارد.

بیان: گویا تفسیر شود بر صفات زیرا ترک کبائر جزء ایمانست یا مقصود زینبست که مایه دوزخ رفتن است یا خلود در آن.

23- المؤمن: از ابی جعفر علیه السلام (مضمونش در ذیل شماره 14 گذشت) 24- و از همان: از امام صادق علیه السلام که مؤمن نمیرد در غربت و غیاب زنان گریان بر او جز که بگریند بر او هر تیکه زمینی که خدا را در آن پرستیده و بگریند بر او جامه‌هایش و بگریند بر او درهای آسمان که عملش از آنها بالا رفته و بگریندش دو فرشته گماشته بر او.

گویم: اخبار در این باره شرح آنها در کتاب جنائز بیابند ان شاء الله.

25- المؤمن: از یکی از دو امام که راستی گناهان مؤمن آمرزیده است و کردار خود را از سر گیرد و همانا که این فضیلت نیست جز برای اهل ایمان.

بیان: یعنی عمل را از سر گیرد برای درک ثواب نه کفاره گناهان.

26- نهج البلاغه (عبد ص 301) راه برنامه روشن و تابانتر چراغ که بایمان بکارهای خوب رهنمائی شود و بایمان آباد شود دانش و بدانش از مرگ ترسان شوند و با مرگ دنیا پایان رسد، دنیا آخرت بدست آید و با رستخیز بهشت به پرهیز کاران نموده شود و دوزخ بگمراهان پدیدار گردد، مردم را بازگیری از رستخیز نباشد شتابانه در میدان مسابقه آن تا پایان دور دست بتازند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 50

تبیین و منهج راه و روشن است و بظاهر سخن در وصف دین و روشهای آنست و قوانین آن و چراغ روشنترش پیغمبر رهنما و اوصیاء اویند صلوات الله علیهم.

یکی از شارحان گفته قصد او از ایمان اولاً معنای لغوی آنست که باور کردن است و خدا هم فرموده: تو بما باور نکنی گرچه راستگویان باشیم (17- یوسف) و ثانیاً معنای شرعی آن که تصدیق و اقرار و عمل است یعنی هر که باور دارد خدای یکتا و رسالت را آنها را دلیل وجوب کارهای خوب گیرد یا استحبابش و بکارهای خوب ایمان او دانسته شود، و دوری لازم نیاید، و یکی از شارحان گفته کارهای خوب اثر ایمان و ثمره آنند و دلیل وجود ایمانند در دل بنده و با هم ملازمند و می‌شود ایمان را دلیل بر کارهای خوب دانست و علت را دلیل وجود معلول گرفت و می‌شود کارهای خوب را دلیل وجود ایمان در دل بنده ساخت و از معلول پی بعلت برد، و بنا بر این ایمان در هر دو جا بهمان معنی لغوی باشد. و در این صورت می‌شود مقصود این باشد که ایمان دلیل بر کارهای خوبست یا اینکه ایمان راهنمای خود مؤمن است و او را بکارهای خوب میکشاند و بکارهای خوب او دیگری ایمانش را میداند و استدلال در دو جا یک معنا ندارد. و می‌شود مقصود از دوم این باشد که مشاهده کارهای خوب بیننده آنها را بایمان میکشاند.

و محتمل است مقصود این باشد که ایمان راهنما است بکارهای خوب و کارهای خوب مایه کامل شدن ایمانند، یا اینکه ایمان انسان را بکارهای خوب میکشاند و کارهای خوب که از خوش نهاد باشند کافر را بایمان میکشاند و رهنمای او میشوند یا اینکه ایمان مرد که دانسته باشد دلیل خوش کرداری او است و اندازه کارهایش دلیل اندازه ایمانش و کمال آن، یا هر کدام را دلیل دیگری گرفت، و این نزدیک بهمان معنی دوم است و غرض بیان هم آهنگی ایمان و کار خوب است.

بایمان دانش آباد می‌شود: زیرا دانش بی‌ایمان چون ویرانه است و سودی ندارد و بقولی خوش کرداری خود جزء ایمانست و دانش بی‌ایمان چون ویرانه است

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 51

و سودی ندارد.

و بدانش ترسان شوند از مرگ: و کیفر خدا در سرای دیگر چنانچه خدا فرموده:

جز این نیست که میترسند از خدا دانشمندان (28- فاطر) با مرگ دنیا پایان گیرد که چاره ندارد و دنیا از دست می‌رود و نشاید خردمند تنها بدان دل بندد و دنیا آخرت بدست آید زیرا میدان مسابقه آخرتست و جای آماده شدن و بدست آوردن توشه برای معاد، یا مقصود از دنیا مال و جاه آنست که می‌شود آدمی آن را صرف در کسب سعادت آخرت کند ...

غای و گمراه آنکه کار مایه زیان و نومیدی کند، یعنی در رستاخیز بهشت به پرهیزکاران نزدیک شود تا در آن در آیند و بدان مژده گیرند و پرده از دوزخ بردارند برای گمراهان که خدا فرموده: و نزدیک شود بهشت به پرهیزکاران و آشکار شده دوزخ بر گمراهان (90 و 91- الشعراء) ...

27- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مؤمن چون درختی باشد که برگش در زمستان و تابستان نریزد، گفتند. یا رسول الله آن کدام درخت است؟

فرمود: نخل خرما.

28- امالی طوسی (ج 2 ص 242): بسندی تا پیغمبر: که روز رستاخیز خدا یک بنده خود را سرزنش کند که چه تو را باز داشت که من بیمار شدم و مرا عیادت نکردی؟ گوید: منزهی، منزهی تو پروردگار بنده‌هایی نه دردگیری و نه بیماری، فرماید: برادر مؤمنت بیمار شد و او را عیادت نکردی، بعزت و جلالم سوگند اگرش عیادت کرده بودی مرا در بر او یافتی و من نیازهایت را کفایت میکردم و همه را بر می‌آوردم برای احترام بنده مؤمنم و من بخشنده و مهربانم.

گویم بسندش از ابو هریره مانندش آمده و سیراب کردن مؤمن و خوراندن باو را هم بر آن افزوده.

بیان: مرا نزد او یافتی، مقصود رحمت یا دانش خداست و سخن بر سبیل مجاز

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 52

و استعاره است برای مبالغه در اکرام مؤمن.

29- مشکاة الانوار: از امام صادق علیه السلام که روز رستاخیز مردیکه فرمان دوزخ دارد بیکی از شما گذرد و گوید: ای فلانی بدادم برس که من در دنیا بتو خوبی کردم و او بفرشته گوید رهاس کن و خدا هم فرمان دهد و رها گردد.

30- و از همان: بسندش از امام صادق علیه السلام، روز رستاخیز بنده‌ای را آورند و حسنه‌ای ندارد و باو گویند یادآور شو که حسنه‌ای داری؟ گوید: ندارم جز اینکه فلان بنده مؤمن بمن گذر کرد و از من آب خواست تا وضو سازد و نماز بخواند و باو دادم و آن بنده را خوانند و او گوید: آری پروردگارا، و خدا جل شأنه فرماید: من تو را آمرزیدم، بنده مرا ببهشت برید.

31- و از همان: بسندی از امام صادق علیه السلام که روز رستاخیز بمؤمن گویند:

چهره مردم را بررسی کن و هر کس بتو شربتی نوشانده یا لقمه‌ای خورانده و یا چنین و چنان با تو کرده دستش را بگیر و او را ببهشت بر- فرمود: او با مردی بسیار بصراط گذرد و فرشتگان گویند بکجا ای بنده خدا؟ و میگوید خدا جل شأنه اجازه دهید به بنده‌ام و او را اجازه دهند و همانا مؤمن را مؤمن نامیدند برای اینکه از طرف خدا اجازه دهد و پذیرفته شود.

32- و از همان بسندی از جابر بن یزید جعفی که امام باقر علیه السلام فرمود: که خدا در روز رستاخیز مؤمن را کارگزار نماید و او هر چه بخواهد بکند، گفتم: بمن بازگو این در کجای قرآنست! فرمود قول خدا: برای آنهاست آنچه خواهند در آن و نزد ما فزونی است (35-ق) و خواست خدا باو واگذار است و فزونی از خدا شمار ندارد.

وانگه فرمود: ای جابر: از دشمن ما نیاز خواه و از او خوراک خواه و شربتی خواهش مکن همانا که او در دوزخ جاوید است و مؤمن باو گذرد و او گوید آیا بتو چنین و چنان نکردم و او شرم کند و از دوزخش رها کند و همانا مؤمن را مؤمن نامیدند چون

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 53

از طرف خدا امان دهد و امانش پذیرفته شود.

33- و از همان: از امام صادق علیه السلام که مؤمن زعیم خاندان خود است و گواه آنها است و تهمتی ندارد، فرمود: همه چیز برای مؤمن خاشع باشد تا برسد بخزنده‌های زمین و درنده‌هاش و پرنده‌های آسمان.

34- و از همان: بسندی از امام باقر علیه السلام که خدا بمؤمن سه خصلت داده: عزت در دنیا و در دینش و رستگاری در آخرت و مهابت در دل جهانیان.

35- و از همان: از امام صادق علیه السلام که مؤمن را حرمت بزرگتر است از کعبه.

36- و از همان: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدای تبارک و تعالی فرموده:

اعلان جنگ با من دریابد هر که آزار دهد بنده مؤمنم را، و باید آسوده باشد از خشم من کسی که گرامی دارد بنده مؤمنم را و اگر نباشد در زمین از خاور تا باختر جز یک بنده به‌مراه امامی عادل بی‌نیاز باشم باین دو از همه آنچه آفریدم در زمین خود و هفت آسمان و هفت زمین بدانها بر پا باشند و برایشان از ایمانشان همدمی سازم که نیازمند به‌مدمی دیگر نباشند.

37- و از همان: که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چیزی نزد خدا دوستتر نیست از ایمان و کار خوب و ترک آنچه غدقن کرده.

38- و از همان از آن حضرت صلی الله علیه و آله که عذاب نکند خدا مردم دهی را که در آن 100 مؤمن باشند، عذاب نکند خدا مردم دهی که در آن 50 مؤمن باشند (و تا ده مؤمن و پنج مؤمن و یک مؤمن را هم برفع عذاب افزود).

39- و از همان: روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بکعبه نگریست و فرمود:

مرحبا بخانه خدا و چه بزرگواری و بزرگ است حرمتت بر خدا، بخدا که مؤمن را حرمت بزرگتریست از تو، زیرا خدا بتو یک حرمت داده و بمؤمن سه حرمت در مالش در خورش و در اینکه بدو بدگمانی شود.

40- و از همان: که فرمود صلی الله علیه و آله هر که مؤمنی را آزارد مرا آزرده، و هر که

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 54

مرا آزارد خدا عز و جل را آزرده، و هر که خدا را آزارد لعنت شده در تورات، انجیل، زبور و قرآن.

41- و در همان از آن حضرت صلی الله علیه و آله که مؤمن چون فرشته مقرب است و حرمتش نزد خدا بزرگتر و هم گرامیتر است از فرشته مقرب، و چیزی نزد خدا دوستتر نیست از مرد مؤمن و یا زن مؤمنه، راستی مؤمن در آسمانها شناخته است بمانند اینکه مردی اهل و فرزندش را شناسد.

42- و از همان: از امام صادق علیه السلام که خدا همه کار مؤمن را بخودش وانهاده ولی باو اختیار نداده که خوار باشد، نشیندی خدا عز و جل میفرماید: و از آن خداست عزت و از رسولش و از مؤمنان (8- المنافقون) پس مؤمن عزیز است و خوار نیست و فرمود «راستش مؤمن از کوه عزیزتر است از آن با تیشه کم شود و از دین مؤمن هیچ کم نشود.

بیان: او را اختیار خوار شدن نداده و غدقن کرده که خود را خوار کند گرچه برای امر بمعروف و نهی از منکر و کارهای الهی دیگر که چون داند مایه خواری و سبکی اویند همه از او ساقطند، یا مقصود این است که خدا او را بدین عزیز و والا کرده گرچه خود را خوار کرده زیرا خدا از عزت او خبر داده و ضامن آن شده و استشهاد بآیه و دنباله خبر بدین معنای دیگر جورتر است.

43- در امالی طوسی (ج 1 ص 46) بسندش از فضل بن عبد الملک که امام صادق علیه السلام فرمود: ای فضل، بشیعه مستمند ما بی میل نباشید که یک مستمند آنان در رستاخیز در مانند دو تیره ربیعه و مضر شفاعت میکند وانگه فرمود: ای فضل مؤمن را مؤمن نامیدند برای آنکه امان میدهد از طرف خدا و امانش پذیر است. وانگه فرمود: شنیدی خدای تعالی در باره دشمنان شما فرماید چون در رستاخیز بینند مردی از شماها برای یارش شفاعت کند گویند: نیست برای ما شفیعی و نه دوست مهربانی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 55

(100- الشعراء) الخبر.

44- محاسن 132-: بسندش از ثمالی که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: اگر پرده از دیده مردم بردارند و ببینند پیوند میان خدا و مؤمن را گردن برای مؤمن کج کنند و در بر او هموار باشند و در طاعت او نرم شوند و اگر ببینند چه بسیار کارها از آسمان بر میگردند گویند خدا از کسی کاری را نپذیرد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 56

باب دوم در اینکه مؤمن بنور خدا مینگرد بهر چیز و در اینکه خدایش از نور خود آفریده

1- بصائر: 79 بسندش از سلیمان جعفری که نزد ابی الحسن علیه السلام بودم فرمود:

ای سلیمان از فراست مؤمن پرهیز که او بنور خدا مینگرد، خاموش ماندم تا در تنهایی او را یافتم و گفتم: قربانت شنیدم میفرمودی: پرهیز از فراست مؤمن که بنور خدا مینگرد، فرمود: آری ای سلیمان راستش خدا مؤمن را از نور خود آفریده و در رحمتش فرو برده و پیمان ولایت ما را از آنها گرفته، مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است پدرش نور است و مادرش رحمت و همانا بوسیله نوری که از آن آفریده شده مینگرد.

بیان: فراست کامله از آن مؤمن‌های کامل است که امامانند و هر کدام از مؤمنان و منافقان را شناسند از چهره آنان چنانچه در کتاب امامت گذشت و مؤمنان دیگر باندازه درجه ایمان خود فراست دارند.

مؤمن از نورش آفریده شده که روح پاک روشن بنور خدا است یا از سرشت مخزون مناسب با سرشت امامان خود و فرو بردن در رحمت کنایه است از اینکه آنها را آماده مهرهای مخصوص خود ساخته یا وابسته بروح پاکند که جایگاه مهربانی است،

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 57

پدرش نور و مادرش رحمت است، استعاره است و مقصود شدت ارتباط او است با نوار و رحمت‌های خدا تا آنجا که گوید پدر و مادرش نور و رحمتند یا نور کنایه از سرشت است و رحمت از روح یا بعکس.

2- بصائر (ص 80) بسندش از معاویه بن عمار که بامام ششم علیه السلام گفتم قربانت این حدیث که از شما شنیدم چه معنا دارد؟ فرمود: چه باشد؟ گفتم: مؤمن بنور خدا نگیرد. فرمود: ای معاویه راستش خدا مؤمن را از نور خود آفریده و برحمتش رنگین کرده (تا آخر روایت شماره 1).

در فضائل الشیعه صدوق (150) بسندش مانندش آمده.

3- بصائر: بسندش از امام صادق علیه السلام که خدا برای ما شیعه‌ای ساخته از نورش و فرو برده در رحمتش و پیمان ولایت ما را روزی که خود را بدانها شناسانده از آنها گرفته و او است پذیرا از نیکو کارشان، و گذشت‌کننده از بدکارشان، هر که نمیرد بکیش آنان نپذیرد از او حسنه‌ای و نگذرد از هیچ گناه او.

4- بصائر 357: بسندش تا رسول خدا (ص) که پرهیزید از فراست مؤمن زیرا او بنگرد بنور خدا وانگه این آیه را خواند: راستی در آن نشانه‌ها است برای هوشمندان (75- الحجر).

5- بصائر 357: بسندش از امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدا: راستی در آن نشانه‌ها است برای هوشمندان فرمود: آنان امامانند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

پرهیزید از هوش مؤمنی که او بنور خدا نگیرد که خدا فرموده: راستی در آن نشانه‌ها است برای هوشمندان.

6- محاسن 131: بسندش از سلیمان جعفری از امام رضا علیه السلام (نزدیک بمضمون حدیث شماره 1).

7- محاسن: بسندش از ثمالی از امام باقر علیه السلام که راستی خدا تبارک و تعالی روان کرده در کالبد مؤمن از بوی روح الله و خداست تبارک و تعالی که فرماید مهربانند

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 58

بیکیدیگر (29-الفتح).

8- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که پرهیزید از هوش مؤمن زیرا مینگرد بنور خدای تعالی.

9- عیون اخبار الرضا ج 2 ص 200: بسندی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مؤمن مینگرد بنور خدا.

10- نهج البلاغه 219 باب حکم و مواظب: فرمود: از گمان مؤمنان پرهیزید که خدا حق را بزبانشان روان کرده.

11- کافی (ج 2 ص 166): بسندش از جابر جعفی گفت در برابر امام باقر علیه السلام گرفته شدم و گفتم: قربانت بسا اندوهگین شوم بی آسیبی که بمن رسد یا حادثه‌ای که رخ دهد بمن تا آنجا که خاندانم در چهره‌ام بشناسند و هم دوستم؟ فرمود: آری جابر راستش خدا عز و جل مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و در آنان از بوی روح خود در آورده از این رو مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است چون آسیبی بیکی از این ارواح در یک شهری از شهرها رسد و اندوه خورد آنها هم اندوه خورند چون از او باشند.

بیان: در محاسن بجای تقبضت تنفس یا تأوهت آمده یعنی آه کشیدم (133) بوی روح همان است که دمیده در پیغمبران و امامان که فرموده و دمیدم در او از روحم (29-الحجر) یا از مهر ذاتی او است که امام صادق علیه السلام فرمود: بخدا شیعه ما از نور خدا آفریده شدند و بدو بازگردند یا مقصود عود روح است و آن را مانند باد کرده چون روانست در تن چنانچه نسبت دمیدن هم بدان از این رو است یعنی از روحی که مانند باد است و آن را برگزیده یا مقصود نسیم رحمت است چنانچه در خبر دیگر است که روان کرد در آنان از نسیم رحمتش پدر و مادری ظاهر مانند کردن سرشت است بمادر و روح پیدر و عکس آن هم رواست.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 59

باب سوم در سرشت مؤمن و تولدش از کافر و بر عکس و برخی اخبار میثاق زیاده از آنچه در کتاب توحید و عدل

گذشته

1- محاسن (134) بسندش از امام صادق علیه السلام که خدا تبارک و تعالی آفرید شیعه ما را از سرشتی گنجینه شده بدر نشود از آن فردی و در نیاید در آن بیگانه‌ای هرگز تا روز رستاخیز (134).

2- محاسن: بسندش از امام باقر علیه السلام که ما و شیعه ما آفریده شدیم از یک سرشت (135).

3- محاسن: بسندی برآورده تا امام صادق علیه السلام که مؤمن همدمی خوشتر از مایه‌ای خوب از سرشت ما خاندان.

بیان: مقصود همدمی با امامان یا با یک دیگر از خودشان است (135).

4- محاسن: بسندش از امام صادق علیه السلام که خدا تبارک و تعالی چون خواست مؤمن را از مؤمن و از کافر هر دو آفریند فرشته فرستاد تا قطره‌ای از آب ابر بارنده برگرفت و آن را بر برگی افکند و یکی از دو پدر (مؤمن و یا کافر) از آن خوردند و مؤمن از آن مایه است (138).

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 60

5- محاسن: بسندش از امام صادق علیه السلام که نطفه مؤمنی در پشت بت پرستی باشد و بدان آسیمی نرسد تا آن را بر نهد و چون آدمی درست و کامل شد بدو بدی نرسد تا بتکلیف رسد (138).

6- اختصاص (25) از محمد بن حمران که پرسیدم از امام صادق علیه السلام خدا سرشت مؤمن را از چه آفریده؟ فرمود: از سرشت آن بالا بالاها گفتم مؤمن را از چه آفریده؟ فرمود: از سرشت پیمبران و چیزی آن را آلوده و پلید نکند.

7- (24) بسندش از امام سجاد علیه السلام که خدا پیغمبران را از سرشت علیین آفرید از دل و تن آنها و دل مؤمنان را هم از همان سرشت آفرید و تنشان را از فرودتر آن و کفار را از سرشت سجین آفرید از دلشان و تنشان هر دو و آنگه آمیخت دو سرشت را از اینجاست که مؤمن کافر آرد و کافر مؤمن و از اینجاست که مؤمن دچار گناه شود و کافر نیکوکاری کند و دل مؤمنان شیفته‌ی آنست که از آن آفریده شدند و دل کافران شیفته همان که از آن آفریده‌اند.

بیان: خلق پدید آوردن و یا اندازه گرفتن است، و در نهایت است که طینت مرد آفرینش و مایه او است و گفته: علیون نام آسمان هفتم است و بقولی نام دفتر فرشته‌های پاسبان که اعمال بنده‌های خوب بدان برابند، و بقولی مراد بالاتر جاها و بالاتر پایه‌ها است و نزدیکتر آنها بخدای تعالی در دیگر سرا ... پایان.

از دلشان و جانشان. بسا که مقصود همان دل معروف صنوبریست که روح بیخار لطیف پراکنده از آن وابسته شود و مخالفت ندارد با آنچه در باب خلق ابدان ائمه علیهم السلام گذشت که تن آنان از سرشت علیین آفریده است و روحشان از بالاتر با اینکه اگر مقصود از آن روح هم باشد می‌شود میان آنها جمع کرد که منظور از سرشت مایه آنست یا منظور از پیغمبران جز پیغمبر ما باشد.

در قاموس است که سجین بر وزن سکین جایگاه کتاب فاجرانست و یک وادی در دوزخ یا سنگی در زمین هفتم، و در نهاییه است که نامی است برای آتش ...

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 61

پس آمیخت هر دو سرشت را، در تن آدم و از این رو در نژادش آمادگی هر دو گروه فراهم شد و مؤمن دچار گناه شد که با سرشت کافر آمیخت و کافر نیکو کار شد، پس دل مؤمن شیفته است بدان چه از آن آفریده است از کارهای نیک مناسب وی یا به پیغمبران و امامان که از سرشت آنان آفریده است ... و سخن ما در مانند این خبر در کتاب عدل گذشته.

یک محدثی در تأویل آن گفته: چون خدا تعالی در ازل میدانست کدام روح با اختیار خود پذیرای ایمانست و کدام پذیرای گناه چه از سرشت علیین باشند و یا سجین پیرو این دانش ازلی بگروه نخست طینت علیین داده تا مناسب آنان باشد و بتن دسته دوم سرشت سجین بی‌اینکه در کفر و ایمانشان اثر داشته.

و یک تأویل‌چی از محققان (ملا صدرا شیرازی) گفته مقصود از علیین بالاترین پایه و نزدیکتر آنها است بخدا تعالی که پایه‌ها دارد چنانچه برخی اخبار بر آن دلالت دارد که فرموده اعلی علیین در این خبر هم بدان آگاهی است که تن و دل را هر دو بدان وابسته با اختلاف پایه آنها و بدین ماند که مراد از آنها عالم جبروت و ملکوت باشد که هر دو بالاتر از عالم ملکوت و عالم عقل و نفسند و آفرینش دین پیغمبران از جبروت معلوم است زیرا که مقربانند و اما آفرینش تنشان از ملکوت برای اینکه تن حقیقی آنان درون این تن و پوست است که برای این تنهای خاکی آماده شده که تن است برای تن اصلی آنها و بدان علاقه ندارند و گویا در زیر پوستین این تن خاکی از هم اکنون آن را تکانیدند و از آن برهنه شدند که بدان اعتمادی ندارند و شیفته نشانه دیگرند و از این رو خوش دارند رسیدن بدیگر سرا و جدا شدن از این جهان را و از اینجا است که در حدیث آمده: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر، و همانا آفرینش تنهای مؤمنان را به فرودتر از آن وابسته چون مرکبند از هر دو برای علاقه آنها بتن عنصری نیز تا در آنند و سجین فرودتر پایه و دورتر آنست از خدا و بدین ماند که مراد از آن حقیقت دنیا و درون آنست که نهانست زیر عالم ملک، یعنی این عالم خاکی که جانها

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 62

در آن زندانیند و از این رو در حدیث آمده: زندانی آنکه دنیايش از دیگر سرا در زندان کرده.

و آفرینش تنهای کفار از این جهان روشن است و همانا آفرینش دلشان را هم بدان وابسته چون بر ابدان خزیدند و بزمین این جهان چسبیدند و بر آن گرانبارند و گویا از ملکوت بهره ندارند که در عالم ملک اندرند. و آمیزش میان این دو سرشت اشاره است به وابستگی ارواح ملکوتیه به ابدان خاکی بلکه برآوردشان از آنها خرده خرده تا هر نشانه بر آن چیره شد از اهل آن گردید و مؤمن حقیقی یا کافر حقیقی یا میانه آنها گردید برحسب مراتب کفر و ایمان - پایان.

و گویم: آنچه گفته بر پایه اصول و اصطلاحات ثابت نشده است که حقیقت آنها ناشناس است و خوض در آنها بایست نیست.

8- کافی (ج 2 ص 3): بسندش از امام صادق علیه السلام که خدا عز و جل مؤمن را از سرشت بهشت آفرید و کافر را از سرشت دوزخ، فرمود: چون خدا خوش بنده‌ای را خواهد جان و تنش را پاک سازد و خیری نشنود جز که آن را شناسد و زشتی نشنود جز که ناشناس او باشد.

راوی گفت شنیدم میفرمود: سرشت سه است: سرشت پیمبران، و مؤمن از همان سرشت است جز که پیمبران از سر آمد آند و پایه آند و برتری دارند و مؤمن‌ها شاخه آند از گلی چسبان چنین است که خدا عز و جل جدائی نیندازد میان آنها و پیروانشان، و فرمود: سرشت ناصب (دشمن اهل بیت) از لجنی است سالخورده و بد بو و اما مستضعفان از خاکند هیچ مؤمنی از ایمان خود نگذرد و هیچ ناصبی از عقیده نصبش و خدا را در باره آنها خواستی است.

تبیین: از سرشت بهشت، خاک و سرشتی که میداند هنگام آفرینشش که بهشت میرود یا سرشتی که دنبال کردارهای بهشت رفتن است ولی وادار بر آن نیست که جبر باشد. چون خدا خوش بنده‌ای خواهد و حسن سرانجام و سعادتش را پاک

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 63

روحش را بهدایات خاصه و الطاف نیکی آورد و آنها پس از حسن اختیار خودش و وسائل این سرانجام ... و مقصود از گل چسبنده بسا که چسبیدن آنها بامامان خود باشد و چسبیدن سرشتشان بسرشت آنان که خدا میانشان جدائی نیندازد، یا اینکه شاخه آن سرشتند. و در این جهان و دیگر سرا بدان پیوستند و پیرو آند و «حماً مسنون» گل سچین است، و مستضعفان از خاکند یعنی خاکی که با آب زلال آمیخته نشده مانند سرشت پیمبران و نه بآب بد بوی تلخ و شور مانند سرشت ناصبان و کافران.

و گویا این راه جمعی است میان تعبیرهای مختلف آیات کریمه قرآن در بیان آفرینش انسان زیرا آنچه گوید آدمی از حماً مسنون است همان ناصب است و آنچه گوید از گل چسبنده است همان شیعه است و آنچه گوید از خاک است آن مستضعفانند، و بسا مراد اینست که همه این سرشتها در پیکر آدم در آمدند تا برای همه این امور و همه اقسام آماده باشد یا مراد از آفرینش هر صنفی از سرشتی اینست که در نطفه که مایه او است در آید و یا اینکه آن نطفه از آن سرشت باشد و وجه وسط بهتر است و روشنتر برای روایت. شیخ در مجالس خود بسندش تا رسول خدا که در فردوس چشمه‌ایست شیرینتر از عسل و نرمتر از کره و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک که در آن سرشتی است خدا عز و جل ما را از آن آفرید و شیعه ما را هم از آن آفرید و هر که از آن سرشت نیست از ما و از شیعه ما نیست و همانست پیمانی که خدا عز و جل بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام گرفته.

عبید (راوی حدیث) گوید: این حدیث را برای محمد بن حسین گفتم و گفت:

یحیی بن عبد الله بتو راست گفته و چنین خبر داد مرا از پدرم از جدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله، عبید گفت دلم میخواهد اگر این حدیث نزد تو تفسیری دارد برایم بگوئی گفت: برای خدا فرشته ایست سرش زیر عرش و دو گامش در ژرف زمین منقسم است، میان دو دیده اش باندازه کف دست یکی از شما است، چون خدا خواهد آفریده ای را با دوستی علی بن ابی طالب آفریند فرمان دهد آن فرشته را تا از آن سرشت برگردد و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 64

آن را در نطفه پرتاب کند تا برحم برود و از آن آفریند و آن پیمانست، اینکه فرمود:

خدا را در آنها خواستی است در باره مستضعفین است و عمومش برای هر سه گروه دور است.

9- در کافی (ج 2 ص 14): بسندش از امام صادق علیه السلام، در بهشت درختی است بنام مزن چون خدا خواهد مؤمنی آفریند قطره ای از آن چکاند و بسبزه ای و میوه ای نرسد که از آن مؤمنی یا کافری بخورد جز که خدا عز و جل از پشت او مؤمنی بر آورد.

بیان: در قاموس است که مزن بضم ابر یا ابر سفید یا ابر باران دار پایان و گویا نامگذاری برای همانند است.

بقولی: این حدیث هم مناسب است با آنچه گفتند که طینت همان مایه های نخست در آمیخته است که در همه اطوار گوناگون آفرینش هستند مانند نطفه و مایه های بیش از آن از گیاه و خوراک و پس از آن از علقه و مضغه و مزاج آدمی پذیرای نفس ناطقه تدبیرکننده مناسب است با آنچه گفته شد از اینکه مقصود از طینت سرشت بهشتی است زیرا که آن پرورش یابد بدین قطره چنانچه با آب شیرین پیش گفته و خلاصه آفرینش او از سرشت بهشت و آمیختنش با آب شیرین گوارا در آغاز و پرورش بآب مزن دوباره از لطف خدا است بمؤمن تا ببالاترین پایه قرب رسد- پایان.

یکی از محققان تأویل چی گفته: بهشت جبروت و ملکوت دارد و مزن که ابر است آب رحمت وجود و کرم و ابر بارنده و فراوانی و دشت دارد و چون هر قطره باران صورتی دارد و ابری که از آن چکد در عالم ملک صورت دلبری دارد که از آن چکد در عالم ملکوت و جبروت و چنانچه سبزی و میوه پروریده صورت مادی او است همچنان پروریده صورت ملکوتی و جبروتی او است که از ذکر خدا و درخت مزن بهشتی آفریده اند و چنانچه پیش از خوردنشان از آن پرورش یابند پس از خوردن هم در تن خورنده از آن پرورش گیرند زیرا تا به صورت عضو در نیامده در جریان

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 65

پرورش است و آدمی که سبزی یا میوه خورد و خدا را با آن یاد کند و شکر کند و نیرویش را در طاعت خدا صرف کند و اندر اندیشه‌های ایمانی و خیالات روحانی باشد آن سبزی و میوه در تنش بآب مزین جنانی پرورش یابد و چون از آن منی در آید از درخت مزنی است که در بهشت است.

و چونش بغفلت از خدا خورد و خدا را بدان شکر نکند و در نافرمانیش صرف کند اندیشه‌های آلوده دنیوی و خیالات شهوانی آن سبزی و میوه در تنش پرورش یابد که از آب دیگر است و برای آفرینش مؤمن نشاید جز اینکه پیش از آن بآب مزین بهشتی پرورش یافته باشد.

و پرورش خوراک کافری که مؤمن از او پدید گردد بآیست که پیش از خوردن در آن صرف شده با ذکر خدا نزد کشتن و کاشتن آن که در پرورش اثر دارند و هم مانند حلال بودن، بودن بهایش و تقوای زارع و کارنده آن و دیگر اسباب پیدایش آن.

10- در کافی (ج 2 ص 4): بسندش از عبد الله بن کیسانم که امام صادق علیه السلام گفت: من مولایت عبد الله بن کیسانم، فرمود: نژاد را میشناسم و تو را نه. گفتم زاده کوهستانم و پرورده سرزمین فارس و با مردم در تجارت و جز آن در آمیزم و با مردی معاشرت کنم خوش سیما و خوشرفتار و امین و چونش خوب بر رسم دشمن شما است و با دیگری معاشرت کنم بدرفتار و نامین و آلوده و فاسد و چونش خوب بر رسم دوست شما است چگونه چنین شود؟ فرمود: ای پسر کیسان ندانی خدا عز و جل سرشتی از بهشت گرفت و دیگری از دوزخ و آنها را با هم آمیخته و از یک دیگر در آورد و آنچه از امانت و خوشرفتاری و خوش سیمائی در آنان بینی از آنست که با سرشت بهشتی سوده‌اند و ربوده‌اند و بمایه آفرینش خود برگردند و آنچه در اینان از نامینی و بد خلقی و آلودگی بینی از سودن با طینت دوزخی بر گرفتند و بمایه بهشتی آفرینش خود بر گردند.

توضیح: آنها را با هم آمیخت در پشت آدم تا از زنجیره نژاد او برابند و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 66

همین است مقصود از اینکه فرمود: از یک دیگر برون آورد زیرا مؤمن از پشت کافر بدر آید و کافر از پشت مؤمن. و تفسیر آمیزش بآمیزش بدنها با هم و کسب اخلاق از هم پر دور است و بقولی مقصود از اینکه آنها را از یک دیگر بر آورد این است که چون دو سرشت با هم سودند آنها را از هم جدا کرد و بهشتی را از سرشت بهشتی آفرید و دوزخی را از دوزخی ...

11- کافی (ج 2 ص 5): بسندش از امام صادق علیه السلام که خدا عز و جل چون خواسته آدم را آفریند ساعت یکم روز جمعه جبرئیل را فرستاد و با دست راستش مشتی بر گرفت از آسمان هفتم تا آسمان دنیا و از هر آسمانی تربتی دریافت

و مشت دیگری بر گرفت از زمین هفتم بالا تا زمین هفتم فرودین دور دست و خدا عز و جل به کلمه خود فرمود: تا مشت نخست را با دست راستش بر گرفت و مشت دیگر را با چپش و آن گل را بدو پاره شکافت و از مایه زمینی بخشی فشانند و از آسمانی بخشی، و بدان که در دست راستش بود فرمود از تو پیمبران و اوصیاء و صدیقان و مؤمنان و سعادت‌مندان و هر که را ارجمند خواهم آفرینم و آنچه خدا فرمود برایشان بایست شد، و بدان که در دست چپش بود فرمود: از تو جباران و بت پرستان و کافران و سرکشان و هر که خواری و شقاوتش را خواهم آفرینم و همچنان که فرمود برایشان بایست شد.

وانگه هر دو سرشت با هم آمیخته شدند و اینست تفسیر قول خدا عز و جل:

(خدا شکافنده دانه است و هسته 65- الانعام) و دانه سرشت مؤمنانست که مهر بار است و هسته سرشت کافران دور از هر نیکی و همانا نوی بمعنی هسته نامیده شده برای آنکه از هر نیکی بدور است و بر کنار و خدا عز و جل فرمود «برادر زنده از مرده و مرده از زنده» و زنده آن مؤمن است که از سرشت کافر آید و مرده که از زنده بر آید کافری که از سرشت مؤمن در آید و زنده مؤمن است و مرده کافر که خدا فرمود: آیا آنکه مرده است و زنده‌اش کردیم (122- الانعام) و مرگش آمیزش با سرشت کافر

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 67

است و زندگیش گاهی کک خدا بفرمان خود میان آنها را جدا کند و همچنین خدا عز و جل بر آرد مؤمن را در زایشش از تاریکی پس از آنکه اندر نور است و بر آرد کافر را از نور به ظلمت پس از آنکه اندر نور است.

و اینست تفسیر قول خدا عز و جل (70- یس) تا بیم دهد آن را که زنده است و بایست کند فرمان را بر کافران.

تبیین: در ساعت یکم الخ، بقولی چون آفرینش آدم پس از آسمانها و زمین است بطور حتم که بسیط پیش از مرکب است (آفرینش آنها و خوراکیهایشان در شش روز هفته بوده و همه در جمعه دنبال آن فراهم بودند آغاز آفرینش آدم در ساعت یکم شده).

و کلمه او همان جبرئیل است که فرمان‌رسان او است یا رهنمای مردم است چو کلام او یا اینکه بکلمه (کن باش) آفریده شده بی‌مایه و بقولی مقصود از سماوات درجات بهشت است و بارضین درکات سجین تا موافق اخبار دیگر باشد و بسا مایه را از هر دو جا گرفته باشد، و بقولی مراد از تربت هر آنچه است که در آماده شدن مایه پذیرای آفرینش چیزی اثر دارد و طینت و آثار نیروهای آسمانی نطفه پرور را در برگیرد و هر چه اثر در سبب قابلی دارد. پایان.

و بقولی اطلاق تربت بر مأخوذ از آسمانها مجاز است چون منقلب بتربت می‌شود، و دلالت دارد که زمین هم چون آسمان هفت طبقه دارد چنانچه خدا تعالی فرموده: و خدائی که آفرید هفت آسمان و از زمین مانند آن (12- الطلاق).

اینکه فرمود شکافت گل را بدو پاره یعنی خدا یا جبرئیل و شکافنده دانه آفریننده یا دوباره‌کننده آنست. گویم: این سخن چند تفسیر دارد.

1- شکافتن گل همانست که در پیش گفته مشتی با دست راست گرفت و دیگری با چپ و پخش کرد در زمین آنچه در دستش بود از گل زمین و همچنین در دوم که پاشیدن آن باشد و خدایا جبرئیل گفت بدان چه در کف راستش بود پیش از

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 68

پاشیدن یا پس از آن.

2- اینکه هر کدام از دو گل را دو پاره کرد تا بهره از آنها سرشت مستضعفان و کودکان و دیوانه‌ها باشد و بدان چه در مشت راست ماند گفت: از تو است رسولان الخ و از آنچه در چپ ماند گفت: از تو است جباران الخ. و بنا بر این بهتر است که مرجع ضمیر خدا باشد (ارید) در هر دو جا صیغه متکلم باشد و بمعنی دیگر صیغه فعل غائب مجهول باشد.

3- یک فاضلتی گفته: شکافتن کنایه است از جدا کردن آنچه برای آفرینش آدمی شایانست از هر دو ماده و از هر دو آنچه در آفرینش آدمی بی‌اثر بوده پاشیده تا مایه موجودات دیگر باشد.

اینکه گفته: وانگه هر دو گل آمیخته شدند که در هر دو دست بودند یا آنچه پاشیده و نپاشیده بود.

پس حب سرشت مؤمن است که خود یک بطن از آیه است و برای تفسیر مراد از شکافتن بیرون کردن هر کدام آنهاست از دیگری یا جدا کردن آنها از دیگری و یا آفرینش آنها.

بخاطر اینکه او دور شد ... در قاموس گفته «نوی» هم بمعنی دوری آمده مانند نأی، و آیه در سوره الانعام آیه 95 چنین است: راستی خدا شکافنده دانه و هسته است در مجمع البیان (ج 4 ص 338) گفته: شکافنده دانه خشک مرده است و از آن گیاه بر آید و شکافنده هسته خشکیده است و از آن نخل خرما و درخت بدر آید و بقولی یعنی آفریننده دانه و هسته است و مبتکر آنها، و بقولی مقصود همان شکافی است که در شکم دانه و هسته است و از شگفتیهای قدرت خدا است که راستا و یک نواخت است.

بر آرد زنده از مرده و بر آورنده مرده است از زنده که گیاه خرم تازه سبز را از دانه خشکیده بر آرد و دانه خشکیده را از گیاه زنده نامی از زجاج است و عرب درخت

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 69

خرم سر پا را زنده نامد و چون بریده شود یا کنده شود و خشکید آن را مرده نامد.

و بقولی یعنی آفریند زنده را از نطفه که بیجانست و آفریند نطفه بیجان را از زنده از حسن است و دیگران و آن بهتر است، و بقولی یعنی بر آرد پرنده از تخم و تخم از پرنده از جبائی و بقولی بر آرد مؤمن از کافر و کافر از مؤمن.

وانگه خدا سبحانه در همین سوره هم فرموده آیا کسی که مرده است و زنده‌اش کردیم و ساختیم برایش روشنی که با آن در میان مردم راه می‌رود چون کسی است که دچار تاریکیها است و از آن بیرون نشود (122- الانعام) طبرسی (در ج 4 ص 359 مجمع البیان) گفته مرده کافر است و زنده‌شدنش اینست که رهنمائیش کردیم بایمان از گفته ابن عباس و جز او. خدا کفر را بمرگ مانند کرده و ایمان را بزندگی و بقولی یعنی نطفه بیجان بود و زنده‌اش کردیم و نورش دادیم که دانش و حکمت یا قرآن و یا ایمانست و ظلمات همان کفر است.

و همانا خدا کافر را مرده خوانده چون از زندگی بهره نبرد و بدیگری بهره ندهد و بدتر از مرده باشد زیرا مایه کيفر شدن از او نیاید و زیانش بدیگری نرسد، و مؤمن را زنده خوانده چون برای خودش و دیگران در زندگی بهی و سود دارد و در چند جا کافر را مرده و مؤمن را زنده خوانده چون که فرموده: راستی تو نشنوانی مرده‌ها را (10- النمل) و تا بیم دهی هر که زنده است (70- یس) و فرموده: و برابر نیند زنده‌ها و مرده‌ها (22- فاطر) و قرآن را و ایمان و دانش را نور خوانده زیرا مردم بدانها بینا شوند و رهنمائی گردند از تاریکیهای کفر و سرگردانی گمراهی چنانچه به روشنیهای دیگر و کفر را تاریکی خواند چون ره نیابد و برشدش بینا نشود- پایان.

و گویم: بتفسیر مذکور در خبر و ذکر در بیشتر تفسیرها فرموده او بر آرد زنده را بیان همان فرموده او است که شکافنده دانه است.

آنکه که جدایشان کرد خدا بکلمه خود که توانائی و یا فرمان (کن) باشد یا بواسطه جبرئیل و این جدائی در زایمان است یا در سرشت و نخست روشنتر است،

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 70

و اینکه فرمود: همچنین مانند کرد بر آوردن از تاریکیها به نور و بر عکس را ببر آوردن زنده از مرده و بر عکس در اینکه مقصود در هر دو بر آوردن سرشت مؤمن است از سرشت کافر و بر عکس، و منظور تأویل دنباله آیه نیست که «أ و من كان ميتا، الخ، زیرا در آن نیامده بیرون بردن کافر از تاریکی بنور بلکه ماندن او در تاریکیها و بر نیامدن از آن در آنست. بلکه اشاره دارد بقول خدا «خدا سرپرست آنانست که ایمان آوردند و بر آردشان از ظلمات بنور» الخ، و منافات ندارد با آن که فرمود علیه السلام و بر آرد کافر را، با اینکه در این آیه بیرون آوردن از نور را به طاغوت وابسته زیرا خذلان خدا هم در این باره اثر دارد با اینکه می‌شود بمعنی بر آید یا بر آورده شود و استناد بخدا نداشته باشد.

و آنچه گفتند که از این حدیث بر آید بر آوردن مؤمن از کافر و بر عکس در دو وقت است یکی در جدا کردن طینت و دیگری در زایش، روشن نیست چنانچه دانستی.

سپس امام گواه آورده بر اینکه بایمان زندگی گویند یا بر سرشت ایمان آفرین زندگی گویند بقول خدای سبحانه «تا بیم دهد هر که را زنده باشد» یعنی از سرشت بهشتی باشد بتأویل امام، طبرسی در (ج 8 ص 432) مجمع البیان گفته یعنی ما فرو آوردیم قرآن را تا ترسد بدان مؤمن از نافرمانی خدا زیرا کافر چون مرده و بلکه فروتر از آنست یا بترسد هر که خردمند است و بقولی هر که دل زنده و بینا است.

و بایست است فرمان بر کافران یعنی فرمان کیفر و عذاب و بتأویل امام می شود که مقصود از قول همان باشد که در حدیث گذشته که از تو باشند جباران و بت پرستان و کافران الخ.

12- در معانی الاخبار 290: بسندش از امام صادق علیه السلام که راستی چون مؤمن جان دهد مرده نباشد و مرده همان کافر است که خدا فرماید «بر آرد زنده از مرده و بر آرد مرده از زنده» (18- الروم) یعنی مؤمن از کافر و کافر از مؤمن.

13- در کافی (ج 2: 5) بسندش از صالح بن سهل که بامام صادق علیه السلام گفتم:

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 71

قربانت خدا عز و جل سرشت مؤمن را از چه آفریده؟ فرمود: از سرشت پیغمبران و هرگز پلید نگردد.

بیان یعنی بکفر و شرک آلوده نشود و گرچه به گناه آلوده گردد و با توبه و شفاعت و رحمت پروردگار تعالی پاک شود و بقولی یعنی آلوده دنیاپرستی نشود تا آنجا که از آخرت بماند.

14- کافی (ج 2: 5) بسندش از صالح بن سهل که بامام صادق علیه السلام گفتم: مؤمنان از سرشت پیغمبرانند؟ فرمود: آری.

بیان: یعنی از باقیمانده سرشت آنان.

15- کافی (ج 2: 6) بسندش از امام باقر علیه السلام که اگر مردم آغاز آفرینش را میدانستند دو تا با هم اختلاف نمیکردند.

راستی خدا عز و جل پیش از آفرینش خلق فرمود «باش آب شیرین و گوارا تا آفرینم از تو بهشتم و فرمانبرانم را و باش شور و تلخ تا آفرینم دوزخم را و نافرمانانم را وانگه آنها را فرمود تا در آمیختند و از این رو مؤمن کافر آرد و کافر فرزند مؤمن، و آنکه خاکی از صفحه زمین بر گرفت و آن را سخت مالید و سائید و ناگاه آنان مانند مورچه بجنبش آمدند، و

باصحاب یمین فرمود: بسلامتی بسوی بهشت و باصحاب شمال فرمود: بسوی دوزخ و باک ندارم، و آنکه فرمود: آتشی را تا افروخته شد و باصحاب شمال فرمود: در آن درآئید و از آن ترسیدند و باصحاب یمین فرمود در آن درآئید و در آمدند و بدان آتش فرمود سرد و سلامت باش و سرد و سلامت شد. و اصحاب شمال گفتند: پروردگارا از ما بازگیر فرمود: «از شما باز گرفتم پس بآتش در آئید» و رفتند در بر آن و از آن ترسیدند در آنجا بود که طاعت و معصیت ثبت شد و نتوانند این فرمانبران از نافرمانان شوند و نه آنان از اینان گردند.

تبیین: دو تن اختلاف نکردند در باره استطاعت و جبر و اختیار یا در باره امور دین زیرا فهم و آمادگی و سرشت آنان اختلاف دارد و در این صورت در باره رهنمائی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 72

مردم پر تلاش نمیکردند.

باش آب گوارا و شیرین: فرمان ایجاد است، یا ضرب المثل برای دانش خدای تعالی باختلاف مایه وجود مردم و آمادگی آنان و سرانجامشان ... در قاموس گفته: در مورچه است که خرد باشد و ریز که 100 شماره آن برابر یک دانه جو ...

سید رضی در نهج البلاغه گوید: بسندی از مالک بن دحیه که نزد علی علیه السلام بودیم و اختلاف مردم با هم مذاکره شد و فرمود: آغاز سرشت مردم میانشان جدائی افکنده برای آنکه آنان تیکه‌ای از شوره‌زار زمین و شیرین آن بودند و از ناهموار و هموارش و آنان باندازه نزدیک بودن خاکشان بهم با هم نزدیک باشند و باندازه دوری آن از هم با هم تفاوت دارند آنکه پر سیراب است کم خرد است و آنکه دراز بالا است کوتاه همت است، و خوش کار زشت منظر است، کم ژرف پر جستجو است و خوش طبع زشت کشش است و آنکه دل پر جوش دارد خردش پراکنده است، تیز زبان دل آهین دارد.

ابن قیّم در شرح نهج البلاغه ص 419 (چاپ قدیم ایران) در شرح قول آن حضرت:

همانا جدائی انداخته میانشان الخ گفته:

یعنی توافق در صورت و اخلاق پیرو نزدیکی بودن سرشت آنها است و نزدیک بودن مبادیش که هموار و ناهموار و شور و شیرین باشند و تفاوت در آنها بر اثر تفاوت مبادی نامبرده آنهاست.

اهل تأویل گفتند: مبادی سرشت کنایه است از اجزاء عناصر که مایه مرکبات مزاج دارند و شوره‌زار کنایه است از گرم و خشک و شیرین از گرم‌تر و هموار از سردتر و ناهموار از سرد خشک - پایان.

و گویم: دور نیست که آب شیرین همان دواعی خدا داده باشد برای کار خوب و بد که خرد و نفس ملکوتیند و آب شور مخالف و جلوگیری آن باشد و وادار کن بشهوات پست و کامیابی تن و آنچه در آن بار شده از دواعی شهوت و آمیختن آنها ترکیب آنها است در آدمی.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 73

اینکه فرمود از تو آفرینم یعنی برای تو هست بهشت و فرمانبرانم زیرا اگر آدمی خیرخواه نباشد آفریدن بهشت سودی ندارد و کسی سزاوار آن نگردد و کسی فرمانبر خدا نشود و همین معنا را دارد «دوزخ را از تو آفریدم» زیرا اگر آدمی بد خواهی نداشته باشد کسی نافرمانی خدا نکند و نیازی بدوزخ نیست برای جلوگیری از بدکاریها، وانگه برای اظهار احاطه دانش او بدان چه هر فردی خواهد کرد بفرشته‌ها که لطفی باشد بدانها و هم بآدمیزاده‌ها پس از اخبار رسولان بدانها آنان را چون مورچه ساخته و مؤمن آینده‌شان را از مخالفانشان تمیز داده با آزمایش رفتن در آتش ابدانند پیش از تکلیف در عالم جسمانی که آنچه از آنها است مطابق واقع است و در آنجا طاعت و گناه ثبت شد و فرشته‌ها فرمانبر و نافرمان را شناختند و در دفترها موافق دانش خدا ثبت شد.

و از این آمیزش شد که مؤمن فرزند کافر آرد و کافر مؤمن، یعنی از اینکه آدمی مایه خوبی و بدی هر دو را دارد بینی که پدر بدنبال خرد و خیر خواهی رود و شهوت کش و از نیکان شود و پسر بدنبال هوس و دلخواه رود و آنها را بر خرد چیره سازد و از بدن گردد با اینکه پر بهم وابسته‌اند و پدر و پسرند.

و اینکه فرمود: و نتوانند اینان، یعنی خلاف آنچه خدا در باره آنها دانسته نشود ولی آن را باختیار و خواست و توان خود کنند نه بزور، این احتمال در خاطر آمد و خدا اسرار گفتار امامان را علیهم السلام داند.

یک تأویل‌چی گفته: ماده را یک بار آب خوانده و یک بار تربت چه که هر دو شکل پذیر و در سرشت آدمی شریکند و در ترکیب آفرینش او، ادیم الارض روی زمین است و گویا کنایه از گیاه و مایه‌های خوراک آدمی است که نطفه از آن برآید یا بدان پرورده شود و مالش آن گویا آمیختن آنست تا از آن مزاج پدید گردد و آماده زندگی شود و بمورچه خرد از نژاد آدم تعبیر کرد که مانند او با همه خردی حس و جنبش

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 74

دارد و با شعور است و این خطاب در عالم امر است و چون ملک و ملکوت بخوبی با هم پیوسته‌اند و پایداری عالم ملک بملکوتست روا باشد بستن ماده بدن گرچه عالم امر ماده ندارد و فراهم بودن همه در بر خدا برای اینست که اجسام زمانیه با هم در عالم امر نمو دارند گرچه در عالم جدا و پهن و تدریجی باشند.

و بود آنها در عالم امر هستی ملکوتی ظلی است که از وجود خلقی جسمانی بر گرفته شده و همان صورت دانش خدا است بدانها که در حدیث دیگر تعبیر به ظلال شدند.

و فرمان خدا بآنها برفتن بهشت یا دوزخ راهنمایی آنها است براه هر دو وانگه توفیق یا خذلان وی در باره آنان و بسا مقصود از آتش افروخته همان تکالیف شرعی و تحصیل شناخت دلگداز است که سخت است انجام آن.

و بازگشت اصحاب شمال از راه اطاعت است که در برابر غلبه شهوت خلاف و گناه زیر بارش نروند چنانچه گویند «پروردگارا شقاوت ما بر ما چیره شد و بودیم مردمی گمراه 107- المؤمنون»- پایان.

و بسا پدید آوردن این تاویلها در اخبار گستاخی باشد بر خدا و رسولش و امامان نیک علیهم السلام جز که از راه احتمال باشد پس از درستی مقدماتی که پایه این سخنها است و برهان تعیینی ندارند بلکه برخی از آنها مخالف مقررات دین مبین است.

16- در کافی (ج 2 ص 7): بسندش از امام صادق علیه السلام که چون خدا عز و جل خواست آدم را آفریند آب را بر خاک روان کرد و سپس مشتی از آن بر گرفت و آن را مالید وانگه بدست خود او پخش کرد و آنکه در پاشید و بناگاه بجنبش در آمدند و آنکه آتشی برایشان بر آورد و اهل شمال را فرمود: در آن در آیند و بسوی آن شدند و از آن هراس کردند و در آن در نیامدند و آنکه بدست راستیها فرمود: در آن در آیند و رفتند و در آمدند و خدا بآتش فرمان داد تا بر آنها سرد و سلامت شد، و چون دست چپها آن را دیدند گفتند پروردگارا بازگشت ده ما را و خدا آنها را باز گرداند بفرمانش

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 75

و فرمود در آن در آئید و رفتند و بر سر آن ماندند و در آن در نیامدند وانگه همه را به گل باز گرداند و از آن آدم را آفرید، امام صادق علیه السلام فرمود: نتوانند این دست راستیها از آن دست چپها شوند و نه آنها از اینها، فرمود میدانند که رسول خدا (ص) نخست کسی بود که در آن آتش اندر شد، و آنست تفسیر قول خدا عز و جل: بگو اگر خدای رحمان را فرزندی بود من نخست پرستنده بودم (81- الزخرف).

بیان: میدانند مقصود علمای اهل بیت باشند، بگو اگر خدا را تا آخر آیه در باره آن چند تأویل گذشت (رجوع کن به ج 3- این چاپ ص 256).

1- من نخست پرستندهام از شماها چون پیغمبر صلی الله علیه و آله دانایتر بود بخدا و آنچه او را شاید و نشاید و بیزرگداشت آنچه باید اولی بود و بزرگداشت فرزند حق بزرگداشت پدر است، و این را بایست نباشد که فرزند داشتن خدا و پرستش آن فرزند شدنی باشد و نانش نیست بدنبال ناشدنی دیگر.

- 2- اگر او را فرزندیت بگمان شما من نخست پرستنده‌های خدایم که یکتا پرست و منکر گفته شمايند.
- 3- من نخست نفرت کن از آن فرزندانم یا از اینکه خدا را فرزندی باشد چون (عبد) بمعنی شدت نفرت هم آمده.
- 4- نیست خدا را فرزند (ما نافیه) و من سر یکتا پرستان مکه‌ام، و خبر بتفسیر یکم توجه دارد و بیان اینکه پیغمبر بهر نیکی و فرمانبری خدا پشتتاز بود و برفتن در آتش بفرمان او هم پیش تاز بود.¹

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار) ؛ ص 75

- کافی (ج 2: 10) بسندش از امام باقر علیه السلام که خدا عز و جل خلق را آفرید و هر که را دوست داشت از مایه‌ای که دوست داشت آفرید و آن سرشت بهشت بود و هر که را ناخواه بود از آنچه ناخواهش بود آفرید و آن سرشت دوزخ بود و آنکه آنان را در ظلال فرستاد، گفتم: ظلال چیست؟ فرمود: در برابر خورشید سایه خود را ندیدی که چیزی نماید و چیزی نباشد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 76

و آیا پیغمبر آن را بدانها گسیل داشت که آنها را بخدای عز و جل بخوانند و آنست که فرمود (87- الزخرف) و اگرشان پیرسی چه کسی آنها را آفریده البته گویند خدا، و آنکه آنان را خواندند که اقرار کنند به پیمبران و برخی نکردند و آنکه آنها را خواندند باقرار بر ولایت ما و بخدا هر که را خدا دوست داشت اقرار کرد و هر که را بد داشت انکار کرد. که فرموده (74- یونس) باور نخواهند کرد آنچه را در پیش دروغ شمردند و آنکه امام باقر فرمود: دروغ شمردن آنجا بوده. بیان: گویم می‌شود آن را تأویل کرد که چون خدا هنگام آفرینش میدانست که آنها شقی میشوند و آنها را بد داشت گویا آنان را از مایه مبعوض خود آفرید و بسا اشاره باشد باختلاف استعداد آنان در پذیرش حق و مراد از ظلال یا علم ارواح است یا عالم مثال که روح مجرد باشد یا جسم لطیف که بسایه مانند کرده که لطیف است و یا آنکه دنبال جسم سایه دار است و بتفسیر عالم مثال روشن است.

و بقولی اینکه فرموده و چیزی نباشد یعنی زندگی و تکلیف در آن هنگام اثری در ثواب و عقاب ندارند مانند کارهای خواب و پاینده نباشند بلکه نمونه و نمایش زندگی و تکلیف در عالم تنند و از این رو وجود ذهنی و تصویر را وجود ظلی خوانند چون اثر و حکمی ندارد، و بقولی می‌شود که عالم ذر باشد و آن جدا است از عالم اجساد و نمودیست از این عالم و از آن نیست و بسایه ماند در برابر آن یا آنکه عالم ارواح است که علی علیه السلام در یک خطبه خود فرموده: هلا نژاد

¹ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، 1 جلد، مهر - تهران، چاپ: اول، بی تا.

شاخه‌هایند و من درخت آنهایم، و درخت تنومند و من ساقه آنم و راستش من نسبت با همدم چون پرتوم از پرتو همه ظلالی بودیم زیر عرش پیش از (آفرینش) آدمیان و پیش از آفرینش سرشتی که بشر از آن آفریده شد، نمونه‌هایی بودیم تهی از ماده نه اجسامی نامیه.

البته گویند خدا ما را آفریده و این تراوش همان اقرار در پیمان ستانی نخست است.

فما کانوا لیؤمنوا - آیه در سوره اعراف (101) چنین است این آبادیها است

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 77

که داستان آنها را برای تو گزارش دادیم و آمد برایشان رسولانشان از این پیش با معجزه‌ها و نگرویدند بدان چه از این پیش دروغ شمرده بودند چنین مهر نهاده خدا بر دل کافرهای و تغییر عبارت یا از سهو نسخه نویسانست یا نقل بمعنی شده.

بیضاوی گفته: نگرویدند هنگام معجزه‌ها که دیدند بدان چه از آن پیش دروغ دانستند یعنی پیش از آمدن رسولان بلکه بر تکذیب پایداری کردند یا اینکه تا آخر عمر، باور نکردند آنچه را از اول تکذیب کردند هنگام آمدن رسولان و دعوت طولانی رسولان در آنها اثر نکرد و نه معجزات پیاپی آنان ...

18- کافی (ج 2 ص 12): بسندش از ابی بصیر که بامام صادق علیه السلام گفتم:

چگونه پاسخ گفتند با اینکه ذره بودند؟ فرمود خدا آن نیرو را بدانها داد که پاسخ پرسش او را توانند یعنی در عالم میثاق.

بیان: در هر ذره خرد و ابزار شنیدن گویائی نهاد و هر که آیه را بمثلی زدن تفسیر کرده گفته مقصود از خبر این است که آنها را طوری ساخت که چون در عالم ابدان پرستش شوند بزبان خود پاسخ گویند و آن دور از باور است.

19- تفسیر عیاشی (ج 2 ص 41) از اصغ بن نباته که ابن کواء نزد علی علیه السلام آمد و گفت یا امیر المؤمنین بمن بگو آیا خدا تبارک و تعالی با یک آدمیزاده پیش از موسی سخن گفته؟ فرمود: خدا با همه خلقتش از نیک و بد سخن گفته و بدو پاسخ دادند و این سخن بر ابن کواء گران آمد و آن را نفهمید و گفت یا علی چگونه بوده است آن؟ فرمود: نخواندی قرآن را که خدا به پیغمبرت فرماید (171-الاعراف) و چون بر گرفت پروردگارت از آدمیزادگان از پشت آنها نژادشان را و گواهی‌شان گرفت بر خود که آیا نباشم پروردگار شما گفتند چرا، و سخن خود را بدانها شنواید و بدو پاسخ هم دادند چنانچه در کلام خدا می‌شنوی ای پسر کواء گفتند: آری و فرمود:

منم که نیست شایان پرستشی جز من و منم رحمان و بخشنده پس اعتراف کردند به طاعت و ربوبیت و رسولان و پیغمبران و اوصیاء ممتاز شدند و خلق را بطاعتشان فرمان

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 78

داد و در میثاق بدان اعتراف کردند و فرشته‌ها گفتند ای آدمیزادگان ما گواه بر شما هستیم تا روز رستاخیز تا نگوئید راستی که ما از آن بی‌خبر بودیم.

20- عیاشی (ج 2 ص 42) از ابی بصیر که گفتم بامام صادق علیه السلام بمن بگو از ند چون گواشان گرفت بر خودشان که آیا نباشم پروردگارتان؟ گفتند: چرا بخدا و برخی در درون داشتند جز آنچه اظهار کرده آیا چگونه دانستند گفته را چون که بدانها گفته شد: آیا نیستم پروردگارتان فرمود: خدا بدانها داد آنچه را باید که چون سرشان پاسخ گویندش.

21- عیاشی (ج 2 ص 40) از ابی بصیر در باره قول خدا «آیا نیستم پروردگارتان گفتند: چرا) گفتم: با زبانشان گفتند؟ فرمود: آری و با دلشان هم گفتند، گفتم آن روز چه بودند؟ فرمود: که ساخت در آنان آنچه بسش بود.

22- در کتابی یافتیم: بسندی از ابی اسحاق لیشی که بامام باقر علیه السلام گفتم:

یا ابن رسول الله بمن بگو شیعه مؤمن امیر مؤمنان چون بالغ و کامل شود در معرفت آیا زنا کند؟ فرمود: نه، گفتم: لواط کند؟ فرمود: نه، گفتم: بدزدد؟ فرمود نه، گفتم مینوشد؟ فرمود: نه، گفتم: گناهی کند؟ فرمود: نه.

راوی گفت: من گنج شدم از آن و بسیار اندر شگفت شدم گفتم: یا ابن رسول الله من از شیعه‌های امیر مؤمنان و از دوستان شما بشناسم کسی را که می‌نوشد و ربا خورد و زنا و لواط کند و نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و هر راه خیری سست انگار است تا آنجا که برادر مؤمنش برای اندک نیازی بدو آید و آن را بر نیاورد، این چگونه می‌شود؟ یا ابن رسول الله گفت: امام لبخندی زد و فرمود: ای ابا اسحاق چیزی دیگر داری بگوئی جز آنچه گفتم؟ آری یا ابن رسول الله و من یابم ناصبی را که شکی ندارم در کفرش از همه این کارها پارسائی ورزد، نه می‌را روا داند و نه یک درهم مال مسلمان را، و سستی نکند در نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و بانجام حوائج مسلمانان برپا خیزد برای خدا و در راه خدا چگونه است این و چرا چنین؟

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 79

فرمود: ای ابراهیم، این امر درونی دارد و رازیست سر پوشیده و دریست بسته بر تو و بر بسیاری از هماندهای تو و یارانت، و خدا عز و جل اجازه نداده که راز و نهفته‌اش برون شود جز برای کسی که آن را باور کند و اهلش باشد، گفتم: یا ابن رسول الله من بخدا باور دارم اسرار شما را و معاند و دشمن خاندان نیستم فرمود: ای ابراهیم آری تو چنینی ولی

دانش ما پر سخت و دور از باور است و در خورد نکند آن را جز فرشته‌ای مقرب یا پیغمبری مرسل یا مؤمنی که خدا دلش را برای ایمان آزموده و آبدیده شده و همانا تقیه از دین ما و پدران ما است و هر که تقیه ندارد دین ندارد، ای ابراهیم اگر بگویم تارک تقیه مانند بینماز است راستگو باشم ای ابراهیم راستی که از دانش درونی و حدیث و سرما چیزها است که تحمل آن را ندارد فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مؤمن آزموده. گفتیم: ای آقایم پس چه کسی تحمل آن تواند؟

فرمود: آنکه خدا خواهد و ما خواهیم بلا هر که راز ما را جز برای اهلس فاش کند خدا سوزش آهن را بدو چشاند.

وانگه فرمود: ای ابراهیم بگیر جواب پرسشت را دانشی درونی و گنجینه در دانش خدای تعالی که خدا جل جلاله آن را برسولش بخشیده و رسولش بوسی خود امیر مؤمنان وانگه این آیه را خواند (27- الجن) دانای نهانست و آگاه نکند بر نهانش کسی را 28 جز رسولی که او را پسندد.

وای بر تو ای ابراهیم تو پرسیدی از مؤمنان شیعه مولای ما امیر مؤمنان علی بن ابی طالب و از زاهدان ناصبیه و عابدان آنان که خدا فرموده: و پیش داریم هر چه کردند و آن را گردی پراکنده سازیم (21- الفرقان).

و هم از اینجاست که فرموده (4- الغاشیه) پر کار و پر منصب در گیرد در آتش سوزان 6 و نوشاندش از چشمه داغ، این گونه ناصبی منش گرفته بدشمنی ما و رد فضیلت ما خلافت پدر ما امیر مؤمنان را باطل پندارد، و خلافت معاویه و بنی امیه را ثابت داند

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 80

و پندارد آنان خلفاء خدایند در زمینش و پندارد که هر بر آنها بشورد کشتنش واجب است و بدروغ و ناراست روایت در آن آورد و روایت کند که نماز پشت سر آنکه چیره شده روا است گرچه خارجی و ستمکار است، و روایت کند که امام حسین ابن علی علیهما السلام شورید بر یزید بن معاویه و پندارد که بر هر مسلمانی باید که زکات مالش را بسطان دهد گرچه ستمکار است.

ای ابراهیم همه اینها رد بر خدا تعالی و رسولش باشند، سبحان الله، بخدا دروغ بستند و برسول خدا صلی الله علیه و آله باطل و بیهوده افترا زدند و با خدا و رسول و خلفایش مخالفت ورزیدند.

ای ابراهیم همه اینها را برایت از روی قرآن خدا بیان کنم که نتوانند آن را انکار کرد و گریخت و کسی که یک حرف از قرآن را رد کند البته که بخدا و رسولش کافر است.

گفتم: یا ابن رسول الله راستی آنچه ازت پرسیدم در قرآنست؟ فرمود: آری اینکه در باره شیعه امیر مؤمنان علیه السلام و دشمن ناصبی او پرسیدی در کتاب خدا عز و جل است، گفتم یا ابن رسول الله خود همین؟ فرمود: آری خودش در کتابیست که بیهوده در پیش و پس آن نیست و از خدای حکیم پسندیده فرود شده.

ای ابراهیم بخوان این آیه را آنان که کناره گیرند از گناهان بزرگ و هرزگیها جز در عالم خیال راستی که پروردگارت آمرزش فراگیر دارد، او داناتر است بشما چون بر آورد شما را از زمین» (32/ النجم) میدانی این زمین کدام است: گفتم: نه، فرمود: بدان که خدا آفرید زمینی خوب و پاکیزه و بر گشود در آن آبی شیرین و زلال خوشگوار و خوش نوش و پیشنهاد کرد بدان ولایت ما خاندان را و آن را پذیرفت و آن آب را تا هفت روز بر آن روان ساخت و پس از هفتم روزش از آن باز گرفت و از برگزیده آن گل گلی برداشت و آن را سرشت و امامان را ساخت و ته‌مانده‌اش را بر گرفت و از آن شیعیان ما را آفرید و دوستان ما را از باقیمانده سرشت، و اگر که سرشت

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 81

ما را وانهاده بود چنانچه سرشت ما را شما و ما برابر بودیم.

گفتم: یا ابن رسول الله با سرشت ما چه کرد؟ فرمود: سرشت شما را آمیخت و از ما را نیامیخت، گفتم: یا ابن رسول الله با چه آمیخت سرشت ما را؟ فرمود: باز خدا زمینی شوره و پلید و بد بو آفرید و آبی تلخ و شور و بدمزه بر آن روان کرد و ولایت امیر مؤمنان و ابر آن پیشنهاد کرد و نپذیرفت و آن آب را هفت روز بر آن روان داشت و انگهش از آن باز گرفت و از تیره آن گل بد بو و پلید بر گرفت و از آن امامان کفر و سرکشان و هرزه‌ها را آفرید و انگه باقیمانده آن سرشت را با سرشت شما آمیخت و اگرش بحال خود نهاده بود با سرشت شمایش نیامیخته بود هرگز کار خوبی نمیکردند و امانتی بکسی نمی‌پرداختند و شهادتین نمی‌گفتند و نماز نمی‌خواندند و روزه نمی‌گرفتند و زکات نمی‌دادند و بحج نمی‌رفتند و هم شکل شما هم نبودند.

ای ابراهیم بر مؤمن گرانتر از این نیست که صورتی خوب در میان دشمنان خدا عز و جل بیند و مؤمن نداند که این صورت از سرشت مؤمن و مزاج او است.

ای ابراهیم وانگه هر دو سرشت را با آب یکم و دوم در آمیخت و آنچه در شیعیان ما بینی از ربا، زنا، لواط، جنایت و میخواری و ترک نماز و روزه و زکات و حج و جهاد همه از دشمن ناصبی است و طبع و مزاجش که سرشت او آمیخته و آنچه در این دشمن بینی از زهد و عبادت و مواظبت بر نماز و پرداخت زکات و روزه و حج و جهاد و کارهای خیر و خوب همه از مؤمن و طبع مزاج او است.

و چون کردارهای مؤمن و ناصبی هر دو را بعرض خدا رسانند خدا جل و عز فرماید: من عادل و ناروا نکند، و منصفم و ستم نکند بعزت و جلال و مقام بلندم ستم نکند بمؤمن بگناهی که از طبع و سرشت و مزاج ناصبی بجا آورده این کردارهای خوب همه از سرشت مؤمن و طبع او است، و کردارهای بد که از مؤمن سر زده از سرشت دشمن ناصبی است.

و خدا تعالی هر کدام را گردن گیر کردار جوهر و سرشت خود کند، او داناتر

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 82

است بهمه بنده‌هایش، آیا در اینجا ستم و ناروا و تجاوز بینی؟ وانگه این آیه را خواند (79- یوسف) پناه بر خدا که دستگیر کنیم جز کسی را که کالای خود را نزد او یافتیم در این صورت ما از ستمکاران باشیم.

ای ابراهیم چون خورشید تابد و پرتوش در همه جا پایدار باشد آیا پرتو از قرص جدا باشد یا پیوسته بدانست؟ پرتوش بخاور و باختر جهان برسد و چون نهان شود بخودش برگردد آیا چنین نیست؟ گفتم: چرا یا ابن رسول الله، فرمود: همچنین برگردد هر چیز باصل و جوهر و مایه خود، و چون رستاخیز شود خدا، از دشمن ناصب منش مؤمن و مزاج و سرشت و جوهر و مایه او را با همه کارهای خوب از او بکند و آن را بمؤمن برگرداند و از مؤمن منش و مزاج و سرشت و جوهر و مایه او را با هر کار بدی کرده بکند و به ناصب برگرداند از روی عدالت ... و بظالم فرماید بر تو ستم نشده، این کارهای بد از سرشت و مزاج تو است و تو بدانها سزاواری و این کارهای خوب از سرشت و مزاج مؤمن است و او بدانها سزاوار است امروز سزا ببند هر کس بدان چه بدست آورده ستم نیست امروز راستی خدا زود بحساب رسد (17- المؤمن).

آیا در اینجا ستم و ناروا بینی؟ گفتم: نه، یا ابن رسول الله بلکه حکمتی رسا و خوب و دادی روشن و آشکار.

وانگه فرمود: در این باره از قرآن توضیح بیشتری بتو دهم؟ گفتم: آری ای زاده رسول، فرمود: آیا خدا عز و جل نفرماید: زنان پلید از مردان پلیدند و مردان پلید از آن زنان پلید و زنان پاکیزه از آن مردان پاکیزه و مردان پاکیزه از آن زنان پاکیزه، آنان بر کنارند از آنچه گویند در باره‌شان آمرزش و روزی ارجمند دارند (24-النور).

و فرموده (الانفال- 37) و آنان که کافرند بدوزخ محشور شوند 38 تا خدا تمیز دهد پلید را از پاک و بنهد پلید را بر هم و انباشته کند همه را و بنهد در دوزخ آنان همان زیانکارانند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 83

گفتم: سبحان الله چه روشن است آن برای هر که فهمد و چه کوردلند این خلق وارونه از شناختش. فرمود: ای ابراهیم کیست که خدا فرماید (44-الفرقان) نیستند آنان جز چون چهار پایان بلکه گمراه‌تر در راه، خدا نپسندید آنان را بمانند خر و گاو و سگان و دواب سازد پس گفت گمراه‌ترند از آنها.

ای ابراهیم، خدا عز و جل ذکره در باره دشمنان ناصبی ما فرموده (21-الفرقان) و پیش داریم هر کاری کردند و آن را گردی پاشیده سازیم که نابود شود، و فرموده (105-الکهف) پندارند خوب کاری میکنند، و فرموده (18-المجادله) و پندارند چیزی دارند هلاکه آنان هم آن دروغگویانند، و فرموده (40-النور) و آنان که کافرند کارهاشان مانند سرابست در دشت پهناور که تشنه آبش پندارد و چونش آید چیزی نیابدش.

و بدنالش نمونه دیگر آورد: یا چون تاریکها در دریای ژرف موج روی موج و فرازش ابر تیره تاریکیها روی هم که چون دست خود فرا بر آرد بسا که آن را نبیند و هر که را خدا نوری نداده نوری ندارد. وانگه فرمود: ای ابراهیم در این معنا از قرآن بیشترت گویم؟ آری ای زاده رسول فرمود: خدا فرمود (71-الفرقان) بدل کند خدا گناهانشان را به حسنات و خدا پر آمرزنده و مهربانست، خدا گناهان شیعه ما را بدل به حسنات کند و حسنات دشمنان ما را بدل به سیئات کند، کند خدا هر چه خواهد و حکم کند بدان چه شاید، حکمش پی‌گیر ندارد و فرمانش ردکننده ندارد، پرسش نشود از آنچه کند و آنانند که پرسش شوند.

ای ابراهیم این از درون دانش پوشیده خداست و از گنجینه سرش، آیا از این راز درونی بیشترت بگویم برای دل‌های آماده؟ گفتم: چرا ای زاده رسول خدا فرمود:

(12-العنکبوت) و گفتند آنان که کافرند برای مؤمنان از راه ما پیروی کنید و گناهان شما بگردن ماها و آنها هیچ آنان را بگردن نگیرند راستش که از دروغگویانند

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 84

13 و البته که بارها روی بارها خود بدوش گیرند و پرسش شوند روز رستاخیز از آنچه بدروغ بستند، سوگند بخدا که نیست شایسته پرستشی جز او شکافنده بامدادها و آفریننده آسمانها و زمین که بتو درست گزارش دادم و براستی آگاهت کردم و خدا داناتر و حکیم‌تر است.

بیان: این خبر بنقل از علل الشرائع (ج 2: 293) گذشت با اندک اختلاف و بیش و کم و آن رموز پیچیده است و یک محقق در شرحش گفته: خلاصه سخن در بیان راز این خبر اینست که پا برجا شده که سه عالم را در آفرینش آدم اثری باشد و در سرشت و مایه او از هر کدام بهره برد و بسا که زمین پاکیزه اشاره است باثری که از عالم ملکوت در سرشت او است که ارواح مثالیه از آنند و هم نیروهای آسمانی که آنها را مدبرات امر خوانند.

و آب شیرین افاضات عالم جبروتست در سرشت او که از آنند جواهر قدسیه و ارواح عالیه مجرد از صورت که آنها را پیشتازان پیش تعبیر کردند، و زمین پلید هر آنچه در سرشت او است از اجزاء عالم ملک محسوس که از آنند تنهای خاکی مسخر حرکات افلاک که خود زیر فرمان بالاترند، و آب تلخ و شور بدبو هر آنچه در سرشت او است از اوهام باطله و هوسهای پست که از ترکیب ملک با ملکوت پدید آیند و اصل و حقیقتی ندارند و برگزیده سرشت پاک چکیده از جبروتست و ته نشین آن همانست که از ملکوت است و تیرگی سرشت بدبو و پلید اثر طبایع عالم ملک و آنچه بدنبال آنست از هوسهای گمراه کن.

و همانا نامی از بهره عالم ملک ما امان نبرده با اینکه تن عنصریشان از آنست زیرا از دل و پایش بدین جهان و بدین تنها وابسته نباشند و آنان گرچه با تن خاکی در این جهانند ولی از اهل آن نباشند چنانچه بیانش گذشت.

امام صادق علیه السلام فرمود ای حفص من دنیا را برای خود در حساب نگرفتم جز چون مردار که بناچار از آن خورم، و ازین رو بکلی دامن از آن تکاندند و چون

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 85

از آن کوچند تیرگی آن را بهمراه ندارند، و همانا بهره جبروتی ناصبی و پیشوای کفر را یاد نکرد با اینکه شعور و ادراکشان از آنست چون توجه و اعتمادی بدان ندارند و از این رو بینی که از شنیدن علم و حکمت نفرت دارند و بر آنها گرانست فهم اسرار و معارف و بهره آنها از این عالم نباشد جز چون کسی که مشتش باز کند برای آب که بدهانش رساند و رساننده آن نباشد و نیست دعاء کافران جز در گمراهی، فراموش کردند خدا را و خدایشان بفراموشی سپرد از خودشان و از این رو بهره آنها از این عالم بهدر رفت که دل دادند بجاویدان بودن در زمین و پیرو هوسهایشان شدند.

و چون روز فضل آید و خدا ناپاک را از پاک جدا کند آنگه افاضات عالم جبروت بر او چیره‌اند بجبروت و بالاتر بهشتها بر آید و بمقربان گراید و هر کس آثار ملکوت بر او چیره است، بملکوت بر آید و با حور و پسران زیبا پیوندد و باصحاب یمین گراید و آنکه عالم ملک بر او چیره است در افسوس و واویل و خواری بماند و شکنجه آتش چشد زیرا مرگ او را از آنچه دلخواهش بوده جدا کرده.

و اشقیاء گرچه به نشانه‌ای از ملکوت روند که بطفیلی از آن آفریده شدند جز اینکه آنها را با صورت کردار و اخلاق و عقیده خود بدان جا برند و نتوانند از آن جدا شوند و با همانست که شکنجه شوند و از همسایگی آزار بینند که باد گرم و هوای سوزان و سایه دودی و مارها و کژدمها دارد و سوزشهایی که از گنج کردن نقره و طلا در دنیا و خرج نکردن آنها در دار دنیا در راه خدا و دلبستگی بدانها همراه دارند و با آن پیشانیها، پهلوها و پشتهایشان داغ شود که از سمت آنچه برای خود گنج کردید و بخشید آنچه را گنج میکردید و با آنها است آنچه میپرستیدند از جز خدا از چوب و سنگ و

جانور و جز آن که مبینداشتند سودشان دارد و زیان داشته برایشان زیرا گفته شود شما و هر آنچه جز خدا پرستید سنگریزه دوزخید.

و خلاصه هر کس با دوستش باشد، دوست اشقیاء کالای دنیا است که

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 86

حقیقت و اصالتی ندارد و همان فریبا است و چون رستاخیز آید و حقایق فاش شوند کالاشان کساد شود و نابود گردد و از آن درد کشند و آرزو کنند که بدنیا برگردند که وطن مهرورز آنها بوده زیرا اهل زندگی در دیگر سرا نبودند زیرا بزنگی دنیا خوش بودند و بدان آرمیدند و چون از آن جدا شوند شکنجه کشند از جدائی آن در آتش دوزخ.

کردارشان در پیرامونشان و همه گناهان و شهوات همان کالای این دنیا و دوستی آنست و هر کس اهل آنست از دوریش بناچار شکنجه کشد و هر کس اهلش نیست و بدان گرفتار شده و در افتاده با عقیده بزشتی آن و ترس از خدا در انجام آن بناچار از آن پشیمانست چون بر سر خودش آید و بخدا بازگردد و پشیمانی و اعتراف بدان و زبونی برابر پروردگارش از شرم او مایه روشنی دلش گردد و این خود بدل شدن گناهانست بحسنات.

پس اشقیاء همانا شکنجه شوند بدان چه نکردند چون شیفته آن بودند و دلخواهشان بود و همیشه در نهادشان آهنگ آن را داشتند اگر برایشان فراهم میشد چون اهل آن بودند و هم جنسش و اگر بازگردند برگردند بدان چه از آن نهی شده بودند.

و سعادت در شکنجه جاوید و کیفر سخت نباشند بکارهای زشتی که کردند زیرا با بدخواهی خردشان و ترس از پروردگارش آن را انجام دادند زیرا اهل آن نبودند و هم جنسشان نبودند بلکه ثواب خیراتی را هم که نکردند برند برای اینکه شیفته آنها بودند و تصمیم داشتند اگر فراهم شود آنها را انجام دهند که همانا هر کاری به نیت وابسته و برای هر کس همانست که در دل دارد و خواهد و البته همان را در دل دارد و خواهد که موافق سرشت و منش آفرینش او است چنانچه خدا فرموده: بگو هر کس کار کند بر پیکره مناسب خود (84- اسری) و در حدیث هم آمده که هر کدام از بهشتیها و دوزخیها در آن جاوید بمانند برای جاویدانی نیت و نهاد خود پس از رفتن از دنیا عذاب کشند تا آنچه از سرشت اشقیاء بسرشت آنها آمیخته و اندکی بدان انس گرفتند و برای گرفتاری

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 87

در دنیا بدان دل دادند از آنها جدا شود و پاک شوند.

و شیخ صدوق در کتاب اعتقادات خود بی‌سند روایت کرده که بهیچ یکتاپرستی دردی از دوزخ که در آن در آید نرسد و همان هنگام بیرون شدن درد کشند بسزای آنچه کردند و خدا هیچ ستمگر نیست به بنده‌ها. پایان.

و من گویم: پایه این تأویلهای بر امور نیست که مخالفت آنها با اصول متکلمان امامیه کمتر از مخالفت با ظواهر این اخبار نیست و ما در باره این گونه روایات در کتاب عدل سخن گفتیم و بررسی نکردن آنها و مانند آنها و وانهادن علم اگر درست باشند بدان که فرموده احوط و اولی است چنانچه از مولا امیر المؤمنین از قدر پرسیدند و فرمود: راهی است تاریک از آن نروید و دریائیسست ژرف در آن نخزید و راز خداست و رنج آن نبرید.

23- کافی (ج 2 ص 7) بسندش از زراره که مردی از امام باقر علیه السلام پرسید از قول خدا عز و جل «و چون گرفت پروردگارت از آدمیزادها از پشتشان نژادشان را و گواهندشان کرد بر خود که آیا نیستم پروردگار شماها گفتند: چرا» تا آخر آیه و فرمود و پدرش می‌شنید که: پدرم بمن باز گفت خدا عز و جل مشتکی از خاکی که از آن آدم را آفرید برگرفت و بر آن آبی شیرین خوشگوار ریخت و آنکه تا 40 صباحش وانهاد، وانگه بر آن آب شور و تلخ ریخت و 40 صباحش وانهاد و چون آن سرشت مایه گرفت و آماده شد بر گرفتش و سخت فشرد و مالیدش و از آن مانند مورچه بر آمدند بر راست و چپش و همه را فرمان داد در آتش افتید و راستیها در آمدند و بر آنها سرد و سلامت شد و چپها سر باز زدند از آن.

بیان: ظاهر حدیث آنست که پرسش از امام باقر علیه السلام در زمان پدرش بود و در بر او و بر آن خرده گرفته شود که (زراره راوی حدیث) نباید که خدمت امام سجاد را یافته باشد و بسا که آن را از مرد پرسنده روایت کرده و خود زراره هنگام پرسش حاضر نبوده، و می‌شود که زراره زمان امام سجاد را در یافته ولی از آن حضرت روایت

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 88

نکرده و از این رو از اصحابش شمرده نشده و در عیاشی (ج 4 ص 39) چنین است که:

از زراره از مردیکه پرسید از امام صادق علیه السلام، و آن درست‌تر است.

«و چون برگرفت پروردگارت از آدمیزادها از پشتشان»، بیضاوی گفته: یعنی برآورد از پشت آنها نژادی که می‌آوردند در هر قرنی بدنبال قرنی ... و گواهندشان گرفت بر خودشان که آیا نیستم من پروردگارتان که دلائل پروردگاریش را در وجودشان نهاد و خردی بدانها داد که آنها را بخواند به اعتراف بوی تا اینکه زمینه این پرسش و پاسخ فراهم شد و علم و آمادگی آنها مانند گواه گرفتن و اعتراف گردید و این ضرب المثل است و دلالت دارد بر آن که گفتند: آری گواهییم، تا نگویند در رستاخیز که ما از آن بی‌خبر بودیم و نگوئید همانا پدران ما از این پیش مشرک شدند و ما نژادشان بودیم و پیروشان شدیم زیرا تقلید پس از وجود دلیل و امکان دانستن مطلب درست و پذیرفته نباشد، آیا هلاک کنی ما را بدان چه بیهودگان کردند و بقولی: چون خدا آدم را آفرید از نژادشان نژادی مورچه مانند برآورد و زنده کرد و خرد و گویائی

داد و به آنها الهام کرد، این حدیث را عمر روایت کرده (در منثور ج 3 ص 142) یک محقق گفته: شاید گواهی نژاد آدمی بر خود بیگانگی زبان حال گوهر آمادگیهای آنها است و تصدیق آنها بزبان طبع امکان پیش از نصب دلائل برایشان و پس از آن یا اینکه دانش پژوهی آنان چون گواهی و اعتراف گردیده بروش تخیل ادبی و مانند آن قول خدا عز و جل است که: همانا فرمان ما بچیزی الخ (40- النحل) و فرموده او عز و علا: پس گفت برایش و برای زمین بیائید بدلخواه یا ناخواه گفتند آمدیم بدلخواه (11- فصلت) و معلوم است که گفته‌ای در آنجا نبوده و یک ضرب المثل و صورتسازي معنا است، و بسا که گفتار بزبان ملکوتی باشد که هر چیزی با آن زبان بسپاس پروردگار تسبیح گو است. آن برای اینکه سرشت همه یکتاپرستی است ...

از راست و چپش یعنی راست و چپ مأمور باین فرمان چون جبرئیل یا دو سوی عرش یا خود خاک و راست همان سوئی است که خوشی و برکت دارد و چپ دیگر

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 89

سوی یار است وصف بخشاینده و چپ وصف قهاریت است و بخدا برگردند چنانچه در دعا است و همه خیر در دو دست تو است یعنی هر چه از تو آید از خوب و بد و سود و زیان خیر است و مصالح والا دارد.

24- کافی (ج 2 ص 8) بسندش از امام باقر علیه السلام که خدا تبارک و تعالی هنگام آفرینش خلق آب گوارا و آب شور و تلخ آفرید و هر دو را بهم آمیخت و خاکی از روی زمین گرفت و آن را بسختی مالید برآستیها که چون مورچه در جنبش بودند فرمود: بسوی بهشت با سلامتی و به چپها فرمود: بسوی دوزخ و باکی ندارم وانگه فرمود: آیا نیستم پروردگار شماها؟ گفتند: چرا گواهییم تا نگوئید روز رستاخیز که ما از آن بی خبر بودیم.

وانگه پیمان از پیغمبران گرفت و فرمود: آیا نیستم پروردگار شما و اینکه این محمد فرستاده من است و اینکه این علی امیر مؤمنانست؟ گفتند: چرا و پیغمبری آنان پایدار شد و از اولو العزم پیمان گرفت که: من پروردگار شمایم، و محمد رسول من است و علی امیر مؤمنانست و اوصیاء پس از وی صاحب فرمانند و گنجینه‌های دانشم و اینکه بوجود مهدی یاری گیرم برای دینم و دولتتم را آشکار کنم و از دشمنانم کین کشم و پرستش شوم خواه ناخواه گفتند اعتراف داریم پروردگار او گواهییم، و آدم خودش نه انکار کرد و نه اقرار و از این پنج اولو العزم تصمیم در باره مهدی گرفته شد و خود آدم تصمیم نگرفت باقرار بروی و اینست تفسیر قول خدا و سفارش کردیم بآدم از این پیش و نیافتیم در او تصمیم (115- طه) فرمود: همانا آنست که وانهاد وانگه آتشی افروخت و به چپها فرمود:

در آن درآئید از آن هراسیدند و برآستیها فرمود: در آن درآئید و در آمدند و بر آنها سرد و سلامت شد و چپها گفتند: پروردگارا ما را باز گردان بفرمان فرمود: باز گرداندم بروید و در آن در آئید و از آن هراسیدند، و آنجا طاعت و ولایت و معصیت ثبت شد.

توضیح: گرفت خاک را و با هر دو آب آمیخت تا آماده نیکی و بدی هر دو

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 90

باشد، بسوی بهشت بروید سالم از شکنجه و کیفر یا بدان چه بهشت بایست کند بروید سالم از شبهه و وسوسه شیاطین، پیمان عموم پیمبران فروتر و بدنبال پیمان اولو العزم بوده و در ذکر پیش داشته و از این رو کلمه (ثم) آورده و اولو العزم نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله که بهمراه اقرار آنان نبوت خود هم اقرار کرده، و بقولی: چون اولو العزم شناخته و معروفند بواژه آن پنج از آنها تعبیر کرده و نام آنها را نبرده و اخذ پیمان اضافی از آنان که در رتبه و شرف پیشند برای اینست که تکلیف باندازه فهم و آمادگی است و هر چه بیش باشند پیش است، و مراتب پیشی را هر کس بهره از آن دارد باندازه بهره‌اش می‌شناسد، و آدم چون تصمیم نگرفت باقرار بمهدی علیه السلام اولی العزم شمرده نشد، و همانا تصمیم گرفت باقرار بر دیگر اوصیاء.

و مقصود از اینکه آن را وانهاد یعنی تصمیم نگرفت، و شاید رازش این باشد که دور دانست نوع آدمی بواسطه وجود مهدی یگانه شوند و اختلاف آنها بر افتد. پایان.

گویم: منظور از بی‌تصمیمی در این باره اینست که بدان اهمیت نداد و بیاد نسپرد، یا بزبان نیاورد، چون هیچ کدام اینها واجب نیست نه اینکه باور نداشت زیرا که آن مناسب مقام نبوت نیست بلکه مقام فروتر از آن، و اینکه گفت همانا آن را وانهاد یعنی فراموشی در اینجا بدین معنا است و بحقیقت خود بر پیمبران نارواست یا در قرائت مخصوص امامان علیهم السلام فترک بود بجای فتنی یا مقصود این است که عزم بر اقرار مذکور را وانهاد یا اقرار کامل نکرد و نیاورد یا نخست اقرار کرد و آنکه وانهاد و معنی نخست روشنتر است ...

25- کافی (ج 2 ص 8-10) بسندش از حبیب سیستانی که شنیدم امام ابی جعفر علیه السلام میفرمود: چون خدا عز و جل نژاد آدمیزاده را از پشتش در آورد تا از آنها پیمان بر ربوبیت ستاند برای خود، و بر نبوت هر پیغمبر نخست پیمان بر نبوت

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 91

محمد بن عبد الله (ص) گرفت، وانگه فرمود: بآدم بنگر تا چه بینی، فرمود آدم نگریست به نژادش که ذره بودند و آسمان را انباشته بودند و گفت: پروردگارا چه بسیارند نژادم برای کاری بزرگ آنها را آفریدی چه خواهی از آنان در گرفتن پیمان؟ خدا عز و جل فرمود: مرا پرستند و هیچ شریکی نیاورند و باور دارند رسولانم را و پیرو آنها باشند.

آدم گفت: پروردگارا، چیست مرا که بینم برخی بزرگتر از دیگریند و برخی نور بیش دارند و برخی کم و برخی هیچ؟ خدا عز و جل فرمود: چنین آفریدمشان تا بیازمایم آنها را در هر حال.

آدم گفت: پروردگارا اجازه میدهی در سخن تا سخنی گویم؟ فرمودش بگو که جانت از من است و طبعت جز بود من، آدم گفت: کاش همه را مانند آفریده بودی در یک اندازه و یک منش و یک غریزه، و یک رنگ، یک اندازه عمر و روزی برابر تا بهم ستم نکردند و حسد و کینه نوزیدند و در چیزی اختلاف نکردند. خدا عز و جل فرمود: ای آدم بجانی که از من داری گویا شدی و بطبع سست خود سخن گفتی بدان چه ندانی، منم آفریننده دانا، بدانشم میان آفریدگانم اختلاف انداختم و بخواست، من فرمانم در آنها اجراء شود. و بتدبیر و تقدیر من روانه باشند، آفرینش من دگرگون نگردد. و همانا پری و آدمی را آفریدم تا مرا پرستند و بهشت را آفریدم برای هر که مرا پرستد و مرا فرمان برد و پیرو رسولانم گردد و باکی ندارم و دوزخ را آفریدم برای هر که بمن کافر شود و گناه کند و پیرو رسولانم نشود و باکی ندارم، و آفریدم تو را و نژادت را و بی نیازم بتو و آنان و همانا تو را و آنان را آفریدم تا بیازمایم و بیازمایمشان تا کدام خوش کردارترند در دار دنیا در زندگی شماها و پیش از مرگتان و از این رو دنیا و آخرت آفریدم و زندگی و مرگ و طاعت و معصیت و بهشت و دوزخ. در تقدیر و تدبیرم چنین خواستم، و بدانشم که در آنان نافذ است، صورت و تن و رنگ و عمر و روزی و طاعت و گناه آنان را چند گونه ساختم و از آنها خوشبخت

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 92

و بدبخت و بینا و کور و کوتاه و بلند و زیبا و زشت و دانا و نادان و توانگر و درویش و فرمانبر و نافرمان و تندرست و بیمار و زمین گیر و بی آفت ساختم.

پس تندرست به آفت زده بنگرد و بر عافیت خود مرا سپاس گوید و آفت زده بدو بنگرد و از من عافیت خواهد ببلایم صبر کند و عطای شایانش بدهم و توانگر به درویش نگردد و مرا سپاس و شکر گوید و درویش بتوانگر نگردد و بدرگاهم دعا کند و خواهش کند، و مؤمن بکافر نگردد و مرا برهنمونیش سپاس گوید.

برای این چنانشان آفریدم که در خوشی و ناخوشی آنها را بیازمایم و در عافیت بخشی و بلا دادن و در آنچه بدانها بدهم و یا دریغ کنم، منم خدای مالک توانا و مرا رسد که آنچه مقدر کردم طبق تدبیرم اجراء نمایم و مرا رسد که دیگرگون سازم از آن هر جور خواهم و پیش اندازم آنچه پس انداختم و پس اندازم آنچه پیش داشتم، منم خدا که هر کار خواهم کنم و از هر چه کنم باز پرسى ندارد و باز پرسى کنم از هر چه خلقم کنند.

تبیین: اینکه فرمود تا مرا پرستند خواست من است و شریک نکنند با من چیزی را بیان حال آنست.

و چنین آنها را آفریدم: در یک نسخه است که برای اینشان آفریدم که اختلاف کنند چنانچه فرموده: (118-هود) و پیوسته مختلفند جز آنکه مهرش ورزید پروردگارش و برای آن آفریدشان و بیک تفسیر یعنی برای یکتاپرستی از روح

خودم چه که آن را برگزیدم و خوش داشتم یا اینکه از عالم مجرداتش ساختم بنا بر اینکه روح و نفس مجردند و بقولی روح نخست نفس است و دوم جبرئیل، و سستی آن نهان نیست.

منش تو که آفرینش تن یا اوصاف پیرو آنست چه که وجود آدم از عالم ماده است و نسبتی با عالم مجرد ندارد و خطا و وهم از ماده است و اوصاف تن خلاف آداب پسند من است که تو باید صابر و قانع و راضی بقضاء من باشی. و خلاصه اینکه تو

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 93

گوئی اگر همه یک جور بودند، بحکمت و درستی نزدیکتر بود و همی است تابع نیروی تن، زیرا اگر چنین بودند نمیشد بآنها تکلیف کرد که آنان را ببالاترین پایه رساند، و نظام نوع بجا نمیماند و زیر بار هنرهای سخت که پایه‌های نوع است نمیرفتند تا جز آن از حکم و مصالح دیگر فرمانم در آنان روانست از تکوینی و یا تکلیفی و یا هر دو، دگرگونی ندارد آفرینش که اندازه کردم و قرار دادم در آنان از آمادگی‌ها، و بقولی خوب بودن در این عالم نخست مایه خوب بودن در دنیا است و آن هم مایه خوبی احوال در دیگر سر است و چنین است زشتی حال اینجا که بدنبال آنست زشتی و بد حالی در آن دو جا و این دو دسته با هم عوض نشوند.

گویم: گذشت و آید سخن در تفسیر قول خدا تعالی: دگرگونی در خلق خدا نیست (30- الروم) و همانا آفریدم پری و آدمی را تا مرا پرستند اشاره است بآیه 56 الذاریات، و بدین آیه اعتراض شده که پاره‌ای از پری و آدمی هیچ خدا را نپرستیدند برای کفر یا دیوانگی یا مرگ در کودکی و مانند آنها و بی‌هدف شدن کار حکیم نشد نیست. و 4 پاسخ گفته شده:

1- منظور پری و آدمی مکلف است پیش از مردن و منظور بیان هدف نیست چنانچه صدوق در توحید از امام کاظم علیه السلام آورده که معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کس آماده است برای آنچه آفریده شده که خدا عز و جل پری و آدمی را آفریده تا او را پرستند نه اینکه او را نافرمان باشند و اینست تفسیر قول خدا عز و جل و نیافریدم پری و آدمی را جز که مرا پرستند، و آماده کرده همه را برای آنچه آنها را آفریده و وای بر آنکه گمراهی را دوستتر دارد از رهنمائی.

2- اگر پذیریم مقصود از پری و آدمی همه باشند و لام هم بیان علت باشد نپذیریم که ضمیر جمع (لیعبدون) همه را باشد و بسا پرستش برخی از آنان علت آفرینش همگان باشد.

3- و اگر هم ضمیر عام باشد مرجعش پری و آدمی همه نباشند بلکه مؤمنین

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 94

باشند که پیشتر ذکر شده در قول خدا.

یاد آور که یادآوری سود دهد مؤمنان را، و دلالت دارد که آفرینش تا مؤمنان برای خاطر مؤمنانست چنانچه در این خبر اشاره بآنست و نگرد مؤمن بکافر و مرا سپاس گوید و برای اینشان آفریدم.

4- اگر همه اینها را پذیریم گوئیم: هدف ذاتی باید بدنبال کار حکیم آید و آن تکلیف بعبادتست نه خود آن و تکلیف شامل همه پریان و آدمیانست و روایات دلالت دارند که کودکان و دیوانگان هم روز قیامت برای امتحان مکلف شوند چنانچه در کتاب جنائز آید.

و اینکه فرمود و پیش از مردن شما با اینکه حیات آن را میرساند آگهی بر آنست که در سعادت و شقاوت باید سرانجام را سنجید و اینکه طاعت و معصیت را در مخلوقات خود آورد از نظر اسناد بعلت بعیده است که آفرینش خود بشر است گرچه فعل آنها است یا منظور از خلق اندازه گیر است و ظاهرش اینست که بهشت و دوزخ آفریده شدند چنانچه عقیده بیشتر بلکه همه امامیه است و بیشتر عامه و سخن در آن کتاب معاد گذشت.

و بدانش نافذم در آنها که به ژرف ذات و اوصاف و کردارشان میرسد و در آنها روانست، و ساختم از آنها شقی و سعید که میدانستم هنگام خلقت شقی شود با اختیار خود یا منظور ماده شقاوت پذیر است گرچه بدان وادار نیست و همچنین در سعید.

ذمیم: در بیشتر نسخه بذال نقطه دار است که زشت چهره باشد و در یک نسخه بدال بی نقطه که کوتاه قد زبونست، و مرا رسد که دگر گون کنم زیرا سرشت و تقدیر در آنها ذاتی نیست و مخالف با اختیار خیر و شر نیست و اگر هم حتمی باشد بدا، پذیر است.

و مسئول نباشم از آنچه کنم زیرا موافق حکمت و صلاح و پسند عقل است

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 95

گرچه پی باسرار آن برده نشود بخلاف دیگران که مسئول کردار خویشند در برابر خداوند از کردار خود که خوب و بد و ایمان و کفر دارد و چنان نیست که اشاعره گویند روا باشد خدا پیغمبران را بدوزخ برد و کافران را به بهشت و بر او اعتراضی نباشد.

و بقولی اشاره است اینکه حتمی نیست و می شود معلول از علت تامه جدا افتد چنانچه اشاعره گویند.

یک تأویل‌چی در شرح این خبر گفته: آسمان را پر کردند چون ملکوت در درون آسمانست و آن را پر کردند که در آن روز همه از ملکوت بودند و راز اختلاف مردمان در خوبیها و بدیها و در سعادت و شقاوت اختلاف آمادگی و چند گونی مواد فرودین آنها است در لطافت و کثافت و اختلاف مزاج آنها در نزدیکی و دوری باعتدال حقیقی، و اختلاف جانها که در برابر آنهایند در روشنی و تیرگی و نیرو و سستی پایه‌شان در نزدیکی و دوری از خدا چنانچه بدان اشاره شده، در حدیث (کافی ج 8 ص 177) مردم کانهیند چون کانهای طلا و نقره که خوبان آنها در زمان جاهلیت خوبان آنهایند در مسلمانی و آمار از اختلاف آمادگی و چندگونی حقایق اینست که صفات خدا و اسماء حسنائش که اوصاف کمال و نعوت جلال اویند در برابر هم باشند که بناچار نمایشگر آنها که اثر این اسماء باشند از هم جدیند و هر نامی که اراده خدا و نیرویش با آفرینش آفریده‌ای وابندد دلالت دارد بر او از نمایش همان وصف، پس ایجاد آفریده‌های گوناگون را بایست شوند و جدائی گونه‌های آنها را تا نمایشگر همه اسماء حسنی شوند و پرتوگاه همه صفات برتر خدا، چنانچه در این حدیث به نمودی از آن اشاره شده، پایان.

گویم: این سخنان بر پایه خرافات صوفیانست و همانا نمونه آنها را آوردیم تا برشهای آن مردم و نظریاتشان در این باره آگاه شوی.

26- کافی (ج 2 ص 11) بسندش از عبد الله بن سنان که بامام ششم گفتم: قربانت برخی یاران خودمان را بینم که گرفتار کج خلقی و تندی و آشفتگی شوند و سخت اندوه خورم و بینم در مخالفان ما کسانی خوش سمت، فرمود: مگو خوش سمت، سمت در راه گویند ولی بگو

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 96

خوش سیما که خدا عز و جل فرماید: سیماشان در چهره‌هاشان (29-الفتح) گفتم او را بینم خوش سیما و باوقار و از آن اندوه خورم فرمود، اندوه مخور بر آنچه دیدی از کج خلقی یارانت و از آنچه دیدی از خوشی سیمای مخالفانت، راستش خدا تبارک و تعالی چون خواست آدم را آفریند دو سرشت آفرید وانگه آنها را دو دسته کرد و براستیها گفت: آفریده باشید بفرمانم و آفریده‌ای شدند چون مورچه که میشتافتند، و به چپیها آفریده باشید و آفریده شدند چون مورچه که میولیدند.

وانگه آتشی براشان بر آورد و فرمود (براستیها) در آن در آئید و نخست کسی که در آن در آمد محمد صلی الله علیه و آله بود وانگه اولو العزم از رسولان پیروش شدند و اوصیاء پیروانشان، وانگه به چپیها فرمود: در آن در آئید بفرمانم گفتند: پروردگارا ما را آفریدی تا بسوزانی و نافرمانی کردند، به راستیها فرمود: در آئید از آتش بفرمانم و در آمدند و آتش هیچ آسیبی بدانها نرزه بود و چون چپیها آنها را دیدند گفتند:

پروردگارا بینیم یاران ما سالم ماندند و از ما بگذر و بفرما بآتش رویم، فرمود: گذشتم بروید در آن و چون نزدیکش شدند و گرمیش بآنها رسید برگشتند و گفتند پروردگارا ما را شکیبائی سوختن نیست و نافرمانی کردند و سه بار آنها را فرمان داد و در هر بار نافرمانی کردند و برگشتند و راستیها را سه بار فرمان داد و در همه فرمانبردند و بیرون آمدند، وانگه به همه فرمود بفرمانم خاک شوید و از آن خاک آدم را آفرید فرمود:

هر که از اینان باشد از آنان نشود و هر که از آنان باشد از اینان نشود و آنچه کج خلقی بینی در یارانت از آلودگی چپیها است و آنچه خوش سیمائی بینی از مخالفتان و وقار از آلودگی براستیها است.

توضیح: جزری گفته «سمت» هیئت خوب و نمود نیک دینی است و بمعنی زیبایی و جمال نیست و شاید غدقن امام از اطلاق سمت برای اینست که معنی روش و مذهب خوب میدهد، و تعبیر دیگری آورد که این توهم نشود، یا اینکه این واژه در هیئت نیکان شیوا نیست و تعبیر شیواتری آورده یا آنکه امام میدانست منظورش

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 97

از سمت چهره است نه هیئت، اهل خیر و روش پسندیده و کارهای خوب و آن را بدین نکته آگاه کرد، وقار آرامش و سنگینی اندام است. راستیها: آنان که در سمت راست فرشته‌ای بودند که فرمان جدا کردن آنها را داشت یا آنان که در سمت راست عرش بودند یا آنان که می‌دانست مؤمن میشوند و در رستاخیز در سمت راست عرشند.

در باره راستیها فرمود: میشتافتند و در باره چپیها ملولند، و این تفاوت تعبیر یا برای عبارت پردازاست و یا اشاره باینست که راستیها پیشتازند بخیرات و چپیها کند و بقولی سعی اولین بسوی بالا است و از دیگران بسوی فرود و لفظ بدان دلالت ندارد.

و گویم: می‌شود این خبر را تأویل کرد باینکه علم خدا بسعدت یک دسته و پیروی آنها از نفس مقدس چون سرشت آنها است و علم او بشقاوت و پیروی شهوت و دعوت نفس اماره از دیگران چون سرشت آنها است، و چون خدا در جهان محسوس آنها را بهم آمیخت در مردم طاعت و معصیت و صفات قدسیه و نهادهای پست بوجود آمد، و هر چه از خیرات است از عقل و نفس قدسیه تراویده که سرشت راستیها است گرچه در چپیها باشد و آنچه از بدی و گناه است از تراوش بدن مادیست که سرشت چپیها است و گرچه در راستیها باشد.

و می‌شود چنین تفسیر کرد که خدا در سرشت و آفرینش آدم دواعی خیر و شر هر دو را نهاد و دانست که در نژادش سعادت‌مندان و اشقیاء هر دو باشند و با همین دانش آدم را آفرید و این بمنزله آمیختن دو سرشت است بهم و چون فرزندان آدم بطبع خود اجتماعیند و از آمیزش و همراهی در دنیا ناچارند سعدها در معاشرت از اشقیاء صفات بد دریابند و بر عکس و آلودگی چپیها و راستیها از هم اشاره بدین معنا است.

و چون سبب عمده آلوده شدن سعده باوصاف اشقیاء تسلط پیشوایان ناروا و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 98

پیروان آنها بر پیشوایان حق و پیروان آنها است و خدا دانست که گناهکاری مؤمنان برای تسلط اهل باطل است بر آنان و بی‌سرپرستی امامان حق است برایشان آنها را بدین سبب معذور داشت و از آنها گذشت و عذاب آنها را به پیشوایان ناروا و پیروان آنها افزود که سبب این جرمها شدند بروی جرمهای خودشان، و تحقیق بیشتری برای این مطلب در اخبار آینده آید ان شاء الله تعالی.

27- در محاسن (132) بسندش از امام صادق علیه السلام که خدا تبارک و تعالی مؤمن را از نور بزرگواریش و جلال کبریاش آفرید و هر که بمؤمن بد گوید یا سخن او را رد کند بخدا در عرشش رد کرده و با خدا پیوندی ندارد و شرک شیطان است.

بیان: با خدا پیوندی ندارد و از دوستان و یاران خدا نیست، یا اینکه آن مؤمنی نباشد که خدایش یاری کند و با او پیوندد چنانچه فرمود: (11- محمد) آن باینست که خدا مولا است برای آنان که گرویدند و اینکه کافران مولا ندارند. یا اینکه از حزب خدا نیست و بلکه از حزب شیطانست چنانچه در خبریست دیگر: بیرون شود از ولایت خدا بولایت شیطان.

28- ریاض الجنان از فضل الله بن محمود فارسی: بسندش از امام باقر و امام صادق علیهما السلام که خداوند آفرید محمد (ص) را از سرشت گوهر زیر عرش و سرشت او پختگی داشت پس سرشت امیر المؤمنین علیه السلام را از پختگی سرشت رسول خدا (ص) ساخت و آنهم پختگی داشت و از آن سرشت ما را هم از آن ساخت و از پختگی سرشت ما هم سرشت شیعه ما را ساخت که دلهاشان شیفته ما هستند و دلهای ما بر آنها مهربانند مانند مهر پدر بفرزند و ما برایشان بهتریم از آنان برای ما و رسول خدا (ص) برای ما خوب است و ما برای او خوبیم.

29- و از همان بسندش از ابی حجاج که امام باقر علیه السلام باو فرمود: ای ابی حجاج راستی خدا محمد و خاندانش را از سرشت علیین آفرید، و دلهای (شیعیان را ظ) هم از سرشت علیین آفرید و دلهای شیعه از جنس تن خاندان محمدند (ص)

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 99

و راستی خدا دشمن خاندان محمد (ص) را از سرشت سجین آفرید و دلهاشان را از پلیدتر و شیعه‌شان را از سرشتی فروتر و دلهاشان از جنس تن آنها است و هر دلی شیفته تن خود است.

30- بشاره المصطفی (ص 111): بسندش تا رسول خدا (ص) که بعلی علیه السلام فرمود: بتو مژده ندهم، بتو بخشش نکنم؟ گفت: چرا یا رسول الله، فرمود: من و تو از یک سرشتیم و از آن باقیمانده‌ای بود و شیعه ما از آن آفریده شدند، و روز رستاخیز همه مردم را زاده مادرشان خوانند جز شیعه تو که زاده پدر خوانده شوند برای اینکه حلال زاده‌اند.

31- بشاره المصطفی: بسندش تا ابی هریره که شنیدم رسول خدا به علی علیه السلام میفرمود: آیا بتو مژده ندهم ای علی؟ گفت: چرا پدر و مادرم قربانت یا رسول الله، فرمود: من و تو و فاطمه حسن و حسین همه از یک سرشتیم که از آن چیزی فزون بود و شیعه و دوستانمان را از آن ساختند و روز رستاخیز مردم زاده مادرشان خوانده شوند جز ما و شیعه و دوستانمان که بنام خود و زاده پدرشان خوانده شوند (24).

32- بشاره المصطفی: بسندش تا رسول خدا (ص) که بعلی علیه السلام فرمود:

توئی که خدا بتو در آغاز آفرینش حجت تمام کرد، چون از همه نمونه‌ای بر پاداشت و بآنان فرمود آیا نیستم پروردگارتان، گفتند: چرا و فرمود: محمد فرستاده من است؟ گفتند: آری و فرمود: علی امیر المؤمنین است و همه خلق از روی تکبر و سرکشی سرباز زدند از ولایت تو جز اندکی و آنان کمتر از کمند و آنان راستیها باشند (18-21).

33- در کافی (ج 2 ص 4) بسندش تا ابی حمزه ثمالی که شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود: راستی خدا عز و جل ما را از اعلا علیین آفرید و دل شیعه ما را آفرید از آنچه ما را آفرید و تن آنها را از فروتر آفرید و دل آنها هوای ما را دارد چون در مایه آفرینش با هم بودیم، وانگه این آیه را خواند (18-المطففین) نه هرگز که

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 100

کتاب نیکان البته در علیین است 19- تو چه دانی که علیین چیست؟ 20- کتابیست نوشته 21- که مقربان بر آن گواهند.

و آفرید دشمن ما را از سجنین و دل شیعه آنها را از فروتر از آن و تنشان را از فروتر آن و دلشان هوای آنان را دارد که از آن آفریده شدند، وانگه این آیه را خواند (المطففین 7) نه هرگز راستش کتاب فاجران البته در سجنین است 8 ندانی که سجنین چیست 9 کتابیست نوشته (10 وای آن روز بر دروغ‌شماران).

بیان: این خبر با شرحش در کتاب خلق تن امامان علیهم السلام گذشت (کتاب امامت جلد هفتم).

یک تأویل چه گفته: هر چه آدمی دربابد بحواسش اثری از آن برآید بروحش و نامه‌ای شوند در صحیفه ذاتش و خزانه مدرکاتش و چنین است هر ذره‌ای از خوبی و بدی که بکند اثرش در آنجا نوشته است بویژه آنچه ژست پایدار شده و وصف مؤکد و روش و نهاد گردیده.

و تکرار کارها و عقاید پا بر جا در نفوس آدمی چون نقش نوشته است در الواح که خدا فرمود (22-المجادله) آناند که نوشته شده در دلشان ایمان و این صحیفه‌های نفوس را نامه اعمال نامند و بدانها اشاره دارد قول خدا (10- کورت) و چون نامه‌ها گشوده شوند، و قول خدا (13- اسری) و بگردن هر آدمی نامه پرانی چسبیده و بر آریم برایش روز رستاخیز کتابی که بدان برخورد گشوده، و بدو گویند (22- ق) بیخبر بودی از این و پر از تو بر گرفتیم و امروز چشمت تیز است (الجاثیه- 28) اینست کتاب ما گویا است بر شما بدرستی راستش ما نسخه برداشتیم هر آنچه میکردید.

و هر که سعادت مند و از راستیها است و دانستنیهایش امور قدسیه و اخلاقی پاکیزه و کارهاش خوب است داده شود نامه‌اش بدست راستش که سوی نیرومند روحانی و سوی علیین است زیرا نامه‌اش از الواح عالیه و صحف مکرمه است و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 101

فرازمند و پاک است و بدست سفیرانی ارجمند و نیک بوده و گواهانش مقربانند (از عبس 13- 16).

و هر که از اشقیاء است و مردود و معلوماتش همان خاکی و زمینی است و اخلاقی بد و کارهاش پلید نامه او از چپ باشد که سوی ناتوانی جسمانی و سوی سجن است زیرا نامه او بر گهای فرودین و صحیفه‌های بد و سوختنی است و از این رو با آتش شکنجه شود.

و همانا ارواح برگردند بدان چه از آن آفریده‌اند که خدا فرموده (29- الاعراف) چنانچه آغازتان کرد باز گردیدی (104- الأنبیاء) چنانچه آغاز کردیم آفرینش را بازش گردانیم و آنچه از علیین آفریده شده نامه‌اش در علیین است و آنچه از سجن نامه‌اش در سجن. پایان.

و بیاید تحقیقهای بدوق او در باره اصول دین، و چون عقیده عموم امامیه را در باره آن انکار نکرده ندانم نامه او در علیین ثبت است یا در سجن، خدا ما را موفق دارد برای رفتن براه پرهیزکاران.

34- بشاره المصطفی 105 بسندش از امام باقر علیه السلام که راستی ما و شیعه ما از سرشت علیین آفریده‌ایم، و دشمن ما از سرشت خبال از لجن بدبو.

بیان: در نهاییه است که در حدیث آمده: هر که می‌نوشد خدایش از طینت خبال در روز قیامت نوشاند. در حدیث آمده که خبال فشرده از دوزخیانست و خبال در اصل لغت بمعنی تباهی است که در کارها و تنها و خردها همه تواند بود.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 102

باب چهارم فطرت خدا سبحانه و رنگ آمیزی او

آیات قرآن مجید.

1- البقره (138) رنگ آمیزی خدا و کیست بهتر از خدا رنگ آمیزی کند و ما پرستندگان اوئیم.

2- الروم: برخیزان خود را برای دین حنیف سرشتی که خدا مردم را بدان سرشته دگرگونی ندارد آفرینش خدائی آنست کیش استوار ولی بیشتر مردم نمیدانند.

تفسیر: رنگ آمیزی خدا که بقول بیضاوی ما را رنگ آمیزی کرده و آن سرشتی است که خدا مردم را بدان سرشته و زیور ایمان است چنانچه رنگ زیور رنگ شده یا منظور هدایت و ارشاد او است بجهت خود ما یا پاکیزه کردن دل ما بایمان که آن را رنگ آمیزی نامیده چون بمانند رنگ پدیدار شود و بدل در آید چون رنگ بر جامه یا برای هم شکلی در تعبیر چه که ترسایان نوزاد خود را در آب زردی فرو میکردند که آن را معمودیه گویند و میگفتند پاکیزه میشوند و ترسا میگردند ... و ما او را پرستنده ایم بیگانگی نه شما که عیسی را و مادرش را شریک او میسازید.

و گویم: تفسیر آیه دوم در باب فضیلت ایمان گذشت.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 103

اخبار باب 1- کافی (ج 2 ص 14) بسندش از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «صبغة الله» (138-البقره) فرمود: رنگ خدائی اسلام است، و در تفسیر قول خدا عز و جل (256-البقره) بتحقیق چنگ زده بحلقه استوارتر، فرمود: آن ایمان به خدای یکتا و بی شریک است.

بیان: بقولی بر پایه این اخبار معنا و مورد آیه مخصوص خواص و مخلصان از مخاطبان صدر آیه است که فرموده: بگوئید گرویدیم بخدا و آنچه بر ما نازل شد (36-البقره) نه همه آدمیزاده‌ها و این معنا دومی ندارد اگر اسلام بخضوع و گردن نهادن بامر و نهی خدا تفسیر شود چنانچه آید ان شاء الله.

و بقولی «صبغة الله» رنگ آمیزی با هستی و آفرینش است و دادن هر چه بهر که شود از صفات و غایات و جز آنها.

اینکه فرمود بچسبیده، خدا فرموده: هر که کافر شود به طاغوت و باور کند خدا را چسبیده بحلقه استواری که نگسلد طاغوت را. در اخبار تفسیر شده به شیطان و پیشوایان گمراهی و بهتر عموم آنست تا هر که پرستیده شود جز خدا فرا گیرد بت باشد یا جلوگیری راه خدا و ایمان بخدا یگانه پرستی و باور داشتن رسولان و امامانست که اوصیاء آنانند.

چسبیده بحلقه استوار، یعنی تمسک براه حق و دین درست که بریدن ندارد، و تفسیر آن بایمان در خبر گویا مقصود مانند کردن ایمان کامل است بحلقه استوار.

و بر آنچه در اخبار است که مراد از طاغوت غضب‌کنندگان خلافت است مقصود اینست که هر که از پیروی پیشوایان گمراهی کناره کند و بگردد بدان چه از خدا رسیده در باره علی علیه السلام و اوصیانش پس از او گرویده بخدای یگانه بی‌شریک و گر نه مشرک باشد چنانچه در معانی الاخبار (368) آمده از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواهد بحلقه استواری چسبید که بریدن ندارد بولایت برادرم و وصیم علی بن

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 104

ابی طالب چسبید که هلاک نشود هر که دوستش دارد و پیرویش کند و نجات ندارد هر که دشمنش دارد و از او بگذرد، و از امام باقر علیه السلام است که عروۀ الوثقی دوستی ما خاندانست.

2- کافی (ج 2 ص 14) بسندش از امام صادق علیه السلام که صبغۀ الله اسلام است.

3- توحید (341) بسندش از علاء بن فضیل که از امام صادق علیه السلام پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (30- الروم) فطرت خدا است که مردم را بر آن آفریده؟

فرمود: آن یگانه پرستی است.

4- بصائر الدرجات (78) بسندش از امام صادق علیه السلام (که در تفسیر فطرت محمد رسول الله و علی امیر المؤمنین را بر یگانه پرستی افزوده).

بیان: در نهایت است که در حدیث است: هر نوزادی بر فطرت زاده شود. و مقصود اینست که بر طبعی زاده شود که آماده پذیرفتن دین است و اگرش بدان وانهند بر آن پاید و از آن براه دیگر نرود و گذشتش از آن بر اثر آفتی است که دچار او گردد مانند تقلید دیگران، و نمونه آورده از فرزندان یهود و نصاری در پیروی از پدرشان و توجه بدین آنان از آنچه تراوش فطرت درست است.

و بقولی مقصود این است که هر نوزادی بشناخت خدا و اعتراف بدو زاید و کسی نیابی جز که اقرار دارد او را صانعی است گرچه نام دیگر بر او نهد یا دیگری را با او پرستد، و از آن معنا است حدیث حدیفة: بر جز فطرت محمد دین اسلام را خواسته که بآن حضرت وابسته است. پایان.

و بقولی فطرت یک آفرینش ویژه است که آفریدن آدمی است بنوعی از تکامل که یگانه پرستی و خداشناسی است که از او پیمان بندگی و استواری بر روشهای عدالت گرفته شده.

یکی از عامه گفته: پیشداشت سعادت یا شقاوتست در علم خدا که برای هر که

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 105

سعادت باشد به فطرت اسلام زاده شود و از هر که شقاوتست بفطرت کفر، و دلیل آورده از قول خدا تعالی «لا تبدیل لخلق الله» و بحديث بچه پسری که خضر علیه السلام او را کشت چه که طبع او کفر بود و آن جلوگیری است از اینکه بفطرت اسلام زاده باشد.

و پاسخ دادند از آیه اول باینکه تفسیرش اینست که چند گونه‌ای در آفرینش خدا نیست که یکی بفطرت اسلام باشد و یکی بکفر، و مؤید آنست قول پیغمبر (ص):

هر نوزادی بر فطرت زاید و پدر و مادرش او را یهودی یا ترسا سازند که منظور از این فطرت همان اسلام است. و از دومی باینکه منظور از طبع آن پسر حالت دومی بود که عارض او شده و آن آمادگی او بوده برای کفر بر خلاف فطرت ولادت.

یکی گفته: مراد از فطرت آفرینش آماده هدایت است برای نیروی پذیرائی که بدو داده شده زیرا فطرت اسلام و درستی آن در خردها نهاده است و جلوگیری از خرد برای دریافتش دگرگون کردن پدر و مادر یا جز آنها است (مانند استاد و محیط زندگی) و جوابش اینست که تفسیر فطرت باسلام خلاف عقل نیست و ظاهر روایات دلیل بر آنست و حمل بر خلاف ظاهر وجهی ندارد.

5- محاسن (241) بسندش از زراره که از امام باقر علیه السلام از قول خدا عز و جل «فطرت الله التي فطر الناس علیها» پرسیدم، فرمود: آنها را بخداشناسی آفرید و اگر آن نبود در برابر پرسش از اینکه پروردگار آنها و روزی ده آنها کیست؟ چیزی نمیدانستند.

بیان: در مصباح المنیر فطرت را بآفرینش تفسیر کرده و آیه 30 الروم و قول پیغمبر (ص) که هر نوزادی بر فطرت زاید و گفته: بقولی معنایش فطرت اسلامیه و دین حق است و همانا پدر و مادرش او را یهود و ترسا کنند و او را از دین بگردانند، و این تفسیر مشکل است زیرا از آن برآید که مشرکین از فرزندان خردسال و نابالغ خود ارث نبرند و بدو ارث ندهند زیرا هم دین نباشند و چنین نباشد و باید آن را حمل بحقیقت و مجاز هر دو کرد، حمل بر مجاز از نظر پیش از بلوغ نوزاد است که چون پدر و مادر بدین خود بمانند فرزند تابع آنها است. و پایداری آنان بکیش خود سبب

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 106

باشد که آن نوزاد هم یهودی یا ترسا باشد بطور مجاز و آن را پیدر و مادر وابسته برای سرزنش و زشت شمردن کارشان و از این برآید که اگر پدر یا مادر مسلمان شود نوزاد نابالغ مشرک نماند بلکه مسلمان باشد و بیهقی همین را معنی

حدیث دانسته و گفته پیغمبر حکم فرزندان نابالغ را پیش از آنکه بتکلیف رسند و کیش گزینند حکم پدران دانسته در احکام دنیویه و حمل آن بر حقیقت نظریه پس از بلوغ است که فرزند کافر باشد.

6- کافی (ج 2 ص 12) از امام صادق علیه السلام که در پاسخ پرسش عبد الله بن سنان از تفسیر آیه (30- الروم) فرمود: فطرت همان اسلام است خدا سرشت آنها را هنگام گرفتن پیمان بر یکتاپرستی نهاد.

7- کافی (ج 2 ص 12-13) بسندش از زراره که از امام باقر علیه السلام تفسیر قول خدا عز و جل (31- الحج) «حنفاء لله غیر مشرکین به» را پرسیدم؟ فرمود: حنیف بودن همان فطرتی است که خدا مردم را بدان سرشته و آفرینش خدا دگرگونی ندارد، فرمود: آنها را بر شناسائی سرشته.

زراره گفت: پرسیدمش از قول خدا عز و جل «و چون برگرفت پروردگارت از آدمیزاده‌ها» (تا آخر آیه 171- الاعراف) فرمود نژاد آدم را تا روز رستاخیز از پشت او در آورد و چون مورچه در آمدند و خود را بدانها شناساند و اگر آن نبود کسی پروردگارش را نشناخت، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر نوزاد بر فطرت زاده شود که شناسد خدا عز و جل آفریننده است که خدا فرموده (25- لقمان) و اگرشان پیرسی که آفریده آسمانها و زمین را البته میگویند خدا.

تبیین: اینکه فرمود «حنفاء لله» یاد آور آیه 31 سوره الحج است کناره کنید پلیدی را که بتهایند و کناره کنید از گفتار ناروا حنیف باشید برای خدا و بدرستی یکتا پرست باشید و از هر بت و افتراء بمانند نجس کناره کنید.

و از امام صادق علیه السلام است که پلیدی بتان شطرنج است و گفتار ناروا سرود و غنا.

طبرسی (ره) (در مجمع البیان ج 8 ص 83) گوید: حنفاء لله روشی راستا دارند بر آنچه خدا فرموده و از دیگر دینها رو گردانند، مشرک باو نیند و حج کنند هائی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 107

با اخلاصند، مسلمان و یکتا پرست که در تلبیه حج احدی را شریک خدا نگیرند.

در نهاییه است که در حدیث است آفریدم بنده‌هایم را حنفاء که اندامشان پاک است از گناه نه اینکه همه مسلمانند چه که خدا تعالی فرمود (2- التغابن) او است که آفریده شما را از شما کافر است و از شما مؤمن.

و بقولی آفریده‌شان حنفاء مؤمنین که میثاق از آنها گرفته و پیمان (أ لست بربکم قالوا بلی) و کس نباشد جز که اقرار دارد او را پروردگاریست گرچه شریک بر او گیرد و در آن اختلاف دارند.

حنفاء دلداده‌های باسلام و پایدار بدان، حنیف نزد عرب آنکه بر کیش ابراهیم است و اصل حنف میل باشد و از آنست حدیث مبعوث شدم بدین حنیف هموار آسان. پایان.

دگرگونی نیست در آفرینش خدا که همه یا برخی مشرک باشند بلکه همه مسلمان و مقرر بدانند یا آماده شناخت خدایند و خود را بآنها نمود بدید عقل وجدانی مانند دید بچشم تا شناختش در آنها ریشه کند و در جهان تکلیف او را باز شناسند و اگر آن شناخت پیمانی نبود این آمادگی شناخت برهانی برایشان نمی‌بود، و فطرت در حدیث را امام علیه السلام تفسیر کرده به نهاد خدانشناسی و اذعان بدان.

و چنانست قول او که این آیه اگرشان پیرسی هم همان معنا را دارد که کفار مکه یا همه کفار که روشنتر است در این خبر بفطرت خدانشناسی خود گویند خدا است که ما را آفریده بقول بیضاوی برای اینکه دلیل جلوگیر از آفریدگار بودن جز او روشن است و چاره ندارد از اعتراف بدو- پایان.

و مشهور این است که کفار مکه منکر نبودند که صانع خدا است بلکه بتها را می‌پرستیدند بگمان اینکه شفیعیان آنانند بدرگاه خدا و ظاهر خبر اینست که هر کافری اگر بخود باشند و تعصب و پیرو هوا را وانهند و تقلید گذشتگان و پدران را البته که اقرار دارند بخدا چنانچه در اخبار بسیار است.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 108

یک محقق گفته: دلیلش این است که بینی مردم بطبع خود توکل بخدا دارند و توجه غریزی به سبب ساز دارند و کارگشای غیبی و گرچه خود ملتفت نیستند و گواهی قول خدا عز و جل است در (40-41 الانعام) بگو بمن بگوئید اگر آمد شما را عذاب خدا یا آمد بر سرتان هنگامه (چون رستاخیز) آیا جز خدا را بخوانید اگر باشید شما راستگویان. بلکه او را بخوانید و برگشایدتان گرهی برای آنش خواندید اگر خواهد و فراموش کنید (در آنگاه آنچه که بدان شرک می‌ورزید).

و در تفسیر مولای ما امام عسکریست که پرسش شد از امام صادق علیه السلام از خدا و پسر سنده فرموده‌ای بنده خدا هرگز بر کشتی سوار شدی؟ فرمود کشتی تو شکسته آنجا که کشتی دیگری نیست تا رهایت کند و شنائی نیست که سودت دهد؟ گفت:

آری، فرمود: در آنجا بدلت افتاده که یک چیزی می‌تواند تو را نجات دهد از نابودی و گرفتاری؟ گفت: آری: امام صادق علیه السلام فرمود آن چیز همان خدای توانا است بر نجات دادن در آنجا که نجات بخشی نیست و بر دادرسی آنجا که دادرسی نیست و از این رو مردم در ترک بررسی در شناخت خدا معذورند و بهمان شناخت فطری رها شدند و همان

مجرد اقرار زبانی از آنها پسندیده و پذیرفته است و باستدلال علمی مکلف نیستند و بررسی و ژرف‌کاوی برای بینائی بیشتر و گروه بخصوصی است و استدلال برای پاسخ بگمراهان لازم است.

وانگه فهم و خرد مردم در مراتب عرفان تفاوت دارند و هم در تحصیل اطمینان که تا چند باشد و تا چون سخت باشد یا سست، به شتاب باشد یا کند، حالت دل باشد یا دانش مغز و بکشف باشد و دید دل و گر چه خود شناخت خدا فطری است و با بدهت دریافت شود و یا باندک راهنمایی روشن گردد، و هر کسی را راهی بخدا است که خدای عز و جل بدو نموده اگر اهل هدایت بوده و راه بسوی خدا بشمار نفوس خلایق است، آنان را پایه‌ها است در نزد خدا، بالا برد آنان که از شماها گرویدند و آنان که دانش داده شدند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 109

یک وابسته بدانش گفته: بدان که روشنتر و پر پرتوتر همه هستیها همان خدا عز و جل است، و این را بایست است که او شناخته‌تر از همه شناخته باشد و پیشتر از همه فهمیده شود و بر خردها آسانتر باشد و بینیم که امر ضد آنست و باید شناخت که چرا؟ و همانا گفتیم روشنتر و پرتوتر همه هستیها است برای یک معنا که جز بنمونه سنجی آنها نفهمی و آن اینست که چون ما آدمی بینیم که نویسد یا دوزد فی المثل زنده بودنش روشنتر موجوداتست و زندگی و دانش و توانائی او به هنرش پرتودارتر است نزد ما از دیگر اوصاف درونی و برویش چون شهوت و خشم و خلق و تندرستی و بیماریش که همه آنها را ندانیم و اوصاف برویش را کم و بیش دانیم و ندانیم و در بعضی هم تردید داریم چون اندازه درازای گونه رنگ بشره او و جز آنها از اوصاف دیگر.

ولی زندگی، توانائی، خواست، دانش و اینکه جاندار است نزد ما روشن است بی‌آنکه زندگی و توان و خواستش محسوس ما باشد زیرا این اوصاف بحواس پنجگانه ظاهره دریافت نشوند با اینکه این سه صفت را جز به دو زندگی و جنبش او نتوان شناخت و اگر بنگریم بهر آنچه در برابر دانش صفات او را ندانیم و جز یک دلیل بر آن نداریم و با این حال هویدا و روشن است.

و هستی خدا و توان و دانش و دیگر اوصافش گواه بدیهی است هر آنچه مشاهده کنیم و دریابیم بحواس ظاهره و باطنه، از سنگ و کلوخ، گیاه و درخت، جانور و آسمان، زمین و اختران، خشکی و دریا، آتش و هوا، جوهر و عرض، بلکه نخست گواهِش خود مائیم و تن ما، و اصناف ما، و دگرگونی احوال و دلهای ما و همه اطوار ما در جنبش و آرامش، روشنتر چیزی در دانش ما خود مائیم وانگه آنچه با حواس پنجگانه ظاهره دریابیم وانگه آنچه به بینائی دل و خرد دریابیم همه را یک مدرک است و یک گواه و یک دلیل، و همه آنچه در جهانند گواهان گویا و دلیلهای دیدنی باشند بر هستی آفریننده خود و سر کار خود و گردانند و چرخانده خود و دلیلند بر دانش و توانائی و ریزه‌کاری و فرزانی او، و هستیها که دریافته‌اند

بی‌شمارند و اگر زندگی نویسنده که در دید نیست جز به یک گواه برای ما روشن نیست و آن اینست که دستش می‌جنبد پس گونه هستی خدا دریافت نشود که

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 110

هر چه درون ما و برون ما است گواه آنست و گواه بزرگی و والائیش، زیرا هر ذره بزبان حالش فریاد میکند که خود بخود هستی ندارد و جنبش ندارد و نیاز بهست کن و جنباننده دارد، نخست گواه ترکیب اندام ما و پیوست استخوانهای ما و گوشت و پی ما و روئیدن موی ما و شکل گرفتن هر سوی ما و همه تیکه‌های برونی و درونی ما است که میدانیم خود بخود پیوند نیافتند چنانچه میدانیم دست نویسنده خود بخود نجبد، ولی چون در جهان هستی مدرک و دیدنی و فهمیدنی و پدیدار و نهانی نباشد جز که گواه و شناسنده خداست چنان روشن شده هستی او که خردها را خیره کرده و ادراک را هراسان نموده.

و اکنون آنچه از فهم او در خردهای ما ننگند دو سبب دارد یکی هستی پیچیده و نهان او است و دیگر ظهور بی‌پایانش نمونه‌اش شب‌پره است که شب بیند و روز کور است نه برای نهانی روز تابان و پرده داشتن آن بلکه برای اینکه پر روشن است و چشم شب‌پره ناتوان و پرتو خورشید آن را خیره کند بتابش خود و ظهور نیرومند خورشید و ناتوانی دیده او مایه اینست که نمیتواند چیزی بیند جز در روشنی تیره شب.

همچنین خردهای ما ناتوانند و جمال الهی پرتابنده و پرتواند از و همه جاگیر که ذره‌ای از ملکوت آسمانها و زمین از آن بر کنار نیست و روشنی او مایه نهانی او است منزله است آنکه پرتو نورش پرده دار او است و از نمود خود از بینائی دل و دیده نهانست.

و در شگفت مباحث که روشنی مایه نهانی است زیرا هر چیزی بحد خود شناخته شود و آنچه همه جا و همه سو باشد و ضدی ندارد دریافتش دشوار است، و اگر چیزها در گواهی بر حضرت او دچار اختلاف بود و برخی دلالت داشتند و برخی نداشتند این جدائی او را بفهم نزدیک میکرد ولی چون همه یک نواخت بر او دلالت دارند کار مشکل شده.

و نمونه آن روشنی خورشید است که بر زمین میتابد که به بدیهه دانیم یک عرضی است که بر زمین رخ میدهد و هنگام غروب خورشید نابود می‌شود، و اگر

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 111

خورشید پیوسته بر زمین میتابد و غروبی نداشت ما پنداشتیم اجسام هستی جز رنگ خود ندارند که سیاهی و سپیدی و دیگر رنگها است، زیرا در سیاهی جز سیاهی ندیدیم و در سفید جز سفیدی و بهیچ وجه خود نور را دریافت نکردیم

بجدائی ولی همان خورشید نهان شد و زمین تاریک تفاوت میان دو حال را فهمیدیم و دانستیم روشنی اجسام از پرتویست که هنگام غروب از آنها جدا می‌شود و وجود نور را از عدمش فهمیدیم و اگر عدمش نبود نور را نمیفهمیدیم جز بدشواری سخت، و این بر اثر دید همه اجسام بود مانند هم و بی‌اختلاف در تاری و روشنی.

این را باش که نور روشنتر همه دیدنیها است و بدو هر دیدنی دیده شود و آنچه خود روشن است و جز خود را هم بنماید بین برای ظهور پیوستش چگونه کارش مبهم و در هم میشد اگر ضدش نبود، در این صورت پروردگار تعالی که روشنتر همه چیز است و هر چیز بدو نمودار است و اگرش نبود یا نهانی بود و دگرگونی آسمانها و زمین ویران شد، و ملک و ملکوت نابود وانگه جدائی دو حالت دریافت میگردید.

و اگر پاره چیزها از او هستی و داشت و پاره‌ای از دیگری جدائی میان دو چیز دریافت میشد ولی دلالت همه چیز یک نواخت است و وجود خدا پیوسته و در همه حال و خلافتش محال و از این رو شدت ظهور مایه نهانی است و سبب کوتاهی فهم در پاره خدا.

ولی کسی که دلی پر بینا دارد و نیروی معنوی رسا و خردی میانه‌رو در جهان دیدنی جز خدا و کارهای او نبیند و کارهایش را اثر توان او بیند، که پیرو اویند و از خود هستی ندارند و هستی یکتای برجا آنست که همه کارها و پدیده‌ها از هستی او است و کسی که چنین است در چیزی ننگرد جز که آفریننده را در آن بیند و از خود پدیده چشم بگیرد و آسمان و زمین و جاندار و درخت را در شما نگیرد بلکه آنها را هنر خدا دریابد و چشم دل از خدا برنگیرد بدیگری، چنانچه کسی در موی آدمی نگرد یا در نوشته او یا کتاب او و شاعر و نویسنده را در آن بیند و هنر او را بنگرد نه مرکب و ابزاری که در سفیدی ورق نگاشته و دیده بجز نگارنده نیفکند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 112

همه جهان ساخته و پرداخته خدای سبحانست و هر کس بدانها نگرد که کار خدایند و دوستشان دارد که کار خدایند. نظری بجز بر خدا ندارد و شناختی جز از او ندارد و دوستی جز او ندارد، و او است یگانه پرست درستی که نبیند جز خدا، و بلکه خود را هم نبیند که خود است و خود را بنده خدا بیند و اینست که بمقام فناء در خدا رسیده و در یکتاپرستی اندر است وجودی ندارد و بگفته آن عارف ما خود بودیم و از خود گذشتیم و دیگر ما نیستیم.

اینها اموریست نزد دل‌های بینا دانسته، و دشوار است برای ناتوانی فهمها از دریافت و کم توانی دانشمندان از روشن ساختن و بیان آن که عبارت بدان نرسد و بخود اندرند و پندارند که بیانش برای دیگران سودی ندارد. اینست مایه کوتاهی فهم عموم از شناخت خدا، و بدان پیوسته که همه مدرکاتی که گواه بر هستی خدایند همانا هر آدمی در کودکی و بیخردی آنها را خرده خرده دریابد که اندر شهوت خود افتاده و بدیدنیهای مادی همدم شده و از دیده او بحساب یک پدیده الهی در افتادند، از این رو چون بناگاه جانوری غریب یا پدیده خارق عادت و عجیب بیند زبان شناخت او باز شود

و گوید (سبحان الله) با اینکه در شبانه روز خود را و اندامش را و جانداران همدم را که گواهان قطعی خدایند ببیند و از انس بدانها گواهی آنها را در نیابد.

اگر فرض شود کور مادرزادی بلوغ و عقل رسد وانگه پرده از چشمش برداشته شود و دیده بآسمان و زمین و درختها و گیاهها و جانور یکباره و بناگهان اندازد خردش خیره گردد و در شگفت اندر شود از گواهی این عجایب بر آفریدگار خود.

و این و نمونه دیگر موانع شناخت خدا، باندر شدن در شهوات که پرتو انوار معرفت را بر خلق می‌بندد و از شناوری آنها دریاهای پهناور معرفت جلوگیری کند که خواستنی باشند کار را پیچیده کرده و سد راه معرفت شده و باید تحقیق کرد و از این رو گفته شده:

آشکاری و نهان بر کس نئی

جز بکوری کو نبیند ماه را

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 113

در درون پرده‌ای بس روشنی

کی شناسد خالق خورشید و رب ماه را

و در سخن سید الشهداء ابی عبد الله الحسین صلوات خدا بر او واجد و پدرش و مادرش و برادرش و بر او و فرزندانش آمده است آنچه تو را باین عیان رهبر است و از این بیان بی‌نیاز کند آنجا که در دعاء عرفه میگوید:

خدایا چگونه دلیل آرند بر تو بدان چه در هستی خود نیاز دارد بتو، آیا دیگری ظهوری دارد که تو نداری تا او مظهر تو گردد؟ (نه هرگز) کی نهان شدی تا نیازت بدلیل باشد که بتو رهنماید، کی دور شدی تا آثار کسی را بتو رسانند، کور باد دیده‌ای که تو را نبیند با اینکه پیوسته دیده‌بان اوئی، و زیان بر دست آورد بنده‌ای که بهره‌ای از دوستی تو ندارد.

و نیز گفته: خود را بهر چیز شناساندی و چیزی ناشناسی تو نیست، و گفته:

تو خود را در هر چیزی بمن شناساندی و تو را در هر چیز روشن دیدم و تو روشنی برای هر چیز. پایان.

و گویم: بیشتر اخبار این باب در کتاب توحید گذشتند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 114

باب پنجم در آنچه خدا بخاطر مؤمن جلو گیرد از آن

1- کافی (ج 2 ص 247) به سندش از امام باقر علیه السلام که خدا بخاطر یک مؤمن نیستی را از آبادی بگرداند.

بیان: یعنی از اهل آبادی چنانچه خدا تعالی فرمود: بترس از آبادی (82- یوسف) و این گرداندن بلا یا بدعای او است یا برکت او در میان آنان.

2- کافی (ج 2 ص 247) بسندش تا امام باقر علیه السلام که نرسد عذاب بآبادی که در آن هفت مؤمن باشند.

بیان: می شود جمع کرد میان این دو با حدیث 1 از چند راه:

یکم نخست نادر است و دومی بطور غالب و حتمی.

دوم: مؤمن در یکمی مؤمن کامل است و در دومی جز او از عموم مؤمنین.

سوم: اندازه گناه و استحقاق تفاوت داشته باشد اگر کم و سبک باشد بیک مؤمن هم دفع شود و اگر بسیار و سنگین رفع بلا نشود مگر بهفت مؤمن، بعلاوه مفهوم عدد معارض منطوق نشود و تعارضی در میان نیست.

3- کافی (ج 2 ص 247) بسندش تا امام صادق علیه السلام که بآن حضرت گفتند چون

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 115

عذاب بمردمی فرو شود بمؤمنان هم برسد؟ فرمود: آری ولی پس از آن رها شوند بیان: پس از درگیر شدن با عذاب رها شوند در برزخ و رستاخیز ...

و این با دو خبر پیش مخالف است و می شود با همه اشکال که دارد از چند راه جمع آنها کرد:

1- عذاب در دوتای اول نوع خاص باشد چون ریشه کن شدن مانند عذاب قوم لوط که پس از اینکه خدا او را و خاندانش را از میان آنها بدر آورد آنها را ریشه کن کرد و منظور از این خبر جز آنست چون و باو قحط.

2- این خبر سوم مورد نادر و کمیاب باشد و آن گذشته ها بیک وجه حمل بر غالب شوند و آنچه گفتند: مقصود رهائی در دنیا است دور از باور است با اینکه برای دفع تنافی سودی ندارد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 116

باب ششم در حقوق مؤمن بر خدا عز و جل و آنچه برایش ضامن شده

1- در خصال (ج 2: 99) بسندش از امام باقر علیه السلام که مؤمن را بر خدا بیست خصلت باشد که آنها را پردازد باو، بر خدا حق دارد که او را نتابد و گمراه نکند، بر خداست برایش که او را لخت و گرسنه نگذارد، بر خداست برایش که او را دشمن شاد نکند، بر خداست برایش که پرده او را ندرد، بر خداست برایش که او را وانهد و او را عزیز دارد، بر خداست برایش که او را بغرق و سوختن نمیراند، بر خداست برایش که روی چیزی نیفتد و چیزی روی او نیفتد، بر خداست که او را از نیرنگ مکاران نگهدارد، بر خداست که او را از یورش زور گویان پناه دهد، بر خداست او را در این جهان و دیگر سرای همراه ما سازد، بر خداست که باو دردی ندهد که زشتش کند، بر خداست که او را از پیسی و خوره پناه دهد، بر خداست که او را بر گناه کییره نمیراند، بر خداست که گناهش را فراموش نکند تا توبه کند، بر خداست که دانش و شناخت خود را با دلیل از او باز نپوشد، بر خداست که باطل در دلش رخنه نکند، بر خداست که روز رستاخیز او را محشور کند با نورش که جلو او میشتابد، بر خداست که او را بهر خیری توفیق دهد، بر خداست که

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 117

دشمنش را بر او چیره نکند تا خوارش سازد، بر خداست که سرانجامش دهد بآمن و ایمان، و او را در رفیق اعلی با ما سازد، اینست شرایط خدا عز و جل برای مؤمنان.

بیان: اینکه پس از عموم هر چه او را زشت کند پیسی و خوره را بعدا آورده خاص پس از عام است ...

رفیق اعلی: بتفسیر نهایی گروه پیغمبرانیند که در اعلی علیین جا دارند ... که خدا فرموده (69- النساء) و چه خوب رفیقانی باشند آنان. پایان.

وانگه بیشتر این خصلتها بسا از نظر غالب مؤمنان باشد یا شرایطی داشته باشند.

2- (امالی شیخ ص 195) بسندش از مفضل که امام صادق علیه السلام فرمود: خدا برای مؤمن ضمانتی دارد. گفتم: چه باشد؟ فرمود: اینکه اقرار کند پیروردگاری خدا، و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امامت علی علیه السلام، و انجام هر چه بر او واجب است، و او را در جوار خود جا دهد، گفتم: بخدا این کرامتی است که بکرامت آدمیان نماند وانگه فرمود: کمی کار کنید و نعمت بسیار برید. در ثواب الاعمال ص 15 همانندش آمده.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 118

باب هفتم خشنودی به موهبت ایمان، و باینکه بزرگتر نعمت است و تعهد صبری که خدا بر مؤمن در برابر هر آزاری گرفته

1- امالی شیخ: بسندش از امام کاظم علیه السلام که مردی نزد آقای ما امام صادق علیه السلام آمد و از فقر بدو شکایت کرد، فرمود: مطلب چنان نیست که تو گوئی، و من تو را فقیر نشانم، گفت: ای آقایم بخدا خوب وانرسیدی و شمه‌ای از فقر و نیاز را یادآور شد و امام صادق او را دروغگو می‌شمرد- تا فرمودش- بمن بگو: اگر صد اشرفی طلایت دهند که از ما بیزاری جوئی میگیری؟ گفت: نه تا هزارها اشرفی فرمود، و آن مرد سوگند می‌خورد که: نه، فرمودش کسی که متاعی با خود دارد که باین همه پول نمی‌فروشد، او فقیر است؟ 2- بصائر الدرجات (ص 81) بسندش از ابی یوسف بزاز که امام صادق علیه السلام بر ما خواند (74- الاعراف) یاد کنید نعمتهای خدا را، فرمود: میدانی نعمتهای خدا چه‌اند: گفتم: نه، فرمود بزرگتر نعمت خدا بر خلقش، و آن ولایت ما است.

3- محاسن (159) بسندش از امام صادق علیه السلام که اگر شما یکتا بین باشید البته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم یکتا بین بود، مردم را دعوت میکرد و نمی‌پذیرفتند از ش.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 119

و نخست پذیرایش علی بن ابی طالب علیه السلام بود و رسول خدا در باره‌اش فرمود: تو از من بمانند هارونی از موسی جز اینکه پیغمبری پس از من نیست.

4- محاسن بسندش از زراره که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: مؤمن نباشد جز که خدا از ایمانش برایش همدمی سازد که بدو آرامد اگر چه بر فراز کوهی باشد هراس ندارد از مخالف خود (که بدو گراید و با او همدم شود) 5- محاسن (159) بسندش از ابی حمزه ثمالی که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

خدا تبارک و تعالی فرماید: در آنچه کنم تردید نکنم بمانند کار مؤمن که او را نزد خود خواهم و او مرگ را نخواهد، و آن را از او دور کنم، و اگر نباشد در روی زمین جز یک مؤمن بدو از همه خلق خود اکتفا کنم و ایمانش را همدم او سازم تا با آن نیاز بدیگری ندارد.

6- محاسن (160) بسندش از امام صادق علیه السلام که خدا تبارک و تعالی فرموده:

باید اعلام نبرد مرا دریابد کسی که بنده مؤمنم را خوار خواهد، و در چیزی تردید نکنم چون تردید در مرگ مؤمنی که دیدار او را خواهم و او مرگ را بد دارد و آن را از او باز دارم، راستش او از من خواهشی کند و من بهتر از آن را در پذیرش آن بوی دهم و گر نباشد در دنیا جز یکی از بنده‌های مؤمنانم از همه خلقم بدو بی‌نیازم، و از ایمانش برایش همدمی سازم که از آن بکسی نهراسد.

بیان: اعلام نبرد سختی خشم اوست، یا اینکه او را چون جنگاور با خود دانسته چنانچه در قرآن فرمود: (276-البقره) اگر نکنید «ترک ربا را» اعلام شوید به نبرد با خدا و رسولش. طبریسی گفته: یعنی امتناع شما جنگ با خدا و رسول اوست.

بی‌نیاز شوم بدو: در برپا داشتن نظام جهان و فرو آوردن باران از آسمان و رفع عذاب و بلا از برای همان یک مؤمن که برای زیستن جهان بس باشد ...

7- محاسن بسندش از امام ششم علیه السلام که: زیان ندارد هیچ کدام شما را که بر فراز کوهی باشد یک روز گرسنه و یک روز سیر چون بر دین خدا باشد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 120

8- محاسن (219) بسندش از ابی جعفر علیه السلام که دین درستی و تندرستی بهترند از همه زیور دنیا.

9- عدۀ الداعی (138) بسندی تا رسول خدا (ص) که خدا تبارک و تعالی فرموده: اعلام نبرد مرا باید آنکه بنده مؤمنم آزارد و آسوده از خشمم باشد آنکه بنده مؤمنم گرامی دارد، و گر در همه روی زمینم از خاور تا باختر جز یک مؤمن به‌مراه پیشوای دادگر نبود، پرستش آنان مرا از همه آفریده‌های زمینم بی‌نیاز سازد، و هفت زمین و هفت آسمان برپا باشند و از ایمانشان برایشان همدمی سازم که نیاز بآدمی دیگر جز خود نداشته باشند.

10- کافی (ج 1 ص 245) بسندش از کلب بن معاویه که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: نشاید مؤمن هراس کند و گرایش کند بهمدمی برادرش یا جز او، مؤمن در دین خود عزت دارد.

بیان: یعنی از مردم هراس کند و بدیگران گراید. در وافی گفت: چون خوار می‌شود و بسا که برادر از او فروتر است و او را نپذیرد.

و بقول دیگری: نشاید مؤمن هراس کند از برادر کافرش یا دیگر خویشانش یا بیگانه، و بقولی نشاید مؤمن از خدا و ایمانش هراس کند و برادرش و جز او گراید، اثر ایمان همدمی با خدا و قرب او است بی‌هراس و اگر نباشد ایمان نباشد.

و گویم: روشنتر همانست که ما از نخست یاد کردیم که مؤمن را نشاید از کمی دوست و هم‌کیش و بسیاری دشمن و مخالف هراسد و برادر خود و دیگران از دشمن و بیگانه گراید ...

11- کافی (ج 2 ص 246) بسندش از فضیل بن یسار که نزد امام صادق علیه السلام رفتم در یک بیماری که از او جز سرش بجا نبود (و همه اندامش کاسته شده بودند) فرمود: ای فضیل من بسیار میگفتم: باکی نباشد بر کسی که امام‌شناس است و خدایش بدو این امر را شناسانده که اگر بر سر کوهی ماند تا مرگش رسد، ای فضیل مردم

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 121

بدین سو و آن سو رفتند و راستش ما و شیعه ما براه راست رهنمائی شدیم.

ای فضیل بن یسار راستی مؤمن اگر دارای همه جهان از مشرق تا مغرب شود برایش خوبست و اگر هم بر سر ایمان خود تیکه تیکه شود همان هم برایش خوبست ای پسر یسار. اگر دنیا نزد خدا ببال پشه‌ای ارزش داشت و برابر بود، از آن بدشمن خود شربت آبی نمینوشاند. ای پسر یسار هر که دل بیک سو دارد خدا دلخواه او را برایش فراهم سازد و آنکه دل بهر سو دارد خدا را باکی نیست که کجا نابود شود.

در تمحیص با اندکی کم و بیش و اختصاص ماندنش آمده.

بیان: جز سر او نمانده بود و دیگر اندام امام علیه السلام لاغر و کاسته شده بود تا جز سرش چشمگیر نبود که کم گوشت و پر استخوانست یا اینکه توان جنبش از همه اندامش رفته بود جز از سرش و یکمی روشنتر است.

در این سو و آن سو از راست و چپ که از راه راست بدر رفتند بسوی افراط چون خارجیان یا تفریط چون مخالفان.

خدا بمؤمن نکند جز خوبی، بیان اینست که اگر همه دنیا را هم باو بدهد برای فریب و غافلگیری او نیست بلکه برای اینکه شکر او میکند و بمصرف خیر میرساند چنانچه با سلیمان علیه السلام کرده بخلاف اینکه آن را بغیر مؤمن دهد که اتمام حجت است و غافلگیری و مایه سختی عذاب او.

چنانچه اگر مقدر مؤمن باشد اندامش تیکه تیکه شوند، همانا برای نزدیکتر شدن بخدا و بالا رفتن درجه‌های او در دیگر سر است و باید در هر حال شاکر باشد و راضی بقضای خدا.

و چون مؤمنان در این جهان بیشتر دچار فقر و هر بلایند و کافران و اشرار و جاهلان توانگرند، مؤمنان را بشکیبائی تشویق کرد و دیگر آن را از فریب دنیا بر حذر داشت و از افتخار بدان که فرمود: اگر دنیا نزد خدا برابر بال پشه‌ای بود الخ، و آنچه خدا

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 122

بدشمنانش داده برای گرامی داشتن آنها نیست بلکه برای زبون کردن آنهاست که از آخرت که ارزش و مقامی نزد خدا دارد چیزی بدانها نداده و فرموده (33- الزخرف) و اگر نه که مردم یک امت بودند، البته که میساختیم برای آنان که کافر بخدای رحمانند خانه‌ها با سقف نقره و پلکانها که بر آن برآیند.

هر که یک دلخواه و دلبنده دارد، و آهنگ و تصمیم و غمش بیکسو باشد که کیش حق و رضای خدا تعالی و قرب و طاعت او است بی‌غرض نفسانی و هوس بیهوده که حق یکی است و باطل چند و چونها دارد. با اینکه در عبادت همان رضای خدا است نه اغراض دنیا.

کفایت کند خدا همش را و کمک کند بدو برای بدست آوردن مقصود و یاری دهد او را بر نفس و شیطان و لشکرهای جهل و هر کس دلش بهر وادی است از گمراهی و نادانی خدا لطف و توفیقش را از او دریغ دارد و او را بخودش گزارد و هوسهایش تا یک کیش باطل گزیند، یا بهر دره‌ای از دنیا در افتد و دنبال هر فرمان نفس بدی خواه برود و دچار مال دوستی و جاه‌طلبی و شرافت و والائی و خوش خوری و خوش نوشی و خوش پوشی و همسران دلبر و امور نابود شو دیگر شود.

و خلاصه هر که پیرو دلخواه نفس و رای باطل گردد و از درخواست آنها بدین حق نگراید و بطاعت خدا و قرب او نجوید خدا بدو کمک و توفیق ندهد و پیش خدا ارزشی ندارد و خدا را باکی نیست بچه راهی رود و کجا نابود شود.

و بقولی در کدام جهنم دره افتد، و بقولی هم واحد بسا که قصد خدا است و توکل بدو در همه کار که خدا کار دنیا و دیگر سرای او را کفایت کند بخلاف آنکه برآی خود باشد و بی‌توکل کار کند، و بسا که منظور از هم اندوه و غم است که هر که تنها غم آخرت دارد خدا او را بس باشد و بشادی جاویدش رساند و هر که غم دنیا دارد او را بخود وانهد تا در پرتگاه هوسهایش نابود گردد.

12- در کافی (ج 2 ص 254) بسندش از عبد الواحد بن مختار انصاری که ابو جعفر علیه السلام باو فرمود: ای عبد الواحد زبانی ندارد و چه زبانی دارد؟ بکسی که بر عقیده

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 123

شیعه باشد آنچه مردم در باره‌اش گویند و گرچه گویند: دیوانه است و زبانی ندارد و چه زبانی دارد؟ که اگر بر سر کوهی زندگی بپرستش خدا گذراند تا مرگش رسد.

بیان: زندگی بر سر کوه برای گریز از سخن مردم در باره او است.

13- کافی بسندش تا رسول خدا (ص) که خدا تبارک و تعالی فرمود: که اگر در زمین نباشد جز یک مؤمن بدو از همه خلقم بی‌نیاز باشم و از ایمانش همدمی برایش سازم که نیاز بکسی نداشته باشد.

بیان: بسا این یک مؤمن خود امام باشد، یا اینکه باید دیگری باشد که بدو گرود و یکمی روشنتر است که ابراهیم علیه السلام چنانچه گذشت خودش تنها امتی بود، مؤید دومی گذشت نیز، و ایمان مایه انس و بیهراسی است برای اینکه

همیشه در باره خدا و اوصافش و اوصاف پیغمبران و امامان و احوالشان و در باره درجات آخرت و نعمتهایش بیندیشد و قرآن بخواند و دعا کند و عبادت و بدان با خدا انس گیرد، چنانچه از گوشه‌نشینی پرسیدند چرا از تنهایی هراس نداری؟ پاسخ داد چون که اگر خواهم کسی با من سخن گوید قرآن بخوانم و چون خواهم با کسی سخن گویم با خدا راز گویم.

14- کافی بسندش از امام باقر علیه السلام که باک ندارد آنکه خدایش باین روش شیعه رهنموده که بر سر کوهی از گیاه زمین بخورد تا آنکه عمرش بسراید و بمیرد.

بیان: شایسته است که هر که دین امامیه دارد و شیعه است چنین پابرجا باشد.

15- کافی (ج 2: 246) بسند خود تا رسول خدا صلی الله علیه و آله (مضمون حدیث شماره 6 باب را آورده).

تبیین: تردید ندارم در چیزی: این حدیث میان فریقین مشهور است و معلوم است که معنی تردید مردمی ندارد که در باره کاری که قصد کنند دچار آن شوند چون انجام آن را ندانند یا اعتماد ندارند آن را بتوانند برای پدید شدن مانعی، و از این رو

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 124

فرمود: من کننده آنم و قضای حتمی است و تردید در پیش و پس بودنست، و بهر تقدیر باید این لفظ تأویل شود و در آن چند وجه نزد خاصه و عامه آمده و نزد خاصه سه است: 1- تقدیر سخن اینست که: اگر بر من تردید روا بود، در چیزی مانند وفات مؤمن تردید نداشتم.

2- مقصود بیان ارجمندی مؤمن است نزد خدا زیرا شیوه اینست که در باره بد کردن بگرامی و دوست تردید کنند نه در آزار کسی که ارزشی ندارد و مقصود اینست که هیچ یک از آفریده‌هایم نزد من ارزش مؤمن را ندارد و سخن برای مثل زدنست.

3- اینکه از طریق خاصه و عامه رسیده که خدای سبحان نزد جان گرفتن از مؤمن لطف و کرامت و مژده بهشت بدو نماید که بدی مرگ را از او بزدايد، و او را بانتقال بخانه آخرت تشویق نماید و آزار کمتر از مرگ کشد و از آن خشنود گردد و رو بدان آورد، و این بدان ماند که کس خواهد درد کمی بدوستش برساند که در پی آن سود کلانست و دل بدل کند که چگونه این درد را بدو رساند که آزارش کم باشد، و پیوسته بدو نماید آنچه را که تشویقش کند بدان لذت جسمانی و آسایش دنبال آن تا آن را بپذیرد و غنیمت آرزو برآور شمارد، و در سخن حدیث چنین نمونه سازی شده.

و اما توجیهاات عامه هم سه تا است: 1- دو دلی بنده مؤمن در هیچ کار من مانند دو دلی او در دادن جاننش نیست، که تردید دارد میان خواستن زیست در دنیا و خواستن مرگش را و من با او نرمش کنم و مژده‌اش دهم تا از بد داشتن

مرگش بر کنار سازم و خدا دو دلی دوستش را بخود وابسته برای احترام و بزرگداشتش، چنانچه در رستاخیز فردا از یک دوستش چنین گله کند، ای بنده من بیمار شدم و مرا عیادت نکردی، و او گوید، تو که پروردگار جهانیانی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 125

چگونه بیمار شوی؟ فرماید فلان بندهام بیمار شد و تو از او عیادت نکردی و اگر کرده بودی مرا در برش یافته بودی، و چنانچه بیماری دوستش را بذات عزیز مقدسش وابسته برای بزرگداشت قدر بندهاش و ارجمندی مقام او تردید و دو دلی او را هم بخود وابسته.

2- مقصود اینست که در هیچ کارم فرشته‌ها و رسولانم را میانجی نکردم چنانچه در مرگ بنده مؤمنم که جان گرفتن و مزده دیدار مرا و آنچه برایش آماده است باو بدهند بمانند میانجی‌گری ملک الموت در جان گرفتن از ابراهیم و موسی علیهما السلام در دو داستان مشهور تا مرگ را خواهان شدند و جانشان را گرفت، و چنین باشند خواص مؤمنان از دوستان خدا که میانجی بر آنها گمارد تا مرگ را بخواهد و دیدار خدا را دوست دارند.

3- من واسطه نکردم علت و بیماری و لطف و نرمش را بر مؤمن تا بنیکی من نگردد و دیدار مرا از راه طمع خواهد و ببلاها و بیماریها از دنیا بیزار شود و از بیرون آمدن از آن کراهت نداشته باشد.

و آنچه از این حدیث برآید که مؤمن ناخواه مرگ است مخالف نیست با اخبار بسیاری که دلالت دارند بر اینکه مؤمن لقاء خدا را دوست دارد و ناخواهش نیست یا برای توجیه شهید در ذکری که دوستی لقاء خدا در خصوص حال جاندادن مؤمن است و دیدن آنچه دوست دارد که در آنگاه چیزی را دوستتر از مرگ ندارد و از لقاء خدا، یا اینکه لقاء خدا را دوست دارد و از تلخی جاندادن بدش آید و این دوستی و کراهت با هم مخالفت ندارند.

یا برای اینکه دوستی دیدار خدا مایه کارهای بسیار سودمند در دیدار است و لازم آن بد داشتن مرگ است و بین لازم و ملزوم منافات نیست.

اینکه فرمود: او مرا خواند و منش اجابت کنم باینکه در پاسخ ای خدا از او لبیک گویم مثلا و یا اینکه خواهش نیازی کند و من بر آورم مانند اینکه بگوید مرگ را از من بگردان، و بی‌نیازم بدو در نگهداری نظم جهان از روی صلاح آدمیان.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 126

باب هشتم در کمی شمار مؤمنان و اینکه نباید از کمی خود هراس کنند و همدمی مؤمنان با همدیگر.

آیات قرآن مجید:

1- (13- سباء) و کمند بنده‌های پرشکر گزارم.

2- (24- ص) و چه کمند آنان.

3- (40- هود) و نگر ویدند با او جز اندکی.

4- (63- العنکبوت) بلکه بیشترشان خردمندی ندارند.

5- (60- النمل) ولی بیشترشان شکر گزار نباشند.

و گویم: مانندش در قرآن بسیار است و مقصود جلوگیری از تو هم عوام است که بسیاری دلیل درستی است و کمی دلیل بطلان و نادرستی، و از این رو بیشتر مردم به سواد اعظم رو کنند یا اینکه در عصر هر پیغمبر دشمنان آنها چندان چند برابر پیروان و دوستانشان بوده و بسیار را نکوهش و اندک را ستایش نموده پروردگار جلیل در قرآن، خدا رهنماید براه راست.

1- نهج البلاغه (442 خطبه 199) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آیا مردم از راه حق برای کمی اهلش هراس نکنید، زیرا مردم گرد سفره دنیا فراهم شدند که دوران سیری آن اندک و گرسنگی آن دراز است.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 127

بیان: چون شیوه اینست که مردم از تنهائی و کمی رفیق در راه هراس دارند بویژه اگر دراز و سخت و ناشناس باشد، آن حضرت نهی کرد از هراس تنهائی در این راه و کنایه زد بکسی که بسا بوسوسه افتاده بود که چون کمند بر حق نیند در برابر مخالفان بسیار خود و نیز کمی رفیق در راه این جهان بسا هلاکت بار است و سلامت در جمع مسافران بسیار است و آنها را آگاه کرد که آنان در راه هدایتند و سلامتند گرچه اندکند و نباید راه آخر ترا براه در دنیا سنجید.

وانگه آگهی داد بسبب کمی مردم رهنما شده و آن اینست که مردم برای دنیا گرد آیند و باکی از دیگر سرا ندارند و فرمود خوان این جهان که لذتگاه همگانست زمان اندکی است و بدنبالش دوران دراز و کیفر و عذابست، و بقولی نیاز طولانی پس از مرگ بخوراک روحانی از کمالات انسانی و نفسانی که در دنیا از آن بی‌خبرند.

2- صفات الشیعه (ص 180) بسندش از مفضل بن قیس که امام ششم علیه السلام بمن فرمود: شماره شیعه ما در کوفه چند است؟ گفتم: 50 هزار و پیوسته میگفت: چند است و چند تا فرمود: بخدا دوست داشتم در کوفه 25 مرد باشند که روش ما را بدرستی بدانند و جز راست و درست بر ما مگویند.

3- کافی (ج 2 ص 242) بسندش از قتیبه اعشی که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: زن با ایمان کمیابتر است از مرد با ایمان و مرد با ایمان کمیابتر از کبریت احمر، کدام شما کبریت احمر را دیده.

بیان: در قاموس گفته: کبریت زغال سنگ، یاقوت سرخ، طلا و گوهری که کانش در تبت است در دره مورچه‌ها- پایان.

و معروف است که کبریت احمر اکسیر است که کیمیگران در جستجوی آنند، و مقصود اینست که زن دارای صفات ایمان کمتر از مرد چنانیست و مردش هم بسا نایابتر است از اکسیر و آن را تأیید کرد که کدامتان کبریت احمر را دیده، یعنی شما ندیدید کبریت احمر را و چطور طمع دیدار مؤمن کامل دارید که از آن کمیابتر است.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 128

4- کافی (ج 2 ص 242) بسندش از کامل خرما فروش که شنیدم ابی جعفر علیه السلام سه بار فرمود: مردم همه بهائمنند جز اندکی مؤمن، و سه بار فرمود: مؤمن غریب است.

بیان: یعنی مردم همه در کم خردی و درک حق و شهوت پرستی و سستی خرد چون بهیمه‌اند که خدا هم فرموده (نیستند آنان جز چهار پایان بلکه گمراه‌تر) ..

مؤمن غریب است: زیرا کمتر مانند خود را بیند و بدو آرامد و چون آواره است میان مردم که از خاندان و وطن و دیارش دور است ..

5- کافی بسندش از ابن رئاب که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود بابی بصیر که:

بخدا اگر من سه مؤمن چون شما یافتم که حدیثم را نهان دارند از دشمن، روا ندانستم حدیثی را نگفته گزارم و نهان دارم.

بیان: دلالت دارد که مؤمن کامل راز دارشان کم بوده و از بیشتر شیعه هم چون مخالفان خود تقیه میکردند، زیرا گفته آنها را فاش میکردند و بگوش خلفاء جور میرسید و از آنان زیانمند میشدند یا بکم خردان میرسید و نمیتوانستند بفهمند و گمراه میشدند.

شمار سه برای اینست که یکی و دوتا نتوانند راز را در دل نهان داشت و سه تن میتوانند با هم انجمن کنند و همدم شوند و راز را بهم بگویند و سینه را سبک سازند و نهان داشتن بر آنها آسان گردد چنانچه آزمایش شده.

6- کافی بسندش از سدیر صیرفی که نزد امام صادق علیه السلام گفتم: خانه‌نشینی برایت روا نیست. فرمود: چرا ای سدیر؟ گفتم: چون دوستان و شیعه و یاران بسیارند، بخدا اگر امیر مؤمنان علیه السلام این همه شیعه و یاور و دوست

که داری میداشت تیم وعدی در حق او طمع نمیکردند. فرمود: ای سدید بسا که بچه شماری برسند؟ گفتم صد هزار، فرمود: صد هزار گفتم آری بلکه 200 هزار، فرمود: 200 هزار؟ گفتم:

آری و نیمی از دنیا، گوید: امام خاموش شد وانگه فرمود: بر تو آسانست که با ما

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 129

تا یبوع بیائی؟ گفتم: آری، فرمود: الاغی و استری زین کردند و من بسوی الاغ، شتافتم، سوارش شدم، فرمود: آری سدید میخواهی الاغ را برای خود در برابر من برگزینی؟ گفتم: استر خوش‌نماتر و بزرگی‌دارتر است، فرمود: الاغ برای من هموارتر است و فرو آمدم و او سوار الاغ شد و من سوار استر.

میرفتیم و گاه نماز شد فرمود: ای سدید ما را فرو آور نماز گزاریم، وانگه فرمود:

این زمین شوره‌زار است و نماز در آن نشاید و رفتیم تا به سرخه زمینی رسیدیم و نگریست بیک بچه پسر که بزغاله میچرانید و فرمود: بخدا ای سدید اگر من بشمار این بزغاله‌ها شیعه داشتم خانه‌نشینی برایم روا نبود، و فرود آمدم و نماز خواندیم و چون نماز پایان رسید من رو ببزغاله‌ها کردم و آنها را شمردم و هفده تا بودند.

بیان: سدید بر وزن امیر است و خانه‌نشینی ترک جهاد، موالی دوستان مخلص شیعه و تیم تیره ابی بکر وعدی تیره عمر، یعنی این تیمی و عدوی یا تیره آنها خلافتش را غصب نمیکردند، صد هزار که امام فرمود: از روی تعجب و انکار بود یبوع قلعه ایست بر سر راه حجاج مصری چشمه‌ها و نخلستان و زراعتکاری دارد و بقول نهاییه هفت منزل از مدینه بسوی دریا است و بقولی چهار منزل و از اوقاف علی علیه السلام است و چشمه‌اش را آن حضرت روان کرده چنانچه از اخبار بر آید ...

و اینکه فرمان نزول داد برای نماز در نخست وانگه رو گرداند برای بیان روا نبودن نماز است در زمین شوره‌زار و نمک زار، و بقول مشهور تفسیر بکراهت شده مگر آنکه استقرار فراهم شود، و در کتاب نماز آید که: و مکروه است نماز در نمک زار جز آنکه نرم باشد و پیشانی درست بر آن برقرار شود، و ما در باره آن سخن خواهیم گفت ان شاء الله.

من رو کردم و بزغاله‌ها را شمردم اشاره دارد که حضرت صادق با بسیاری مدعیان تشیع باین شماره شیعه درست ندارد، و بقولی باید در قشون امام باین شمار شیعه مخلص باشد تا بتواند با قشون خود حق خود را بخواهد، نه اینکه همین شماره

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 130

برای خروج بس باشد.

7- کافی (ج 2 ص 243) بسندش از امام کاظم علیه السلام که به سماعه فرمود: ای سماعه در بستر خود آسودند و مرا دچار ترس کردند، هلا بخدا دنیا بود و در آن جز یک خدا پرست نبود، و اگر بود خدایش بهمراه او یاد میفرمود، در آنجا که فرموده (120- النحل) راستی ابراهیم خود یک امتی بود، فرمانبر کامل و یکتا پرست و نبود از بت پرستان و بر آن شکبیا و پایدار ماند ما شاء الله، وانگه خدا همدمی که اسماعیل و اسحاق بودند داد و سه تا شدند.

هلا بخدا که مؤمن کم است و اهل کفر بسیار، میدانی برای چه؟ گفتم نه، قربانت، برای اینکه همدم باشند و راز دل خود را بهم بگویند و بدان آرامش جویند.

بیان: مرا دچار ترس کردند بفاش کردن راز کیش خود و ترک تقیه با اینکه دعوی تشیع داشتند ولی در باره تقیه فرمان امامان خود را نمیبردند، و این اشاره دارد که آنان شیعه واقعی نیستند برای ما، وانگه برای اینکه از پرسنده رفع کند استبعاد کم بودن مخلص را فرمود: که در دنیا تنها یک خدا پرست بود و اگر دیگری بود بهمراه او یاد میکرد زیرا در مقام بیان یکتا پرستان بود که فرمود او از بت پرستها نبود و اگر مؤمن دیگری بود با او میفرمود.

ابراهیم یک امت بود در مجمع البیان (ج 6: 391) گفته: در معنای آن چند قول است یکی پیشوا و استاد و آموزنده خیر، ابن اعرابی گوید: بمراد دانشمند گویند: امت و بقولی پیشوای هدایت است و بقولی او را امت نامید، که پایگاه امتی بود که در میان آنان بود، و بقولی چون کار امتی را انجام داد و بقولی چون در روزگار خود تنها یکتا پرست بود و دیگر مردم کافر، و فرمانبر پیوسته خدا بود، و بقولی که نماز خوان استوار بر طاعت در راه حق بود که اسلام است و از بت پرستها نبود و یکتا پرست بود. پایان.

و بقولی مقصود این است که از نژاد بت پرستها نبود و این بعید است در معنای

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 131

آیه، در نهایت است در حدیث قس که روز قیامت یک امت محشور شود، امت مردیست که تنها دینی دارد که خدا فرموده راستش ابراهیم بود امتی فرمانبر خدا، پایان.

و گویم: این تنها بودن ابراهیم گویا پس از وفات لوط بوده، یا اینکه چون بهمراه او نبوده و بقوم دیگر مبعوث بوده همدم و کمک او نبوده در برابر قومش.

«فغبر بذلک» بقول قاموس بمعنی درنگ کرد یا گذشت و مقصود ابراهیم علیه السلام است بمعنی یکم و ما شاء الله بمعنی دوم و در نسخه ای (فصبر) موافق با یکم و در دیگر (عبر) بعین بی نقطه موافق دوم.

و راستی اهل کفر بسیارند در برابر مؤمن کامل که خدا هم فرموده (106- یوسف). و نگروند بخدا جز که بیشترشان بت پرستند. وانگه فرمود: میدانی چرا؟

و بیان حقیقت را نمود که مؤمنان کمند گرچه مدعی ایمان بسیار است و خدا این مؤمنان ظاهری را که شیعه مآبند آرامش مؤمنان واقعی ساخته تا از کمی خود نهراستند، و علت بی‌ایمانی بیشتر آنها فاش کردن رازهای امامانست بمخالفان که مایه بیرون شدن آنها است از ایمان، و مؤید احتمالهای گذشته است خبر آینده علی بن جعفر (بشماره 9).

8- در کافی (ج 2 ص 244) بسندش از حمران بن اعین که بامام باقر علیه السلام گفتم:

قربانت چه کم هستیم ما، اگر بر سر خوراک گوسفندی فراهم شویم آن را تمامی نخوریم، فرمود: عجب تر از این بتو باز نگویم: همه مهاجر و انصار رفتند جز (و با دست به سه اشاره کرد) من گفتم: قربانت حال عمار چونست؟ فرمود: خدا عمار را ابو یقظان را رحمت کند، بیعت کرد و شهید شد، با خود گفتم: چیزی از شهادت بهتر نیست، بمن نگریست و فرمود: شاید او را چون آن سه دانی، هیهات، هیهات.

بیان: مقصود از اشاره با دست سه تا انگشت است و آنها سلمان و ابو ذر و مقداداند چنانچه کشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که مردم برگشتند جز سه نفر: سلمان و ابو ذر و مقداد، راوی گفت: پس عمار! فرمود: یک کژی کرد وانگه برگشت، وانگه اگر خواهی آنکه هیچ شک نکرد همان مقداد بود، اما سلمان بدلش افتاد که نزد

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 132

امیر مؤمنان اسم اعظم است و کاش آن را بلب می‌آورد و زمین آن دشمنان را در خود می‌گرفت و او چنین بود، و اما ابو ذر را امیر مؤمنان فرمود: خاموش بماند، و برای آن سرزنبشی از سوی خدا ندارد، و او نخواست جز که سخن گوید بر خلاف مخالفان، جوهری گفته: هیهات برای دور کردنست.

9- کافی (ج 2 ص 245) بسندش از علی بن جعفر که شنیدم امام کاظم علیه السلام میفرمود: نه هر که دم از دوستی ما زند مؤمن است ولی برای آرامش مؤمنانند.

10- کافی (ج 2 ص 247) بسندش از امام ششم علیه السلام که مؤمن آرامد بسوی مؤمن چون تشنه که آرامد با آب سرد.

بیان: معقول را بمحسوس مانند کرده زیرا تشنه از بی‌آبی دل پریشانست و پر آن را جوید و چونش یابد بیاساید و بیارامد و مایه زندگی تن او شود، و مؤمن هم پر شیفته شود بمؤمن و تشنه دیدار او است و چونش یابد و آرامد و بدو گراید و بدو زندگی خوش روحانی گیرد، چون سبب قوت ایمان و رفع شکوک و شبهات او و هراس او شود.

و بقولی: این آرامش از دو جا مایه گیرد یکی هم جنسی برای تناسب در منش و جان چنانچه گذشت و دو هم جنس بهم گرایند و هر چه هم جنسی بیشتر گرایش فزونتر چنانچه روایت است جانها چون قشونهای آماده‌اند و هر کدام با هم آشنایند بهم گرایند و هر کدام ناآشنا از هم جدا شوند.

دوم: دوستی صورت و سیرتش بدان‌ش و ایمان و اخلاق نیک و کردار پسندیده آراسته است و دلبر همه کس است و آن صورت گاه دریافت شود بدیده و بینائی دل و گاه مایه دوستی و آرامش باشد بفرمان خدا تعالی و برای پیوند واقعی و گرچه تفصیل آن دانسته نباشد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 133

باب نهم اصناف مردم در ایمان

آیات قرآن مجید:

1- التوبه آیه 97- بیابان گردان عرب کفر و نفاق سخت‌تر دارند و سزاوارترند که حدود آنچه خدا برسولش فرود آورده ندانند و خدا با حکمت و پر دانا است 98 برخی اعراب باشند که آنچه در راه خدا هزینه نهند زبانی بگیرند و انتظار دارند بر سر شما گردونه بدی بگردد بد بر آنها باد و خدا شنوا و دانا است 99 و از اعراب باشند که باور دارند خدا و روز جزا و آنچه هزینه نهند وسیله قربت بخدا و دعاهای خیر رسول دانند هلاکه آنها تقرب آنها است که جسته‌اند و البته خداشان در رحمت خویش در آورد راستش خدا پر آمرزنده و مهربانست.

2- الشعراء آیه 198- اگرش بیک عجمی فرود آورده بودیم و بر آنها خوانده بودش نبودند باورکننده‌ها.

3- محمد آیه 38- و اگر رو گردانید بجای شما آیند مردمی جز شما وانگه نباشند بمانند شما.

تفسیر: اعراب بیابان گردانند که نکوچیدند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بقول راغب عرب فرزندان اسماعیلند و اعراب در اصل جمع آنها بوده و نام بیابان گردان شده

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 134

که خدا فرموده: و گفتند اعراب ایمان آوردیم. و فرموده: اعراب در کفر و نفاق سخت‌ترند. پایان.

بیابانیها از شهریهها در کفر و نفاق سخت‌ترند چون وحشی و دل سخت و جفاگرند و دور از حضور علماء و قرآن بزرگ شدند و کمتر بحدود شرع از واجب و مستحب و دیگر احکام آشنایند و آنچه هزینه نهند در راه خدا امید ثواب بر آن

ندارند و چشم براهند که شما گرفتار پیشامدهای بد شوید چون مرگ و کشتار دشمن و شکست تا بکیش بت پرستی برگردند و از هزینه‌های اسلامی رها شوند، بد بر آنها باد و البته خواهد بود ...

صلوات رسول دعا‌های خیر او است زیرا آن حضرت بصدقه پردازها دعای به خیر و برکت میکرد و آمرزش آنها را میخواست.

بدان مؤمنان نمیشدند که سخت لجباز و روگرداند از پیروی عجم و اینکه بقول برخی اعجمین بهائم بی‌زبانند بسیار بعید است.

و اگر رو برگردانید: بقول علی بن ابراهیم یعنی از ولایت امیر مؤمنان علیه السلام وانگه مردمی بجای شما نهد که شیعه باشند و چون شما نباشند در دشمنی کردن و خلاف و ستم بر خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

و در مجمع گفته: اگر رو گردانید از فرمان خدا و رسولش بجای شما مردمی نهند بهتر و فرمانبرتر از شماها و مانند شماها نباشند بلکه بهتر و فرمانبرتر از شماها.

و بروایت ابی هریره چند تن از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله کیانند آنان که خدا در قرآنش یاد کرده و سلمان در پهلوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت دست بر ران او زد و فرمود: این و تیره او، بدان که جانم بدست او است، اگر ایمان آویزان بستاره ثریا باشد مردانی از فارس آن را برگیرند.

و بروایت ابی بصیر از امام باقر علیه السلام اگر رو گردانید ای گروه عرب بجای شما مردمی دیگر نهد از وابسته‌های جز عرب و از امام صادق علیه السلام که البته بخدا که بجای

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 135

آنان نهاد بهتر از آنان را که وابسته‌های از دیگرانند.

اخبار باب 1- معانی الاخبار: 405 بسندش که مردی بامام صادق علیه السلام گفت: هر که عربی اصل یا مولا و وابسته صریح نباشد سفلی و زبونست، فرمود: وابسته صریح کدامست؟ و آن مرد گفت: آنکه پدر و مادرش مملوک بودند و او آزاد شده فرمود:

برای چه این را گویند، گفت: برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: مولا و آزاد کرده مردمی از خود آنهایند، فرمود: سبحان الله آیا نرسیده بتو که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: منم مولای هر که مولا ندارد و منم مولای هر مسلمان از عرب و عجم، پس آنکه مولا و وابسته رسول خدا است آیا از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست.

و آنگاه فرمود: کدام شریفترند؟ آنکه از خود رسول خدا است یا آنکه از خود یک عرب جلف شاشو بر پاشنه‌های خویش است، و آنگاه فرمود: آنکه از خواهش دل مسلمان شده بهتر است از آنکه از ترس مسلمان شده و منافقان از ترس مسلمان شدند و موالی از میل خود.

بیان: صلب بمعنی سخت، و سفل فرودین و اینکه فرمود: مولای هر قوم از خود آنها است برای تشویق آنها است با احترام آزادشده‌ها و رعایت آنان و پست نکردن مقامشان و سرزنش آنها بیستی نژادشان نه اینکه چون خود آنها‌یند در همه چیز چنانچه برخی عامه فهمیدند.

در نه‌ایه در شرح حدیث زکات گفته: مولا و آزاد کرده مردمی از خود آنها است، ظاهر از مذهب که مشهور است اینست که آزاد کرده‌های بنی هاشم و مطلب رواست زکات بگیرند و بر آنها حرام نیست، چون پیوند نژادی که سبب حرمت زکات به بنی هاشم و مطلب است در میان نیست، و در مذهب شافعی از راهی حرام است بر موالی آنها گرفتن زکات برای این حدیث.

و وجه جمع میان حدیث و نفی حرمت اینست که همانا این را فرموده برای پاکی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 136

آنها و تشویقشان که مانند آقایان خود باشند و بروش آنها از زکات بر کنار باشند.

گویم: مقصود گوینده این بوده که جز عرب نجیب و بزرگوار نیستند و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده آزاد کرده مردمی از خود آنها است مولای صریح هم بآنان پیوندند. روایت را حمل بر حقیقت و عمومش کرده، و مردم دیگر از فارسیان و دیگران مردمی زبون و واافتاده‌اند و هم ترازوی عرب نیستند چنانچه میگفته.

و این برای آن بوده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود یاران علی و خاندانش از عجم باشند، از این رو چون بر ایران تسلط یافت فرمان کشتار عجم‌ها را داد و امیر مؤمنان علیه السلام جلو او را گرفت و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: با آنان بروش اهل کتاب عمل کنید، و فرزندان آنها از عراقی و دیگران اصحاب و انصار امامان ما علیهم السلام شدند و راز داران آنها و کتابهای اصول شیعه را نوشتند و ببرکت آنها علوم اهل بیت در جهان منتشر شد و این سخن که راوی از متعصبان مخالف که دشمن خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و شیعه و دوستان آنها‌یند نقل کرد بر پایه‌ای بود که گفتیم، و امام با تعجب از کلام پیغمبر (ص) که فرموده مولای هر مردمی از خود آنها است پاسخ داد و نیز فرمود: که پیغمبر فرموده من مولای هر بی‌مولایم و مولای همه‌ی عجم رسول خدا است.

و نیز آن حضرت مولای هر مسلمانیست از عرب و عجم و سرپرست و یاور آنها است در دنیا و دیگر سرا و اگر بی‌وارث بمیرند و ارث آنها است و اگر ندار باشند هزینه آنها بر او است و باید وامشان را بپردازد و اگر بمیرند و مالی ندارند و آن

پرداخت از بیت المال مسلمانانست و پس از او اوصیاءش همین مقام را دارند بهمین معانی چنانچه باتفاق مخالف و موافق رسول خدا فرموده هر کس را من مولایم پس علی مولا است.

وانگه بیان کرد که آنان شریفترند از مولای صریح که راوی گفت، زیرا بگفته او چون پدر یا مادری تازی و سبک سر که بر پاشنه‌های خود می‌شاشد و آنها را نشوید زیرا ترکیده دارند بنده‌ای آزاد کنند و این شیوه آنها بوده، و از این رو رسول

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 137

خدا صلی الله علیه و آله بآنها فرموده پاشان را پیش از نماز بشویند و فرموده: وای بر پاشنه‌ها از دوزخ، و آنان پنداشتند که شستن پا در وضوء است چنانچه جوزی در نهاییه گفته:

یا کنایه است از اینکه از شاش خودداری ندارند و پیاهاشان میپاشد و آن را نشویند و یکمی روشنتر است، و چنین آزادشده‌ای وابسته و مولای صریح است برای عرب و اشراف از عجم است پیندار آنها با اینکه عجم همه آزاد کرده رسول خدایند بحکم خبر دوم و از خود رسول باشند بحکم خبر یکم و چرا اشراف از خود او و مولای او نباشند.

وانگه از راه دیگر بیان کرد که مردم عجم که در آن زمان شیعه و اصحاب امامان بودند برترند از عرب که بنژاد خود میبایندند زیرا موالی که فارسی زاده بودند از رغبت دل مسلمان شدند و آنان منافق بودند و از ترس و هراس اظهار مسلمانی کردند، و هر که مسلمان شود و مولا ندارد رسول خدا مولای او باشد ...

2- معانی الاخبار: 158 از امام کاظم علیه السلام که همانا شیعه ما اصل‌مندان و اشرافند و مردم خانواده‌دار و هر که حلال زاده است، علی بن جعفر گفت: تفسیرش از آن حضرت پرسیدم، فرمود: اصل‌مندان از قریش باشند و اشراف از عرب و خانواده داران از موالی و حلال‌زاده‌ها از اهل سواد.

بیان: اهل سواد، اهل عراقند که ریشه عجمی دارند و پس از ساختمان کوفه با عربها آمیخته شدند و دیگر نه عرب باشند و نه عجم، در نهاییه گفته: عرب سبزه را سواد خوانند زیرا از دور چنان نماید و از این معنا است سواد عراق برای سبزه‌های اشجار و زراعتش.

3- علل الشرائع (ج 2 ص 152) بسندش از عماره که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: مؤمن علویست چون در معرفت بالا است، و مؤمن هاشمی است چون گمراهی را درهم شکسته، و مؤمن قرشی است چون اقرار دارد بچیزی که از ما دریافت شده و مؤمن عجمی است چون درهای بد بروی او بسته است، و مؤمن عربی است چون پیغمبرش عربی است و کتابش نازل است بعربی مبین و مؤمن نبطی است زیرا دانش را استنباط کرده، و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 138

مؤمن مهاجریست چون از گناهان کوچیده، و مؤمن انصاریست چون خدا و رسولش و خاندان رسولش را یاری کرده، و مؤمن مجاهد است چون با دشمنان خدا عز و جل جهاد کند در دولت باطل بتقیه و در دولت حق با شمشیر.

بیان: گویا منظور این روایت اینست که مناط شرف و فضل و کرامت ایمان و تقوی است و کردار خوب و اگر جهت دیگر بدان بسته شود بهتر و با شرافت‌تر باشد و اگر نه آنکه ایمان و تقوی دارد اشرف است و سزاوار احترام است.

بلکه می‌شود اوصاف دیگر را هم برایش ثابت کرد زیرا که مایه شرف آنها را هم دارا است و میتوان گفت مؤمن هر که باشد علویست زیرا شرافت علوی پیوستگی نژاد او است با علی علیه السلام، و این فضیلت برای کمال ایمان و معرفت و علم و عمل آن حضرتست و هر که آنها را دارد فرزند روحانی او است که پیوست روحانی اقوی است از صرف پیوست جسمانی و او علویست که در معرفت عالی است و از این رو با آن حضرت وابسته است و چنین است هاشمی زیرا شرافت نسبت بهاشم یا برای شرف خود او است یا شرف پیغمبر صلی الله علیه و آله که از خویشان او است. شرف هاشم از اینست که از اوصیاء حضرت ابراهیم بوده و شکستن او ضلالت و بدعت را اقوی است از اطعام او و شکستن ترید برای مهمانانش و نسبت با او از این جهت اقوی است و مؤمن بدو نسبت دارد از این رو، و اما از جهت انتساب او برسول که مطلب روشن است بدان چه در باره علوی گفته شد.

در قاموس (ج 2 ص 190) گفته: هشم شکستن را گویند ... و هاشم پدر عبد المطلب و نامش عمرو است زیرا نخست کس بود که ترید کرد و آن را شکست.

و همین بیان در قرشی هم باشد، و اینکه فرمود (اقر بالشیء) برای رعایت تناسب لفظی است نه بیان جهت اشتقاق و گرچه می‌شود آن را حمل باشتقاق کبیر کرد.

در قاموس گفته (ج 2 ص 283) قرش بمعنی فراهم کردن چیز است از اینجا و آنجا و پیوست آن با هم، و از آنست قریش عرب که فراهم شدند در حرم مکه (و وجوه دیگری برای نامگذاری قریش آورده) و گفته:

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 139

عجم: خلاف عرب- تا گوید- در نهاییه گفته: هر که سخن نتواند اعجم و مستعجم است و از آنست حدیث: هر گاه یکی از شماها شب برخیزد و بسته شود زبانش از خواندن قرآن یعنی زبانش بند آید و نتواند بخواند و گویا زبان بسته شده- پایان.

و حاصل اینکه راه ببدی ندارد و جز خوبی نیارد و سخن در معنی نبطی آید و عبارات دیگر حدیث روشن باشند و بسا مقصود حدیث اینست که مؤمن برای شرف و کمالش می‌شود هر یک از این الفاظ را بمعنای خوبی باو اطلاق کرد و این نزدیک همان معنا است که گذشت.

یا مقصود اینست که مؤمن از هر کدام این دسته‌ها باشد اطلاقش بر او بوجه نیکو ستایش بزرگی است برایش، و معنی یکم روشنتر است.

4- تفسیر علی بن ابراهیم: و اگر فرو آورده بودیم بیکی از عجمان و خوانده بودش بر آنان نبودند بدان مؤمنان (الشعراء: 198) امام صادق علیه السلام فرمود اگر فرو شده بود قرآن بر عجم نگرودند بدان عرب و بر عرب فرو شد و گرویدند بدان عجم و اینست فضل عجم بر عرب.

5- از همان: بسندش از یعقوب بن قیس که امام صادق علیه السلام باو فرمود: اگر رو برگردانید بجای شما مردمی آیند جز شما وانگه نباشند بمانند شما (38- محمد) فرزندان آزاد شده موالی را قصد کرده.

6- قرب الاسناد 52 چاپ سنگی: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: اگر دانش بشریا آویخته باشد مردانی از پارسش بدست آورند.

7- از همان بهمین سند که پیغمبر فرمود در باره پارس شما بحکم تنزیل قرآن آنها را بزیند و دنیا نگذرد تا آنها شما را بحکم تأویل آن بزیند.

8- علل الشرائع (ج 2: 79) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که دشنام ندهید به قریش، دشمنی نکنید با عرب، خوار ندارید موالی را، همنشینی نکنید با خوزیها

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 140

و از آنها زن نگیرید و زن ندهید زیرا در آنها رک بیوفائی است.

بیان: موالی آزادشده‌ها و فرزندانشان هستند و هر که بقبیله‌ای وابسته و از نژاد آن نیست، و گویا مقصود از آن در اخبار عجم باشند زیرا عرب بر پدران آنها غلبه کردند در قاموس گفته (ج 2 ص 175) خوز بضمه تیره ایست از مردم و نامی است برای همه بلاد خوزستان.

9- علل الشرائع (ج 2 ص 79) بسندش از ابی بکر خضرمی که پرسیدم از امام صادق (ع) از مردیکه افتراء زند بمردی از عربهای جاهلی؟ فرمود: او را حد باید، گفتم: حد؟ فرمود: آری اگر برخورد بر رسول خدا دارد و ننگین باشد برای آن حضرت.

بیان: چنانچه زشتی آن برخورد باجداد یا جدات یا خویشان نزدیک آن حضرت کند ...

10- علل الشرائع (ج 2 ص 286) بسندش از امام صادق (ع) که یک شتر از کاروانش بر سر آب بنی سلیم بیمار شد و غلامش بآن حضرت گفت: ای آقایم آن را نحر کنم؟ فرمود: نه درنگ کن، و چون چهار میل رفتیم فرمود: ای غلام فرود آی و آن را نحر کن و اگرش درنده‌ها بخورند مرا دو شتر است تا اعراب بیابانی بخورند.

11- معانی الاخبار: 207 بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که روز فتح مکه بر منبر شد وانگه فرمود: ای مردم خدا تبارک و تعالی تکبر دوران جاهلیت را از شما برد و هم بالیدن پیدرها را، هلا شما همه از آدم باشید و آدم از خاک است، بهتر بنده نزد خدا پرهیزکارتر آنها است، عربیت از پدر نباشد که آورده ولی زبانیت گویا، و هر کس در عمل کوتاه آید نژادش او را برضوان خدا نرساند، هر خونی در زمان جاهلیت ریخته شده و هر کینه‌ای بوده در زیر این دو پای من باشند تا روز رستاخیز.

بیان: عربیت بزبان گویا است که پسندیده است برای اعتراف بخدا و پیوستن برسول و خاندانش و گر چه از نژاد عجم باشد و پدرانش عرب نباشند وانگه بیان کرد

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 141

که نژاد و خانواده بی‌کردار خوب سود ندارد.

12- معانی الاخبار (403) بسندش از امام کاظم علیه السلام که مردم (سه‌اند):

عربی، مولا و علج. ما عربیم، مولا دوستان مایند علج هر که از ما بیزاری جوید و با ما دشمن است.

بیان: در نهاییه است که علج کافر عجمی است.

13- معانی الاخبار: بهمان سند تا ضریس بن عبد الملک که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: مائیم قریش، و شیعه ما عربند و دشمن ما عجم است.

بیان: یعنی عرب پسندیده هر آن باشد که شیعه ما است و گرچه از نژاد عجم است، و عجم نکوهیده دشمن ما است گرچه از نژاد عرب.

14- معانی الاخبار (404) بهمان سند از امام جواد (ع) که ما عربیم و شیعه ما از ما باشند و دیگر مردم همج یا همج‌اند، گوید: گفتم همج چیست؟ فرمود: مگس، گفتم: همج چیه! فرمود: پشه.

بیان: در قاموس است که همج مگس ریزیست که بروی گوسفند و الاغ افتد و همج بدین معنا را در کتب لغت نیافتیم و در قاموس آن را ورم پستان ماده شتر تفسیر کرده.

15- معانی الاخبار بسندش از یعقوب بن شعیب که بامام صادق (ع) گفتم:

مردیکه پیوسته هم کیش ما است بکسی که خدا بدو منت نهاده و مسلمان شده میگوید:

ای نبطی! فرمود: ما خاندان پیغمبریم و نبط از نژاد ابراهیم (از نژاد آدم و ابراهیم که آنان دو نبطی بودند که از آب و گل بودند خ ب) همانا آنان از نبط بودند، از آب و گل و هیچ زیانی بنژادش نداشت و مردمی بودند که دانش را برآوردند و ما همانهاییم.

بیان: در مصباح گفته: نبط تیره‌ای از مردمند که در دشت عراق فرو می‌آمدند وانگه بمردم در هم و عوام گفته شده، و جمع آن انباط است چون سبب و اسباب و یکی را نباطی گویند ... و استنباط حکم استخراج آنست باجتهاد ...

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 142

در نهاییه گفته: نبط جوشیدن آب چشمه است و استنباط برآوردن است ... و در حدیث عمر است که معدی بشوید ولی نبطی نشوید یعنی بمانند معد گردید نه مانند نبطی و نبط و نبط تیره‌ای شناخته بودند که در دشتهای هموار میان کوفه و بصره فرو می‌آمدند و از آنست حدیث دیگر عمر که: چون نبط مدائن نشوید که در آن نشیمن کنید و آب و ملک فراهم سازید.

و در حدیث ابن عباس است که: ما گروههای قریش از نبط کوئی (آبادی در عراق) هستیم. گفتند: چون ابراهیم خلیل در آنجا زاده بود و نبط در آنجا نشیمن داشتند.

و از این معنا است حدیث عمرو بن معدیکرب که چون عمر حال سعد را از او پرسید پاسخ گفت: در بخشش اعرابی است و در مالیات ستانی نبطی، یعنی در بازستانی خراج و آباد کردن زمینها چون نبط دانا و استاد است زیرا آنان ساکن و مالک عراق بودند.

و در حدیث شعبی است که مردی بدیگری گفت: ای نبطی، گفت: حد ندارد، همه ما نبط باشیم یعنی همسایه و هم خانه آنهایم نه اینکه زائیده آنها (و پس از نقل شرح لغت نبط از صحاح و قاموس گوید) چون این را دانستی بدان که خبر دو تفسیر دارد: الف: اینکه ما خانواده و تیره نبط هر دو از نژاد ابراهیم (ع) باشیم یا از اینکه ابراهیم همنشین آنها بوده در دیارشان و آنها هم شرف نژادی دارند وانگه بیان کرد که نام آنها شرافت دارد زیرا:

1- آب در آور و آباد کن زمین بودند و این بدانها زیانی ندارد گرچه خود مانند پدرانشان آباد کن نیستند زیرا کار پسران به پدران زیان نرساند و مایه نکوهش آنان نگردد چنانچه از سخن عمر پدید شود.

2- معنی استنباط دانش و حکمت دارد و ما هم بدین معنی از انباط باشیم و شیعه ما هم که اهل استنباطند از ماها در این شرف داخلند چنانچه خدا سبحانه هم فرموده

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 143

(83- النساء) البته بدانند آن را آنان که استنباط نمایند از آنها.

ب- مقصود این باشد که ما خاندان خلفاء پیغمبریم و این فضیلت را بر دیگر مردم داریم و دیگر آن را بر مردم نبط برتری نباشد زیرا آنها هم از نژاد ابراهیم باشند.

وانگه بیان کرد که نبطی از نظر ریشه لغت دو معنی دارد: یکی بر آوردن آب از میان خاک و گل و این زبانی ندارد بشرافت نسب، و دیگری بر آوردن دانش که ما خود از آنیم و نبطی دشنامی نباشد بلکه ستایشی باشد برایشان ... و بسا مراد از نبط کسی باشد که او را به اینکه نبطی است نکوهش کنند، یعنی آنان که پس از کفر و اسیری مسلمان شدند و بیشترشان یا از قریش بودند یا اهل کتاب و همه از نژاد ابراهیم علیه السلام بودند. و خبر را تفسیرهای دیگر هم توان کرد که برای اندیشمند از آنچه گفتیم روشن باشند.

16- معانی الاخبار (404) بسندش از محمد بن مسلم که شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود: هر که در مسلمانی زاده عربست، و هر که بدخواه مسلمان شود برتر است از آنکه بناخواه شده، و مولا آنکه اسیرش آوردند و مسلمان شده و آنست مولا.

17- معانی الاخبار (405) بسندش از ابی جعفر علیه السلام که هر که در مسلمانی آزاد زاده است عربی باشد، و هر که پیمانی داشته و آن را شکسته مولای پیغمبر (ص) باشد. و هر که بدخواه مسلمان شد مهاجر است.

بیان: عربی است یعنی بزبان شرع یا حکم او را دارد در وجوب احترام، و هر که پیمان امان دارد از یک مسلمانی مولای رسول خداست که آن را مقرر داشته و امضاء کرده و هر که آن را شکند پیمان پیغمبر صلی الله علیه و آله را شکسته.

در قاموس گفته: مولا، بنده آزادکننده، آزاد شده، همسایه، هم پیمان، نعمت ده، نعمت گیر باشد.

و مهاجر است یعنی در ثواب و احترام.

18- خصال (ج 1 ص 60) بسندش از امام هفتم علیه السلام که مردم سه باشند: (در

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 144

شماره 12 گذشت).

19- معانی الاخبار (239) از امام صادق علیه السلام است که هر که در مسلمانی زاده عربی است و هر که پس از بزرگی در سال آن در آمده مهاجر است و هر که اسیر شده و آزاد شده مولی است، و آزاد کرده مردمی از خود آنها است.

20- محاسن (89) بسندش از اسحاق بن جریر که امام صادق علیه السلام بمن فرمود:

عموزاده‌ات نزد آمد گویا یک اعرابی دیوانه است یک سردوشی و لباده و دو جفت نعل در دست داشت و بمن گفت: مردم در باره تو سخنها گویند، گفتم: تو عرب نیستی؟ گفت: چرا، گفتم: عرب علی را دشمن ندارد وانگه باو گفتم: شاید تو حوض کوثر را دروغ دانی، هلا بخدا اگر او را دشمن داری و بر سر حوض بر او درآئی البته از تشنگی خواهی مرد.

بیان: سخنها گویند: در باره امامت تو یا چیزهای دیگر.

21- تفسیر عیاشی بسندش که مردی از امام صادق علیه السلام از تفسیر این آیه پرسید (54-المائده) بزودی آورد خدا مردمی که دوستشان دارد و دوستش دارند، رامند برای مؤمنان و گردن فرازند بر کافران.

فرمود: آن مردم موالی باشند.

بیان: موالی همان عجم باشند.

22- کتاب استدراک: بسندش از منصور بن حازم که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: ما عرب باشیم، و شیعه ما موالی، و دیگر مردم مگس دم باد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 145

باب دهم لزوم بیعت و چگونگی آن و نکوهش بیعت شکنی

آیات قرآن مجید:

1- النحل آیه (91) و بیائید به پیمان خدا چون پیمانش بستید و نشکنید سوگندها را پس از اینکه جدی باشند با اینکه خدا خود شما را پایندان شما کرده، راستی خدا می‌داند آنچه میکنید 94 و نباشید چون زنی که واتابید رشته خود را پس از آنکه نیرو داشت، و در پیمان شکنی و دغلی میان خود برای تصور اینکه امتی بالاتر و فزونترند از امت دیگر همانا خدا شما را بدان آزمایش و ابسته بیان کند روز رستاخیز براتان آنچه در آن اختلاف ورزیدید. تا فرماید: و برنگیرید سوگندهاتان را دغلی میان خود و برای فریب دادن هم پس بلغزد گام شما در مسلمانی پس از آنکه پایدار شده و بچشید بدی را برای

اینکه جلوگیری کردید از راه خدا و عذابی بزرگ داشته باشید 95 و ندهید پیمان خدا را ببهای اندک از کالای دنیا راستی آنچه نزد خدا است بهتر است برای شما اگر بدانید.

2- الفتح، آیه 10: راستی آنان که با تو بیعت کنند همانا با خدا بیعت کردند دست خدا بالای دست آنها است و هر که بشکند بزبان خود میشکند و هر که پیاید بدان چه پیمان بسته بر آن با خدا بزودی خدا مزد بزرگی باو دهد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 146

3- الممتحنه آیه 12: آیا پیغمبر چون زنان مؤمنه نزدت آیند تا با تو بیعت کنند بر اینکه چیزی را شریک خدا نگیرند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و نیاورند بهتانی بنا روا میان دستها و پاهایشان و نافرمانیت نکنند در کار خوب با آنها بیعت کن و برایشان آمرزشخواه که خدا پر آمرزنده مهربانست.

تفسیر:

و بیائید به پیمان خدا طبرسی (ره) در (ج 6 مجمع البیان: 382) گفته از قول ابن عباس که وعده هم از عهد است و بقول مفسران عهد واجب الوفاء در باره کار خوبست و با خدا عهد کند که البته آن را خواهد کرد که بر او واجب گردد و خدا از شکستن آن غدقن کرده پس از آنکه با نام خدا محکم گردد و تصمیم بر آن گرفته شود بخلاف سوگند بیهوده و سرسری ...

و این آیه فرو شد در باره آنان که با پیغمبر صلی الله علیه و آله پیمان مسلمانی بستند و فرمود:

کمی مسلمانان و بسیاری مشرکان شما را بشکستن پیمان واندارد که خدا نگهدار شما است. پایان.

و نباشید چون آن زنی که رشته خود را واتابید، و بروایت علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام زنی بود از بنی تمیم بن مره بنام ریطه از نواده‌های لوی بن غالب و کم خرد بود که میرشت وانگه وامیتابید و خدا بدو مثل زد.

فرمود: سوگندهای خود را وسیله فریب مردم نسازید و بدانها خیانت نوزید برای اینکه کفار قریش از مسلمانها بیشترند و ثروتمندتر که این آزمایشی است برای شما.

و باز هم غدقن را تأکید کرد و فرمود: قدم شما پس از ثبوت بر مسلمانی نلغزد تا در دنیا جلوگیری کنید از راه خدا و با عهدشکنی شما و دیگران از اسلام روگردان شوند و شما در دنیا بدی بینید و در آخرت عذاب بزرگ و در جوامع است از امام صادق علیه السلام که این آیه در باره بیعت با علی علیه السلام نازل شد آنگاه که

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 147

پیغمبر فرمود: بفرماندهی او بر مؤمنان بر او سلام کنید و او را فرمانده مؤمنان ساخت.

و گوئیم: گذشت در (ج 36 ص 81-148) از تاریخ امیر مؤمنان که در قرائت ائمه علیهم السلام است «أن تكون ائمة هی از کی من ائمتکم».

همانا با خدا بیعت کردند: چون اوست منظور از بیعت و دست تو چون دست خداست که روی دست آنها است در بیعت و آنان گویا با خدا بیعت کردند و هر که بماند سر بیعتش فرو بزرگی دارد که بهشت است.

و نکشند فرزندان خود را چون دخترانی که زنده بگور کنند یا شکمها که کورتاژ کنند و بهتان نبندند. در جوامع است که زنی بچه دیگری را برمیداشت و بشوهرش میگفت این زاده من است و افتراء می‌بست بشوهر از شکمش که جلو او است و از فرجش که میان دو پای او ...

پس بیعت کن با آن زنها با ضمانت ثواب بوفاء داری آنها. در مجمع البیان (ج 6: 276) بروایت زهری از عایشه آورده که: پیغمبر با زنها زبانی بیعت میکرد بدین آیه مشرک نباشند و دست بدست آنها نمیشود بلکه دست در کاسه آبی فرو میبرد وانگه آنها دست در آن فرو میبردند، و بقول شعبی از پشت جامه با آنها بیعت میکرد.

اخبار باب:

1- عیون اخبار الرضا: بسندش از ریان بن شیبب که مأمون چون خواست برای امیر المؤمنینی خود و ولایت عهد امام رضا علیه السلام بیعت گیرد، و برای وزارت فضل فرمود: سه کرسی نهادند و چون هر سه بر آنها نشستند بمردم اجازه داد آمدند و بیعت کردند دست بدانها میدادند از انگشت بزرگ تا کوچک و بیرون میشدند تا در پایان یک جوان انصاری آمد و بر عکس از بالای انگشت کوچک تا انگشت بزرگ دست داد و امام رضا علیه السلام لبخندی زد و فرمود کار همه بیعت‌شکنی بود جز این جوان که بستن پیمان بود. مأمون گفت: فسخ بیعت کدام است؟ و بستن آن کدام! فرمود: بستن بیعت از بالای انگشت کوچک آغاز شود تا بالای انگشت بزرگ پایان یابد، و وارونه

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 148

آن فسخ بیعت است، و مردم در این باره بشور افتادند و مأمون دستور داد بیعت را مطابق دستور امام رضا علیه السلام دوباره انجام دادند، و مردم گفتند چگونه سزاوار امامت است آنکه بیعت بستن را نداند، و این بود که او را بزهر دادن امام علیه السلام وادار کرد.

2- خصال (ج 1: 53) بسندش تا رسول خدا (ص) که خدا با سه کس سخن نکند و آنان را پاکیزه نسازد و عذاب دردناک دارند.

- 1- مردیکه با امامی بیعت نمیکند جز برای دنیای او و اگرش هر چه خواست باو داد بپاید و گر نه صرف نظر کند.
- 2- کسی که: پس از عصر برای دیگری در معامله متاعی دست دهد و بخدا عز و جل سوگند خورد که ببهای چنین و چنانش گرفته و او باورش دارد و آن را بخرد و در بهایش دروغ گفته باشد.
- 3- مردی که در بیابان بر سر آب فزونتر از نیاز خود است و آن را از رهگذر دریغ دارد.
- خدا با آنان سخن نگوید بدان چه شاد گردند یا بهیچ، زیرا فرشته‌ها از آنها بازرسی کنند، یا منظور خشم بر آنها است، و پاکیزه‌شان نکند بستایش آنان و یا پذیرش کردارشان و یا از آنچه مایه عذابست که آن را بآمرزش و گذشت از آنها نشوید.
- 3- محاسن: 94 بسندش از امام کاظم علیه السلام که سه چیز هلاک‌کننده‌اند: بیعت‌شکنی ترک سنت و جدائی از جماعت.
- 4- الدرّة الباهرة امام رضا علیه السلام فرموده: بیعت شکن از پیشامد بد برکنار نماند.
- بیان: «دائرة سوء» بقول راغب: بدی فراگیر است که چاره و راه گریز ندارد که خدا فرموده: (52- المائدة) بترسیم از دائرة سوء و فرمود: در انتظار دایره سوء‌اند برای شما و دائرة سوء بر آنها باد (98- براهه) در ارشاد: در حدیث از بیعت مردم با امام هشتم علیه السلام نزد مأمون گفته:
- اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 149
- مأمون نشست و دو پشتی بزرگ برای امام رضا نهادند و برابر آنها نشانیدند در جامه سبز و عمامه بر سر و شمشیر بر کمر، وانگه پسرش عباس را فرمود: که پیش از دیگران با آن حضرت بیعت کند، و امام رضا دست بالا برد و پشت آن را بر چهره خود نهاد و با درونش با کف مردم بیعت کرد، مأمون گفت: دستت را باز کن برای بیعت. امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بیعت میکرد، و مردم با او بیعت کردند و دست او روی دستشان بود.
- 6- در خصال (ج 2: 141) بسندش از امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی در احکام زنان گفته: و با زن بیعت نشود جز از پشت جامه.
- 7- ثواب الاعمال (227) بسندش از امام صادق علیه السلام که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: راستی در دوزخ شهریست بنام حصینه نرسید در آن چیست؟
- گفتند: در آن چیست؟ فرمود: دستهای پیمان‌شکنها.

8- کافی (ج 5 ص 527) بسندش از امام ششم علیه السلام که چون پیغمبر مکه را گشود مردها بیعت کردند وانگه زنها برای بیعت آمدند و خدا این آیه را فرستاد (3- الممتحنه) آیا پیغمبر چون زنها آمدند بتو بیعت کنند- تا فرمود- راستی که خدا پر آمرزنده و مهربانست.

هند گفت: فرزند آن را ما از خردسالی پرورش دادیم و تو در سالخوردگی آنها را کشتی، ام حکیم دختر حارث که زن عکرمه پسر ابو جهل بود گفت: یا رسول الله آن کار خوب که خدا فرموده در آن تو را نافرمانی نکنیم چیست؟ فرمود:

سیلی برخ نزید، و چهره نخرائید، مو نکنید و گریبان ندرید و جامه سیاه نکنید و وای نگوئید (یعنی در عزاداری) و رسول خدا با آنان بدین قرار بیعت کرد، و گفتند:

یا رسول الله چگونه با تو بیعت کنیم؟ فرمود: من با زنها دست ندهم و کاسه آبی خواست و دست در آن نهاد و برآورد و فرمود: شما هم در آن دست فرو برید و این بیعت است.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 150

9- کافی (ج 5 ص 526) بسندش از مفضل که بامام صادق علیه السلام گفتم:

چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله سائید با زنان چونش بیعت کردند؟ فرمود: لگنی را که در آن وضوء میساخت خواست و آب در آن ریخت و دستش را در آن فرو کرد، و هر کدام را برای بیعت فرمود دست در آن فرو برند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست در آن فرو برده بود و این سائیدنش بود با آنان.

10- کافی (همین مضمون را با مواد بیعت که در قرآن است و از آنها اعتراف گرفت و دست در لگن آب فرو کردند) و بدان افزوده که دست پاک رسول خدا پاکیزه تر بود از اینکه کف زن بیگانه را بساید.

گویم: تفسیر آیات و دیگر اخبار در بیعت شکنی و چگونگی بیعت در باب فتح مکه و بابهای بیعت شکنی طلحه و زبیر گذشته (ج 12 ص 95-99).

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 151

باب یازدهم در اینکه مؤمن دو دسته است

1- کافی (ج 2 ص 248) بسندش از امام صادق علیه السلام که مؤمن دوتا است، مؤمنی که به پیمان خدا درست عمل کرده و بشرط او وفا کرده که خدا فرموده (23- الاحزاب) «مردانی که درست انجام دادند آنچه را خدا با آنها عهد کرد» و آنست که نه هراسهای دنیا بیند و نه هراسهای دیگر سر او آنست که شفاعت کند و شفاعت لازم ندارد. و مؤمنی چون

دسته زراعت تازه و نرم که یک بار خم شود و یک بار سر پا باشد و آنست که هراسهای دنیا بیند و هراسهای دیگر سر او آنست که شفاعت خواهد و شفاعت نکند.

بیان: از تفسیر بیضاوی و مجمع البیان مؤمنان صادق را که نذر خود را بمعنی جان دادن در زمان رسول انجام دادند و جانبازی کردند حمزه، مصعب بن زبیر، انس ابن نضر و جعفر بن ابی طالب شمرده و آنکه انتظار میبرد علی بن ابی طالب علیه السلام، و آنکه گفته.

و در خصال (ج 2: 21) روایت از امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام که عهد کردیم با خدا و رسولش من و عمم حمزه و برادرم جعفر و عموزادهام عبیده بر امری (جانبازی در راه خدا) که بدان پبائیم برای خدا تعالی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 152

و رسولش و یاران من پیش افتادند در جانبازی و من بجا ماندم برای آنچه خدا تعالی خواسته و در باره ما فرو آورد خدا «من المؤمنین رجال» تا آخر آیه که حمزه و جعفر و عبیده بودند و من بخدا انتظار دارم و هیچ دگرگون نشدم.

چون این را دانستی بدان که باین آیه دلیل آورده مؤمن دو دسته است چه که خدا فرموده: از مؤمنین باشند مردانی که یک دسته صادق در عهدند- تا گوید- مراد از عهد اصول دین است از اقرار بتوحید و نبوت و امامت و معاد و وفاء بشرط انجام فرمانهای خدا و باز ایستادن از آنچه نهی کرده میباشد، و بقولی عهد میثاق الست بر بکم و شرط آنچه خدا فرموده در (31- النساء) اگر کناره کنید از حرامهای بزرگ جبران کنیم بد کرداریهای شما را.

و گویم: بسا مقصود از آن دو همانست که در کتاب امامت از آن حضرت علیه السلام گذشت آنجا که فرمود: شماها خوب نباشید تا شناسا شوید و شناسا نشوید تا باور دارید و باور ندارید تا بپذیرید چهار باب را که به نگردد آغاز آنها جز پبایشان، گمراهند آنها که سه تائی شدند و پر در گمگاه افتادند، زیرا خدا تعالی نپذیرد جز کار خوب، و نپذیرد جز وفاء بشروط و عهد، و هر که وفا کرد بشرط او و بکار برد آنچه در پیمان خود گنجانیده برسد بدان چه در بر او است و بکار بسته و انجام داده پیمانش را.

راستی خدا تبارک و تعالی از راه هدایت به بنده هاش خبر داده و چراغ فرا راهشان روشن کرده و بدانها گزارش داده چگونه در آن راه روند و فرموده: (82- طه) و راستش من پر آمرزنده ام کسی را که بازگشته و گرویده و کار خوب کرده و آنکه راه یافته و فرموده (27- المائده) همانا خدا پذیرد از پرهیزکاران تا آخر خبر، و شروط و عهد همان توبه است و ایمان و کارهای خوب و راهیابی بامامان

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 153

علیهم السلام آنست که هراسهای دنیا باو نرسد، بقولی قحط و طاعون و مانند آنها است در زندگی و سختیهای جان کندن و هراسهای آن، و هراسهای دیگر سرا پس از مردن باشد تا رفتن ببهشت، و بقولی هراسهای دنیا غم از دست رفتن نعمتهای آنست که مؤمن کامل آن را در نظر ندارد و غم آن ندارد یا همانست و هم کیفرها و بدیها و مصائبش، زیرا همه در بر او نعمت خواستن است نه هراس نخواستن، یا اینکه در سزای گناه باو نرسند، و منافات ندارد که برای بالا رفتن درجه باو رسند و دور بودن این تفسیرها نهان نیست.

و روشنتر نزد من اینست که مقصود از هراسهای دنیا گناهان و نافرمانی خدا است که نزد او بزرگتر هراسند، بقیرینه آنچه در دسته دیگر آمده و بسا از راه همشکلی در تعبیر بدانها هراس گفته.

و آنست مؤمنی که نیاز بشفاعت ندارد چون از مقربانی است که نه ترس دارند و نه اندوه خورند و همانا نیاز بشفاعت برای گنهکارانست و اینکه مؤمن را بشاخه خرم و نرم زراعت مانند کرده برای اینست که گاهی کج شود برای میل بیاطل و متاع دنیا و شهوات نفسانیه و برپا ایستادن او پایداری در روش حق و مخالفت هوسها و وسوسه‌های شیطانست.

2- کافی (ج 2 ص 248) بسندش از خضر بن عمرو که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود مؤمن دوتاست: مؤمنی که هر شرطی خدا با او کرده انجام داده که او به‌مراه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکانست و چه خوب رفیقانی باشند آنان، آنست که شفاعت کند و شفاعت نشود، و آنست که هراسهای دنیا و دیگر سرا باو نرسد: و مؤمن که پایش لغزد بمانند شاخه زراعت خرم و نرم و بهر سو بادش سرازیر کند سرازیر شود و آنست آنکه هراسهای دنیا و دیگر سرا باو رسد و شفاعت خواهد و سرانجامش خیر و خوبیست.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 154

بیان: او به‌مراه پیغمبرانست که خدا فرموده: هر که پیروی کرده خدا و رسولش را آنان به‌مراه کسانیند که خدا بآنها نعمت داده از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان و چه خوب رفیقان باشند آنان (69- النساء) و این روی مضمون اخبار بسیاریست که صدیقان و شهیدان و نیکان همان امامانند و مقصود از مؤمن در اینجا جز آنانست، و گذشت از ابی جعفر علیه السلام که پس از خواندن این آیه فرمود: پس از ماست پیغمبر و از ما است صدیق و از ما است شهیدان و نیکان.

و در تفسیر علی بن ابراهیم است که پیغمبران رسول خدا است، صدیقان علی علیه السلام، شهیدان حسن و حسین، و نیکان ائمه، و رفیق خوب قائم آل محمد صلوات الله علیهم.

و نیازی نیست که گفته شود آن مؤمن وفادار از پیغمبرانست، زیرا دسته یکم یا پیغمبرند و یا صدیق و یا شهید و یا صالح و دسته دوم با اینانند بشفاعت آنها ...

3- کافی (ج 2 ص 248) بسندش از ابی جعفر علیه السلام که مردی در بصره برخاست نزد امیر مؤمنان و گفت: ای امیر مؤمنان بما بگو از برادران، فرمود:

برادران دو دسته‌اند برادران مورد اعتماد و برادران خوش معاشرت و خندان. اما برادران مورد اعتماد همان دست و بال و اهل و مالند، و چون ببرداری اعتماد داری ببخش باو مال و تن خود را و دوست باش با هر که او دوست است و دشمن باش با هر که دشمن است، و راز و عیبش بیوش و خوبی او را فاش کن، و بدان ای پرسنده که آنان کمترند از کبریت احمر.

اما برادران خوش معاشرت برای لذت و خوشی دارند، و تو هم آن را از آنها دریغ مدارد، و بیش از آن هم از دل آنها مخواه، و بده بآنها همان را که بتو دهند از خوشروئی و شیرین زبانی.

بیان: اخوان دو دسته‌اند، مقصود همه مؤمنانست یا یاران و معاشران که اظهار

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 155

دوستی و برادری دارند یا شامل دیگران هم که اظهار دوستی کنند می‌شود.

مقصود از برادران مورد اعتماد، مردمان درست و راستگو و امانت دارند و مورد وثوق و یک دل که برون و درونشان یکی است، و اخوان خوش معاشرت آنانند که چنین نباشند ولی برای رفع هراس تنهایی یا صلاح زندگی یا تقیه با آنها خنده رواست و در گفتگو، و از همدمی با آنها بهره برد و جلو زیان خود را بگیرد که چون دستند و بازوی کمک کار و مایه تحصیل مال با دادن کمک و آماده کردن وسائل کار سودمند و چون ببرداری اعتماد داری مال و جان را در راهش بده و هنگام نیاز او مال خود را باو بده چه خواهد و چه نخواهد و با تن خود باو خدمت کن و بگردار و گفتار جلو آزار او را بگیر.

و دوست یک دل دوست او باش و دشمن دشمن او در باره دین یا هر چه در صورتی که حق با او باشد، و مطلق آورد چون مؤمن کامل همیشه حق جو و حق گو است.

و مؤید این دو فقره است آنچه از آن حضرت روایت است در نهج البلاغه (ج 2 ص 217 در شماره 29 از حکم و مواظ) که دوستانت سه‌اند و دشمنانت سه: دوستانت دوست تو و دوست دوستت و دشمن دشمنت، و دشمنانت دشمن خودت و دشمن دوستت و دوست دشمنت.

رازش بپوش که بتو سپرده و گفته نهان باشد یا دانی فاش کردنش باو زیان دارد، و لذت می‌بری از آنها به خوش صحبتی در دنیا و شاید برای دیگر سرا با گفتگو و جستجو از آنان و خود را از آنها مبر و تنها مشو که فرمود در حدیث دیگر: و اگر منشت از کسی که خواهان تو است کاستن بهره است و رو کردن برو گردان از تو خواریست.

راز درون دل آنها مخواه که بسا حسد و دشمنی و بدبینی باشد و تو را بقطع رابطه وادارد، یا عقیده باطل یابی و ناچار شوی آنها را ترک کنی و دوستی از دل از

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 156

آنها مجو و بهمان خوشروئی و خوش گوئی آنها توجه کن، و حدیث تشویق کرده بخوش رفتاری آنان و اکتفاء بظاهر حالشان و ترک بازرسی از درونشان که خود مؤثرتر است در ارشاد آنان بحق و بآموزش نادانان و رهنمائی گمراهان و دفع ضرر و نفرت آنها از مؤمنان، و اخبار در حسن معاشرت بسیارند بویژه با مدعیان تشیع و ایمان. و الله المستعان.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 157

باب دوازدهم سختی گرفتاری مؤمن و علت آن و فضیلت بلا

آیات قرآن مجید:

1- البقره آیه (214) آیا پندارید بهشت روید و براتان نیامده داستان آنان که پیش از شما گذشتند و سختی و تنگی دیدند و پریشان شدند پیغمبر و آنان که همراهش بودند میگفتند یاری خدا کی باشد، هلاکه یاری خدا نزدیک است.

2- آل عمران آیه (188) البته بلا کشید در اموال و جانها تان و بشنوید از آنان که بدانها کتاب داده شده پیش از شماها و از آنان که بت پرستند آزار بسیار و اگر شکبیا و پرهیزکار باشید همان از تصمیم در کارها است.

3- الانعام آیه 44 و البته که فرستادیم بسوی امتهائی پیش از تو و آنها را بسختی و تنگی بر گرفتیم شاید زاری کنند بدرگاه ما 45 و نشد که چون عذاب ما را دیدند زاری کنند و دلشان سخت شد و آراست شیطان براشان آنچه میکردند 46 و چون فراموش کردند آنچه بدان یاد آوری شدند برویشان گشودیم درها از هر چیز تا چون شاد شدند بناگاه آنها را برگرفتیم بسزای آنچه آوردند و ناگاه نومید شده بودند از رهائی و نجات و از رحمت.

تفسیر:

آیا پنداشتید، در مجمع البیان (ج 2 ص 308) گفته: گمان کردید بهشت میروید

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 158

و آزمایش نمیشوید مانند آنان که پیش از شماها بودند، و باید شکبیا باشید بمانند آنها.

برخی گفتند بآساء کشتار است و ضراء نداری، و پریشان شدند که بهر نوع بلا گرفتار شدند و از ترس دشمن به دلهره افتادند.

یاری خدا کی است: بقولی زود رسیدن موعود را خواسته و آن را پیغمبر گفته که یاری دیر شده، و بقولی خواهش یاریست از خدا نه اینکه آن را دور شمارد زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله میدانست خدا آن را از وقت خود تأخیر نکند، وانگه خبر داد که خدا یار دوستان خود است و گفت: که البته یاری خدا نزدیک است و بقولی این گفته از مردم است نه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون نومید شدند گفتند (متی نصر الله) وانگه اندیشه کردند و دانستند که خدا وعده خلاف نیست و گفتند هلاکه یاری خدا نزدیک است.

و بقولی که آن ترکیبی است از سخن رسول و مؤمنان باین شرح که مؤمنان گفتند:

یاری خدا کی باشد؟ و رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هلاکه یاری خدا نزدیک است.

و گویم: در خرائج روایت است از زین العابدین علیه السلام از پدرانش علیهم السلام که چه شده دیده‌هاتان را خیره کردید، کسانی را که پیش از شما بروش حق شما بودند میگرفتند و دست و پایش میبیریدند و بدارش میزدند و آنکه این آیه را خواند **أم حسبتم أن تدخلوا الجنة الخ.**

در کافی از بکر بن محمد آورده که شنیدم امام صادق علیه السلام میخواند و زلزله‌ها تم زلزله‌ها.

در مجمع البیان (ج 2 ص 551) در تفسیر قول خدا تعالی (لتبلون) گفته: در محنت افتید و سختی کشید در اموال خود که از میان بروند و کاسته شوند و در جانهای خود بکشته شدن و مصیبت دیدن، و بقولی بواجب شدن جهاد و جز آن. و بشنوید از اهل کتاب که یهود و ترسایانند و از بت پرستان مکه و جز آنان آزار بسیار از دروغ شمردن پیغمبر و سخنان اندوه آور ...

و در قول خدا تعالی (ج 4: 301 آیه 44- الانعام) گفته فرستادیم رسولانی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 159

بامتهای پیشین و نپذیرفتند و بآنها فقر و سختی و بیماریها و دردها دادیم. بقول ابن عباس تا زاری کنند بدرگاه ما چرا زاری نکردند از سختی و شکنجه ما و دلشان سخت شد و پند نپذیرفتند و آراست شیطان برایشان بوسوسه و فریب گناه ...

و چون فراموش کردند یادآوری را و وانهادند پند را بآنها دادیم هر نعمت و برکتی از آسمان و زمین، و مقصود اینست که خدا آنها را بسختی آزمود تا زاری کنند و باز گردند و چون نکردند بآنها نعمت و روزی فراوان داد تا بنعمت آخرت رو کنند تا چون شاد شدند بدان نعمت و بلذت اندر شدند و آن را از خدا ندانستند تا شکر کنند بناگاه آنها را برگزفیم و نوید شدند از نجات و رحمت.

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که چون بینی خدا در گنهکاری ببخشد این برای غافلگیری است وانگه این آیه را خواند، و مانند آن از امیر المؤمنین روایت است که ای آدمیزاده چون دیدی پروردگارت پیایی بتو نعمت دهد از او حذر کن پایان.

و از آیات برآید که بلاها و مصائب نعمت خدایند برای پند گرفتن و یادآوری و ترک گناهان چنانچه امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اگر مردم هنگام دیدن بلا و زوال نعمت با دل درست بخدای خود پناه میبردند هر چه از دست رفته بود بدانها بر میگرددند و هر فاسدی را برایشان به مینمود.

و دلالت دارد که نعمت پیایی بر بنده برای غافلگیر کردن او است و هم رفع بلا از او بحسب غالب چنانچه علی بن ابراهیم گفته: شاید زاری کنند و چون زاری بدرگاه خدا نکنند خدا در دنیا را بر آنها گشاید و توانگرشان کند برای بد کاری و چون نوید گردند و اینست گفته خدا در مناجات موسی علیه السلام که بسند پدرم از امام صادق علیه السلام رسیده که خدا در مناجات موسی علیه السلام فرمود: ای موسی چون دیدی نداری رو آورد بگو خوش آمد روش نیکان و چون دیدی توانگری رو آورد بگو کیفر گناهی است شتاب کرده، که خدا در این دنیا بکسی گشایش ندهد جز بسزای گناهی که آن گناه را فراموشش کند و از آن توبه نکند و اقبال دنیا بر او کیفر گناهان

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 160

او است.

و در رجال کشی (70) و در تفسیر عیاشی: بسندشان از ابی الحسن صاحب العسکر علیه السلام که قنبر آزاد کرده علی علیه السلام را نزد حجاج بردند، گفت: تو چه خدمتی به علی بن ابی طالب میکردی؟ گفت متصدی کار وضویش بودم، گفت: چون وضو را پایان میداد چه میگفت؟ گفت: این آیه را میخواند: چون فراموش کردند آنچه را یاد آور شده بودند-

تا فرموده- بگناه نومیدشدگانند، و برید دنباله مردمی که ستم میکردند و سپاس از آن خدا پروردگار جهانیان (45- الانعام) حجاج گفت: بگمانم این آیه را در باره ما تأویل میکرده؟ گفت: آری.^۲

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار) ؛ ص 160

بار باب:

- 1- در صفات الشیعه صدوق ره (180) بسندش از امام صادق علیه السلام که پیسی مانند لعنت است و در ما و نژاد ما و شیعه ما نباشد. و بسند دیگر از امام صادق (ع): اگر مؤمن را در دنیا از بلاها آسوده نکرد او را در آخرت از کوری و شقاوت آسوده دارد یعنی کوری چشم.
- 2- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا (ص) که اسلام غریب آغاز شد و بغربت باز خواهد گشت چنانچه در آغاز بود و خوشا بر غریبان، گفتند کیانند یا رسول الله؟ فرمود: آنان که خوب باشند چون تباه و بد گردند مردم، راستش بر مؤمن هراس و غریبی نباشد، نمیرد مؤمنی در غربت جز که گریند بر او فرشته‌ها برحمت بر او، چون کم زنی بر او گرید، و گورش با پرتو نوری گشاده شود که بتابد از آنجا که بخاک شده تا زاد بومش.
- 3- کافی (ج 2: 252) بسندش از امام صادق علیه السلام که سخت‌تر بلا بر مردم بر پیغمبرانست وانگه کسانی که در کنار آنانند وانگه هر که بدانها مانند‌تر است بترتیب.

بیان: بقولی مراد از مردم در اینجا کاملتر پیغمبران و اوصیاء آنانست و اولیاء

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 161

زیرا مردم حقیقی آنهایند و مردم دیگر نشناسند چنانچه در اخبار است، و بلا ابزار آزمایش است خوب باشد یا بد و بیشتر در بدی آید اگر مطلق باشد و اگر مقصود از آن خوب باشد با قید آید چنانچه خدا فرماید (17- الانفال) «بلاء أحسن» و اصلش بمعنی محنت است.

و خدا تعالی ببنده‌اش احسان کند تا شکرش آزمایش و بلا دهد تا صبرش را آزمایشد.

در نهاییه هم (قریب بمضمون حدیث را آورده و گفته) منظور مراتب شرافت و والائی است ... پایان.

² مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، 1 جلد، مهر - تهران، چاپ: اول، بی تا.

وانگه آنان که در پهلوی آنهایند ... بقولی یعنی بی‌فاصله و مقصود اوصیاء هستند.

4- کافی (ج 2 ص 254) بسندش از ناجیه که به ابی جعفر علیه السلام گفتم: مغیره میگوید:

مؤمن بخوره و پیسی و بچنین و چنان گرفتار نمیشود؟ فرمود: او از صاحب یاسین بیخبر است که انگشتانش چلاق و چوله بود وانگه انگشتان پر گرداند فرمود: گویا من بچلاقی آنها نگرانم نزد آنها آمد و بیمشان داد و فردا نزد آنها برگشت و او را کشتند، وانگه فرمود:

مؤمن بهر بلا گرفتار شود و بهر مرگی جان دهد جز اینکه خودکشی نکند.

بیان: مغیره پسر سعید است و کشی در (194) رجالش احادیث بسیار در لعنش آورده. علامه گفته: او بمحمد بن عبد الله بن حسن دعوت میکرد، و در مناهج الیقین گفته: معتقدان بامامت امام باقر علیه السلام پس از او در باره جانشینش اختلاف کردند، امامیه امام پس از او را پسرش امام صادق علیه السلام دانستند و برخی گفتند او نمرده و برخی فرزندان دیگرش را امام دانستند و برخی گفتند: امام پس از او محمد ابن عبد الله بن حسن بن حسن است و آنان یاران مغیره بن سعیدند.

کشی در (192) رجالش گوید از امام صادق علیه السلام که روزی باصحابش فرمود:

خدا لعنت کند مغیره بن سعید را و زنی یهودیه را که با او رفت و آمد داشت و باو جادو و شعبده و کارهای فوق العاده یاد میداد، راستی مغیره پدترم دروغ بست، و خدا ایمان او را برگرفت و مردمی هم بمن دروغ بستند، چیست برایشان خدا سوزش آهن بآنها چشاند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 162

نیز از امام رضا علیه السلام روایت است که مغیره بر امام باقر علیه السلام دروغ بست و خدا سوزش آتش باو چشاند.

در مواقف گفته: مغیره بن سعید عجلی گفت: خدا جسمی است چون پیکر آدمی از نور، تاجش بر سر و دلش سرچشمه حکمت، و چون خواست خلق را آفریند، باسم اعظم سخن گفت و پرید و تاجی بر سرش افتاد، وانگه بر کفش نامه اعمال بندها را نوشت، و از گناهان بخشم افتاد و عرق کرد و از آن دو دریا برآمد یکی شور و تاریک و دیگری شیرین و درخشان، وانگه در دریای درخشان سر کشید و در آن سایه خود دید، و آن را برکند و از آن خورشید و ماه ساخت و ته‌مانده آن سایه را نابود کرد تا شریکی نباشد، وانگه از این دو دریا مردم را آفرید و کفار از آن تاریکند و مؤمنان از آن درخشان.

وانگه محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد، و مردم در گمراهی بودند، و امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها پیشنهاد کرد و خواستند آن را بر دارند و از آن ترسیدند و آدمی که آن ابو بکر بود بفرمان عمر آن را برداشت باین شرط که عمر را پس از خود خلیفه سازد، و قول خدا در (16- الحشر) چون شیطان که بآدمی گفت کافر شو، در باره ابی بکر و عمر فرو شده.

و امام منتظر زکریا بن محمد بن علی بن الحسین علیه السلام است و در کوه حاجر زنده است تا گاهی کک فرمان خروج یابد، و مغیره کشته شد و برخی یارانش او را امام منتظر دانستند و برخی زکریا را. پایان.

و بقولی مغیره بن سعید را ابتر میگفتند بتریه زیدیه بدو وابسته‌اند و نمیدانم مدرکش از کجاست.

که او بیخبر بود و صاحب یاسین نامش حبیب نجار بود، و بیم دادنش اشاره دارد بقول خدا تعالی (13- یس) بیاور برایشان نمونه آن قریه را، که بقول مفسران انطاکیه بود چون که فرستاده‌ها آمدند در آن 14 چون دو رسول برایشان آمده آن

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 163

دو را دروغگو شمردند، ابن عباس گفته: آنها را زدند و زندان کردند، و تقویت کردیم آنها را با رسول سومی بقولی نام دو رسول اول شمعون بود و یوحنا و نام سومی بولس، و ابن عباس و کعب گفتند نام آنها صادق بود و صدوق و سومی سلوم، و بقولی اینان فرستاده‌های عیسی بودند از حواریون و آنها را رسول خود خواند برای اینکه عیسی آنها را بفرمان او فرستاد. پس گفتند ما سه تن رسول نزد شما ایم گفتند: مردم آن آبادی نباشید شما جز آدمی چون ما و رسالت خدا شما را نشاید چنانچه ما را نشاید خدای رحمان چیزی نفرستاده و شما نباشید جز دروغگو 15- گفتند: پروردگار ما داند که ما بشما فرستاده‌ایم البته 16- و نباشد بر ما جز رساندن پیغام آشکارا.

تا فرموده خدا- و آمد از جای دورتر شهر مردی کوشا و شتاب میکرد، و بقول ابن عباس و گروهی از مفسران نامش حبیب نجار بود که هنگام آمدن رسولان بدانها گرویده بود، و خانه‌اش نزدیکی از دروازه‌های دور شهر بود، و چون خبر شد قومش رسولان را دروغ شمردند و آهنگ کشتن آنها را دارند تند دوید و آمد و گفت: ای مردم من پیروی کنید از رسولان که خدا بشما فرستاده و اعتراف کرد برسالت آنان.

گفتند: نبوت آنها را از این جا دانست که چون او را خواندند گفت: مزدی بر آن خواهید؟ گفتند: نه و بقولی زمین گیر بود و یا دچار خوره و او را شفا دادند و او هم بدانها گروید، از ابن عباس نقل شده.

پیروی کنید از کسانی که مزدی از شما نخواهند و راه یافته‌اند 17- و چرا من نپرستم آنکه مرا آفریده و بسوی او برگردانده شوید 18- آیا برگیرم جز او معبودانی که چون خدای رحمان زیان مرا خواهد میان داری آنان هیچ سودی

بمن ندهد و مرا رها نکنند 19- من در این صورت البته در گمراهی روشنم 20- من گرویدم پیروردگار شما از من بشنوید این اعتراف را و بپذیرید، و بقولی این سخن را با رسولان گفت و آنها را گواه گرفت بدان نزد خدا از ابن مسعود است.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 164

گفت: چون مردمش این سخن را از او شنیدند، او را زیر لگد مالیدند تا مرد و خدایش ببهشت برد و در آن زنده و روزی خور است، که گفت: گفته شد در آب بهشت، و بقولی او را سنگسار کردند تا کشتند، و بقول حسن و مجاهد چون آن مردم آهنگ کشتن او کردند خدا او را بالا برد و او در بهشت است و نمیرد تا دنیا نابود و بهشت نایاب شود، گفتند: آن بهشت که او در آن در آمده تواند که نایاب شود و جاویدان نیست.

و بقولی: چون او را کشتند خدا او را زنده کرد و ببهشت برد و چون در آن در آمد گفت: کاش مردم من میدانستند بآمرزش پیروردگارم برایم و اینکه مرا از ارجمندان داشته.

در تفسیر ثعلبی: بسندش از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده که پیشتازان امته سه کسند یک چشم بهمزدن بخدای یکتا کافر نبودند: علی بن ابی طالب علیه السلام و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون، و آنان صدیقان و خوش باورانند و علی برتر آنانست.

همه اینها را طبرسی «ره» در مجمع البیان آورده (ج 8 ص 417-421) و اخباری که این داستان را در بر دارند در مجلد پنجم گذشتند.

او چلاق بود یا دست بریده ...

من گویم: گویا بیماری خوره مایه این بوده که انگشتانش چنین بودند چنانچه خواهد آمد تفسیر آن به خوره، یا اینکه این درد هم از دردها نبوده که مغیره آن را از مؤمن دور دانسته یا مقصود بیان اینست که گرفتاری به بیماریهای بزرگ و رسواگر با کمال ایمان مخالفت ندارد، و بقولی گویا انگشتان او بدنال بیماری خوره افتاده بودند و بدان اشاره کرده باینکه انگشتانش بکفش چسبیده بود.

وانگاه انگشتانش را بکفش برگرداند، از سخن راوی است یعنی امام چلاقی او را با دست خود نشان داد که چنین بود و فرمود: گویا من مینگرم بچلاقی او یعنی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 165

میدانم آن را بدیده دل حبیب نجار آمد و آنها را بیم داد و از کیفر خدا بر پیروی نکردن از پیغمبران ترساند که خدا از او حکایت کرده، و بسا توهم شود که این روایت منافات دارد با آنچه از امام صادق علیه السلام رسیده که چون مؤمن بچهل سال رسد خدایش از سه درد در امان دارد: پیسی، خوره دیوانگی و می شود پاسخ داد از آن که این حدیث بر حسب غالب است و منافات ندارد با ابتلاء پس از چهل سال بطور کمیاب با اینکه می شود ابتلاء مؤمن نامبرده پیش از سال چهلیم عمرش باشد با اینکه خبر گویا نیست که گرفتار خوره بوده.

بر مردنی: بهر حال و هر گونه دلالت دارد که خودکش مؤمن نباشد، خواه با ابزاری خود را بکشد، و یا بزهر نوشیدن، یا به خوردن و نوشیدن و اعتصاب غذا یا درمان نکردن زخم و بیماری خود بدان چه سودش دهد اما اگر دشمن کشتیها را آتش زند و او خود را بدریا افکند و بمیرد ظاهر اینست که خودکشی کرده باشد و برخی عامه آن را خودکشی ندانسته زیرا او از یک گونه مردن بگونه دیگر گریخته و این سخن سست است، و بسا که تفسیر شده بآن که خودکشی را حلال داند، و ظاهر اینست که مقصود از خبر مؤمن کامل است.

5- کافی (ج 2 ص 256) بسندش از امام صادق علیه السلام که خدا عز و جل گرفتار کند مؤمن را بهر بلا، و بمیراند بهر گونه مردن، و گرفتارش نکند بدیوانگی و بیخردی آیا ندانی که چگونه مسلط کرد خدا ابلیس را بر مال ایوب و بر فرزند و بر همه چیز او و مسلط نکردش بر خرد او آن را بدو وانهاد تا بدان یکتاپرست بماند.

بیان: و گرفتارش نکند بر رفتن خرد او، زیرا سود گرفتاری شکیبائی و یاد خدا و رضا بقضا است و مانند آن و با دیوانگی و رفتن خرد و تباهی دل هیچ کدام فراهم نگردد، و این منافات با گرفتاری بدیوانگی که منظور از آن آزمایش نیست ندارد.

با اینکه مورد روایت مؤمن است و دیوانه مؤمن نیست، چنین گفته شده، ولی ظاهر خبر اینست که مؤمن کامل دیوانه نشود و گرچه با دیوانگی مؤمن نباشد

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 166

و در حکم مؤمن بوده.

و می شود منظور از حدیث نظر بغالب باشد زیرا بسیاری از مؤمنان خوب را میبینیم که در پایان عمر خرف و دیوانه شوند، یا منظور یک گونه از دیوانگی است و وجه یکم بی وجه نباشد.

و بر همه چیز او ظاهرش تسلط شیطانست بر همه اندام و نیروهای ایوب جز خرد او و بسا تفسیر شود بتسلط او بر خانه و اثاث خانه و مانند آنها و بر دوستان و یارانش و سخنی فراوان در داستانهای ایوب و رفع شبهه های وارده بر آن در جلد پنجم گذشت و باز نگوئیم برای دوری از تکرار.

6- کافی (ج 2 ص 252) بسندش تا امام صادق علیه السلام که نزد آن حضرت بلاء و خصوصیات که خدا عز و جل بمؤمن داده یاد شد و او فرمود: از رسول خدا پرسیدند کدام مردم در دنیا بلاء سختتر کشند؟ فرمود: پیغمبران وانگه هر که ماندتر است بدانها و ماندتر بحسب درجه، و مؤمن هم باندازه ایمانش گرفتار شود و باندازه خوش - کردارش، و هر که ایمانش درست و کردارش نیک است بلایش سخت است، و هر که ایمانش سبک و کردارش سست بلایش کم است.

در تمحیص: از عبد الرحمن ماندش آمده.

بیان: سستی کردار در اندازه و در گونه و یا هر دو باشد.

7- کافی بسندش از امام صادق علیه السلام که ثواب بزرگ در برابر بلاء بزرگ است و خدا دوست ندارد مردمی را جز که مبتلا کند آنان را.

بیان: دلالت دارد که بلا بزرگ اجر بزرگ دارد، و نشانه دوستی پروردگار رحیم است، اگر در مؤمن کریم باشد.

8- کافی (ج 2 ص 253) بسندش از امام صادق علیه السلام که خدا عز و جل را در روی زمین بندهائی پاک است که از آسمان پیشکشی بزمین فرو نیاید جز که از آنها بگرداندش بدیگری، و بلائی نیاید جز که بسوی آنان بگرداند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 167

در تنبیه الخاطر: از ابن رثاب و کرام بن عمر و از ابی بصیر ماندش را آورده بیان: فرو شدن از آسمان بمعنی تقدیر در آنست و پیشکش دنیوی است و همچنین بلا.

9- کافی (ص 253) بسندش از امام صادق علیه السلام که سدید نزدش بود و فرمود:

راستش چون خدا بندهای را دوست دارد او را فرو برد در بلا یکباره و ما و شماها ای سدید بامداد و شامگاه در آنیم.

بیان: در نهاییه گفته: در حدیث است که «یغتهم الله فی العذاب غتا» یعنی فرو برد آنان را در عذاب فرو بردنی پی در پی و در حدیث دعاء است «یا من لا یغته دعاء الداعین» یعنی او را مغلوب و مقهور نسازد دعاء دعاکنندگان.

و در حدیث حوض است (یغت فیہ میزابان مدادهما من الجنة) یعنی میریزد آب در آن پیایی ...

10- کافی بسندش از امام باقر علیه السلام (همین مضمون را آورده بی جمله اخیر و بر آن افزوده) او را در بلا آلاید، و چونش بخواند فرماید لبیک عبدی اگر آنچه خواهش کردی زودت بدهم، من بر آن توانایم، و اگر آن را پس انداز کنم برایت بهتر است.

و در جامع الاخبار از او علیه السلام مانندش آمده.

بیان: در نهایت گفته: در حدیث است که بهتر حج ناله و تلبیه و خونریزی در قربانی است و از آنست که دوشید در آن شج یعنی شیر روان بسیار، و در حدیث مستحاضه آمده که انی اشجه شجا بهمین معنا- پایان.

من گویم: منظور از شج در این خبر اینست که بلاء بر او ریخته شود و روان گردد در دو اندوهش بر او تا گویا از بلا آب شود و روان شود، یا مقصود توجه او است بآستان خدا، و بقولی روان شود خون دلش از بلا.

و گویم: در جامع الاخبار (134) و خبر آن بجای شج شج آمده بباء یک

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 168

نقطه و آن بمعنی شکافتن و دریدن با نیزه است.

در پاسخ دعایش برای رفع بلا یا جز آن لیبک گوید که معنی آن اجابت و فرمانبری پیاپی است و توجه اظهار دوستی و اخلاص.

11- کافی بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که بلای بزرگ پاداش بزرگ دارد، و چون خدا بنده‌ای را دوست دارد او را بلای بزرگ دهد، و هر که پسندد خدا او را پسندد، و هر که خشمند نزد خدا خشم دارد.

در خصال (ج 1 ص 12) بسندش مانندش آمده.

در تمحیص از شحام مانندش آمده.

بیان: چون خدا بنده‌ای را دوست دارد و خواهد باو پاداش بزرگی رساند، و او را پسندد و اهل آتش داند بلای بزرگی باو دهد از بیماریهای تن و یا آشفستگی جان و دل و بنده اعم از محبوب است، زیرا بنده محبوب از قضای خدا در خشم نشود، و بسا مقصود از دوستی پیشنهاد کار ثواب‌دار باشد خواه پسند او باشد یا نه، و هر که پسندد خدا او را پسندد و هر که خشمند خدا بر او خشمند.

12- کافی بسندش از امام باقر علیه السلام که همانا مؤمن در دنیا بلا نبیند باندازه دینش یا بر حسب دینش.

بیان: تردید از راویست و حسب هم بمعنی مقدار است و هر دو به یک معنی است و در مصباح گوید: اینکه گویند پاداش مرد بحسب کار او است یعنی باندازه کار او.

13- کافی (ج 2 ص 254) بسندش از امام ششم علیه السلام که همانا بنده چون کفه ترازو است و هر چه ایمانش فزاید بلایش فزاید.

بیان: یعنی ایمان و بلای مؤمن چون دو کفه ترازو باشند چنانچه وارد است:

نماز ترازو است هر که خوب پردازد خوب دریافت کند، و بقولی خود مؤمن یک کفه ترازو است و کافر کفه دیگر و هر چه ایمان مؤمن فزاید در کفه کافر هم که سبب بلای او است فزاید خواه از آدمی باشد و خواه پری که بلا و آزارش بمؤمن باندازه

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 169

فزونی ایمان او باشد.

14- کافی (253) بسندش از محمد بن مسلم که شنیدم امام ششم میفرمود:

بر مؤمن چهل شب نگذرد جز رخ دهد برایش چیزی که اندوهش دهد و یادآورش شود.

بیان: یادآور او شود گناه او را و توبه را چون خدا فرموده (30- الشوری) هر آسیبی بشما رسد بسزای دست آور شما باشد، و پروردگارش توانا است بر دفع آن و زاری کند بدرگاه او و رفع او را خواهد و یادآور پستی دنیا شود که بلا در آن فراوان است و بدان بیرغبت گردد و یاد آخرت کند و لذتهای بی‌غم آن و دل بدان بندد و چیزی بمانند اندوه دل را به نسازد، و گفته‌اند دل بی‌اندوه چون ویرانه است.

15- کافی (ج 2 ص 254) بسندش از عبید بن زراره که شنیدم امام صادق علیه السلام:

میفرمود تا سه بار که مؤمن نزد خدا برتر مقام را دارد، او را گرفتار بلا کند و جانش را از هر اندامش بکشد و آن بنده خدا را بر آن سپاس گوید.

بیان: بقولی بر آوردن جان از تن او عضو بعضو بریدن هر عضو است تا جان از او بر آید، و بقولی یعنی ارزنده‌ترین اعضاء او را با بیماری خوره ببرد و دور بودن آن نهان نیست و معنی یکم روشنتر است.

16- کافی (ج 2 ص 255) بسندش از امام صادق علیه السلام که در بهشت مقامی است که بنده بدان نرسد جز با بلای تنش.

بیان: دلالت دارد که برخی مقامهای بهشت بسعی و عمل توان رسید، و برخی گرو بلا دیدن تن است، و خدا منت نهد بهر که دوستش دارد ببلائی تن او تا برسد بدان مقام.

17- کافی (ج 2 ص 255) بسندش از عبد الله بن ابی یعفر که شکوه کردم بامام صادق علیه السلام از دردها که میکشیدم- او پر بیماری بود- در پاسخ بمن فرمود: ای عبد الله اگر مؤمن میدانست پاداش مصیبت را آرزو میکرد با قیچی تیکه تیکه شود.

18- کافی بسندش از یونس بن رباط که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود:

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 170

راستی اهل حق تا بودند پیوسته در سختی بودند اما این سختی در زمان کمی است و عافیتی دراز بدنبال دارد.

در تنبیه خاطر: از ابن رباط مانندش آمده.

بیان: زمان کم زندگی در دنیا است و عافیت دراز در برزخ و دیگر سرا.

19- کافی بسندش از امام باقر علیه السلام که خدا عز و جل مؤمن را با بلا یادآوری کند و نوازش نماید چنانچه کسی خانواده خود را با هدیه و ارمغان سفر، و او را از دنیا پرهیز دهد چنانچه پزشک بیمار را.

بیان: گویم: گرچه واری و دلنوازی خدا نیرومندتر است ولی آنچه بدو مانند شده نزد مردم روشنتر و پدیدتر است.

20- کافی بسندش از محمد بن بهلول عبدی که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود:

خدا مؤمن را از بلاهای تکان دهنده دنیا در امان نداشته ولی او را از کور دلی در دنیا و بدبختی دیگر سرا در امان داشته.

بیان: کور دلی نادانی بخدا و نفرت از حق و دوری از لوازم ایمانست که همه مایه بدبختی و رنج دیگر سرایند.

21- کافی (ج 2 ص 256) بسندش تا امام صادق علیه السلام که پیغمبر را بخوراکی خواندند و چون در خانه میزبان در آمد مرغی روی دیوار دید که تخم نهاد و آن تخم روی میخی افتاد که در دیوار بود و بر آن ماند و نیفتاد و نشکست و پیغمبر صلی الله علیه و آله در شگفت شد و مرد میزبان بآن حضرت گفت: در شگفتی از این تخم مرغ، سوگند بدان خدا که تو را برانگیخته من هرگز آسیبی ندیدم و مالم نکاسته. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و از خوراکش چیزی نخورد، و فرمود: کسی که آسیب ندیده خدا بدو نیازی ندارد.

بیان: خدا بدو نیازی ندارد وابستن نیاز بخدا مجاز است بدین معنا که مؤمن پاک نیست و خدا او را آماده رهنمائی مرد و عبادت خود و شناخت خود نساخته، و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 171

چون نظام جهان باینانست بدان ماند که خدا بدانها نیاز دارد برای اداره جهان یا اینکه چون اینان حزب خدا و پرستنده حقیقی اویند و یاوران دینش گویا خدا بدانها نیاز دارد، چنانچه مردم دیگر در مقاصد خود.

یا مقصود نیاز پیغمبران و اوصیاء است در ترویج دین بمؤمن پاک و وابستن آن بخدا برای بزرگداشت آنها است چنانچه در قول خدا (7- محمد) اگر یاری کنی خدا را یاری کند شما را، و هم (57- البقره) و بما ستم نکردند. و مانند آنها.

یا اینکه چون خدا از بنده هاش عبادت خواسته و کارهای دیگر این خود چون نیازست بدانها و واژه نیاز بطور مجاز در آن بکار رفته یا بی نیازی کنایه از بی لطفی و بی توجهی باو است، زیرا لطف و اقبال ما مردم روی نیاز است و بی نیازی لازمه بی لطفی و بی توجهی است.

و همانا از خوراکش نخورد برای اینکه آنچه آن مرد در باره خود گفت:

وصف آنانست که در غافلگیری خدایند و خیری ندارند و خوراکشان هم خوب نیست، و مالی که از آن کاسته نشود لعنت شده چون تن بی کاهش، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ملعونست هر مالی که زکاتش ندهند و هر بدنی که زکات داده نشود، یا اینکه می شود آن حضرت از بیانش دریافت که حقوق واجبه را هم نپرداخته.

و نیز چون خصلتی که میزبان برای خود بیان کرد مرغوبست نزد دیگر مردمان آن حضرت خواست در نکوهش آن مبالغه نماید تا اصحابش دل بدان نبندند، و بدانند آن شایسته مؤمن نیست.

22- کافی (ج 2 ص 256) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای خدا نیازی نیست در کسی که از مال و تنش بهره نبرد.

بیان: یعنی خدا از مال و تنش بهره نبرد نه خودش و مراد از بهره خدا کاستی در آنها است که بقضا و قدر خدا باشد بی اختیار او و بسا اختیاری را هم شامل شود، چون پرداخت حقوق مالی و بلا کشیدن در طاعت خدا.

23- کافی (ج 2 ص 257) بسندش از امام صادق علیه السلام که بنده را مقامی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 172

باشد نزد خدا که بدان نرسد جز بیکی از دو خصلت: یا رفتن مالش یا بلائی در تنش.

بیان: برفتن دارائی او یا هر آنچه دارد و بنا بر اول هم می‌شود نمونه باشد و رفتن فرزند و خاندان و خویشان و مانند آنها را هم فرا گیرد، و این بنده مؤمن پاک خدا دوست است و محبوب خدا.

24- کافی بسندش تا امام صادق علیه السلام که خدا عز و جل فرمود: اگر دل بنده مؤمنم شکسته و گسسته نمیشد سر کافر را با سربند آهنین میبستم که هرگز سر درد نکند.

بیان: سربند آهنی کنایه از نگهداری او است از هر چه بدردش آورد و آزارش کند و نام سر را برده برای اینکه بیشتر بیماریهای بزرگ از آنست و سر درد هم کمترین و سبکترین دردها است تا چه رسد بیالاتر از آن و بسا نام سر را برده برای همین.

و خلاصه اگر ترس از دل شکستگی مؤمن و سست شدن عقیده او نبود از دیدار عافیت کامل و پیوست کافر را کمک میدادم و تندرست تا در دنیا دردی و آزاری هرگز نبیند.

و بقولی بستن سر کنایه است از گذاشتن تاج بر سر او برای شاهی و ذکر آهن اشاره است به نیرومندی شاهی او که رخنه‌ای در آن نباشد و دوری این تفسیر از فهم نهان نیست.

و در این حدیث اشاره است بقول خدا (33- الزخرف) که اگر نبودند مردم یک امت تا آخر.

طبرسی (در مجمع البیان ج 9 ص 47) گفته: اگر نبود که همه مردم کافر میشدند برای دنیاپرستی و از بر آن برای آنان که کافر میشدند بخدای رحمان، خانه‌ها با سقف نقره میساختم و چون سقف نقره باشد دیوارها هم نقره خواهد بود و نردبانهای نقره که بر آن سقفها بالا روند، و خانه‌ها که درها داشته باشند و تختها که بر آن پشت دهند و طلا و یا نگارها داشتند، و بقولی فرش و اثاث خانه و خلاصه بکافر

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 173

در این دنیا هر چه آرزو داشت میداد برای زبونی و پستی آن، ولی خدا آن را نکرد چون تباهی بار بود و راستی همه اینها کالای دنیا است و دیگر سرا نزد پروردگارت برای پرهیز کارانست.

25- کافی (ج 2 ص 257) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نمونه مؤمن چون شاخه تازه و سبز زراعت است که بادش چنان و چنین وارو کند و دردها و بیماریها هم مؤمن را وارو کند، منافق چون عصای آهنی راست است که بآن آسیبی نرسد تا مرگ آید و آن را یکباره بشکند.

بیان: تفسیر خانه زرع در باب اینکه مؤمن دو صنف است گذشت، و فرق اینست که تشبیه در آنجا از نظر بار گناه بود و راجع ببرخی مؤمنین است و در اینجا از نظر درد و بیماریست و همه را فرا گیرد ...

و مانند این روایت را مسلم در صحیح خود بسندش از پیغمبر (ص) آورده که نمونه مؤمن چون شاخه زرع تازه و سبز است که بادش بغلطانند و خم کند یک بار و راستش کند بار دیگر تا مرگش رسد، و منافق چون از ره پایدار است که چیزی بدان نرسد تا یکباره بریده شود، و در روایت دیگر کافر را گفته چنین است.

عیاشی گفته: خانه زراعت تازه است که بارش بزمین میافکند و آنکه بر ساقه‌اش برپا میدارد ...

ابو عبیده گفته مؤمن را به زراعت تازه مانند کرده که باد آن را خم میکند چون در جان و مالش آسیب بیند و مانند کرده کافر را بساقه محکم چون آسیبی نبیند تا بمیرد، و اگر آسیب بیند ثواب ندارد تا خدا را با همه گناهش بخورد.

26- کافی (ج 2 ص 258) بسندش تا پیغمبر که روزی باصحابش فرمود:

ملعونست هر مالی زکات داده نشود، ملعونست هر تنی زکات داده نشود گرچه در 40 روز یک بار باشد، گفتند یا رسول الله زکات مال را شناختیم زکات تنها چیست؟

فرمود: اینکه آسیب بینند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 174

فرمود: که چون این را شنیدند چهره‌هاشان دگرگون شد، فرمود: میدانید مقصودم چیست؟ گفتند: نه، یا رسول الله، فرمود: آری اینست که مرد خراشی بیند، یا نکبتی کشد، یا بلغزد، یا یک بیماری دچار شود، یا خواری بدو خلد و آنچه بدان ماند.

بیان: ملعونست هر مالی زکات داده نشود، شیخ بهائی برد الله مضجعه گفته:

دور است از خیر و برکت و برای صاحبش خیری ندارد و برکتی ندارد، دور نیست که منظور لعن بردارنده آن باشد، که او رانده و دور است از رحمت خدا، و بر این سنجش کن، ملعونست هر تنی زکات داده نشده، و واژه زکات از مشکله در تعبیر است، و آسیب تن بزکات مال مانند شده چون هر دو در ظاهر کاستی باشند ولی مایه خیر و برکتند در واقع ...

اینکه فرمود: و آنچه مانند آنست: بسا از سخن پیغمبر باشد و بسا از سخن راوی گویم: بظاهر از سخن امام صادق علیه السلام است تا آخر خبر، و ضمیر حدیثه به پیغمبر برگردد: و هم او گفته که درزیدن دیده را از بیماریها شمردند، زیرا درزیدن عضو یک بیماریست و پزشکان او را یاد کردند، و آن جنبش شتابان پیاپی است بر خلاف عادت که در تیکه‌ای از بدن رخ دهد مانند پوست بر اثر رطوبت غلیظ و چسبنده که منحل شود و بادی گردد بخاری و غلیظ و دشوار باشد که از سوراخهای ریز تن بدراید و نیروی دافعه می‌خواهد آن را براند و میان آنها مرافعه و پریشانی با دید گردد.

27- کافی بسندش از ابن بکیر که پرسیدم از امام صادق علیه السلام مؤمن دچار خوره و پیسی و مانند آنها شود؟ فرمود: آیا بلاء جز بر مؤمن نوشته شده.

بیان: این بحسب غالب بلاء بر مؤمن است.

28- کافی بسندش از امام صادق علیه السلام که مؤمن نزد خدا ارجمند است و اگر بهشت و هر چه در آنست از او بخواهد باو بدهد بی آنکه از ملکش چیزی کم شود،

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 175

و کافر بی‌ارج است نزد خدا تا اینکه اگر دنیا را با هر چه دارد از او بخواهد باو بدهد بی آنکه از ملکش چیزی کم شود، و راستی خدا پرسجو کند از بنده مؤمنش با بلاء، چنانچه پرسجو کند مسافر خاندانش را با ارمغانهای خوب، و او پرهیز دهد مؤمن را از دنیا چنانچه طیب بیمار را.

بیان: نه مؤمن همه بهشتها را از خدا خواهد زیرا در آن صلاح او نیست و تنهائی را دوست ندارد، و نه کافر همه دنیا را از خدا خواهد، زیرا باو عقیده ندارد و توانائی او را فراگیر نداند و آن را نشدنی شمارد، و بقولی نشدنی است خواهش کافر از خدا زیرا حضرت او بکنه ذات و بشخصیت او شناختنی نیست و شناخت او تنها باوصاف ربوبیت است که کافر آنها را نفهمد و عقیده ندارد، و اشاره دارد بدان قول خدا در (185- البقره) پذیرایم دعوت خواننده خود را چون بخواند مرا ...

29- کافی (ج 2 ص 259) بسندش از امام صادق علیه السلام که در کتاب علی علیه السلام است بلاکش تر مردم پیغمبرانند، وانگه هر که بدانها مانند و پس مانندتر است بترتیب، و همانا مؤمن باندازه کارهای خویش بلا کشد، و هر که دینش درست و کردارش نیک است بلایش سخت باشد برای آنکه خدا عز و جل دنیا را نه پاداش مؤمن ساخته و نه کیفر کافر، و هر که دینش سبک و عملش سست است بلایش کم است، و راستی بلا شتابانتر است بسوی مؤمن با تقوی از باران بقرارگاه زمین.

در علل الشرائع: بسندش از ابن محبوب مانندش آمده.

در جامع الاخبار: صلی الله علیه و آله مانندش آمده جز آنکه و این برای آنست - تا کافر - در آخر خبر است و آن و مناسبتر است.

بیان: و این برای آنست که خدا، این دفع تو هم اینست که چون مؤمن نزد خدا عزیز است باید بلایش کمتر باشد، و میفرماید چون مورد پاداش مؤمن آخرت است و دنیای فانی و پایان پذیر نشاید که ثواب او باشد و باید در دنیا نداشته باشد جز آنچه مایه ثواب در آخرتست و چنانست کافر که کيفر او را دیگر سراسر است

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 176

چون که در دنیای پایان پذیر نشاید کيفر او شود، و در دنیا پر بلا نکشد، بلکه اگر عمل خیری هم دارد ثوابش را در دنیا ببندد، بدفع بلا و وسعت در نعمت دنیا.

و مانند کرده بلاء نازل بر مؤمن را بیاران نازل بر زمین از چند راه که شتاب و بر جا ماندن پس از نزول است و پر سودی و حیات بخشی چه که بلاء مؤمن زندگی جاوید آرد و باران زندگی بر زمین تراود.

30- کافی (ج 2 ص 259) بسندش از یونس بن عمار که بامام صادق علیه السلام گفتم: این که بر چهره من بر آمده مردم پندارند خدا دچار نکند بدان بندهای را که بدو نیاز بندگی دارد، فرمود بمن هر آینه مؤمن آل فرعون انگشتانش چلاق بود، و پیوسته میفرمود: همچنین - و دستش را دراز میکرد - و میگفت آن مؤمن آل فرعون: ای مردم پیرو باشید رسولان را وانگه بمن فرمود: چون $1/3$ پایان شب باشد در آغازش وضوء ساز بنماز شبت که میخوانی بایست، و چون در سجده آخر دو رکعت اول باشی در همان سجده بگو ای والا ای بزرگ، ای بخشندهای مهربان، ای شنوای دعا، ای بخشنده نیکبها رحمت فرست بر محمد و خاندانش و بده بمن خیر دنیا و دیگر سرا آنچه تو را سزد، و بگردان از من بدی دنیا و دیگر سرا که تو را سزد، و ببر از من این درد را - و نام درد را ببر - مرا بخشم آورده و اندوهم داده و در دعا اصرار ورز، گوید بکوفه نرسیدم تا خدا همه آن درد را از من برد: بیان: ظاهر اینست که نمود پیسی در چهره اش پدید شده بود، و بسا که خوره و یاد مؤمن آل فرعون برای اینست که چون روا باشد گرفتاری مؤمن به خوره گرفتاریش به پیسی رواتر است چون خوره سخت تر و بدتر است، ولی نام مؤمن آل فرعون در این خبر شاید اشتباه راوی باشد یا نسخه بردارها زیرا این آیه در داستان آل یس است چنانچه در همین باب (شماره 40) گذشت و بسا دو توجیه برای آن شده:

1- فرعون در اینجا فرعون عیسی علیه السلام است که زورگوی انطاکیه بوده هنگام

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 177

ورود رسولان عیسی علیه السلام در آن زیرا هر جباری را فرعون گویند، آری در باره سه نفر مشهور است: فرعون خلیل بنام سنان و فرعون یوسف بنام ریان بن ولید و فرعون موسی بنام ولید بن مصعب، و وابستن آن بخاندان فرعون عیسی برای همکاری آن دو و یگانه بودن آنها است در واقع.

2- هر دو یکی بودند از زمان موسی تا عیسی زنده بوده که بروایت ابن جوزی در تنقیح 1632 سال است، آن مؤمن حبیب نجار و لقبش مؤمن آل یاسین است چنانچه در آن خبر گذشت و در قاموس (ج 3 ص 367) گفته است حزیل چون قنديل نام مؤمن آل یاسین.

و بقول علی بن ابراهیم (تفسیر قمی 585) در قول خدا (30-المؤمن) و گفت مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمانش را نهان میداشت 600 سال ایمانش را نهان داشته و خوره زده و چلاق بوده، و انگشتانش افتاده بودند و با دو دست چلاقش اشاره میکرده و میگفته: ای مردم پیرو من باشید تا شما را براه راست رهنمایم (38-غافر) و در نسخه‌ای (مکتع) ضبط شده که انگشت برگشته باشد، و هر دو توجیه دور از ظاهر خبر هستند بویژه دومی و اینکه در ضمن دعا فرموده نام درد را ببر اشعار دارد که این دعا خاص برص نیست ...

31- قرب الاسناد: بسندش از عبد الله بن بکیر که از امام صادق علیه السلام پرسیدم مؤمن دچار خوره و پیسی می‌شود و مانند آنها هم؟ آیا بلا جز بر مؤمن نوشته شده است (81).

32- خصال (ج 2 ص 165) بسندش تا زرارة بن اوفی که نزد علی بن الحسین علیه السلام رفتیم، فرمود: ای زراره مردم در زمان ما شش طبقه‌اند، شیر، گرگ، روباه، سگ، خوک و گوسفند.

شیر: شاهان جهانند هر کدام دوست دارند پیروز شوند و شکست نخورند.

گرگ: بازرگانان شما که چون می‌خرند نکوهش متاع کنند و چون

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 178

بفروشد ستایش.

روابه: آنان که بنام دین نان می‌خورند و عقیده ندارند بدان چه با زبان می‌گویند.

سگ: آنکه زوزه کند بمردم بزبانش و مردم از بد زبانی او بدش دارند.

خوک: آن زن منشه‌ها و مانندشان از هرزه‌ها که بهر هرزگی خوانده شوند به پذیرند. و اما گوسفند: آنان که مویشان را کشند و گوشتشان را خورند و استخوانشان را خورد کنند و چه کند گوسفندی میان شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک.

بیان: گوسفند همان مؤمن گرفتار بهمه آنانست، و مو کشیدن: چیرگی بر آنها و کشیدنشان بخانه ستمکاران برای دعاوی بیهوده یا خوار داشتن آنها و در نسخه‌ای (جز) آمده بزاء که بمعنی اخیر است، و خوردن گوشت بدگوئی از آنها است، و استخوان زدن و ناروای سخت بر آنان.

33- عیون (ج 3 ص 33) باسنادش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که نبوده و تا رستاخیز نباشد مؤمنی جز همسایه‌ای آزار کنش دارد.

در صحیفه امام رضا علیه السلام ص 32 و در امالی شیخ (ج 1 ص 286) مانندش آمده (و در دومی مرد مؤمن آمده) و از امام صادق علیه السلام روایت شده و شماره 34 کتاب است.

35- امالی شیخ (ج 1 ص 312) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدا عز و جل فرمود: اگر شرم از بنده مؤمنم نداشتم تیکه جامه‌ای برایش نگذاشتم که خود را بدان پوشد و چون ایمانش را کامل کنم دچارش سازم به سستی نیرو و کمی روزی، و اگر دل تنگ و ناشکیب شد باو باز دهم و اگر شکیا شد بوجود او بر فرشته‌هایم ببالم.

هلاکه علی (ع) را پیشوای مردم ساختم و هر که پیرو او شود رهنما است و هر که او را رها کند گمراه، دوستش ندارد جز مؤمن و دشمنش نباشد جز دورو و منافق.

بیان: باو باز دهم آنچه از روزی یا نیرویش را گرفتم.

36- امالی شیخ (ج 2 ص 24) بسندش از ابن نباته که نزد امیر مؤمنان نشسته

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 179

بودم، مردی نزد او آمد و گفت: بخدا ای امیر مؤمنان راستی از دل دوستت دارم چنانچه در آشکارا.

گفت: چوبی که در دست داشت مدتی دراز بزمین کوبید وانگه سر برداشت و فرمود: راست گفתי سرشت ما سرشت رحمت شده است، خدا پیمانش را روز اخذ پیمان گرفته از آن هیچ بدر نشود و هیچ بدان در نیاید تا روز رستاخیز، هلا برای درویشی تن پوشی برگیر که من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود: نداری بدوستان تو شتابانتر است از سیلاب فراز وادی بفرودش.

بیان: فرمود: اگر چنین باشد آماده درویشی باش و نداری، در نهاییه است که در حدیث علی (ع) آمده: هر که ما خانواده را دوست دارد باید برای فقر روپوشی آماده سازد یعنی باید از دنیا زهد ورزد و بمستندی و کم بهره‌ای شکیا باشد و جلباب ازار و رداء است که تن پوشند، و بقولی چون روسری زنست که سر و پشت و سینه‌اش را پوشد ...

و بقولی: باید سر تا پا فقیر باشد چون توانگری از اعمال دنیا است و جمع میان دوستی دنیا و دوستی اهل بیت نشود.

37- علل الشرائع (ج 1 ص 42) بسندش از امام صادق علیه السلام که اگر مؤمنی بر سر کوه باشد خدا عز و جل برانگیزد بسوی او کسی که آزارش دهد تا مزدش دهد بر آن.

بیان: منظور از فرستادن آزارکننده رها کردن و جلو نگرفتن از او است.

38- علل الشرائع (ج 1 ص 42) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که پیوسته من و پیمبران پیش و مؤمنان دچار کسی بودیم که آزارمان دهد، و اگر مؤمن بر سر کوهی باشد برپا دارد خدای عز و جل کسی که آزارش کند تا باو ثواب دهد بر آن.

و امیر مؤمنان فرمود: از روزی که مادرم زادم پیوسته ستم دیدم تا آنجا که عقیل چشمش درد میگرفت و میگفت دارو در چشمم نریزید تا در چشم علی بریزید و دارو در چشمم میکردند و چشم درد نداشتم.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 180

39- علل الشرائع (ج 2 ص 147) بسندش از امام صادق علیه السلام که صاعقه بمؤمن نرسد و مردی باو گفت: ما دیدیم یکی در مسجد الحرام نماز میخواند و باو دچار شد.

فرمود علیه السلام: راستش او تیر بکبوتران حرم می زد.

و بهمین سند آورده که فرمود: صاعقه بمؤمن و کافر هر دو رسد و بکسی که در ذکر خدا باشد نرسد.

بیان: تیر میزد بکبوتر حرم، دلالت دارد که منظور از مؤمن در آغاز خبر، مؤمن کامل است که روایت آینده دلیل آنست، و بسا آنکه صاعقه زده مؤمن نبوده و امام صلاح در اظهار آن ندیده و آن را بکارش وابسته و یکم روشنتر است.

40- علل الشرائع (نیافتیم) بسندش از محمد بن قیس که شنیدم ابی جعفر (ع) می فرمود: دو فرشته از آسمان بزمین فرو شدند و در هوا بهم برخوردند، یکی از دیگری پرسید، برای چه فرو شدی؟ گفت: خدا مرا فرستاده بدریای ایل تا ماهی را برانم برای جباری که دلش از ماهیهای آن دریا خواسته و ماهی را بماهگیر آن دریا برانم تا بگیرد و خدا آرزوی او را برآورد که کافر است، تو برای چه فرستاده ای؟ گفت:

برای کاری عجب تر از کار تو مرا فرستاده بسوی یک بنده مؤمن روزه دار شب زنده دار که آواز و دعایش در آسمان شناخته است تا وارو کنم دیگی که برای افطارش پخته تا خدا آزمایش مؤمن را بیایانش رساند.

توضیح: گویا ایل نام دریا است و آن در لغت شناخته نیست (اشتهی علیه) در نسخه‌ها چنین است و می‌شود مقصود این باشد که آن را از خدا خواسته و باو اعتماد کرده و آن مخالف با کفرش نیست مانند دعا کردن فرعون.

41- علل الشرائع (ج 2 ص 248) بسندش از امام صادق (ع) که چون خدا عز و جل خیر بنده‌ای خواهد و او گناهی کند فوراً کیفرش دهد و یادآور آمرزشخواهیش کند، و چون خدا عز و جل بد بنده‌ای خواهد و او گناهی کند نعمتی در پیروی گناهش باو دهد تا آمرزش را فراموش کند و بگناه ادامه دهد، و اینست قول خدا عز و جل

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 181

(182- الاعراف) و غافلگیر کنیم آنها را از آنجا که نمیدانند.

بیان: در قاموس گفته: استدراج کرد یعنی فریب داد و او را نزدیک کرد، و استدراج خدا بنده خود را اینست که هر گناهی کند خدا نعمتی تازه باو دهد و استغفار را از یادش برد و اینکه خرده خرده او را بگیرد نه ناگهانی.

42- علل الشرائع (ج 2 ص 376) بسندش از سعید بن مسیب که از امام سجاد (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (34- الزخرف) و اگر نبودند مردم یک امت.

فرمود: امت محمد صلی الله علیه و آله را خواسته که اگر همه کافر بودند میساختیم برای آنان که کافر میشدند بخدای رحمان خانه‌ها که سقفشان نقره بود، و نردبانها که بر پشت بام آنها میرفتند و اگر با امت محمد صلی الله علیه و آله چنین میشد مؤمنان در اندوه بودند و کافران با آنها ازدواج نمیکردند و بآنها ارث نمیدادند.

بیان: بیضاوی گفته: اگر دل بکفر نمیدادند چون کافران را در وسعت و نعمت می‌دیدند برای دوستی دنیا که گردش فراهم می‌شدند و نردبانها که بر آنها بالا روند، چون دنیا بی‌ارزش است.

43- خصال (ج 2 ص 169) در حدیث اربعمائه امیر مؤمنان فرمود: در شیعه نباشد کسی که غدقن ما را بشکند در امری و بمیرد تا دچار شود ببلای که او را از گناهش پاک کند که بلا در مال او باشد یا در جان او برای اینکه خدا را ملاقات کند بیگناه، و راستش اینکه اگر بماند بر او گناهی مرگ را بر او سخت گیرد تا جبران شود.

44- قصص الأنبياء: بسندی تا ابن ابی عمیر (مضمون حدیث شماره 40 را خلاصه‌تر آورده) 45- در (همان): بسندی (مضمون حدیث شماره 3 آمده).

46- بسند دیگر تا هشام مانندش آمده در امالی شیخ ج 2 ص 273.

47- در مصباح الشریعه (61 باب 90) امام صادق (ع) فرمود: بلا زیور مؤمن است، و ارجمندی برای هر که خرد دارد، زیرا در برخورد با آن و شکیب و پایداری

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 182

بر آن پیوند ایمان درست کردندست، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما گروه پیغمبران بلاکش تر مردمیم و آنکه مؤمن است و هر که مانندتر بما باشد و مانندتر، و هر که مزه بلا چشد زیر پرده، از آن لذتی بوی دهد بیشتر از لذت نعمت، و چونش از دست دهد بدو شیفته گردد، زیرا در زیر دست بلا انوار نعمت است و در زیر انوار نعمت آتش بلا و محنت چه بسیار که از بلا رهند، و چه بسیار که بنعمت هلاک و نابود شوند.

و خدا نستوده هیچ بنده خود را از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله جز پس از بلا دادن و آزمایش او و وفاء او بحق بندگی وی. کرامتهای خدا در حقیقت پایان بلاها باشند، و هر کس از بوته بلا برآید چراغ مؤمنان گردد، و همدم مقربان و رهنمای قاصدان حق، خیر نیست در بنده‌ای که شکوه کند از دردی و محنتی که پیش از آن هزارها نعمت بوده و بدنبالش هزارها راحت است، هر که حق شکیب بر بلا را نپردازد، از شکر نعمت دور افتد، و هر که هم شکر نعمت نکند از شکیب در بلا دور باشد و از راندگانست.

ایوب در دعایش گفت: بار خدایا هفتاد بر من در خوشی گذشت، تا هفتاد در بلایم آید.

وهب گفته: بلا برای مؤمن چون پابند است برای دابه و زانو بند برای شتر.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: شکیبائی در پیکر ایمان چون سراسر است از تن و سر شکیبائی بلا است که نفهمندش جز خردمندان.

بیان: وفاء حق بندگی و شکر و خشنودی بقضاء است و بلا جلوگیر او است از گناهان.

48- تفسیر امام (ص 8) از امام صادق علیه السلام که امیر مؤمنان به عبد الله بن یحیی فرمود: سپاس از آن خدا است که پاک شدن شیعه ما را از گناه با محنت در دنیا مقرر کرده تا طاعتهاشان بجا ماند و بر آنها مستحق ثواب گردند.

عبد الله بن یحیی گفت: ای امیر مؤمنان راستی ما بگناهان خود جز در دنیا سزا نکشیم فرمود: آری نشنیدی گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله را که دنیا زندان مؤمن است و بهشت

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 183

کافر؟ راستش خدا پاکیزه کند شیعه ما را از گناهانشان در دنیا با دچار کردنشان بمحنت و با آمرزش آنها که خدا میفرماید (30- الشوری) هر آسیبی بشما رسد بسزای کردار شما است و بگذرد از بسیاری تا چون برستاخیز آیند طاعت و عبادتشان فراوان باشد و عوض طاعت دشمنان آل محمد را در دنیا بآنها دهد و گرچه ارزشی ندارد، چون از روی اخلاص نباشد و چون برستاخیز آیند همه گناهانشان بر دوش آنها است با بغض خاندان محمد صلی الله علیه و آله و خود او و نیکان و یاران او و بدوزخ پرتاب شوند و هر آینه شنیدم محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود:

پیش از شماها دو مرد بودند: یکی فرمانبر خدا، و دیگری کافر بدو، و آشکارا با دوستان او دشمنی میکرد و با دشمنانش دوستی، و هر کدام در پهنای زمین پادشاهی بزرگ بودند.

آن کافر بیمار شد و دلش در بیوقت یک ماهی خواست. زیرا این بخش از ماهی در آنگاه در ژرفهای دریا بود و بدان دسترسی نبود، و پزشکهایش از زندگی نومید کردند و گفتند برای خود جانشینی بگمار، تو ماندنی تر نیستی از آنها که در گور شدند، زیرا درمان تو در این ماهی است که دلخواه تو است و راهی بدان نیست، و خدا یک فرشته فرستاد و فرمودش آن ماهی را براند تا آنجا که آسان باشد گرفتنش، پس گرفتند برایش (آن ماهی را) و خورد و به شد و سالها در شاهی زیست.

وانگه این شاه مؤمن بیمار شد در وقتی که این ماهی در کنارهها بود و آسان بود گرفتنش و بیماریش چون درد آن کافر بود و دلش همان ماهی را خواست و پزشکان آن را برایش نسخه دادند و گفتند: خوش باش که هنگام شکار آن ماهی است، بگیرند و از آن بخور و به شو، و خدا آن فرشته را فرستاد فرمودش آن جنس ماهی را از کنارهها بژرفها راند تا بر آن دست نیابد، و یافت نشد تا آن مؤمن مرد از خواست آن و نبودن درمان.

فرشتهها در آسمان از آن در شگفت شدند، و اهل آن شهر در زمین تا نزدیک شد

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 184

از دین برگردند زیرا خدا برای کافر فراهم کرد آنچه راهی بدان نبود، و بر مؤمن دشوار کرد آنچه آسان بود، و خدا بفرشتههای آسمان و پیغمبر آن زمان وحی کرد در زمین، که راستش منم خدای کریم، با فضل و توانا، هر چه دهم زیانم ندارد، و هر چه دریغ کنم مرا نکاهد، و بکسی باندازه ذره ستم نکنم.

برای کافر دست یافتن بآن ماهی را بیوقتش آسان کردم بیاداش کار نیکی او، زیرا مرا باید که کار نیک کسی را بی مزد نگذارم تا او در رستاخیز آید و حسنه در نامه عمل خود نیارد و بسزای کفرش بدوزخ رود، و عابد را از آن ماهی معین دریغ کردم برای گناهی که کرده بود، و خواستم از آنش بجلوگیری از این خواهش پاک کنم و بنا بود کردن این دارو تا بیگناه نزد من آید و بهبهشت رود.

بیان: تو ماندنی تر نیستی از گور خوابیده‌ها بسا بدین معنا است که خدا تو را در دنیا جاویدان نساخته و وسیله مرگت آماده است و باید بمیری، یا اینکه ماندن تو در دنیا با این بیماری مانند زنده بودن آنها که در گورند نشد نیست.

49- تفسیر امام: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شگفتا بر بنده مؤمن شیعه محمد و علی علیهما السلام، اگر در دنیا بر دشمنانش پیروز شود خیر دو جهان را برد، و اگر در دنیا محنت کشد، در دیگر سرا پس اندازی دارد که محنت دنیایش در برابر آن همه نعمت دیگر سرا ارزشی ندارد، و همچنین شگفتا از بنده مخالف یا خانواده که اگر در دنیا سرکوب شود و در برابر مؤمنان شکست خورد، عذاب دو جهان برد، و اگر مهلت یابد و عذاب او پس افتد، در دیگر سرا عذابهای عجیب و کيفرهای گوناگون کشد که آرزو کند کاش در دنیا مسلمان بود و نعمتهای دنیا در برابر آن عذابها ارجی ندارند.

اگر خوش نعمت‌ترین مردم دنیا و پرمهرترین از مخالفان روز رستاخیز یک بار در دوزخ فرو شود و از او پرسند آیا نعمتی را برخورداردی؟ گوید: نه، و اگر بدزندگانی‌تر مردم دنیا و بلاکش‌تر آنها از موافقان و شیعه ما روز رستاخیز یک بار در بهشت اندر شود و از او پرسند، سختی دیده‌ای هرگز، البته گوید: نه، چه گمان دارید در باره

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 185

نعمت و عذابی که چنین باشند، اینست نعمت آن را بجوئید (اینست عذاب از آن پرهیزید).

50- مجالس مفید (ص 22) بسندش از امام علیه السلام که چون گناه بنده بسیار شد و وسیله جبران ندارد، خدایش باندوه دچار کند تا کفاره گناهش شود.

در تمحیص: از حکم ماندنش آمده.

51- مجالس مفید (ص 31) بسندش از احمد بن سلیمان قمی که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود برآستی پیغمبری بوده که از گرسنگی مرده، راستی پیغمبری دچار تشنگی شده تا از آن مرده، راستی پیغمبری دچار برهنگی شده تا از لختی مرده، راستی پیغمبری بوده که از درد و بیماریها نابود شده، راستی پیغمبری بوده که نزد مردمش می آمد و بکار آنها اندر میشد، میفرمود: خدا را فرمانبرند و آنها را به یگانه پرستی دعوت میکرد، و خوابگاه شبی نداشت و نمیگذاشتند سخن خود را پایان دهد و از او نمیشنیدند تا او را میکشتمند، و همانا خدا تبارک و تعالی بنده‌هایش را باندازه مقامی که نزد او دارند گرفتار بلا میکند.

52- مجالس مفید (ص 63) بسندش از امام صادق علیه السلام که خدا در مناجات به موسی بن عمران فرمود: ای موسی آفریده‌ای نیافریدم دوستتر نزد خود از بنده مؤمنم و راستش او را گرفتار کنم بدان چه خیر او است، من داناتم بدان چه

صلاح بنده‌ام باشد، باید بر بلایم شکبیا و بر نعمتم شاکر باشد و بقضایم راضی، او را در صدیقان نزد خود نویسم چون کار پسند مرا کند و فرمانم برد.

53- روضة الواعظین (مضمون شماره 50 را آورده و بدان افزوده) اگر آن را نمود چه بهتر و گر نه او را در گورش عذاب کند، تا برخورد باو خدا عز و جل در روز برخورد و چیزی گواه گناهی بر او نباشد.

54- جامع الاخبار: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بیتابی نزد بلا فزونی بر محنت باشد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 186

و فرمود: راستی بلاء برای ستمکار تأدیبی است، و برای مؤمن آزمایشی، و برای پیمبران درجه‌ای و برای اولیاء کرامت.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بلا دید و صبر کرد، نعمت یافت و شکر کرد، ستم شد و گذشت، ستم کرد و آمرزش خواست، گفتند چه شود با او؟ فرمود:

آنانند که آسوده‌اند و رهیافته‌اند.

و فرمود: راستی خدا احوالپرسی کند از دوستش با بلا، چنانچه احوالپرسی کند بیمار را خاندانش با دارو، و راستی که خدا پرهیز دهد بنده‌اش را از دنیا چنانچه پرهیز دهند بیمار را از خوراک (ناساز).

و در روایت انس فرمود: چون خدا خیر مرد می‌خواهد بدانها بلا دهد.

و در روایت ابی هریره فرمود صلی الله علیه و آله: پیوسته بلاء در تن و مال و فرزند مرد و زن مؤمن باشد تا برخورد بخدا بیگناه.

و فرمود صلی الله علیه و آله: دوست دارند عافیت داران دنیا در روز رستاخیز که پوستشان مقراض شده بود از آنچه بینند از ثواب بلاکشان، خدا فرمود: ای داود، به بنده‌هایم بگو: هر که نپسندد قضایم، و شکر نکند نعمتهایم، و صبر ندارد بر بلایم، بجوید پروردگاری جز من.

امام باقر (ع) فرمود: پسر جانم هر که بلائی دید و از مردم نهان داشت، و بهمان خدا عز و جل شکوه کرد، بر خدا باید که او را از آن بلا رهند، فرمود: هر کس باندازه دوستی خود گرفتار می‌شود.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدا عز و جل فرموده: بنده‌ای نباشد که خواهم بهشتش برم جز که بتنش بلا دهم، که آن کفاره گناهش گردد و گر نه روزیش را کم کنم که کفاره گناهش شود، و گر نه جانش را سخت بگیرم تا نزد

آیدم بیگناه و ببهشتش برم و بنده‌ای نباشد که بدوزخش خواهم برد، جز تندرستش دارم. و اگر همان خواسته او است، و گر نه او را آسوده و در سلطنت او آسایش باشد، و اگر همان خواسته او

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 187

است و گر نه جانش را آسان گیرم، تا نزد من آید بی‌حسنة وانگه بدوزخش برم.

و از امام صادق علیه السلام که خدا تبارک و تعالی با بلا، بنده خود را وارسد، یا بیماری تنش، یا آسیب در اهل یا مالش، یا آسیبی از آسیبهای دنیا تا او را بدان ثواب دهد.

و فرمود علیه السلام: مؤمنی نباشد جز که در هر چهل روز با بلا یادآوری شود، در مال یا جان یا فرزندش تا اجر برد، یا اندوهی بیند که نداند از کجاست؟ و از آن حضرت علیه السلام که در بهشت مقامی است که بنده بدان نرسد جز بیلا در تنش و از ابی جعفر علیه السلام که موسی بیرون آمد و بمردی اسرائیلی گذر کرد، و او را با خود برد تا ظهر شد و با او فرمود: بنشین تا نزد تو آیم و خطی بر او کشید، و سر با آسمان برداشت و گفت:

من یار خود را بتو سپردم که بهتر امانت داری، وانگه رفت، و خدا با او راز گفت بدان چه خواست وانگه پیش یارش برگشت، و بناگاه شیری بر او حمله برد و شکمش درید و رگهای گوشتش بریده و خونس نوشیده ... موسی سر بر آورد و گفت:

پروردگارا بتو سپردمش که بهتر امانت داری، و تو بدترین سگهای خود را بر او چیره کردی تا شکمش درید و رگهای گوشتش برید، و خونس نوشید، فرمود: ای موسی یارت مقامی در بهشت داشت که بدان نمیرسید جز بدان چه با او کردم - بنگر - و پرده برداشتند و موسی مقام شریفی دید و گفت: پروردگارا خشنودم.

و از امام کاظم علیه السلام: مؤمن نباشید تا بلاء را نعمت شمارید، و خوشی را محنت زیرا صبر در بلا بزرگتر است از غفلت در خوشی.

و بروایتی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون مؤمن آلوده بگناه شود گرفتار فقر گردد اگر همان کفاره گنااهش باشد فبها و گر نه بیمار شود، و اگر همان کفاره گنااهش گردد فبها و گر نه دچار ترس از سلطان شود که او را دنبال کند، و اگر همان کفاره گناه او گردد فبها و گر نه جانش بسختی گرفته شود تا خدا را برخورد هنگام برخوردش بیگناهی که بر او دعوی کند، و او را ببهشت برد و جان گرفتن بر کافر و منافق آسان گردد

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 188

تا خدا را برخورد هنگام برخوردش و حسنه‌ای نباشد که از او اجرش خواهند و آنها را دوزخ فرماید.

و از او علیه السلام که هر چه ایمان بنده فزاید زندگی بر او تنگ آید ...

55- بشاره المصطفی (ص 10) بسندش از منهال بن عمرو که با امام باقر علیه السلام نشستند بودم که مردی نزد آن حضرت آمد و بر او سلام کرد و پاسخش داد و آن مرد گفت:

حال شما چو نیست؟ و آن حضرت فرمود: آیا وقت آن نرسیده که بدانید حال ما چو نیست همانا نمونه ما در این امت نمونه زاده‌های اسرائیل است (در مصر فرعون) پسرانشان را سر میبریدند و زنانشان را (برای خدمت) زنده میداشتند هلا اینان هم پسران ما را سر برند و زنان ما را زنده دارند، عرب پنداشتند برتری دارند بر عجم، عجم گفتند: چرا؟

گفتند: چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ما است و عرب است گفتند: راست گفتید، قریش پنداشتند برتری دارند بر دیگر عرب، دیگر از عربها گفتند: چرا؟ گفتند: چون محمد از قریش است، و گفتند: راست گفتید.

اگر آنها راست گفتند پس ما برتر مردمیم چون نژاد محمد و خاندان او و خاصان او و عترت او، و دیگری در این باره با ما شریک نیست آن مرد گفت: بخدا من شما خاندان را دوست دارم فرمود: پس آماده بلا باش، بخدا که آن شتابانتر است بسوی ما و شیعه ما از سیلاب در وادی، و بلا بما آغاز شود وانگه بشما و خوشی بما آغاز شود وانگه بشماها.

56- جامع الاخبار: از پیغمبر صلی الله علیه و آله که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر، فرمود: اگر مؤمن در سوراخ موشی باشد برپا دارد خدا در آن کسی که آزارش دهد، فرمود: مؤمن کفاره ده است.

و از پیغمبر است که نباشد در دنیا مؤمنی جز که همسایه‌ای دارد که او را آزارد.

و فرمود صلی الله علیه و آله: نبوده و نباشد و نخواهد بود پیغمبری یا مؤمنی جز که خویشی دارد که او را آزارد یا همسایه‌ای که او را آزارد.

57- اختصاص (ص 30) بسندش از فضیل که شنیدم امام صادق علیه السلام

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 189

میفرمود: راستی شیطانها گرد مؤمن بیش از زنبورها گرد گوشت- وانگه با دستش چنین اشاره کرد- جز آنچه خدا جلو گیرد.

بیان: گویا بسوی آسمان اشاره کرده علیه السلام.

58- اختصاص (ص 213) بسندش از امام کاظم علیه السلام که پیغمبران و فرزندان ایشان و پیروانشان را سه خصلت مخصوص باشد: بیماری در تن، ترس از سلطان و فقر و نداری.

59- تمحیص (خطی): بسندش از علی علیه السلام که بلا شتابانتر است بشیعه از سیلاب تپه وادی.

60- تمحیص: بسندش از امام صادق علیه السلام که گرسنگی و ترس شتابانترند بسوی شیعه ما از دیدن استرها.

61- تمحیص: بسندش از امام صادق علیه السلام که اگر مؤمن بر تخته‌ای باشد در دریا خدا فراهم کند دورویی را که او را آزارد.

در جامع الاخبار (ص 150 باب 87) مانندش آمده.

62- تمحیص: بسندش که امام باقر علیه السلام فرمود: ای زیاد راستی خدا نوازده بنده خود را با بلا چنانچه مسافر خاندانش را با ارمغان، و پرهیز دهد او را از دنیا چنانچه پزشک بیمار را.

63- تمحیص: بسندش از امام صادق علیه السلام که چه خوبست جرعه خشم برای آنکه بر آن شکبید، و راستی مزد بزرگ بر بلاء بزرگ است، و دوست ندارد خدا مردمی را جز که بلا بدانها دهد.

64- تمحیص: از طلحة بن زید که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: خدا مؤمنان را در دنیا هدف تیر دشمن ساخته.

65- تمحیص: از ثمالی که امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا حمزه نبوده و نباشد مؤمنی جز که چهار بلا دارد: یا همسایه‌ای که او را آزارد، یا دورویی که دنبال او باشد،

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 190

یا دو روئی که کشتار با او را جهاد در راه خدا شمارد، یا مؤمنی که بر او حسد برد، وانگه فرمود: اما آن آخری از همه سخت تر است، چون میگوید و باور می‌شود بر زبان او و گویند این خود از برادران او است، پس از این چه زیستی برای مؤمن باشد؟ 66- تمحیص: بسندش از امام صادق علیه السلام که اگر مؤمن میدانست در آسیبها چه ثوابی دارد آرزو میکرد تا قیچی شود تنش با قیچی‌ها.

67- تمحیص: از عبد الله بن مبارک که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود:

که چون بلا را با بلا افزایند از بلا عافیت باشد و از آن حضرت علیه السلام که اگر آزمایشی بشما رسید شکبیا باشید، همانا خدا بلا دهد بمؤمنان، و پیوسته برادران شما اندکند، هلا کمتر مردم محشر مؤمنانند.

بیان: بلا عافیت شود، شاید مقصود اینست که در سختی بلا و پیاپی بودنش امید گشایش میرود که خدا فرموده (5)-
الانشراح) راستی با دشواری آسانی است.

68- تمحیص: از معاویة بن عمار که شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: نباشد مؤمنی جز که یادآوری شود با بلائی که در هر
چهل روز باو رسد، یا بدان چه در مالش و فرزندش رخ دهد تا خدا بدان ثوابش دهد، یا باندوهی که نداند از کجا است؟
69- تمحیص: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که راستی خدا نوازش کند بنده مؤمنش را بهر نوع بلا، چنانچه
نوازش کند اهل خانه را آقای آنها بخوراکهای خوب و تازه ...

70- تمحیص: بسندش از امام صادق علیه السلام که مؤمن بدر نرود از یکی از سه تا و بسا هر سه بر او فراهم شوند: یا
شریک خانه‌ای دارد که در را بروی بندد و آزارش دهد. یا همسایه‌ای که او را آزارد، یا چیزی بر سر راه و نیازهایش که
او را آزارد و اگر مؤمنی سر کوهی باشد، خدا شیطان گمارد بر او و ایمانش را همدم او سازد تا نهراسد بسوی کسی.

71- در تمحیص: از امام صادق (ع) (مضمون حدیث شماره 4 آمده)

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 191

72- در تمحیص: از سدیر که بامام صادق (ع) گفتم: آیا خدا بمؤمن بلا دهد؟

فرمود: آیا بلا کشد جز مؤمن، تا آنجا که صاحب یس گفت: کاش قوم میدانستند (13- یس) مکنع بود، گفتم: مکنع
چیست؟ فرمود: خوره داشت.

73- تمحیص: امام صادق (ع) که مؤمنی نباشد جز دردی دارد در تنش که از او جدا نشود تا بمیرد، این کفاره گناهان او
باشد.

74- تمحیص: از امام صادق (ع) که پیوسته غمها و اندوهها با مؤمن باشند تا گناهی از او باقی نگذارند.

و از آن حضرت است که بر مؤمن چهل شب نگذرد جز که پیشامدی بر او رخ دهد اندوهبار که پروردگارش را بیادش
آورد.

75- تمحیص: از حارث بن عمر که شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: راستی بنده مؤمن در دنیا اندوه خورد تا بیگناه از آن
بیرون رود.

76- تمحیص: از ابی بصیر که شنیدم امام صادق (ع) میفرمود خدا فرموده:

اگر بنده مؤمنم در دل خود اندوه و خشم نمیخورد، سر منافق را با سر بند بستم که دردی نچشد تا بمیرد.

بیان: (در نهاییه) در حدیث ایمانست که من از تو پرسم و بر من مشور یعنی از پرسشم خشم مکن ...

77- تمحیص: تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر، مؤمن در آن هراسد و کافر از آن بهره برد ...

78- تمحیص: از ابی جعفر علیه السلام که بنده ای ارجمند شود نزد خدا تعالی تا آنجا که اگر از او خواهش کند دنیا و آنچه دارد باو دهد و آنها در او کاستی نکنند ولی اگر وجبی از بهشت را از او خواهد محرومش سازد، و راستی خدا بنوازد مؤمن را با بلا چنانچه بنوازد مسافر خانواده اش را با هدیه و ارمغانی و پرهیزش دهد از دنیا چنانچه پزشک بیمار را.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 192

بیان: ظاهر آنست که از آغاز خبر چند فقره افتاده.

79- تمحیص: از ابی الحسن علیه السلام که مؤمن را هر پیشامدی خوب است گرچه بند انگشت ببند انگشت تیکه تیکه شود، و اگر دارا شود خاور آن (نیارا) تا باخترش برای او خوب باشد.

بیان: من گویم: گویا مقصود اینست که همه تنش بدین اندازه تیکه تیکه شود.

و تنها بریدن بند انگشتان دستها و پایها دور از ظاهر خبر است.

80- تمحیص: بسندش از امام صادق علیه السلام که خدا دور میکند مؤمن را از دلخواهش چنانچه یکی از شما عربها شتر بیگانه را از شترانش.

81- تمحیص: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که بنده مؤمن بدنبال فرمان فرمائی و بازرگانی است چون بدان دست یابد چنانچه دلخواه او است، خدا فرشته ای فرستد و باو فرماید: باز دار بنده مر او راه او ببند از کاری که اگر بر آن چیره شود او را بدوزخ برد، و فرشته بپذیرد و جلو او را بنرمی بگیرد، و آن بنده صبح کند و میگوید: سیاست گیر شدم و هر که مرا سیاست گیر کرد، خدایش چنین و چنان کند، و نمیداند که خدا در کار او نظر کرده، و اگر پیروز میشد بدوزخ میرفت.

بیان: خدا باو چنین و چنان کند کنایه از دشنام بسیار و نفرین بر او است.

82- امالی شیخ: بسندش از امام کاظم (ع) که نمونه مؤمن چون دو کفه ترازو است، هر چه ایمانش فزاید بلایش فزاید، تا خدا عز و جل را بر خورد بی گناه.

در تمحیص: بسندش مانندش آمده.

در جامع الاخبار ص 134: مانندش آمده.

83- کتاب الامامۀ و التبصره: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که بیماری نابود کند گناه را، فرمود ساعتهای درد ببرد ساعتهای گناهان را، فرمود صلی الله علیه و آله ساعتهای اندوه ساعتهای کفاره گناهند، و پیوسته اندوه با مؤمن باشد تا او را بیگناه وانهد.

84- در کشی (ص 150 زیر شماره: 67) بسندش از محمد بن مسلم که از مدینه

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 193

بیرون آمدم و درد گرانی داشتم و بآن حضرت گفتند: محمد بن مسلم درد دارد، و امام باقر علیه السلام شربتی که روپوشی داشت با غلامی نزد فرستاد و غلام آن را بمن داد و گفتم که بنوشش که بمن فرموده: برنگردم تا آن را بنوشی، و آن را گرفتم و بوی مشک میداد و نوشیدم و خوشمزه و سرد بود، و چونش نوشیدم غلام بمن گفت: بتو فرماید چونش نوشیدی بیا، در اندیشه شدم که نمیتوانستم پیش از آن از جا برخیزم روی پایم، و چون آن شربت در درونم جا گرفت گویا از بندی آزاد شدم. و بدر خانه او آمدم و اجازه ورود خواستم، و آواز داد که خوبی، در، در، من در آمدم و گریان بودم و بر او سلام دادم، و دستها و سرش را بوسیدم و بمن فرمود: محمد چه تو را میگریاند؟ گفتم؟

قربانت، گریه‌ام بر غربت خود و دوری راه است و کم توانی بر ماندن نزد شما و نگاه به شما.

فرمود: اما کم توانی که خدا وابستگان ما و دوستان ما را چنین ساخته و بلا را بدانها شتابانده، و اما آنچه در باره غربت و دوری از وطن یاد کردی، تو را بامام حسین (ع) همدردیست، که در سرزمینی دور از ما و کنار فراتست و اما آنچه در باره دوری راه و رنج آن گفتمی، راستش مؤمن در این جهان غریب است در میان این مردم وارونه تا روزی که از این خانه دنیا بسوی رحمت خدا رود، و اما آنچه در باره دوست داشتن نزدیک بودن بما و نگاه بما گفتمی و اینکه بر آن توانا نیستی، خدا میداند آنچه در دل تو است و پاداش تو بر او است.

در مناقب بی‌سند مانندش آمده (ج 1 ص 181).

در اختصاص (ص 52) بسندش مانندش آمده.

بیان: تو را بابی عبد الله الحسین پیروست که در غریبی مانند او هستی و اندیشه در حالش غربت را بر تو آسان کند، و اندوه تو را ببرد ...

و در میان این خلق هم غریبی، و آنها را وارونه خواند چون از آدمیت جدا شدند و چون بهائم و چهار پا گردیدند و یا برگشتند از حدود آدمیت بجانوری، یا دلشان وارونه

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 194

شده و چیزی از حق نفهمند یا کنایه از نومیدی و زیانکاریست یا مانند کرده بدترین حال روحی آنها را بدترین حال جسمانی آنها، یا اینکه چون رو گرداندند از بالا رفتن بدرجات کمالات روحانیه و تنها به شبهات جسمانیه نگرانند گویا وارونه‌اند ...

و در نهاییه است، در حدیث ابی هریره «تعس عبد الدنيا و انتکس» یعنی دنیا پرست بسر وارونه باد، و این نفرین بر او است زیرا وارونه در کار خود نومید و زیانکار است، و در حدیث ابن مسعود: بدو گفتند: فلانی قرآن را وارونه میخواند. گفت:

آن وارونه دل است.

خدا میداند آنچه در دل تو است، در مناقب گوید از آن تو است آنچه در دل تو است، و آنچه در رجال کشی است روشنتر است.

85- کتاب المؤمن: بسندش از سعد بن طریف که نزد ابی جعفر علیه السلام بودم و جمیل ازرق نزد او آمد، و بلاهای شیعه و آنچه بدانها رسد گفتگو شد، ابو جعفر (ع) فرمود: مردمی نزد امام سجاد و عبد الله بن عباس آمدند، و عین گفتگوها را کردند و با هم نزد حسین بن علی (ع) آمدند و امام حسین فرمود: بخدا بلا و فقر و کشتار شتابانترند بدوستان ما از دویدن اشتران و از آب سیل بدریاچه خود ... و اگر چنین نبودید دانستیم که از ما نباشید.

86- المؤمن: بسندش از فضیل بن یسار که شنیدم امام صادق (ع) میفرمود:

راستی شیطانها بر سر مؤمن بیشند از زنبورها بر سر گوشت.

87- تمحیص: بسندش از ابی جعفر علیه السلام که چون خدا بنده‌ای را دوست دارد بدو نگرد و چون بدو نگرد یکی از سه را بدو هدیه دهد: یا دردسر، یا تب، و یا درد چشم.

88- نهج البلاغه (ج 2 ص 168 شماره 111 مواعظ و حکم) چون سهل بن حنیف انصاری پس از برگشت از صفین در کوفه در گذشت و دوستتر مردم بود نزد وی آن حضرت فرمود: اگر کوهی مرا دوست دارد از هم بپاشد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 195

سید رضی (ره) گفته: یعنی دوستی بر او فشار آرد و مصائب بر او ببارند و این نشود جز با پرهیزکاران نیک و برگزیده‌های خوب و این مانند گفته او است که هر که ما خاندان را دوست دارد باید آماده فقر باشد، و بسا برای آن تفسیر دیگر شده که اینجا مناسب بیانش نیست.

تبیان (پس از شرح اعراب و لغت کلام رضی (رضی الله عنه) گوید):

لفظ روایت بنقل ابن اثیر در نهاییه روشنتر است: گفته در حدیث علی (ع) است: هر که ما خانواده را دوست دارد باید آماده کند برای فقر تن‌پوشی: یعنی باید زهد ورزد در دنیا و صبر کند بر فقر و درد و تن‌پوش آزار است و رداء دوش. و بقولی جلباب و تن‌پوش فقر اینست که سرا پایش را فقر بگیرد زیرا ثروت از احوال دنیا است میان حب دنیا و حب اهل بیت جمع نشود. پایان.

ابن ابی الحدید گفته: (ج 4 ص 289 ط مصر) ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دوستت ندارد جز مؤمن و دشمنت ندارد جز منافق دو دل. و ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: بلا بمؤمن شتابانتر است از آب بگودیها، و این دو مقدمه را نتیجه‌ای راست اینست که اگر کوهی او را دوست دارد از هم بپاشد. و شاید همین مقصود سید رضی بوده از معنی دیگر که اینجا جای ذکرش نیست. پایان.

و در آن جای تأمل است.

ابن میثم (در شرح نهج البلاغه خود ص 594) گفته: تن‌پوش مستعار است برای دل دادن به فقر و صبر بر آن برای اینکه پوشش فقرند برای کسی که آماده آنها است و در بد خلقی و تنک دلی پدیدار می‌شود، و در سرگرانی که بسا بکفر می‌کشد چنانچه پوشیده شود با پتو، و چون دوستی درست آنان پیروی آنان را باید و شیوه آنان را، و شیوه آنها فقر است، و ترک دنیا و صبر بر آن باید هر دوستی بشیوه فقر باشد و آماده آن گردد و تن‌پوشی از دل دادن و صبر فراهم سازد.

ابن قتیبه این معنا را با تعبیر دیگر آورده، گفته: هر که ما را دوست دارد بکم

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 196

دنیا بسازد و آن را بسر گیرد.

گفته: صبر بر فقر را بمانند تن پوش کرده زیرا فقر را بیوشاند چنانچه تن پوش را، گفته: و گواه این تفسیر است آنچه روایت شده که آن حضرت مردمی را بر در سرای خود دید و فرمود: ای قنبر اینان کیانند؟ گفت شیعه تو یا امیر المؤمنین، فرمود: مرا چه شده که در آنها چهره شیعه نبینم، گفت: چهره شیعه چه باشد؟ فرمود:

شکمهای به پشت چسبیده از گرسنگی، لبهای خشکیده از تشنگی، دیده‌های آشفته از گریه.

ابو عبید گفته: مقصودش فقر در دنیا نبوده، نبینی در میان دوستان آنان مانند دیگر مردم توانگرانی باشند و منظور از فقر در دیگر سرا است در روز رستاخیز، و این سخن را برای پند و نصیحت و تشویق طاعت گفته، گویا چنین اراده کرده که هر که ما را دوست دارد آماده کند برای فقر در رستاخیز آنچه او را در رنج اندازد از عمل ثواب و تقرب بخدای تعالی و نزدیکی بدو.

گفته: و سید مرتضی رحمه الله گفته هر دو توجیه خوبند و گرچه تفسیر ابن قتیبه بهتر است، و اینست مقصود رضی که بسا تفسیر شود بمعنی دیگر پایان سخن ابن میثم.

قطب راوندی پس از ذکر و تفسیر ابن قتیبه و ابی عبید گفته: مرتضی در آن تفسیر سومی آورده، یعنی هر که ما را دوست دارد، خود را مهار کند و بسوی طاعات کشاند، و او را رام کند به شکیبائی بر آنچه نخواهد، فقر اینست که بینی را سوراخ کنند و ریسمانی در آن کشند و با آن رامش سازند، پایان.

و نهان نیست اگر مقصود صبر بر فقر و نهان کردن آن و خودداری از اظهار نیاز باشد بمردم که از آن بتن پوش تعبیر شده چنانچه در آغاز بدان اشاره شد اعتراض ابی عبید وارد نیست که گفته در دوستان خانواده چون دیگران توانگران باشند، زیرا در این صورت خصوص همان مستمندانشان فرمان صبر دارند و دستوریست برای آنان که ندارند و باید صبر کنند و آن را فاش نکنند و دلالت ندارد بر نفی ثروت از شیعه و اما

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 197

خبر یکم بقولی، بسا مقصود از آن سختی دوستی آنان باشد بطور کامل و نزدیک است بقول او علیه السلام راستی کار ما سخت و سختی آور است و تحمل آن را ندارد جز فرشته مقرب، یا پیغمبر مرسل، یا بنده‌ای که خدا دل او را به ایمان آزموده.

و از هم پاشیدن کوه از محبت او برای سنگینی این بار است و سختی مهابتش و چون قول خدا است که (21- الحشر) و اگر فرو آورده بودیم این قرآن را بر کوه میدیدی که خاشع و درهم شکسته بود از ترس خدا و هم قول خدا (73-)

الاحزاب) ما پیشنهاد کردیم امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها رو گرداندند از اینکه آن را بردارند و هراس کردند از آن و ظاهر اینست که مقصود از دوستی در حدیث دوستی عوامانه و میانه نیست، بلکه آن دوستی که مایه همانندی بآن حضرت باشد بوجه کامل و پیروی تمام از او در فضائل و کردارهای نیک باندازه توان، و گرچه پایه بلند او را درک نتوان، و از دسترس وهم و گمان بیرون است و کوه باید از برداشتن چنین بار سنگینی از هم بپاشد.

تتمیم:

در این اخباری که از طریق خاصه و عامه هر دو رسیده دلالت روشنی است بر اینکه پیغمبران و اوصیاء علیهم السلام هم در بیماریهای محسوسه و بلاهای تن چون دیگرانند و بگفته سزاوارتر بآند، برای اینکه ثواب بیشتر برند، و این زیانی پایه بلند آنها ندارد، بلکه پایدار کردن آنها است و بیان اینکه آدمیند، زیرا اگر از آسیبهای بشری آسوده بودند با آنچه از معجزات که داشتند در باره آنان گفته میشد آنچه ترسایان در باره پیغمبرشان عیسی گفتند.

و این تأویل در خبر وارد است، و بلا برای آنها هدیه ایست از خدا برای رسیدن بدرجاتی که بدانها دسترسی نیست جز بلا کشیدن، چنانچه درجاتی باشد که بدانها نتوان رسید جز بشهادت، و خدا منت نهد بر بنده ای که دوستش دارد بدان، برای بزرگ داشت و ارجمندی او، چنانچه در خبر شهادت امام حسین علیه السلام آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 198

را در خواب دید و فرمودش: ای حسین تو را در بهشت درجه ایست که بدان نرسی جز به شهادت.

و جدا کردند بیشتر علماء آنچه را نقص باشد و نفرت انگیز برای مردم از نزدیکی بدانها چون دیوانگی و خوره و پیسی، و دعای پناه گرفتن از آنها بخدا که پیغمبر (ص) میخوانده برای آموختن بدیگران بوده گرچه خود از آنها مصون بوده.

محقق طوسی در تجرید در شمار آنچه باید در هر پیغمبری باشد گفته: عصمت و کمال عقل، و هوش و تیزفهمی و رأی متین و سهو نکردن و آنچه مایه نفرت مردم است از پستی پدران و مادران، و دل سختی و تندى وابنه و مانند آنها و خوردن غذا میان راه.

علامه در شرحش گفته: باید بر کنار باشد از بیماریهای نفرت آور چون ابنه، سلس الریح، خوره، پیسی، زیرا همه اینها مایه نفرت از او است و مخالف غرض بعثت و قوشچی سلس البول را هم بدانها افزوده.

قاضی عیاض از علمای مخالفین در کتاب شفاء خود گفته: خدا فرموده (144- آل عمران) و نیست محمد جز رسولی که رسولانی پیش از او بودند آیا اگر مرد یا کشته شد شماها از دین بر میگردید، و فرموده (78- المائدة) نبود مسیح زاده مریم جز رسولی که پیش از او رسولانی بودند و مادرش صدیقه بود و هر دو خوراک میخوردند و باز فرموده (20-

الفرقان) ما نفرستادیم پیش از تو از فرستاده‌ها جز که می‌خورند خوراک و می‌رفتند در بازارها و فرمود (211- الکهف) بگو همانا من یک آدمم مانند شما که بمن وحی میرسد.

پس محمد و دیگر پیغمبران آدمی بودند، و بآدمیان فرستاده شدند، و اگر آدمی نبودند مردم نمیتوانستند با آنها روبرو شوند، و از آنها بپذیرند، و با آنها گفتگو کنند خدا فرموده (9- الانعام) و اگرش فرشته میساختیم او را مردی مینمودیم که نمیبود جز در پیکر آدمی که بتواند آمیزش کند با مردم، زیرا نتوانند روبرو شوند با فرشته و با او گفتگو کنند و او را به بینند، در پیکره خود او، و فرموده (95- الاسراء) اگر در زمین

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 199

فرشته‌هائی راه میرفتند پابرجا البته فرو آوردیم بر آنها از آسمان رسولی که در روش خدا نمیشود فرشته رسول باشد جز برای هم جنس خود، یا کسی که خدایش برگزیده و نیروی روبرو شدن با وی را باو داده مانند پیغمبران و رسولان خدا.

و پیغمبران و رسولان میانجی میان خدا و مردمند و فرمانهای او را بدانها رسانند و وعد و وعیدش را، و آنها را شناسا کنند بدان چه از امر او ندانند، و از خلق، و جلال و سلطنت و جبروت و ملکوتش که از آنها بیخبرند و نمود و تن و ساختمان آنها وصف آدمی دارند، و برایشان رخ دهد هر آنچه بآدمیان رخ دهد از پدیده‌ها و دردها، و مرگ و نیستی، و اوصاف انسانی و روح و درونشان والاتر از آدمیان دیگر است و وابسته به ملاء اعلی است و هم وصف فرشته‌هایند و سالمند از دگرگونی و آفات معنویه، و در غالب دچار درماندگی آدمیان و سستی آدمیت نشوند.

زیرا اگر درونشان چون برون تنهای بشریت بود تاب نداشتند که از فرشته‌ها چیزی دریابند و آنها را بینند و با آنها گفتگو کنند، چنانچه آدمهای دیگر نتوانند، و اگر تن و برونشان چون فرشته بود، و بر خلاف دیگر آدمیان بود بشر و کسانی که بدانها گسیل بودند تاب گفتگو بآنها نداشتند چنانچه در قول خدا تعالی پیشگو شد.

و تن برونشان چون آدمیان ساخته شده و روح و درونشان بهمراه فرشته‌هایند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دو چشمم بخوابند و دلم بیدار است، و فرمود: من چون شماها نیستم من روز گزارم و پروردگارم مرا بخوراند و بنوشاند پس درونشان پاک است از آفت، و پاکیزه است از کاستی و علت.

و در جای دیگر گفته: پیشداشتمیم که آن حضرت صلی الله علیه و آله و دیگر پیغمبران و رسولان آمدند و تن و برونشان تنها آدم است و رواست بر آنان آفتها، دگرگونیها، و دردها و بیماریها، و نوشیدن جام مرگ که روا باشند بر همه آدمیان و همه اینها نقصان در آنان نباشد، چون کاستی هر چیز بسنجش با اتم و اکمل از نوع خود او است و خدا نوشته بر جهانیان (25- الاعراف) در آن زنده باشید و در آن بمیرید و از آن بیرون روید و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 200

همه آدمیان بر راه دگرگونیها آفریده.

آن حضرت صلی الله علیه و آله هم بیمار میشد و دچار گرما و سرما می‌گردید، و گرسنه و تشنه میشد، و خشم و دلتنگی میگرفت و رنج و خستگی باو میرسیدند، و سستی و پیری داشت، در افتاد و یک نیمه او خراشید و کفار سرش را شکستند و دندانها را شکستند، زهرش نوشاندند، و جادویش کردند و درمان کرد، حجامت کرد و بخدا پناه برد و آنگه مرد و جان داد صلی الله علیه و آله و پیوست برفیق اعلی، و رها شد از خانه آزمایش و بلا.

و اینها نشانه‌های ناچار آدمیند، و بدیگر پیمبران آسیبه‌های بزرگتری از او رسید که بسختی کشته شدند، و در آتش افکنده شدند، آنها را اره بر کردند، و برخی از خدا در پاره‌ای اوقات نگهداشت، و برخی در پناه خدا بودند مانند پیغمبر ما از شر مردم.

و اگر خدا باز نداشت ابن قمیئه را از پیغمبر ما در روز احد، و او را نهان نکرد از چشم دشمنانش نزد دعوت مردم طائف، البته چشم قریش را از دیدار او بست هنگام برون شدن او بسوی غار ثور، و از او نگهداشت شمشیر غوث را، و سنگ ابی جهل و اسب سراقه را، و اگرش حفظ نکرد از جادوی ابن اعصم حفظش کرد از آنچه بزرگتر از آن بود که زهر زن یهودیه بود، و همچنین پیغمبران دیگر گرفتاری داشتند و عافیت.

و این از کمال حکمت خدا بود تا شرفشان را در این موارد پدید کند، و امر آنها را روشن نماید، و سخن آنها را در باره آنها بکمال برساند، و با آزمایش خود آدمیت آنها را ثابت سازد، و اشتباه را از ناتوانان بزداید، تا گمراه نشوند بعجائب معجزاتی که از دست آنها هویدا میشد، چون گمراهی ترسایان بر عیسی بن مریم، و تا در بلاکش آنان دلداری باشد برای امتانشان و مایه وفور ثوابشان باشد نزد پروردگارشان، برای اتمام احسان بر آنها.

یکی از محققان گفته: این پیشامدها و دگرگونیهای نامبرده همانا مخصوص تنهای آدمی آنان بود که غرض از آن روبرو شدن با بشر و مبارزه با آدمیزادها بود که هم شکل آنان باشند، و اما درونشان در بیشتر پاک بود از آن پیشامدها و معصوم بود و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 201

وابسته بملاء اعلی و فرشته‌ها که از آنها دریافت کنند، و وحی را بگیرند و او صلی الله علیه و آله فرموده: دو چشمم بخوابند و دلم بیدار است، و فرمود: راستی من چون سازمان شما نیستم من شب گذرانم نزد پروردگارم، خوراکم دهد و نوشاندم، و فرمود: من آدمی نیستم ولی آدمیم تا بروش من درآیند آدمیان دیگر.

و گزارش داد که راز و درون و جانها بر خلاف تن و برونش باشند و اینکه آفتها که برونش را گیرند از ناتوانی، گرسنگی، خواب و بیداری برونش راه ندارند، بخلاف دیگر آدمیان از نظر درون، زیرا دیگری چون خوابد خواب تن و

روحش را فراگیرد ولی آن حضرت در خواب دلی فهمنده داشت مانند بیداری خود، تا این که در روایتی آمده در خواب از حدث مصون بود چون دلش بیدار بود که گفتیم.

و همچنان جز او چون گرسنه شود تنش ناتوان گردد، و نیرویش سست و همه‌اش بیهوده گردد و او صلی الله علیه و آله گزارش داد که اینها بدوزخ ندهند و او بر خلاف دیگرانست که فرمود: من در سازمان شما نیستم، و همچنین گویم در باره همه این احوال از رنج و بیماری، جادو و خشم که بدرون او راه نداشت، و از زبان او چیزی که او را نشاید شنیده نشده و نه از اندام دیگرش چنانچه بآدمیان دیگر رخ میدهد.

دنباله ایست: محقق طوسی «قده» در تجرید گفته: یک درد آورد نیست زشت که تنها از ماها سر زند و یکی خوب که از خدا تعالی و از ما هر دو، و خوبیش یا برای سزای بدکاریست، یا سودی دارد و یا زیانی را بردارد که فزونی دارد بر آن درد چون شیوه بر آن جاریست یا برای رفع زیانست.

و رواست که در مورد سزا کیفر بدکاری باشد، و صرف لطف در درد آوردن مکلف برای حسن آن بس نیست، و اختیار دردناک در حال آن شرط حسن آن نیست، عوض سودیست برای پاداش بی‌بزرگداشت و احترام که بر خدا بایست بشود در برابر دردها که فرود آرد بنده‌ها، و در برابر تقویت منافع کسی برای مصلحت دیگری و هم در برابر غمناک کردن مکلف و هر بنده دیگر، خواه باستناد علم بدیهی باشد، یا علم

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 202

از روی دلیل، یا گمان غم‌آور.

نه آنچه مستند باشد بکار خود بنده که عوض آن بر خدا نباید، و یا فرمان دادن بنده‌هایش بکار زیانبخش و مباح کردن آن، یا توانا کردن نابخرد بدان، چون کودک و دیوانه، بخلاف سوختن دنبال افکندن در آتش یا کشتن در گواهی دروغ، و عدالت بر خدا بایست است بحکم خرد و دلیل شرع، و روانیست ستمکار را بستم تمکین کند بی‌عوض نقدی که برابر ستم او باشد و آن را جبران کند.

و اگر ستم‌دیده بهشتی باشد، عوضهائی که او را باید بخش بر اوقات کند، یا بمانند آنها بر او تفضل نماید، و اگر دچار عقابست در عوض جزئی از عقابش را بیندازد بطوری که سبکی آن پدید نشود بواسطه پخش کردن آن مقدار ناقص بر اوقات، و واجب نیست پیوسته بودن و همیشگی عوض برای نیکو بودن آنچه بر مختار با درد فزون است گرچه دنباله آن بریده شود، و نباید عوض در دنیا باشد برای احتمال مصلحت در تأخیر آن، و دردناک بودن قطع عوض منع می‌شود.

با اینکه آن محل نزاع نیست، در اینجا، و لازم نیست که بصاحب آن فهماند که عوض است و سود معینی نباید و اسقاط عوض دردها نشاید، و عوض بر خدا واجب است که فزوده شود تا اندازه‌ای که هر خردمند بدان خوشنود گردد و بر ما واجب است باندازه برابر.

و علامه نور الله ضریحه در شرح آن گفته: بدان که ما بیان کردیم که لطف و صلاح بینی هر دو واجبند و آن بر دو بخشند مصالح دینی و مصالح دنیوی که سودهایی در دنیا باشند، و مصالح دینی یا زیان آورند برای مکلف (چون دادن زکاة و جانبازی در جهاد) یا سود بخشند، و از بخش زیانند دردها، بیماریها، و جز آنها از مردنها و گرانی و قحط، و سودها مانند تندرستی و وسعت روزی و ارزانی.

مردم در باره نیکی درد و زشتی آن اختلاف دارند، ثنویه دو خدائی، معتقدند هر گونه درد زشت است، و جبریان گویند هر آنچه از خدا است نیک است، و بکریه

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 203

و اهل تناسخ و عدلیه برخی را نیک دانند و باقی را زشت و در وجه نیکی آن هم اختلاف دارند- تا گوید- معتزله گویند بچند شرط نیکو است:

- 1- برای سزاواری دردناک.
- 2- برای سود بزرگی که بدردناک پرداخت شود.
- 3- برای دفع زبانی بزرگتر از آن درد.
- 4- بشیوه عادی انجام شود، چنان کاری که خدا کند با کسی که زنده است و ما او را در آتش افکنیم.
- 5- اینکه برای حفظ جان انجام شود چنانچه ما درد آوریم کسی را که آهنگ کشتن ما دارد، زیرا چون بدانیم درد آوردن شامل یکی از این وجوه است، بطور قطع آن را نیکو دانیم، و شرط خوبی درد ابتدائی که خدا ببندد وارد کند اینست که دارای لطف باشد برای دردناک یا دیگری، زیرا دردی که سود بیشتر از خود ندارد که بملاحظه آن دردناک آن را برگزیند ستم باشد، و اگر لطفی ندارد بیهوده باشد، و هر دو زشتند و بر خدا روا نیستند، و از این رو ابو هاشم در بیماری کودکان با وجود عوض بیشتر دارا بودن لطف را برای مکلف دیگر لازم دانسته.

مصنف (محقق طوسی) چون ابی حسین بصری روا داشته که دردها در کفار و فساق کیفر آنان باشد، و قاضی القضاة از آن منع کرده و عقیده دارد بیماریهای آنان محنت است نه کیفر، و مصنف چون قاضی و شیخین گفته: صرف لطف در حسن دردمندی کفار بس نیست بلکه عوض باید بخلاف جمعی که آن را پس دانستند و اگر فرض شود لذتی هم در لطف

دارای درد باشد آیا سزد که خدا تعالی آن درد را بزنده دهد برای اینکه لطف در باره دیگری باشد با عوضی که مکلف پذیرد گر بدو پیشنهاد شود ابو هاشم گفت: آری، و ابو حسین گفته: نه، و مصنف هم پیرو او شده.

و شرط نیست در حسن دردی که خدا آغاز کند پسندیدن دردناک عوض بیشتر از آن را در حال حاضر، و اینکه گفته عوض بی‌پیرایه بزرگداشت و احترام است برای اینست که از ثواب طاعت جدا باشد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 204

و آنچه در آن عوض بر خدای تعالی برای مستحق بایست دانند چند چیز است:

- 1- دردمند کردن بنده به بیماری و مانند آن.
- 2- تفویت سودها که از خدا برای صلاح دیگری انجام شود، پس اگر خدا تعالی پسر زید را بمیراند و میدانسته اگر ماند پدر از او سودی برد بر خدا باید که پیدر عوض دهد از منافع فرزندش و اگر میدانسته برایش سودی ندارد، زیرا او پیش از سودمندی خواهد مرد، عوضی نباید چون سودی خدا از او تفویت نکرده، و از این رو اگر مالش را تلف کند عوض باید، خواه بداند آن را یا نه، زیرا تفویت سود چون دادن درد باشد، و اگر دردی باو داد و نفهمید عوض باید و همچنین اگر سودی از او قرار دهد و نفهمید و مرا در این باره تأمل است.
- 3- غمناک کردن که خدا وسیله غم فراهم کند و اگر غم از خود بنده باشد عوضی بر خدا تعالی ندارد.
- 4- فرمان خدا بنده‌هاش را بدردناک کردن جانوران یا مباح کردن آن برای خوردن و جز آن خواه فرمان واجب باشد چون قربانی در حج یا مستحب چون قربانی دیگر که عوض همه اینها بر خدا است.
- 5- نابخرد را چون درنده‌ها وحشی و پرنده‌های شکاری و خزنده‌ها را مانند مار و کژدم تسلط دهد بر آزار آدمی که نزد عدلیه مورد اختلاف است و چهار قول دارد.

1- عوض بر خدا باید مطلقا که به جبائی وابسته‌اند.

2- عوض بر آنست که آزار دهد، از ابی علی نقل شده.

3- در اینجا نه عوض بر خدا است و نه بر جانور.

4- قاضی گفته: اگر جانور ناچار باشد از آزار کردن عوض بر خدا است و گر نه بر خود جانور است، و چون کودکی را در آتش افکنیم و بسوزد آزار کن و سوزاننده خدا است و عوض آن بر ما است و نیک است چون آزار طبق حکمت بایست

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 205

بوده برای اجراء شیوه آفرینش و خدا ما را غدقن کردن از این کار، و گویا آنکه افکنده است آزاررسانست و عوض بر ما است نه بر خدا. و همچنین اگر دو گواه دروغ نزد حاکم بر قتل اقامه شوند که عوض بر گواهانست، نه بر خدا که قصاص را واجب کرده و نه بر امام که انجام داده و بر آن دو عوض نباید، چون بگواهی آن گواهان بر امام لازم شده آزار دهد بحکم شرع، و گویا آزار کن گواهان بودند زیرا پذیرش گواهی یک شیوه شرعی است که باید انجام شود طبق قانون چون شیوه‌های حسی و تکوینی.

و عدلیه خلاف دارند در اینکه انتقام و کین ستانی بر خدا باید یا نه؟ گروهی گفتند بر خدا باید که انتقام ستمدیده را از ستم‌گر بستاند بحکم خرد زیرا او سرپرست بنده‌ها است و نظرش چون نظر پدر است بر آنها.

و دیگران گفتند از دلیل شرعی خدا را باید نه بحکم خرد و مصنف (ره) آن را بحکم خرد و شرع بر خدا لازم شمرده و آیا سزد خدا ستمگری را نیروی ستم بخشد که عوضی حاضر برای جبران آن ندارد؟ مصنف (ره) گفته: نه، عدلیه در اینجا خلاف دارند.

ابو هاشم و کعبی گفتند: آری ولی کعبی گفته: رواست ستمگر بمیرد و برابر ظلم نداشته باشد و خدا عوض را بستمدیده تفضل نماید و باو بدهد، و ابو هاشم گفته:

نه، بلکه تقیه لازم است زیرا انتقام واجب است و تفضل واجب نیست و روا نیست واجب به جائز مشروط شود.

سید مرتضی (ره) گفته: تقیه هم نیز تفضل است و نمیتوان انتقام را بدان وابست و از این رو عوض فوری باید و مصنف هم آن را پسندیده.

و بدان که عوضخواه یا بهشتی است یا دوزخی اگر بهشتی است و گفتیم عوض تا همیشه است بحثی نیست و اگر گفتیم پایان یابد اعتراض شود که قطع او خود درد و آزار باشد. و از دو راه باین اعتراض پاسخ دادند:

1- عوض را بخش بر اوقات بسیار کنند و باو رسانند که قطع آن را در نیابد و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 206

آزاری نکشد.

2- خدا پس از پایان آن بوی تفضل کند و مانندش را همیشه باو برساند تا آزاری و دردی بر او نباشد و اگر دوزخی است و سزاوار کیفر خدا باندازه عوضی که بایدش از کیفر او کاهد زیرا بحکم خرد سود رسانی با دفع زیان جدا نباشد از هم، و چون کیفرش سبک گردد و آزارهایش کلان باشد داند که کیفرش پس از اینکه این قدر از آن کاسته شده سخت تر باشد، و از این رو آسایشی ندارد.

یا گوئیم خدا تعالی عوض آزارهایش را چنان بر اوقات کیفرش بخش کند که سبکی کیفر را نیابد.

خلاف دارند که دوام عوض بایست یا نه؟ جبائی گفته: آری، ابو هاشم گفته:

نه، و مصنف آن را پسندیده و لازم نیست بعوضخواه بفهمانند که فراوانی در زندگی او عوض است برای او بخلاف ثواب که باید دانسته باو پرداخت شود. و بنا بر این می شود خدا در دنیا برخی از عوضخواهان نامکلف فراوانی دهد و نفهمند که عوض است، و اینکه کین کشد برای برخی از برخی در این جهان و بازگشت آنان در دیگر سرا بایست نیست، عوض سود خاصی نیست بلکه با هر سودی که دلخواه عوض ستانست پرداخت می شود، بخلاف ثواب که باید از جنس لذتهای شناخته مکلف باشد.

نمیشود عوض را گذشت کرد و بخشید از طرف عوضخواه نه در دنیا و نه دیگر سرا خواه بر خدا باشد یا دیگری.

این گفته ابی هاشم و قاضی است و ابو الحسین عقیده دارد که اگر عوض بر ما باشد می توان با گذشت عوضخواه ساقط گردد و ستمگر از ستمکش حلالیت طلبد و او حلالش کند بخلاف عوضی که بر خدا است که اسقاط ندارد، زیرا اسقاطش از خدا بیهوده است زیرا سودی برای خدا ندارد.

وانگه پس از اینکه دلیل قاضی را بر عدم صحت همه آن بطور مطلق آورده گفته: موجد نزد من جواز بخشش آنست زیرا حق او است و بخشش آن سود دارد برای طرف و می شود حق را بدو وا گذاشت، و بنا بر این اگر عوض بر خدا باشد می شود

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 207

عوضخواهش آن را به بنده دیگری بخشد اما ثواب طاعت که بر خدا باشد نمیشود بدیگری بخشید و خود را بی بهره کرد، زیرا بعنوان ستودن داده شود و بنا ستوده نتوانش داد.

وانگه گفته: عوضی که بر خدا باید لازم است بیش از آزار و دردی باشد که از کار خدا یا فرمانش یا اباحه و یا مسلط کردن نابخرد بوده و آن فزونی رضایت بخش هر خردمندی باشد بدان عوض در برابر این آزاری که کشیده زیرا اگر نباشد ستم با دید گردد، و اگر برابر همان درد و آزار باشد آن را گویا نبود کرده و چیزی عاید دردناک نشده.

ولی عوضی که بر ماها باید برابر همان آزار و درد شاید یا آنچه که سود را از میان برده است، زیرا فزونتر از آنچه غرامت است ستم است بر عوض ده و غرامتی که در عهده است آن را از زشتی ستم برنیاورد، و نباید بدان اندازه باشد که درد و آزار از خدا شرط کردیم. پایان.

خلاصه آنچه علامه در این باره ذکر کرده و آن را با همه درازی آوردیم تا آگاه شوی بر آنچه اصحاب ما به پیروی از معتزله گفتند، بیشتر دلیلهای که بر همه دعواهای خود آوردند علیل باشند و بلکه برخی از آنها مخالف بسیاری از آیات و اخبار است، و نقل آن و شرح و تفصیل آن مناسب این کتاب نیست و خدا داناتر است بصواب، و پاره‌ای از گفتار در این باره بزودی آید.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 208

باب سیزدهم مؤمن در زیر پرده است و کارش تقدیر نشود

گویم: ان شاء الله تعالی شماره‌ای از اخبار را در این باره ضمن دو باب از ابواب کتاب العشره بیاوریم چنانچه خواهی دانست و باید در اینجا پاره‌ای از آن را یادآور شویم.

1- در علل الشرائع (ج 2 ص 247) بسندش تا امام صادق علیه السلام که مؤمن مکفر است و زیر پرده برای آنکه نیکی او بالا رود بسوی خدا عز و جل و در میان مردم منتشر نگردد، و کافر مشهور شود زیرا نیکی او در میان مردم منتشر گردد و باآسمان بالا نرود.

2- علل الشرائع بسندش از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله زیر پرده بود و نیکوئی او تقدیر میشد و نیکی و احسانش بر قرشی و عربی و عجمی همه شایان بود و احسان کی بزرگتر است از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این مردم و هم‌چنین باشیم ما خاندان زیر پرده نهان و احسان ما قدردانی نشود و خوبان مؤمنان هم زیر پرده باشند و احسانشان قدردانی نشود.

3- کافی (ج 2 ص 251) بسندش از امام صادق علیه السلام که مؤمن مکفر است و زیر پرده، و در روایت دیگر است که آن برای اینست که نیکی او باآسمان برآید، و در

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 209

میان مردم منتشر نگردد، و کافر قدردانی شود.

بیان: گویا مقصود از علت اینست که چون نیکی او خالص برای خدا است و پسند او نمیخواهد خدا پاداش در دنیا داشته باشد و نعمت او زیر پرده میماند تا ثواب دیگر سرایش کامل باشد، و کافر چون شایسته ثواب دیگر سرا نیست پاداش دنیا دارد چون عبادتهای شیطان.

و بقولی این برای آنست که مؤمن نیکیش را از مردم نهان کند، و خود نمائی و شهرت طلبی ندارد و بسوی خدا بالا رود و در مردم منتشر نشود، و کافر آشکارا برای خودنمائی و شهرت طلبی کار کند و در مردم منتشر گردد، و خدایش نپذیرد و بدرگاه او بالا نرود.

و بقولی کارهای نیک بسیار دارد که جز خدا و آموخته‌های وحی او ندانند زیرا نیکی او همان دادن پول و کالا نیست بلکه مانند زنده بودن مردم است بوجد او، و مانند آنها از نعمتهای بزرگ نهانی.

و بسا گفتند: برای اینست که مؤمن نیکی به ناتوانان و مستمندان کند که نزد مردم آبرویی ندارند و نامور نیستند و از این رو نیکی او زبانزد مردم نشود، و کافر به معروفترین و شاعران و مردان نامور نیکی کند و پر آوازه شود.

اگر گوید: برخی این توجیهاات منافی است با آنچه در باب ریا خواهد آمد که خدا تعالی کردار خالص را پدیدار کند، و در چشم مردم بیش نماید، و هر کس برای مردم کاری کند خدایش در دید مردم اندک سازد.

گوئیم: می‌شود این اخبار را حمل بغالب کرد و آن دیگر را بکمیاب و نادر، یا این را بمؤمن خالص و آن را بدیگران، یا این را بر عبادت مالی و آن را بر عبادت بدنی.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 210

باب چهاردهم نشانه‌های مؤمن و صفات او

آیات قرآن مجید:

1- الانفال آیه 2- همانا مؤمنان آناند که چون ذکر خدا شود دلشان بترسد و چون آیات خدا بر آنها خوانده شود ایمانشان بیافزاید و بر پروردگار خود توکل دارد.

3- آنان که برپا دارند نماز را و از آنچه روزیشان کردیم انفاق میکنند (در راه خدا) 4- آناند همان مؤمنان درست دارای درجه‌های بلند نزد پروردگارشان و روزی ارجمند.

2- التوبه آیه 71 مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه دوستان یک دیگرند وادارند به نیکی و باز دارند از زشتی و برپا دارند نماز و بپردازند زکات و فرمان برند خدا و رسولش را آنانند که رحمت خواهد کرد خدایشان زیرا خدا عزیز است و حکمتدار.

3- یوسف آیه 106 و بیشترشان نگرند بخدا جز که همان مشرکانند.

4- المؤمنون آیه 1 البته رستگارانند مؤمنان 2- آنان که در نمازشان خاشعند 3- و آنان که از بیهوده روگرداندند، 4- و آنان که زکات پردازند، 5- و آنان که خود- دارند از بیگانه، 6- جز با همسران و کنیزان خود که سرزنی ندارند 7- و هر که بجوید از پس آن بیگانه را همانها بید تجاوزه کاران 8- و آنان که سپرده‌ها و پیمان خود

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 211

را رعایت‌کننده‌اند 9- و آنان که بر نمازها مواظبند که در وقت بخوانند 10- آنانند همان ارث بران 11- آنان که ارث برند بهشت فردوس را هم آنان در آن جاویداند.

5- القصص آیه 25 آنان که کتابشان دادیم پیش از آن قرآن همانها بدان گرونده‌اند.

53- و چون خوانده شود بر آنها گویند باورش داریم راستی که آن درست است از سوی پروردگار ما راستی ما از این پیش مسلمان بودیم 54- آنانند که دو بار مزد دارند بدان چه شکیبیا بودند و بخوشی بدی را جلو گرفتند و از آنچه روزیشان کردیم انفاق کنند 55- و چون بشنوند سخن ناهنجار از آن روگرداندند و گویند کردارهای ما از خود ما و کردارهای شما از خود شما سلام بر شما نادانها را نخواهیم.

6- الم سجده آیه 15- همانا بگردند آیات ما آنان که چون یادآوری شوند بدانها پیشانی بر خاک نهند برای سجده و تسبیح کنند بسپاس پروردگارشان و آنان بزرگی نوزند 16- دوری کند پهلویشان از بسترهاشان بخوانند پروردگارشان را از ترس و طمع و از آنچه روزیشان دادیم انفاق کنند 17- نداند کسی آنچه نهان شده برایشان از چشم روشنی به پاداش آنچه میکردند 18- آیا آنکه مؤمن است چون آن باشد که نافرمانست برابر نباشند 19- اما آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند بهشتهائی جایگاه دارند برای پذیرائی پاداش آنچه میکردند.

7- حمعسق آیه 36 و آنچه نزد خدا است بهتر است و پاینده‌تر برای آنان که گرویدند و پروردگارشان توکل کنند 37- و آنان که کناره کنند از گناهان بزرگ و هرزگیها و چون خشم گیرند درگذرند 38- و آنان که پذیرا شدند پروردگار خود را و برپا داشتند نماز و کارشان بمشورت با هم است و از آنچه روزیشان دادیم انفاق کنند 39- و آنان که چون ستم شوند کین کشند و یاری شوند 40- سزای بدی بدی است مانند آن و هر که بگذرد و اصلاح کند مزدش بر خدا است راستی او ستمکاران را دوست ندارد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 212

8- الفتح آیه 29 محمد رسول خدا است و آنان که با اویند سخت گیرند بر کفار و مهربانند بهم دگر بینی آنها را رکوع کن و سجده کن میجویند فضل خدا و رضای او را، نمود آنها در چهره‌شان از اثر سجده کردند، این نمونه آنها است در تورات و نمونه‌شان در انجیل زراعتی است که جوانه زده و کلفت شده و بر ساق خود برپا است پسند زراعتکارانست تا بخشم آرد بدانها کافران را، نوید داده خدا بآنان که گرویدند و کارهای خوب کردند از آنها آمرزش و مزد بزرگی را.

9- البینه آیه 5 و فرمان ندارند جز که پیرستند خدا را با اخلاص در دین او او به یکتاپرستی و راستی و برپا دارند نماز را و پیردازند زکات را و اینست دین استوار تا فرماید- راستی آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند آنان همان بهتر مردمند 8- پاداششان نزد پروردگارشان بهشتهای پابرجا و جاوید است که روان باشد از فرود آنها جویها در آن باشند جاوید تا همیشه، خشنود باشد از آنها خدا و خشنودند از او، آن برای هر کس است که بترسد از پروردگارش.

تفسیر آیات: مؤمنان در (2- الانفال) مؤمن کاملند بقولی و توکل آنان واگذاری هر کارشانست بخدا در بیم و امید و حق ایمانشان اینست که دارای مکارم اخلاق و کردار نیک و پایه‌هاشان نزد خدا ارجمندی و والائی و آمرزش گناهان گذشته آنها است و روزی ارجمندی دارند در بهشت، و بقول علی بن ابراهیم در باره امیر مؤمنان و ابی ذر و سلمان و مقداد فرو شده.

دوستان یک دیگرند (71- برائت) و یاران و یا سرپرست کارهای هم.

جز اینکه مشرکانند (106- یوسف) بقولی در پرستیدن جز خدا یا باینکه دانشمندان خود را ارباب گیرند، یا برای خدا پسر سازند، یا نور و ظلمت را دو مبدء جدا دانند یا از نظر تأثیر اسباب در امور و مانند آن، و تفسیر آن در اخبار خواهد آمد که منظور شرک در طاعت است از شیطان و یا یاری خواستن و توسل بجز خدا و مانند آنها رستگاران مؤمنان (در مؤمنون) از امام باقر (ع) که مؤمنان مسلمند و نجیب باشند که خاشعند در

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 213

نماز خود، و بقول علی بن ابراهیم دیده فرو گیرند و دل بدان دهند، و بروایتی دیده بزمین دوزند، و تفسیرش در کتاب صلاه آید.

و در برخی اخبار لغو به سرود و ملامتی تفسیر شده، و در برخی بهر گفتاری که ذکر خدا در آن نیست، و در برخی بگوش گرفتن داستانها و در برخی اینست که کسی بتو سخنی بندد بناحق، یا وصفی از تو کند که نداری و باید از آن رو گردانی.

رعایت امانت و عهد با خدا و یا مردم وفاء بدانست و اصلاح آن و محافظت بر نماز مواظبت بر اوقات و احکام آن و از امیر مؤمنانست که این آیه در باره من فرو شده آنان که کتابشان دادیم (در قصص) بقولی در باره مؤمنان اهل کتاب فرو شده که گفتند ما قرآن را کلام خدا دانیم و از این پیش مسلمان بودیم چون در کتابهای پیشین یادآور بوده در برابر صبر آنها از امام صادق علیه السلام که مقصود صبر بر تقیه است، و حسنه تقیه و سیئه فاش کردن راز ائمه، و بقول علی بن ابراهیم خود امامانند علیهم السلام که جلو بدی مخالفان را بآنان به نیکیهای خود میبندند و در راه خیر هزینه مینهند و چون سخن بیهوده شنوند و از آن رو گردانند، و بقول علی بن ابراهیم لغو دروغ است و لهو و سرود و گفته همان امامانند علیهم السلام که از همه اینها روگردانند، و گفتند لغو گویان سلام بر شما خدا حافظ برای بدرود آنها.

چون یادآور شوند بدانها (15- السجده) و پند داده شوند بسجده افتند از خوف عذاب خدا ... در مجمع البیان (ج 8 ص 331) از امام باقر و صادق علیهما السلام که نماز شب خوانانند که از بستر برخیزند برای نماز - و از امام صادق علیه السلام که کردار خوبی از بنده خدا نباشد جز که در قرآن ثوابی برای آن آمده مگر نماز شب که خدا از کلانی آن بیانش نکرده.

و کارهاشان بمشورت میان آنها است (38- الشوری) بقول علی بن ابراهیم در هر کار دینی با امام مشورت کنند که نیاز دارند آنان کین کشند از کسی که بدانها ستم کند بی تجاوز از حد، و بقولی یک دیگر را یاری کنند، و بقولی مؤمنان را دو دسته کرده

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 214

یکی گذشت کن (و یکی کین ستان) و بقولی آنها را بدلیری ستوده پس از ستودن به فضائل مهم و آن منافات ندارد با ستودن آنها بگذشت زیرا گذشت دلیل ناتوانی کسی است که از او گذشت شده، و کین خواهی اشعار دارد بایستادگی در برابر دشمن و بردباری برابر در مانده پسند است و برابر زور گو ناپسند زیرا او را گستاخ کند و بستم وادارد هر که بگذرد سازش کند با مخالف مزدش با خدا است وعده ایست مبهم که دلیل بزرگی موعود است.

در مجمع البیان (ج 9 ص 34) از پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده که روز رستاخیز جارچی جار کشد هر که مزدش با خدا است ببهشت رود، گویند کیست که مزدش با خدا است پاسخ دهند گذشت کننده های از مردم بی حساب به بهشت روند.

محمد رسول الله (29- الفتح) بیان مورد گواهی است که فرموده خدا برای گواه بس است یا آغاز سخن است می بینی آنها در رکوع و سجودند زیرا در کار نمازند بیشتر اوقات و ثواب و رضوان خدا را جویند، سیمای چهره شان که نشانه ایست بر پیشانی آنها از بسیاری نماز خواندن، و از امام صادق علیه السلام که آن اثر بیخوابی برای نماز خواندنست.

این نمونه آنها است در تورات که ستایش شگفت آور نامبرده در آنست و خدا گزارش آن را در تورات داده و در انجیل است که نمونه‌شان چون زری است که نهال برآورده و نیرو داده شده و کلفت شده و بر ساقش استوار گردیده که پسند زراعتکارانست از پری و نیرو و کلفتی و خوش نمائی.

بقولی این مثل صحابه پیغمبر است که در آغاز اسلام کم بودند وانگه بسیار شدند و استوار و کارشان پیشرفت که مردم در شگفت شدند تا کفار بخشم آید از آنها.

در مجالس صدوق است که در باره علی علیه السلام فرو شده و آنان که در رستاخیز زیر پرچم اویند که جار زنند راستی پروردگار شما میفرماید برای شما نزد من آمرزش و مزد بزرگی است که بهشت است.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 215

اخلاص دارنده در دیندی برای او (5-البینه) که شرک نیاورند بدو و از هر کیش باطل رو آرند به یکتاپرستی او آنست کیش پایدار، آنانند بهترین آفریده‌ها، در اخبار است که آنان علی علیه السلام و شیعه اویند (رجوع کن به سعد السعود: 108) اخبار باب:

1- کافی (ج 2 ص 47) بسندش از امام صادق علیه السلام که شایسته است در مؤمن هشت خصلت باشد: سنگین و آرام باشد در برابر پیشامدهای لرزاننده، شکیبیا باشد در بلا دیدن، شکر گزار باشد در آسایش و خوشی، قانع باشد بدان چه خدا روزیش کرده، بدشمنانش ستم روا ندارد، و برای دوستانش ناروا نکند، تن خود را در رنج اندازد، و مردم از او در آسایش باشند. راستی دانش دوست مؤمن است، بردباری وزیر او و خرد فرمانده لشکر او، و نرمش برادرش، و نیکی کردن پدرش.

در کافی (ص 230) بسندش مانندش آمده.

و در خصال (ج 2 ص 38) بدو سند و در تمحیص از آن حضرت مانندش آمده.

بیان: نزد پیشامدهای لرزاننده و فتنه‌ها که مردم را ربایند و در دین شک کنند و بسا کافر شوند.

شکیبیا باشد نزد بلا که آزمایش شود بدان خوب باشد یا بد و بیشتر در بد بکار رود و در اینجا هم همان است.

شکیبیائی خود داری است بر کارهای دشوار و رخ دادهای ناهموار، و بی‌اعتراض بر آنها که مقدرند، و شکوه نکردن و بیتابی نداشتن و آن بزرگترین خصلت ایمانست.

شاکر باشد در فراوانی از نعمت و فراوانی وسعت عیش، و شکر اعتراف بنعمت است از برون و درون با شناخت بخشنده آن و بکار بردنش در آنچه فرموده، و شکور بسیار شکرکننده است و قناعت کن بدان چه خدایش روزی کرده و آز او را بدنبال مال حرام نکشاند و بلکه شبهه‌ناک و عمر را در باره گرد آوردن آنچه بدان نیاز ندارد نگذراند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 216

و ستم نکند بر دشمنان و نه بر دوستان که شایسته‌تر است.

و بر خود بار نکند برای دوستان آنچه تاب آن را ندارد، و این سخن چند تفسیر دارد:

1- بکسی ستم نکند بخاطر دوستانش.

2- گناه نوزد برای خاطر آنها چون گواهی دروغ بسود آنها، یا نپنهان کردن گواهی بر آنها، یا کوشش ناروا برای انجام کار نامشروع آنها.

3- بر خود بار نکند و بعهده نگیرد برای دوستان آنچه را نتواند از عهده بر آید.

تنش از او در رنج است بکار عبادت، و روگردانی از رسوم و عادات تن پروران، و کوشش در کمک بمؤمنان، و مردم از او در آسایشند که بدانها دستی نیندازد و کمکشان کند.

دانش دوست مؤمن است که از او سود برد و در دنیا و دیگر سرا از او جدا نشود و او هم باید از دانش جدا نگردد، و آن را بیجا بکار نبندد.

بردباری وزیر اوست که او را در کار دنیا و دیگر سرایش کمک کند چون وزیر که خیرخواه پادشاه است و عقل فرمانده لشکرهای او است برای دفاع از وسوسه‌های شیطان و یورشهاشان، و انجام کارهای خوب و اخلاق پسندیده و همه پیرو خردند چنانچه در باب لشکرهای عقل گذشت.

و در سند دوم کافی و کتب دیگر است که: صبر فرمانده لشکرهای او است و آن هم چنین است و نرمش و مدارا برادر اوست با دوست و دشمن و مایه انجام کارهای او است چون برادر که با اوست و جدا نشود یا کمک کار و سود رسان است.

2- کافی (ج 2 ص 231) بسندش از امام سجاد علیه السلام که مؤمن خاموش باشد تا سالم ماند، و سخن گوید تا سود جوید، سپرده‌اش را بدوستان نگوید، و گواهی را از بیگانه‌ها نپنهان نسازد، هیچ کار خیری را برای خودنمائی نکند و برای

شرم از دیگران وانهد، اگرش تعریف کنند و از آنچه گویند بترسد، و از آنچه از کارهای او ندانند که ناشایسته است
آمرزشخواهد، گفته آنکه نداند درون او را وی را گول نزنند، و از

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 217

آمار آنچه کرده هراسانست.

سودجوئی از سخن برای دیگر سراسر است یا فزودن دانش نه تنها نمایش آن.

کتمان گواهی بیگانه‌ها در نژاد و یا ناآشناها نکند چه رسد بخویشان و آشنایان و در یک نسخه بجای بیگانگان دشمنان
آمده.

میترسد آنچه در وصف او گویند مایه غرور و خودبینی او شود، ترس دارد از اینکه خدا و نویسندگانه‌های اعمال همه کار او
را آمار گیرند.

3- کافی بسندش تا امام صادق علیه السلام که مؤمن در دین نیرومند است و با نرمشی که دارد انجام سنج ایمانش با باور
است، و آزمند فقه و دانستن است، و در رهنمائی نشاط دارد، و در کار خیر استوار است، دانش او بهمراه بردباری، و زیر
کیش با سازگاری است، سخاوتش در حق و راستی است و ناتوانگری میانه‌رو و اقتصادداریست در نداری زیور نما و در
توانائی گذشت دارد از مجرم، فرمانبریش برای خدا در خیر خواهی است و از شهوت خوددار است، و در رغبت پارسا، در
جهاد آزمند، و در نماز کار گزار و در سختی شکیبیا.

در برابر ناگواریهای تکان دهنده خوددار و در بد آمدها شکیب دار، و در خوشی شکر گزار، غیبت نکند، و بزرگی نفروشد،
و قطع رحم نسازد، نه سست است و نه بد خلق و نه سخت دل، چشمش بر او پیشی نگیرد، و شکمش او را رسوا نکند و
فرجش بر او چیره نگردد، بمردم حسد نوزد، سرزنش شود و سرزنش نکند، یار ستمکش است و دلسوز مستمند.

خودش از او در رنج است، و مردم از او در آسایش، دل بعزت دنیا نبازد، و از خواریش بیتابی نکند مردم را مهمی است
که بدو رو کرده‌اند و او را مهمی است برای خود که در آن اندر است، در داوری او کاستی دیده نشود و در رای او سستی
نباشد، و در دینش اهمالی ندارد، و رهبری کند هر که با او شور کند و کمک دهد بهر که از او کمک خواهد، و بگریزد از
بد زبانی و نادانی.

بیان: انجام سنجی دارد در نرمش، یک فاضلی گفته: انضباط و بیداری دارد

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 218

در کارهای دین و دنیايش آميخته بنرمي طبع است بي‌بدخلقي و تندی با همکارانش، اين فضيلت داد و دهش است در معامله با مردم، و بسا که از تواضع باشد، و بسا از زبونی و ضعف نفس، و نخست مطلوب و همراه با حزم در کارها است و مصلحت بينی برای خود، و دوم خلق پست است و نمیشود با حزم باشد، زیرا زبون از هر پیشامد تأثیر پذیرد.

ایمان در يقين که همراه آنست و بدان رسیده در باره همه معتقدات یا در ثواب و عقاب، یا در قضاء و قدر چنانچه در باب يقين دانستی.

و در فقه و مسائل دینی و معرفت آنها آزمند است، یا در عبادت با دانستن مسائل دین، و شیفته عبادتست با مسأله دانی و شناخت اصول دین که در تفسیر قول خدا (82- طه) **من تاب و عمل صالحا ثم اهتدی گذشت ...**

و نیکو کاری با استواری در دین که خدا تعالی فرموده (33- الاحقاف) آنان که گفتند پروردگار ما خدا است وانگه استوار و پایدار ماندند یا آنکه استوار ماندند بر کار نیک و آن را بجای خود انجام دادند، زیر کند در نرمش با مردم نه چون زیرکهای کارهای دنیا که خواهند بر مردم چیره باشند و آزارشان کنند یا اینکه زیرکی در نرمش دارند و آن را در جای خود بکار برند و در جز آن تند باشند.

سخاوت در حق و راستی در باره حقوق واجبه، نه در امور بیهوده چنانچه وارد است سخاوت‌مندتر مردم آنکه زکات مالش را بپردازد، یا در آن درستی رعایت کنند و باسراف و تبذیرش نکشانند، و مؤید آنست که فرمود: با توانگری میانه‌روند و نه اسراف کنند و نه تنگ گیرند در حال ثروت و یا بی‌نیازی از مردم.

طاعت در نصیحت برای خدایا پیشوایان مسلمانان یا برای مؤمنان، یا همه اینان، و نصیحت برای خدا اینست که در عبادت او با اخلاص باشد.

در نهاییه است: که در حدیث است: دین نصیحت برای خدا است و رسولش و قرآنش، و امامان مسلمانان و همه آنان، نصیحت خیرخواهی است برای طرف و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 219

بمعنی پاکی است، و نصیحت برای خدا اعتقاد درست بیگانگی او و خلوص نیت در پرستش او است، و نصیحت قرآن باور داشتن او و عمل بر او است، نصیحت رسول خدا (ص) باور داشتن پیغمبری او و فرمانبری از او است، و نصیحت پیشوایان فرمانبری آنها است در آنچه راست باشد، و نصیحت عموم مسلمانان ارشاد آنها است بمصالحشان. پایان.

و باز ایستادن در شهوت خود از آنچه خدا غدق کرده، و پارسائی از خواهش خود در آنچه شبه دارد.

حرص در جهاد و نبرد با دشمن دین و با نفس سرکش که جهاد اکبر است و در عبادت و در نسخه‌ای حرص در کوشش. و نماز با کار دنیا که خدا فرموده (37-النور) مردانی که باز ندارد آنها را بازرگانی و نه فروش از ذکر خدا و برپا داشتن نماز، و بروایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه که بازرگان بودند و چون نماز میرسید آن را رها میکردند و بنماز میرفتند، و ثوابشان بیش از آنها بود که کار بازرگانی نمیکردند، و بقولی مقصود ذکر خدا است در هر کار و آن دور از ظاهر است.

نه فظ و نه غلیظ: فظ تندخو در گفتار و کردار، و غلیظ سخت دل که خدا فرموده (159- آل عمران) اگر بودی تندخو و سخت دل میپاشیدند از گرد تو. و گوید:

نیروی خشمش در حال میانه است، نه سستی دارد که تفریط است و نه سختی که افراط.

پیشی نگیرد از او چشمش و مهار آن را دارد و ننگرد جز بچیزی که رواست و زیان دنیا و دیگر سرا ندارد.

و شکمش او را رسوا نکند که دنبال دزدی و ستم برود برای شکم، و بقولی نطلبیده بر سر خوراک دیگران رود.

مردم را مقصد دنیا است از عزت و افتخار و مال و او هم دیگر سرا دارد که از آنچه مقصد مردم است او را باز داشته.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 220

4- کافی (ج 2 ص 232) بسندش تا یکی از دو امام علیهما السلام که امیر- مؤمنان به یک مجلس قریش گذر کرد که در آن مردمی بودند سفید جامه و رنگ زلال و پر خنده، و بهر که بر آنها گذر میکرد با انگشت باو اشاره میکردند (و او را دست می‌انداختند) وانگه بمجلس مردم اوس و خزرج گذر کرد، تن پلاسیده، و گردن نازک و رنگ زرد، و فروتن در گفتار، و از آن تفاوت در شگفت شد، و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در آمد و گفت: پدر و مادرم بقرابت من بمجلس آل فلان گذر کردم و آنان را وصف کرد، و بمجلس اوس و خزرج گذشتم و آنها را وصف کرد، و آنگه فرمود هر دو گروه مؤمن باشند، بمن گزارش ده از وصف مؤمن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله سر بزیر انداخت وانگه آن را بالا کرد و فرمود.

مؤمن را بیست صفت باید و اگر همه را ندارد ایمانش کامل نیست، ای علی از اخلاق مؤمنانست که: در نماز حاضرند، و در پرداخت زکات شتابان (حج خانه خدا کنند، و در ماه رمضان روزه دارند- از امالی صدوق از پاورقی ص 276 چاپ اسلامیه) خوراک ده مستمندان، نوازش کن یتیمان، پاک جامه‌ها، و کمر بسته‌ها آنان که چون باز گویند دروغ شمرده نشود، چون وعده دهند خلاف نکنند و چون سپرده گیرند خیانت نورزند، و چون سخن گویند راست گویند، در شب در

گوشه عبادتند و در روز شیران نبرد، روزها روزه دارند و شبها را زنده دارند بعبادت، همسایه آزار نباشند، و همسایه از آنان در آزار نباشد، آنان که آهسته بر زمین روند، و گام بردارند بسوی خانه بیوه زنها و دنبال جنازه مرده‌ها، خدا ما را و شما را از پرهیزکاران سازد.

در امالی صدوق (326 مجلس 81) بسندش آن را با اندک اختلافی آورده و ما پاره‌ای از آن اشاره کنیم.

بیان: تواضع سخن داشتند و فروتن با هم سخن میگفتند، و در یک نسخه (تواصفا) با صاد و فاء آمده یعنی با هم سخن میگفتند در وصف دیگران و اشاره نمی کردند مانند آنان، یا اینکه سخن آنها بیهوده نبود و وصف بیانات پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 221

شنیده بودند.

همه مؤمنند بظاهر و بسا پرسیده است که آیا هر دو گروه مؤمنند یا نه؟

سربریزی برای دشواری این صفات و آراستگی بدانها بود، که پس از شنیدن دانستن برایشان بدتر بود چنانچه در حقوق اخوان گذشت. و بقولی برای اندیشه در حال قریش بوده که در آینده با اوصیاء و خاندانش چه خواهند کرد.

حاضر نمازند و آن را بجماعت پردازند، و شتاب در زکات دارند و در آغاز وقت پردازند، و در مجالس صدوق دنبال آن آمده: حج خانه خدا کنند، و روزه ماه رمضان گیرند، و آن روشنتر است برای اینکه شماره بیست تمام شود، و بنا بروایت کافی زور گوئی شده که دنبال جنازه رفتن دو تا باشد، دعای آخر خیر هم اشاره بخصلت تقوی باید تا شماره تمام باشد.

پاکیزه کننده جامه کهنه خود باشند که روایت شده در تفسیر قول خدا (5- المدثر) و جامه‌ات را پاک کن که طبرسی «ره» (در مجمع البیان ج 10 ص 285) گفته:

جامه تنت را پاکدار از نجاست برای نماز خواندن، و بقولی جامه‌ات را کوتاه دار که از امام صادق علیه السلام روایت شده، زجاج گفته: چون جامه کوتاه از نجاست دورتر است، زیرا چون بلند باشد و بزمین کشیده شود بسا باشد نجس شود، و در روایت ابی بصیر امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام فرموده: شستن جامه اندوه و غم را بر دو پاکیزگی نماز باشد، و بالا زدن جامه پاک کننده آنست و خدا فرموده: و جامه‌ات را پاک کن یعنی بکمر بزن.

گویم: می شود این را بیان دو خصلت دانست یکی تطهیر و دیگری قناعت بجامه کهنه، و در اتمام عدد اثر دارد.

در مجالس آمده آنان که ناخنهایشان پاکیزه است، و آنهم وجهی دارد.

کمر خود را بندند با ازار برای احتیاط در پوشیدن عورت زیرا که آنان زیر جامه نمی‌پوشیدند، یا برای فراهم کردن جامه‌ها، و آنچه برخی فقهاء توهّم کردند

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 222

که آن مکروه است، دلیلی برایش ندیدم، و بقولی کنایه است از اهتمام بعبادت در نهاییه است در حدیث اعتکاف که چون دهه آخر میرسد بیدار میکرد خانواده خود را و لنگ می‌بست و این کنایه از کناره‌گیری هر چه بیشتر از زنها است، و بقولی کمر- بستن برای عبادت، گویند برای این کار لنگ خود را محکم بستم، یعنی دامن بکمر زدم برایش، و در حدیث است که آن حضرت با برخی زنان خود مباشرت میکرد که لنگ بسته بود در حال حیض.

و اگر حدیث کنند دروغ نگویند: در این جمله با اینکه فرموده: اگر سخن کنند راستگویند بوئی از تکرار است و ممکن است آن را بحدیث از پیغمبر و ائمه تفسیر کرد و دومی را بسخن گفتن با مردم که جز آن باشد و می‌شود آن را معنا کرد: که اگر حدیث بآنها گویند دروغش نشمرند، و می‌شود هر دو یک خصلت باشند و برای تأکید تکرار شده.

و چون وعده دهند خلف نکنند، مشهور میان فقهاء استحباب وفاء بوعده است و از آیه و برخی اخبار وجوب فهم شود، و نمیشود این خبر را دلیل وجوب آورد، چون بسیار مستحبات در آنست.

رهبان شب: یعنی خلوت کنند برای زاری و ترس از خدا و ریاضت بیخوابی در عبادت مانند رهبانان صومعه‌نشین، و رهبانیت در قول خدا تعالی (23-الحدید) و رهبانیتی که آن را از خود درآوردند، تفسیر شده بنماز شب. شب زنده دارند جدا است از رهبانیت در شب زیرا رهبانیت زاری و ترس از خدا است و خلوت گزینی و نماز شب وابسته باینها نیست.

و آزار نکشد از آنها همسایه خانه و همسایه پیش پناهنده است، یا همسایه خانه و همسایه در مجلس، یا منظور از آزار یکم بدست خود او و از دوم بدست خدمتکار و یارانش با اینکه هر دو همسایه خانه‌اند.

راه رفتن آنان در زمین هموار است. اشاره دارد بگفته خدا (در سوره فرقان)

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 223

و بنده‌های خدای رحمان راه روند در زمین هموار و سبک بیضاوی گفته: با وقار و فروتن بخانه‌های بیوه زنان برای صدقه دادن و کمک بآنان و بدنال جنازه‌ها که گویا راه رفتن دنبال آنها مستحب باشد.

5- امالی صدوق (ص 198 مجلس 53) بسندش از امام رضا علیه السلام که مؤمن، مؤمن نباشد تا در او سه خصلت باشد: روشی از پروردگارش، و روشی از پیغمبرش، و روشی از ولی او.

روش پروردگارش رازپوشی است که فرموده (27- الجن) دانای نهانست و آگاه نکند بر نهان خود جز کسی که پسندد برای رسالت و اما سنت و روش از پیغمبرش که فرمود (199- الاعراف) گذشت کردن را برگیر و بخوبی وادار و از نادانها رو گردان، و اما سنت از ولی او شکیبائی در تنگی و سختی است که خدا جل جلاله فرموده (177- البقره) و شکیبایان در سختی و تنگی و هنگام نبرد همانانند که راست گفتند و آنانند پرهیزکار.

در عیون (ج 1 ص 256) بسندش از امام رضا علیه السلام مانندش آمده.

کافی (ج 2 ص 141) بسندش از دلهاث مولای امام رضا علیه السلام مانندش ذکر کرده تا گوید: صبر در بأساء و ضراء و آیه در آن نیست، و **أعرض عن الجاهلین** هم ندارد و گویا هر دو از برخی راویان افتادند.

بیان: دانای نهان طبرسی در (ج 10 ص 374) گفته: او دانای هنگام رستاخیز است و آگاه نکند بر غیب بنده‌اش را، وانگه جدا کرده و فرموده: جز آنکه پسندد برای رسالت که نشانه رسالت آنها گزارش دادن از غیب است که معجزه آنها است و بهر اندازه از غیب که صلاح داند برگزیده‌های نبوت و رسالت را آگاه سازد.

و گذشت از ابی جعفر علیه السلام که: بخدا محمد از آنها بود پسندیده بود، و در خرائج است از امام رضا علیه السلام در قول خدا تعالی «جز هر که پسندد برای رسالت» و مائیم وارثان آن رسول صلی الله علیه و آله که آگاهش کرده خدا بر هر چه از غیب خود خواسته

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 224

و دانستیم آنچه بوده و میباشد تا روز رستاخیز، و در تفسیر علی بن ابراهیم: جز هر که پسندد از رسول فرمود علی مرتضی از رسول است و او هم از اوست.

وانگه بدان گواه آوردن از آیه کریمه دلالت دارد که کتمان سر پوشاندن آنست از آنکه اهلش نیست و از کسی که آن را نهان ندارد و فاش کند.

«خذ العفو» در مجمع البیان (ج 4 ص 512) گوید: ای محمد بگیر فزونی از اموال مردم را از هزینه آنان و رسول خدا صلی الله علیه و آله فزونی اموال را میستد و نصاب و اندازه‌ای نداشت وانگه آیه زکات نازل شد و آن را نسخ کرد.

و بقولی یعنی با اخلاق مردم بساز و با آنان مدارا کن و سخت نگیر و آنچه می‌شود بگیر چه در حقوق واجبه برای خدا و یا مردم و جز آن، و بقولی گذشت کن از پوزشخواه و چشم پیوش.

و وادار بهر نیکی که خرد و یا شرع پسندد و زشت و بد نباشد نزد خردمندان، و بقولی بهر خصلت پسندیده و روگردان از نادانان که نپذیرند و لجبازند و آبروی خود نگهدار و با آنها در نیاویز، و نباید گفت که این آیه بآیه جهاد نسخ شده زیرا آیه جهاد تنها کافر را از آن تخصیص داده.

و صابران در سختی: گویم آیه اینست «نیست نیکی اینکه رو کنید بسوی خاور و باختر ولی نیکی اینست که بگرود کسی بخدا و باور دارد روز رستاخیز را و فرشته‌ها را و کتاب را و پیغمبران را و بدهد مال را با دوستی آن بخویشان و یتیمان و مستمندان و در راه مانده‌ها و گدایان و آزاد کردن بنده‌ها و بپا دارد نماز و بدهد زکات و پاینده بر پیمان که بندند و شکیبایان در سختی و تنگی و هنگام نبرد همان آناند که راست گفتند و آناند پرهیزکاران.

بیضاوی گفته «بأساء» سختی در مال است چون نداری، و «ضراء» تنگی در جان چون بیماری.

و از آیه برآید که در باره ائمه علیهم السلام نازل شده چون هم آناند که راستند

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 225

در باره دین و خدا فرموده با آنان باشید (119- برائت).

6- الشهاب: رسول خدا فرموده: مؤمن ساده و ارجمند است و تبهکار فاجر فریبنده است و پست.

الضوء: «غره» زود باوری و خامی و غفلت و «غار» غافل است، و کرم جود است و در وصف خدا احسان و انعام پیاپی و در وصف آدمی کردار و نهاد پسندیده کرم در آدمی یکدرجه بالاتر از آزادی است، و نقیض کرم لؤم و پستی است.

فجور تبهکاری است و در اصل بمعنی شکافتن است در سپیده دم آید و در چشمه آب و منظور شکافتن جامه دین است در زبان قرآن و حدیث، و «غب» فریبنده زرنگ است و کلاه بردار.

مؤمن را ستوده به بی‌خبری از آنچه نپایدش و اهمال در آنچه نشایدش و بوجود و بخشش که تاج مفاخر است و میاندار فضائل و کافر وارونه آنست که او را ستوده بزرنگی و پلیدی و شیطنت و لؤم و دریغ را قرین آن ساخته که خیرش بکسی نرسد و درختش برگی نیارد، و منظور از این توصیف تشویق بخصال نیک و برکناری از خصال بد است و سود حدیث فرمان بی‌توجهی از پاره‌ای از کارها و خورده نگرفتن و مسامحه در معامله و نهی از پستی و بد معامله‌ای، و فریب و استهزاء است و دریغ از آنچه دارد، راوی حدیث ابو هریره است.

توضیح بیشتر: در نهاییه در شرح حدیث گفته: غر یعنی ساده و گول خور و ضد خب است که زرنگ باشد، و مقصودش اینست که طبع مؤمن سادگی و زود باوری و بیهوشی برای بدی و وانرسیدن از آنست و این نادانی نیست بلکه بزرگواری و خوشرفتاری است.

و از این معنا است که در حدیث است از گفته بهشت که در من در آیند مردم ساده دل که کم تجربه و کم بدی و زود باورند، زیرا کسی که گوشه گیر باشد و بخود پردازد و توشه‌ی معاد خواهد و کارهای دنیا را پشت سر اندازد گول نخورده در آنچه خواسته

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 226

و نکوهشی ندارد و خب فریبکار و زرنگ است در کوشش بفساد.

7- کافی (ج 2 ص 48) بسندش تا امام کاظم علیه السلام که در یک نبردی مردمی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و فرمود: کیانند؟ گفتند: مؤمنان یا رسول الله، فرمود:

در ایمان خود بکجا رسیدند؟ گفتند: صبر در بلا، شکر در رفاه و رضا بقضاء فرمود:

دانشمندانی فرزانه و برد بارید، دانشمندانی که از فهم و دانش نزدیک است پیغمبر باشید اگر چنانچه که خود را ستودید، نسازید آنچه را در آن ننشینید، و گرد نیاورید آنچه نمیخورید، و بترسید از آن خدا که بدو باز میگردید.

بیان: کیانند این مردها یعنی از چه دسته‌اید.

آنچه ننشینید در آن و بیش از نیاز شما باشد و جمع نکنید آنچه برای خوراک بدان نیاز ندارید و بسا هر آنچه بدان نیاز دارید در زندگی که خدا فرموده (برگرفته است از قول خدا: نزدیک مال یتیم نروید جز بدان چه بهتر است برای او در سوره اسری آیه 34- از پاورقی 286 طبع اسلامی) و هم فرمود: (188- البقره) نخورید مالها تان را میان خود یا نام آنها را برده که مسکن و خوراک است برای اینکه عمده دلخواه دنیا جویانست.

8- کافی (ج 2 ص 52) بسندش از ابی جعفر علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بود و کاروانی بدو برخورد و گفتند: درود بر تو ای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شماها چه باشید؟ گفتند: ما مؤمنانیم یا رسول الله، فرمود: حقیقت ایمان تان چه باشد؟ پاسخ دادند: رضا بقضای خدا، و واگذاری کار بخدا، و گردن نهادن بفرمان خدا، رسول خدا فرمود: دانشمندانی فرزانه باشند و نزدیک است از فرزاندگی پیغمبر باشند، اگر شما راستگوئید نسازید آنچه در آن نشیمن نکنید، و گرد نیاورید آنچه نمیخورید، و بترسید از خدائی که برو باز میگردید.

در توحید و معانی الاخبار و خصال بسندش و در مشکاة الانوار بنقل از محاسن مانندش آمده.³

³ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، 1 جلد، مهر - تهران، چاپ: اول، بی تا.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار) ؛ ص 227

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 227

توضیح: شما چه باشید؟ یعنی چه کاره‌اید.

ایمان شما چه حقیقتی دارد؟ چون ایمان حقایق گوناگون و چندین درجه دارد از آنها پایه ایمانش را پرسید که دعوی کردند یا پرسش از پایداری ایمانست که بآثارش شناخته شود زیرا خود او در دل نهانست و معنی نخست مناسبتر است با خبری که در این باره گذشت که فرمود: ایمان شما بچه پایه رسیده، زیرا ظاهر اینست که مورد هر دو حدیث یکی است.

9- کافی (ج 2 ص 54) بسندش از امام صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله روبرو شد با حارثه بن مالک بن نعمان انصاری و باو فرمود: چگونه‌ای ای حارثه بن مالک؟

پاسخ داد یا رسول الله مؤمنی درست، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه را حقیقتی است حقیقت گفتار تو چیست؟ گفت: یا رسول الله دلم از دنیا برکنده شده، شبم را بیدارم و روزهای گرمم را تشنه و روزه دارم، و گویا بعرش پروردگارم نگرم که برای بررسی حساب نهاده‌اند، و گویا مینگرم بهشتیها را که از هم دیدار می‌کنند، و گویا میشنوم بانگ سه گانه دوزخیان را.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنده‌ایست که خدا دلش را روشن کرده بینا شدی و پادار باش، گفت یا رسول الله دعا کن برایم بدرگاه خدا که شهادت بهمراهی تو را روزیم کند، فرمود: بار خدایا شهادت را بحارثه روزی کن، و نماند جز چند روز تا پیغمبر سر جوخه‌ای به دشمنان فرستاد و حارثه را با آنها روانه کرد، و جنگید و بدنبال نفر نهم یا هشتم کشته شد.

و در روایت قاسم بن برید است از ابی بصیر که با جعفر بن ابی طالب شهید شد پس از نه تن که او دهم بود.

تبیین: مؤمنم بدرستی و چنانچه باید.

در نه‌یاه گفته: در حدیث حارثه است که گویا میشنوم عواء دوزخیان را یعنی شیون آنها را، عواء آواز درنده‌ها است، و به بانگ گرگ و سگ بیشتر بکار رود، سریه

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 228

که جوخه باشد از پنج تا سیصد و چهارصد تن است.

باید بدانی که این دو روایت دلالت دارند حارثه در زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله شهید شده و برخی هم گفتند ولی مخالف گفته شیخ است در رجالش که گفته: حارثه بن نعمان انصاری با کنیه ابو عبد الله حاضر بدر واحد و نبردهای پس از آنها بود و گفتند دو بار جبرئیل را بصورت دحیه کلبی دیده نخست در یورش پیغمبر به بنی قریظه و دوم در برگشت از جنگ حنین، و با امیر المؤمنین در جبهه جنگ همراه بود و در زمان معاویه در گذشته. پایان.

و این اشتباه است زیرا در خبر حارثه بن مالک آمده که نعمان نیای او است و سخن شیخ در باره حارثه بن نعمان است و او جز او است، آری آنچه که نابینا شده با این دو روایت اندکی مخالف است و بزور می شود آن را توجیه کرد، شگفت اینکه این حدیث در کتب مخالفان هم هست چنانچه در نهایه آمده ولی او را در رجال خود نام نبرده اند، و شاید برای اینست که از او روایتی نرسیده و اصحاب ما هم بعنوان راوی او را نام نبردند.

10- خصال (ج 1 ص 52) بسندش از امام صادق علیه السلام که چون نام مؤمن را نزد او بردند فرمود: همانا مؤمن آنست که چون خشم گیرد از حقش بدر نبرد، مؤمن آنکه چون خشنود شود و بیسندد پسندش او را بیهوده در نیورد، مؤمن آنکه چون توانا شود دست نیندازد بدان جا که نبایدش.

خصال (ج 1 ص 51) بسندش از امام باقر علیه السلام مانندش را آورده و در حدیثی طولانی جز اینکه در آن گفته (دست نیازد بدان چه از او نباشد).

11- امالی صدوق بسندش تا علی علیه السلام راستی برای دینداران نشانه ها است که بدانها شناخته شوند: راستی در حدیث، پرداخت سپرده، پایش به پیمان، صلح رحم، مهرورزی با ناتوانان، کم آمیزشی با زنان، بخشش، خوبی، حسن خلق، و گشادگی در چهره، پیروی دانش، و آنچه مایه تقرب بخدا عز و جل، و طوبی دارند

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 229

و خوب بازگشتی است.

و طوبی درختی است در بهشت بنش در خانه پیغمبر است و مؤمن نباشد جز در خانه اش شاخه ای از آنست بدیش خواهش چیزی نگذرد جز که آن شاخه برایش بار آورد، و اگر سواری تندر و صد سال زیر سایه اش بتازد از آن برون نشود، و اگر از فرودش کلاغی بپرد تا پیر شود بفرازش نرسد.

هلا در این دل بندید و رو کنید، راستی مؤمن بخود اندر است، و مردم از او در آسایشند و آزاری نبینند، چون شبش در خود گیرد، رو بر خاک نهد و برای خدا سجده کند با اندام ارجمند تنش، راز گوید با خدا در باره آزاد کردن خود (از دوزخ) هلاکه چنین باشید.

12- خصال (ج 2 ص 87) بسندش تا امیر مؤمنان علیه السلام که راستش مردم پرهیزکار را نشانه‌ها است، و حدیث را کشانده چنانچه گذشت جز که در آنست:

وفاء به عهد و کمی فخر و بخل، و صله ارحام، و در آنست که: چیزی در دل نخواهد جز فراهمش آید، و گفته: اگر کلاغی از بنش پرد بفرزش نرسد تا از پیری پر سپید گردد.

در مشکات الانوار بنقل از محاسن تا طوبی لهم و حسن مآب آمده.

بیان: در نهاییه است از حدیث که بهتر زنها آمیزنده با شوهر است یعنی خوش پذیرا و سازگار، بذل معروف احسان با مال است و جز آن، در سایه‌اش زیر خانه‌هایش باشد زیرا در بهشت سایه نباشد بلکه همه یک نواخت چون سایه‌ایست کشیده چنانچه گفته شده و از این رو در نهاییه است که: در بهشت درختی است که سوار در سایه آن صد سال می‌رود یعنی در فرود آن و نام کلاغ برده چون از هر پرند دراز عمرتر است. و شرح مبسوطش در باب جوامع الکلم آید ان شاء الله.

13- امالی صدوق (ص 164 ط قم) بسندش تا ضحاک که مردی از ابن عباس پرسید. خدا در بهشت چه پنهان دارد با اینکه از همسران و خدمتکاران و عطرها و نوشابه

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 230

و میوه‌اش گزارش داده و آنچه در قرآن آمده در باره آن؟ پاسخ داد: آن بهشت عدنست که روز جمعه‌اش آفرید و درش را بست، و هیچ آفریده آسمانی و زمینی آن را نبیند تا اهلش در آن درآیند، خدا عز و جل سه بارش فرمود: سخن بگو، گفت طوبی از آن مؤمنانست خدا فرمود: طوبی از آن مؤمنان و خوشا بر تو.

و بروایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که در او شش خصلت باشد از آنها است: راست گوید، بوعده وفا کند، سپرده را بپردازد، پیدر و مادرش نیکی کند، صله رحم کند، و از گناهش آمرزش خواهد که او مؤمن باشد.

بیان: گویا پرسش آن مرد از قول خدا بوده (17- السجده) نداند کسی آنچه نهانست برایشان از چشم روشنی ... سپرده که از مردم نزد او است.

14- امالی صدوق (295- ط قم) بسندش از امام سجاد علیه السلام: مؤمن دانش را با بردباری آمیخته، بنشیند تا بداند، و خاموش باشد تا سلامت ماند، و گوید تا بفهمد، و راز سپرده خود را بدوستانش نگوید، و گواهی خود را در باره دشمنانش هم کتمان ندارد، کاری درست را بخود نمائی نکند و از شرم آن را وانهد، و اگر او را خوب وصف کنند بترسد از آنچه در

باره او گویند، و آمرزشخواهد از آنچه ندانند، فریبش ندهد گفته کسی که بدو نادانست، و بترسد از شماره کسی که بدو آگاه است.

منافق نهی کند و خود باز نایستد، و فرمان دهد بدان چه خود نکند، چون بنماز ایستد خود را عرضه نماید و ریاء کند و در رکوع بخصبد، و در سجود نوک بزمین زند (مانند مرغ و زود سر بردارد) و چون نشیند یک پا را بلند کند، چون بشب رسد دل بخوراک دارد با این که روزه نبوده، و در بامداد دل بخواب دهد و شب بیداری نکرده، اگر حدیث کند دروغ گوید، و اگر وعده دهد خلاف وعده کند، اگر چیزی سپاری خیانت کند و چون بدو پشت کنی غیبت تو نماید.

در کافی (ج 2 ص 231) بسندش از ثمالی مانندش آمده تا آنجا که و میترسد از احصاء آنچه کرده.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 231

بیان: در کافی بجای آمیخته علمش را بحلم، عملش را آمده بمعنی کردار، و آنچه در این جاست سازگارتر است با اخبار و روشنتر، زیرا علم بی عمل بیشتر اوقات مایه تکبر و بلند پردازی و کم خردی است.

مینشیند تا بداند که مجلسی را برگزیند برای آموختن نه برای مقاصد فاسده و در مجلس علم گویا شود تا سخن عالم را بهتر بفهمد اگر نفهمیده نه اینکه مجادله کند و اظهار فضل نماید، امانت خود را بازگو نکند، رازی باشد بدو سپرده یا مالی یا اسرار کارهائی که فاش کردن آنها مایه زیانست و آنها را بدوستان نگوید چه رسد بدشمنان.

و نهان نکند گواهی که بنفع دشمن دارد برای دشمنی با او و از گواه شدن برای او دریغ نورزد، در هیچ کار حق خودنمائی ندارد چون جز کار حق نکند و بدعت نیاورد و حق را برای شرم از آن وانهد که خدا فرموده (53- الاحزاب) و خدا شرم نکند از بیان حق.

ترس او از تمجید دیگران برای این که مبادا خودبین شود و کارش تباه گردد یا دروغ گویند و بدان خشنود شود و بر آن کیفر بیند و سودی از تمجید آنها نبرد چنانچه خدا فرموده (32- النجم) و (49- النساء) بلکه خدا تزکیه کند هر که را خواهد.

از آمار آنکه میدانند چون خدایا او و پیغمبر و ائمه علیهم السلام و فرشته‌های نویسنده و در کافی احصاء عمل آمده.

15- خصال (ج 2 ص 129) بسندش از طاوس یمانی که شنیدم امام سجاد علیه السلام میفرمود: نشانه‌های مؤمن پنجند، گفتم: ای زاده رسول کدامند؟ فرمود: پارسائی در تنهائی، صدقه در کم داری، شکیبائی در آسیب‌زدگی، بردباری در هنگام خشم و راستی با ترس.

در درة الباهره از آن حضرت مانندش آمده.

بیان: با ترس که باندازه وجوب تقیه نباشد.

16- خصال (ص 7) بسندش تا امیر مؤمنان علیه السلام که مؤمن آنست که کسبش حلال، خلش نیک، و درونش درست و فزونی مالش را در راه خدا انفاق کند، و فزونی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 232

سخن خود را نگهدارد، مردم از شرش خلاص باشند، و میان خود و مردم بانصاف رفتار کند و داوری نماید.

در کافی (ج 2 ص 234) بسندش از امام صادق علیه السلام مانندش آمده (با اندک اختلافی در تعبیر).

بیان: درونش درست باشد، باین که ظاهر و باطنش یکی باشد و دو رو نباشد، یا در دلش عقیده و نیت خوب و پاک باشد.

با مردم بانصاف رفتار کند و داوری کند بسود آنان و زیان خود، و دوست دارد برایشان هر چه برای خود دوست دارد و نخواهد برایشان هر چه برای خود نخواهد.

17- (خصال ج 2 ص 38) در سفارش پیغمبر است که ای علی شایسته است مؤمن را هشت خصلت باشد، آرامی در برابر پیشامدهای لرزاننده، صبر در بلا، شکر در خوشی، قناعت بدان چه خدایش داده، ستم بر دشمنان نکند، ناروا برای دوستان بدوش نکشد، تنش را رنج دهد، و مردم را آسایش فراهم کند.

18- (خصال ج 2 ص 131) بسندش از امام صادق علیه السلام که وصف مؤمن قوت در دین است و حزم با نرمش، ایمان با یقین و حرص در فهم و دانش، نشاط در رهنمائی و نیکی درست، خودداری در شهوت و دانش، بردباری، شکر در نرمی و سخاوت بجا و درست، میانه‌روی در توانگری و تحمل در نداری، گذشت با قدرت، و طاعت در نصیحت، پارسائی با رغبت و حرص در جهاد، نماز با شغل و صبر در سختی.

در تند بادها سنگین است، و در بد آمدها شکیبا، در خوشی شاکر است و غیبت نکند و کبر نورزد و ستم نکند و اگر ستم دید صبر کند، و قطع رحم نکند، سست نباشد و کج خلق نباشد (سخت دل) چشمش پیش از او نرود، و شکمش او را رسوا نکند و فرجش بر او چیره نشود، بمردم حسد نورزد و تنگ نگیرد و تبطیر نکند و اسراف ننماید و میانه‌رو باشد، یار ستم‌دیده و مهربان بر مستمند است، خود را رنج دهد و مردم از او در آسایشند، دل بعزت دنیا نبندد و از زبونی بیتابی نکند، مردم همه دنبال مقصدی باشد، و او را هم مقصدی بخود واداشته، در بردباریش کاستی نبیند و در رایش سستی و نه در دینش

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 233

از دست رفتن، رهنماید هر که را مشورت با او کند، و کمک دهد بهر که کمکش کند، و بیزار است از باطل و دشمنی و نادانی، اینست وصف مؤمن.

بیان: شرح آن بروایت از کلینی گذشت و دوباره‌اش آوردیم برای این که اختلاف میان آن و این بسیار است.

شکر را با رفق کند یعنی خدا را اطاعت کند بآرامی و بر خود سخت نگیرد تا ناتوان گردد و وامانده شود، و بسا که مدارا با مردم مقصود باشد و قدردانی از مردم، و در آنچه گذشت بس باشد.

19- امالی شیخ (ج 1 ص 43) بسندش از امام صادق علیه السلام که هر که چهار صفت دارد ایمانش کامل است و اگر چه سر تا پا گناه باشد او را نکاهد و آن چهار: راستی و پرداخت امانت، و شرم و حسن خلق باشند.

در تمحیص: از امیر مؤمنان مانندش آمده.

در کافی (ج 2: 98) بسندش مانندش آمده.

بیان: از سر تا پا مبالغه در بسیاری گناه است یا کنایه از این که از هر اندامش گناه صادر شده، و می‌شود تفسیر بگناهان صغیره شود، زیرا گناه کبیره بسیار از دارای این خصال دور است، و بسا مقصود اینست که او توفیق توبه یابد، و این خصالش بآنش بخوانند، زیرا هر کدام جلوگیری بسیاری از گناهانند چنانچه نهان نباشد.

20- امالی شیخ (ج 1 ص 71) بسندش تا امام سجاد علیه السلام، میفرمود: هر که در او چهار باشند ایمانش کامل است و گناهانش نابود، و برخورد پیرو دگارش و او از او خشنود باشد، هر که بپردازد بمردم هر حقی که خدا برای آنها بگردن او نهاده، و زبانش با مردم راست باشد، و شرم کند از هر چه زشت است نزد خدا و مردم و با خاندانش خوشرفتار باشد.

در محاسن (ص 8) مانندش آمده.

بیان: بدان چه در عهده او است برای مردم، بنذر و عهد و یمین که از کلمه (و فی الله) فهم شود، و بسا هر عهده‌ی باشد زیرا وفاء بعهد اگر واجب نباشد شک ندارد

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 234

که خوبست (نزد مردم) در صورتی که نزد خدا پسند نباشد یا منظور مردان کاملند (با خاندانش خوشرفتار باشد) و با دیگران و نام آنها را برده برای برتری و اهمیت آن.

21- امالی شیخ طوسی (ج 1 ص 152) بسندش از رزین بن انس که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: مؤمن مؤمن نباشد تا کامل عقل باشد، و عقلش کامل نباشد تا ده خصلت دارا باشد: از او خیر خواهند، و از شر او آسوده باشند، خیر بسیار خود را کم شمارد، و خیر کم دیگران را بسیار، شر کم خود را بسیار شمارد، و شر بسیار دیگران را کم، از نیاز خواهی نزد وی بتنگ نیاید، و عمرانه از طلب دانش خسته نشود، خواری را دوست تر دارد از عزت، و فقر را از ثروت، از دنیا قوتش بس باشد، دهمین خصلت، کدام است دهمین خصلت؟ بر نخورد بکسی جز گوید او بهتر از من است و پرهیز کارتر.

همانا مردم دو کس باشند، یکی بهتر و پرهیز کارتر از او، و دیگری بدتر و فروتر، چون بهتر از خودش رسد فروتن باشد برایش تا آنکه باو رسد، و چون به بدتر از خود رسد گوید: شاید بدی او از برونست و درونش بهتر از من است، چون چنین کند بالا رود و آقای اهل زمانش باشد.

بیان: خواری دوستتر باشد نزد او از عزت، بسا مقصود اینست که خوار داشتن خود را دوستتر دارد از عزت طلبی و تکبر، یا اینکه خواری را دوستتر دارد از عزتی که او را فاسد و ستمکار کند، یا اینکه اگرش خدا خوار کرد دوستترش دارد که فسادش کم است چنانچه روشن شود از عبارت دنبال آن تا منافات نداشته باشد با آنچه وارد است که خدا تعالی بخواری مؤمن راضی نباشد و او را و انداشته که خود را خوار کند.

و بدان که 12 خصلت ذکر شده و با شماره ده که یاد شده سازگار نیست و می شود از چند راه آن را توجیه کرد.

1- کم شمردن خیر خود و بیش شمردن از دیگران یکی باشد چون غالباً با هم باشند، و همچنین دو قرینه دنبال آنها را.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 235

2- کم گرفتن خیر خود و بیش گرفتن شر خود را یکی دانست چون با هم باشند، و همچنین کم گرفتن بدی دیگران و بیش شمردن خیر آنان را.

3- خیرش را خواهند و از شرش آسوده باشند یکی شمرد چون غالباً ملازم هم باشند، و اکتفاء بقوت را دنباله فقره پیش دانست نه خصلت جدائی.

4- از قول او «خواری» تا واژه «قوت» یک خصلت باشد چون همه باهمند، و هر کدام از این وجوه را راهی باشد و گرچه هیچ کدام بی تکلف نباشند.

22- (مجالس مفید ص 219) و امالی شیخ طوسی (ج 1 ص 235) بسندشان از مفضل که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: ایمان بنده کامل نباشد تا در او چهار خصلت باشد: خوش خلق باشد، خود را کم گیرد، پر نگوید و سخن زائدش نگهدارد و ما زاد مالش را انفاق راه خیر کند.

در محاسن: بسندش مانندش آمده (ص 8).

23- امالی طوسی (ج 2 ص 78) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود:

مؤمن ساده و ارجمند است و تبهکار زیرک و پست، بهتر مؤمن آنکه وسیله الفت مؤمنان باشد و خیر ندارد کسی که الفت نگیرد و الفت ندهد.

گفت (راوی): و شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: بدتر مردم آنان که دشمن دارند مؤمنان را و کینه آنان را در دل دارند، پر دهنده در سخن چینی، جدا افکن میان دوستان، عیب جو برای پاکان، آنانند که ننگرد خدا بآنها روز رستاخیز، و پاکیزه نکند آنها را وانگه این آیه را خواند: او است که کمک کرد تو را بیاری خود و بمؤمنان (62- الانفال) و مهربان کرد دلهاشان را با هم.

بیان: مآلفه مجلس انس و همدمی که بواسطه او با هم مهربان و همدم شوند.

خدا بدانها ننگرد کنایه از بی لطفی است یا اینکه خدا نظر رحمت بآنها ندارد و آنها را پاکیزه نکند، نستاید و کردارشان را نپذیرد، یا اینکه کردارشان را پیشرفت ندهد و گواه آوردن آیه برای دلالت آنست بر خوبی مهربان کردن دل مؤمنان با هم که لازمه آن زشتی جدا افکنی میان آنها است.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 236

24- علل الشرائع (ج 2 ص 244) بسندش از امام باقر علیه السلام که بآن حضرت گفتند: چرا مؤمن از هر چیزی تیزتر است؟ فرمود: چون عزت قرآن را در دل دارد، و ایمان پاک را در سینه، و از آن پس فرمانبر خدا و باور دار رسول او است، گفته شد:

چه شود مؤمن را که گاهی از هر چه دریغ کن تر باشد؟ فرمود: چون روزی را از راه حلال جوید و جستجوی حلال کمیابست، و نخواهد از آن جدا شود که میداند بدست آوردنش دشوار است و اگرش ببخشد آن را هزینه نهد جز در جای آن که شایسته است.

گفته شد: چه شود که مؤمن بسا از هر چه جماع کن تر باشد؟ فرمود: چون خود نگهدار است از آنچه بر او روانیست و شهوتش بدین سو و آن سو سر نکشد، و چون بحلال رسد او را بس باشد و بدان از جز آن بی نیاز گردد.

فرمود صلی الله علیه و آله: راستی نیروی مؤمن در دل او است نینید که بسا او را یابید ناتوان - تن و لاغر اندام با اینکه شبها را بیدار باشد بعبادت و روز را روزه دار، فرمود: مؤمن در دینش سخت تر است از کوههای بلند استوار، برای اینکه بسا از کوه با تیشه بتراشند و کس نتواند از دین مؤمن بتراشد برای اینکه از دین خود دریغ دارد و بر آن بخیل است.

بیان: چون عزت قرآن در دل او است، یعنی تندی او در دین همانا برای پلنگ صفتی او است در باره خدا و سازش و سستی نداشتن او در دین خدا.

25- معانی الاخبار (ص 187) بسندش از امام صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی برخورد به حارثه بن نعمان انصاری و باو فرمود: چگونه صبح کردی ای حارثه؟

گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله صبح کردم مؤمن بر راستی و حق فرمود: برای هر ایمانی حقیقتی است حقیقت ایمان تو چیست؟ گفت: دلم از دنیا برکنده شده، شبم را بیدارم و روزم را تشنه و روزه دار، و گویا می‌نگرم بعرض پروردگارم که برای حسابرسی نزدیک آمده، و گویا بینم بهشتیان در بهشت با هم دیدار کنند و دوزخیان در دوزخ

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 237

عذاب کشند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو بر راستی مؤمنی، خدا دلت را بنور ایمان روشن کرده، خوب برجا و پایدار باش گفت: یا رسول الله من بر خود از هیچ چیز ترساکتر نیستم از چشم، رسول خدا (ص) دعا کرد و دیدش از چشمش رفت و نابینا شد.

26- معانی الاخبار (ص 189) بسندش از امام باقر علیه السلام که کسی از شما بحقیقت ایمان نرسد تا در او سه خصلت باشد: مرگ را دوستتر از زندگی دارد، و نداری را بیشتر از توانگری دوست دارد، و بیماری دوست تر باشد نزد او از تندرستی.

گفتیم: چه کسی چنین باشد؟ فرمود همه شماها، وانگه فرمود: کدام شماها دوستتر دارد در دوستی ما بمیرد یا در دشمنی ما زنده ماند؟ گفتیم: بخدا در دوستی شما بمیرم دوستتر داریم، فرمود: بهمین معنا است دوستتر داشتن نداری و توانگری و بیماری و تندرستی، گفتم: آری بخدا.

27- محاسن (ص 25) بسندش از امام باقر علیه السلام که بنده‌ای حقیقت ایمان را بکمال نرساند تا در او سه خصلت باشد: مسأله دانی و فهم مسائل در دین، و خوب اندازه گرفتن زندگانی، و صبر بر مصائب و پیشامدهای بد.

28- محاسن (ص 6) بسندش از فاطمه بنت الحسین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که سه خصلت را دارد خصال ایمان را کامل کرده: آنکه چون پسندد خشنود شود پسندش او را در باطل و بیهوده نکشاند و چون خشم کند خشمش او را از حق وانرھاند و چون توانا شد دست نیازد بدان چه حق ندارد.

در کافی (ج 2 ص 239) بسندش مانندش آمده.

در خصال (ج 1 ص 52) بسندش از امام حسین علیه السلام مانندش آمده.

بیان: ظاهر اینست که سند روایت محاسن افتاده دارد زیرا شناخته نیست که فاطمه بنت الحسین علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده باشد بلکه او را درک کرده باشد و گویا فاطمه از پدرش روایت کرده چنانچه در خصال است.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 238

خصال ایمان را کامل کرده، زیرا این اخلاق در مؤمنی نباشند جز که همه خصال ایمان را دارا باشد زیرا اینها پررنگ تر و سخت تر آناند، و نیز عدل را بایستند که میان افراط و تفریط است، و معیار همه کمالات و مؤمن با توانائی نگیرد و نکند آنچه را نبایدش.

29- در محاسن (ص 158) از امام صادق علیه السلام روایت است که شش چیز در مؤمن نباشد، گفته شد: چه باشند؟ فرمود: دشواری، نکول، لجبازی، دروغ، حسد و ستم کاری، و فرمود: مؤمن جنگ آور نیست.

بیان: دشواری در معامله و داد و ستد، و هموار نبودن و نکول، دشواری و زبری در معاشرت و کم گذشتی و کم بخششی و بخل و آن روشن تر است، لجبازی ستیزه گریست.

جنگ آور نیست بناحق، در یک نسخه «مجازف» آمده یعنی گزاف کار و آن فروش چیز است بی وزن و کیل، و مسامحه در خرید و فروش، و گزافه گوئی گفتار بی بند و بار است.

گویم: گویا مقصود در اینجا همانست، و در نسخه‌ای محارف با حاء و راء بی نقطه و آن کسی است که درهای روزی بروی او بسته شود، و منافی بودن آن با ایمان کامل مورد اشکال است جز اینکه مبنی بر غالب باشد.

30- محاسن (ص 254) بسندش از امام صادق علیه السلام که کسی که حق جو وصفش کنند با سه خصلت شناخته شود، بنگرند یاران و اصحابش چه کسانند، و نمازش چگونه است، و در چه وقتی آن را میخواند، و اگر مال دارد باید دید کجا مصرفش میکند.

31- محاسن- (ص 285) بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله که شما را آگاه نکنم بمؤمن، مؤمن آنکه مؤمنانش بر مال و کارهای خود امین سازند، مسلمان آنکه مسلمانان از زبانش و از دستش سالم بمانند، و مهاجر آنکه از گناهان کوچیده و هر چه

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 239

خدا حرام کرده وانهاده.

32- ارشاد (ص 114) روایت است از صعصعۀ بن صوحان عبدی که یک روز علی علیه السلام نماز بامداد را برای ما خواند و چون سلام داد رو بقبله نشست و ذکر خدا می گفت و براست و چپ خود رو نمیکرد تا خورشید باندازه یک نیزه بدیوار مسجد شما افتاد که جامع کوفه بود، وانگه رو بما کرد و فرمود:

بیاد دارم مردمی را در زمان دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله که در این شب یک بار پیشانیها بر خاک مینهادند و یک بار زانوها، و چون بامدادشان میرسید همه آشفته و خاک آلود بودند و جای سجده آنها در پیشانیشان مانند زانوی بز پینه بسته بود، و چون یاد مرگ میکردند چون درخت در برابر باد میلرزیدند و اشک آنها فرو میبارید تا جامه‌شان را تر و خیس میکرد وانگه برخاست و میفرمود: گویا این مردم شب را به بیخبری گذراندند.

33- مناقب (ج 4 ص 18) امام باقر علیه السلام فرمود: خدا بمؤمن تن درست و زبان شیوا و دل پاک داده و بهر اندامش تکلیفی نهاده، برای خودش و پیغمبرش و جانشینانش فرمان بدن خدمت باو و آنانست و از زبان گواهی باو و آنان، و از دل آرامش بذکر او و ذکر آنان، و هر که بزبان گواه باشد و بدل آرامش یابد و با همه اندام بخدمت پردازد خدایش ببهشتها اندازد.

بیان: تن درست از گناه و آفتهای دینی، یا سالم از عیبهای که مایه زشتی و نفرتند پس ویژه پیغمبران و امامان علیهم السلام باشد، و دل پاک از دغلی و حسد و شک و شبهه.

34- کتاب صفات الشیعه صدوق (ره) بسندش امام صادق علیه السلام که دین نباشد کسی را که تقیه ندارد، ایمان نباشد آن را که پارسائی نیست.

و باسنادش از صفوان که امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن آن کس است که چون خشم گیرد خشمش او را از حق و درستی بدر نبرد، و آن که چون پسندد و خشنود باشد خشنودیش او را در باطل در نیاورد، و آنکه چون تواند پیش از مال

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 240

خود نستاند.

و باسنادش از امام صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که را گناهش بد آید و حسنه‌اش خوش آید او مؤمن باشد.

و باسنادش از حبيب واسطی از امام ششم علیه السلام که چه زشت است بر شخص مؤمن گردنی که او را خوار و بی‌مقدار دارد.

و باسنادش از حسین بن عمرو از امام صادق علیه السلام که مؤمن سختتر است از پاره‌های آهن که چون بآتش تافته شوند دگرگون گردند، و مؤمن اگر کشته شود وانگه زنده گردد باز کشته شود دگرگون نگردد.

بیان: در قاموس گفته: زبره پاره‌های آهن است و زبر و زبر جمع آنست و نادگرگونی او اینست که عقایدی که در دل دارد دگرگون نشوند.

35- صفات الشیعه باسنادش از مفضل که امام صادق (ع) فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی مؤمنان را از یک اصل آفریده و بیگانه‌ها در آنها در نیابند، و از آنها کسی بدر نشود، نمونه‌شان بخدا نمونه سر است از تن، و نمونه انگشتان در مشتم انسان، هر که را دیدید از آن جدا است بطور قطع گواه دهید که بی‌عقیده و مخالف است.

بیان: نمونه آنها یعنی سزا است که هر مؤمنی برای دیگر مؤمنان چون سر باشد از تن در پیوست و در یاری یک دیگر و توجه مؤمنان بهمدگر.

36- صفات الشیعه: باسنادش از محمد بن سلیمان دیلمی از امام صادق علیه السلام که فرمود: زمستان بهار مؤمن است که شبش بلند است، و کمک گیرد از آن شب زنده داری بعبادت.

و باسنادش از سعید بن غزوان که امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن نمیباشد روزی بسته (و در نسخه‌ای گزافه گو و گزافه کار).

و باسنادش از صالح بن میثم از امام صادق علیه السلام که سه تا است هر که در او باشند خصال ایمانش کامل باشند، هر که بر ستم شکبیا است و خشم خود را فرو خورد، و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 241

خیرخواه باشد و گذشت کند از آنها باشد که بیهشت بردش خدا و شفاعت کند در مانند ربیعه و مضر.

و باسنادش از زید از امام صادق علیه السلام که مؤمن نباشید تا امین باشید و تا نعمت خوشی را مصیبت شمارید، برای آنکه صبر بر بلاء برتر است از عافیت در خوشی.

و باسنادش از امام صادق علیه السلام که البته از مؤمن هر چیزی بترسد، برای اینکه او در دین خداوند عزیز است، و نترسد از چیزی، آن است نشانه هر مؤمن.

و باسنادش از صفوان جمال که شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: هر چیزی برای مؤمن خاشع است وانگه فرمود: هر گاه از دل مخلص خدا باشد، خدا از او هر چه را بترساند تا بخزنده‌های زمین و درنده‌هایش و پرنده آسمان.

37- در نهج البلاغه (ج 2 ص 224) که مؤمن را خرمی در چهره است و اندوه در دل، سینه او از هر چه گشاده‌تر و نفس او از هر چه خوارتر، از والائی بدش آید، و شهرت را دشمن دارد، اندوهش دراز است و همتش دور پرواز پر خموش است، همیشه در کار، پر شکر کند و شکیبیا باشد، اندر اندیشه خود باشد، و دست دوستی بهر کس ندهد خلقتی هموار دارد و جانبی نرمش دار، نفس او خوددار است و از سنگ خاره سخت‌تر و او از بنده‌ای رام‌تر و خوارتر است.

توضیح: نهان داشتن غم خود یک شکری است و ویژه غم آخرت نیست که گفته‌اند، گشادگی سینه نیرومندی بردباری است و در خورد سختیها و رنجها، خواری نفس او از فزونی و تواضع است و نظر بزرگی خداوند و کم شمردن کردار خود.

از والائی بدش آید که شرف دنیا و برتری در دنیا است، اندوه درازش برای یاد آوری مرگ است و دیگر سرا و ندانستن سرانجام خود، همتش بلند است که صرف کارهای پایدار می‌شود، و همیشه در کار عبادت و ذکر و فکر در آیات خدا است، و تحصیل دانش و اندر اندیشه نعم الهی و عبرتهای او و علوم خدا و حکم او است.

(ضنین بخلته) چند توجیه دارد:

1- چون بررسی کند جایی را که شایسته دوستی باشد و کسانی که اهل دوستی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 242

باشند و آنان برادران درست در راه خدایند و بسیار کمند.

2- چون کسی را دوست دارد از دل دریغ دارد که دوستی او را از دست بدهد و در دوستی پایدار است.

3- چون نیازی برای او رخ دهد دریغ دارد از کسی برای انجام آن خواهشی کند و آن را آشکار سازد.

خلقی هموار دارد که سختی و زبری ندارد و نرمش جانب او برای اینست که خوش پذیر و اندک خلاف و کم نفرت است و سر بزرگی ندارد، و سختی او در طاعت خدا و انجام فرمانهای او است از دلیری و غیرت در دین یا سختی ایمان و باور او است که در پیشامدها لرزان و پریشان نگردد.

38- مجازات النبویه: قول آن حضرت در ضمن یک سخن از او، دانش دوست مؤمن است، بردباری وزیر او است، خرد رهنما و کردار سر کار و برپادار او است، نرمش برادر او، و سازش پدرش و شکیبائی فرمانده لشکرش.

در الشهاب هم آمده از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله جز اینکه در آن دارد (و کردار پیشوای او است و نیکی برادرش).

سید رضی (رضی الله عنه) گفته: همه این واژه‌ها استعاره است و مقصود از اینکه فرموده (دانش دوست مؤمن است) اینست که همدم او است در تنهائی بمانند همدمی دو یار و دوستدار با هم، بردباری وزیر او است که او را نیرو دهد بر هر کار و باو کمک دهد در برخورد کردن بدیها خرد رهنمای او است که بدان ره جوید در تاریکی مشکلات و رها شود از تنگنای گرفتاریها بمانند رهنما در جاهای گم‌گاه، و اینکه فرموده: کار سرپرست او است برای این که کار خواهش او را پرورد و لغزش او را برآورد بمانند سرپرست کودک یا دیوانه در زندگی او که برایش مصلحت اندیشی کند و کارهایش که بدو واگذار است بدرستی انجام دهد.

نرمش برادر او است که چون برادران سودش دارد و صفا و مودت برایش بیار

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 243

آورد، و برادرانی برای او فراهم سازد، و دوستیها را پاسبانی کند، و بهمین معنا سازش پدر او باشد، زیرا سازش دلربای دیگرانست و دل را از غبار کینه بشوید، و هر کس گرد او آید و دوستی او جوید، و بدو پوید چون پدر مهربان و دلسوز فرزندان.

شکیبائی فرمانده لشکر او است که او را بر پا دارد و پشت او محکم کند، و او را بآداب رساند بهر چه خواهد، مانند فرمانده خوب لشکریان که دشمن را نابود و دلخواه را موجود کند، و بسا مقصود اینست که شکیبائی خود سر همه اوصاف نیک او است و سرور خصال شایسته‌ی وی، و بر آنها پیشتاز است، و فرمانده همه آنها است همه فرمانده که پیشتاز بر زبردستان خود است، و سیاستمدار هر که در پیرامون او است.

39- الشهاب: فرمود صلی الله علیه و آله: که مؤمن کم هزینه است.

الضوء: این گزارش است که فرمان آرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله مؤمن را فرموده تا کم هزینه باشد در زندگی و قناعت پیشه، از آنچه ندارد شکبیا باشد و شاکر و ذاکر بود، دیده ندوزد بزبور این جهان، و شیفته نباشد بوالائی سروران، دل شکسته و خود خوار باشد در برابر پروردگار، پاره نانی او را بس، و جرعه آبی او را سیراب سازد، کهنه جامه‌ای او را پوشاند و گرما سوزاند، و سرما بدو دمد، چنانچه امیر مؤمنانش ستوده او خود رنج باشد، و مردم از او در آسایش، سود این حدیث: تشویق به سبکباری در این جهان و کم گرفتن آنست و راویش ابو هریره است.

40- الشهاب: فرمود صلی الله علیه و آله: مؤمن زیرک، هوشمند، و پر حذر است.

الضوء: زیرکی ضد کم خردیست، و زیرک ریزبین است و بامیر المؤمنین علیه السلام وابسته است که فرموده: آیا نبینی زیرکی پرورده‌ام از بس نافع مخیسم آورده‌ام.

مخیس نام زندانی بود که علی علیه السلام در عراق ساخت، و پیش از آن زندانی بنام نافع از نی ساخته بود که دزدان زندانی آن را سوختند و از آن پس مخیس را با گچ و آجر ساخت که بمعنی جایگاه خواری است.

فطنه بمعنی فهم است و حذر برکناری از ترساننده و حذر بیدار آماده را گویند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 244

این حدیث هم در ظاهر گزارش فرمانیست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که مؤمن باید زیرک و باریک بین و با انضباط باشد در کار دنیا و دین، هوشمند باشد و بیخبر نماند از آنچه بسا او را گرفتار کند، و از آن خود را بپاید.

حسن گفته: مؤمن با هوش است، دنیایش ویران کرده تا بدان آخرتش را بسازد و آخرتش را ویران نکند تا با آن دنیای خود را بسازد.

علی بن بکار گفته: نیکان رفتند و بجا نمانده جز آنکه دو درهم را گزیده‌تر دارد از دین خود.

یحیی بن معاذ گفته: پول کژدم است اگر نتوانی گردنش را خوب بگیری دست بدان میاز که آن اگر تو را بگزد تو را بکشد با زهرش، گفتند: گردنش کدام است گفت راه حلال بودن آنست و بجا صرف کردن آن.

و همانا آن حضرت این اوصاف را برای مؤمن شرط کرده زیرا در آنها است همه گونه خیر و خوبی، زیرک باشد و نگران در دلائل که او را بدانش رسانند، با هوش باشد و بفهمد آنچه آید و باشد و کند و نهد، و با این همه خود را واپاید و دوری کند زیرا مؤمن همیشه میان بیم و امید است.

سود حدیث تشویق به آگاهی و بیداری و کم تکیه کردن بدنای فریبکار و پر نیرنگ است راوی حدیث انس بن مالک است.

41- الشهاب: فرمود صلی الله علیه و آله: مؤمن مهر آمیز و همدم است.

الضوء: الفت: اجتماعی است پیوسته و از دل. و تألیف گرد آوردن تیکه‌های پراکنده است با ترتیب که آنچه پیش باید پیش باشد و آنچه بدنبال در دنبال باشد، و پرنده‌های خانگی را اوالف گویند.

میفرماید: باید مؤمن مهرورز و همدم مردم باشد، و باو همدم شوند، نه نفرت کن باشد و نه نفرت آور برای انجام نیازهای برادر مؤمنش سبک خیز باشد، و خود را از او بالا

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 245

نگیرد، از لغزش گذشت کند و از خطایش در خورد داشته باشد، بر او حسد نبرد، کینه او بدل نگیرد، هم آهنگ او باشد دورو نباشد هم پیمان او باشد و مخالف او نباشد، خیرخواه و اندرز گو باشد نه رسوا کن و عیبجو.

سود حدیث تشویق بهمدمی و خوش یاری است، راوی حدیث جابر بن عبد الله انصاریست.

42- الشهاب: فرمود صلی الله علیه و آله: مؤمن آنست که مردمش بر جانها و دارائیهای خود امینش دانند و آنها را بوی سپارند.

الضوء: اینست آسودگی خاطر و نترسیدنست و امن و امانت و ایمان و امنه بهم نزدیکند، و خدا تعالی را مؤمن گویند چون بنده‌هایش را از ستم خود آسوده داشته، مرد امنه آنکه بهر کس اعتماد کند.

این حدیث هم در پدیده گزارش است و در معنای فرمان، که مؤمن باید خود را مورد وثوق و اعتماد سازد، و جانب او امانتدار باشد و پاک از نکوهشها، در جان و مال کسی خیانت نوزد، و پیمان نگسلد و عهد و عقد خود نشکند.

سود حدیث تشویق بدیانت و امانت و صیانت و خودداریست، بهترین روشن گزینی در معامله با مردم و پیشداشت راستی و خوشباش گوئی. و دو راوی حدیث انس ابن مالک و فضالاً بن عبید باشند.

43- در دو کتاب حسین بن سعید: بسندش از امام صادق علیه السلام که پرهیزید از آنچه پوزش خواهد زیرا مؤمن نه بد کند و نه پوزش خواهد، و دو رو هر روز بد کند و پوزش خواهد.

44- تمحیص: از امام صادق علیه السلام که بر مؤمن فرجش چیره نشود، و شکمش او را رسوا نکند.

45- تمحیص: روایت است از رسول خدا (ص) که ایمان مؤمن کامل نباشد تا یک صد و سه خصلت دارا باشد در کار و کردار و نیت و درون و برون.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 246

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: یا رسول الله آن صد و سه چه باشند؟ فرمود: ای علی از وصف مؤمنست که گردان اندیشه باشد و گوهرین ذکر، بسیار دانش و بزرگ حلم، زیبا کشمکش و ارجمند مراجعه، از همه مردم دریادل تر و از همه خود خوارتر، خنده اش لبخند باشد، و همراهیش آموزش، یادآور غافل باشد، و آموزنده نادان، نیازدار آنکه آزاردش، اندر نشود در آنچه بکار نیایدش.

سرزنش نکند آسیب دیده را، پشت سر کسی بد نگوید، بیزار باشد از حرامها، خوددار باشد از هر شبهه ناک، پر بخشش باشد و کم آزار، یار غریبان باشد و پدر یتیمان، خرم چهره و اندوه دل، به نداری خود خوشدل، شیرینتر از انگبین و سخت تر از خاره سنگین.

رازی فاش نکند و پرده ای ندرد، حرکاتش مهرآمیز باشد و دیدارش شیرین، خوش وقار و نرمش دار، و دراز خموشی، بردبار باشد در برابر نادانی دیگران، شکیبیا بر آنکه بد کند بدان، سالخورده را گرامی دارد و خردسال را بنوازد.

بر سپرده ها امین باشد و از خیانتها بدور، همدمش تقوی باشد و هم قسمش حیا، پر حذر کند و کم لغزش یابد، حرکاتش با ادب باشد و سخنش پسند و شگفت آور، گذرنده از لغزش دیگران باشد و بررسی از عورت کسان نکند، پر وقار، پر شکیبائی، خشنود، و پرشکر گزار، کم حرف، راست گو، نیکی کن، آبرومند، بردبار، رفیق، پارسا، شریف، نه لعنت گو، و نه دروغگو، نه غیبت کن و نه دشنام گو، نه بخیل، خوش باشد و خرم، نه بوکش باشد و نه جاسوس.

از هر چه برترش را جوید و از اخلاق بالاتر را، در نگهداری خدا باشد، و کمک گیر از توفیق او، نیرومند باشد در نرمش و با تصمیم در یقین، ستم روا ندارد بدان که دشمن دارد، گناه نورزد برای آنکه دوستش دارد، پر شکیب باشد در برابر سختیها، نه جور کند و نه تجاوز، و نه بدنبال دلخواه، فقر شعارش باشد، و شکیبائی تن پوشش، کم هزینه باشد و پر کمک، روزه اش بسیار و شب زنده داریش دراز و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 247

خوابش کم.

دلش پاک، و دانشش تابناک، چون دست یافت بگذرد، و چون وعده داد بپاید، روزه دارد بدلخواه، و نماز خواند از ترس خدا، چنان نیکو کار کند که گویا خدایش بینا است، دیده فرود و سخاوتمند و دست باز، خواهش کننده را رد نکند و از

بخشش دریغ ندارد، با برادران پیوست باشد و پیاپی احسان کند، سخنش را بسنجد و زبانش را ببندد، در خشمش اندر نشود، و در دوستی نابود نگردد، باطل را از یار خود نپذیرد، و حق را از دشمنش رد نکند، نیاموزد جز برای اینکه بداند، نداند جز برای اینکه بکار بندد.

کینه‌اش اندک، شکرش بسیار، روز روزی و زندگی جوید و شب بر گناه خود بگرید، اگر با دنیا داران راه رود از همه زیرکتر باشد و اگر با آخرت طلبان از همه پارسا تر، در کسب روزی شبهه‌ناک نپسندد، و در دینش دنبال رخصت نرود، در لغزش برادرش بدو مهربانی کند، و صحبت خوش گذشته با او را فرا یاد آرد.

بیان: گردان اندیشه که پیوسته اندیشه او در جنبش است، و در نسخه‌ای (جمهوری الذکر) که با آواز بلند ذکر خدا کند و جوهری ذکر یعنی ذکر او پاک و با ارزش است و گویا تصحیف باشد.

خوددار است و آبرو نگهدار، و یا از خطاء برکنار، حاسوس و جاسوس بیک معنا است «و لا تجسسوا» یعنی آنچه عیانست بگیرد و آنچه نهانست از طرف خدا عز و جل وانهد، یا اینکه از درون کارها کاوش مکنید، یا از عورتها بررسی ننمائید، پایان.

و خلاصه حساس و جساس در معنی بهم نزدیکند، و گویا یکمی گمان پرانی در باره مردم است و دومی بازرسی از احوال آنان، و بسا یکمی بمعنای حيله‌گری یا کشتار و یا ریشه‌کنی مردم باشد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 248

در حفظ خداست از شر شیاطین، رغبت در ثواب است، و ترس از کیفر و عذاب.

و گویا بدان نگرانست بچشم دل و از روی یقین یا اینکه بخدا نگرانست چون قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده احسان اینست که خدا را پیرستی که گویا او را مینگری، یا مقصود این است که گویا او را ناظر و دیدبان خود کرده است.

سنجش سخن این است که در آن اندیشد آیا در ترازوی ثواب و پذیرش ارزشی دارد یا نه اگر دارد بگوید و اگر نه نگوید.

و اندر خشمش نشود یعنی بدان نابود نگردد، و شماره‌ای که در تفصیل آمده بیش از آنست که در آغاز شماره داده چون از نظر معنا دوباره گو دارد.

46- نوادر راوندی: بسندش تا ائمه علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بحارث بن مالک چگونه صبح کردی؟ پاسخ داد: بخدا یا رسول الله صبح کردم از مؤمنان، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر مؤمنی حقیقتی دارد، حقیقت ایمان تو چیست؟

گفت: شبم را بیدار ماندم، مالم را در راه خدا انفاق کردم و از دنیا گذشتم، و گویا بعرش پروردگارم نگرم جل جلاله که برای حساب بیرون آورده شده، و گویا مینگرم به بهشتیان که در بهشت از هم دیدار میکنند، و مینگرم بدوزخیان که در دوزخ با هم بانگ سه گانه میکنند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این بنده ایست که خدا دلش را روشن کرده بینا شدی بر جا باش، گفت: یا رسول الله دعا کن تا شهید شوم، برای او دعا کرد و در هشتمین روز شهید شد.

47- امالی طوسی (ج 2 ص 193) بسندش از ابی الحسن سوم امام علی نقی که امیر مؤمنان (ع) فرمود: مؤمن ستم نکند بکسی که او را دشمن دارد، و گنهکار نشود برای کسی که او را دوست دارد، و اگر باو تجاوزی شد شکبیا باشد تا خدا عز و جل برای او کین کشد.

48- دعوات راوندی: امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن شکبیا است در سختیها،

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 249

سنگین و با وقار است در لرزشها، قانع است بدان چه داده شده، مصائب بر او بزرگ نیابند، و بر هیچ دشمنی ستم نکند، و در باره دوستی گنهکار نشود، و مردم از او در آسایشند، و خودش از خود در سختی است.

49- نهج البلاغه (ج 2 ص 214 شماره 289 حکم) در زمانی که گذشت برادری داشتم در راه خدا و او را در چشمم بزرگ میکرد خردی دنیا در دید او، زیر فرمان شکمش نبود، آنچه نیافتی نخواستی، و از آنچه یافتی پر نخوردی، بیشتر روزگارش خاموش بود، اگر گفتمی گویندهها را سرآمد بودی و تشنگی پرسندهها را فرو نشاندی، و ناتوانی بود که ناتوان شمرده میشد، و چون روز کوشش میرسید چون شیر بیشه بود و چون مار گزنده بیابان.

حجتی بمیان نمی آورد تا داوری باشد، از کسی سرزنش نمیکرد در آنچه عذر پسند بود تا عذر او را بشنود، از دردی شکوه نمیکرد جز پس از بهبودیش، و همیشه آنچه را میکرد بزبان می آورد، و نمی گفت آنچه نمیکرد، و اگر در گفتار شکست میخورد در خاموشی از همه پیش بود و بی شکست، و پیوسته برای شنیدن حریص تر بود تا برای گفتن، و همیشه چون در برابر دو پیشامد بود نگاه میکرد هر کدام هوسناکتر بود مخالف آن بود.

بر شما باد بدین اخلاق، بدان بچسبید و در آنها با هم رقابت کنید، و اگر نتوانید بدانها دست یابید بدانید که بر گرفتن اندک بهتر است از ترک همه که بسیارند.

فرمود: ایمان بندهای باور نشود تا بدان چه در دست خدا است اعتمادش بیشتر باشد از آنچه خود دارد.

فرمود (ع) نشانه ایمان اینست که راستی با زیان برگزینی بر دروغ سود بخش و اینکه نباشد در بازگوئی تو فزونی بر آنچه دانی، و اینکه از خدا بترسی در بازگوئی از دیگری.

50- نهج البلاغه (ج 1 ص 419 عبده مصر):

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 250

روایت است که امیر مؤمنان را یاری بود بنام همام، مردی عابد بود، بآن حضرت گفت: یا امیر المؤمنین پرهیزکاران را برایم وصف کن و آنها را در برابرم مجسم ساز تا گویا بدانها مینگرم، آن حضرت در پاسخش گرانی کرد، وانگه فرمود: ای همام از خدا بترس و نیکی کن که خدا با آنانست که پرهیزکارند و آنان که هم آنها نیکوکارانند همام بدان پاسخ قناعت نکرد تا آن حضرت را سوگند داد، گوید: از آن پس خدا را سپاس گفت و ستود و رحمت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست وانگه فرمود:

اما بعد، راستش خدا که منزه باد آفریده‌ها را آفرید و هنگام آفرینش آنها از طاعتشان بی‌نیاز بود و از نافرمانیشان آسوده، زیرا نافرمانی هر نافرمانی او را زبانی ندارد، و فرمانبری فرمانبرانش سودی ندهد، زندگانشان را میان آنها پخش کرد، و هر کدام را در این جهان بجای خودش که باید نهاد.

پرهیزکاران در آن همان اهل هر فضیلتند، گفتارشان درست، پوشاکشان میانه‌رویست، راه رفتنشان تواضع و فروتنی است، دیده بر هم نهند از آنچه خدا بر آنها غدقن کرده گوش فرا دارند بدان چه از دانش که برایشان سودمند است، خود را در حال بلاء چنان دارند که در هنگام خوشی و رفاه، اگر نبود عمری برای زیست در این جهان که خدا بر آنها نوشته جانهایشان در تنهایشان یک چشم بهمزدن نمی‌ماندند، از شوق بثواب و ترس از کیفر و عقاب.

آفریدگار در دلشان بزرگواری نمود و هر چه جز او در چشمشان خرد و بیمقدار آمد، آنان با بهشت چنانند که گویا آن را دیده و در آن نعمت چشیده و آنان با دوزخ چون کسی باشد که آن را بچشم دیده و در آن در شکنجه است دلهاشان اندوهبار و شرور و بدیهاشان بر کنار است، تنهایشان لاغر، و نیازهایشان سبک و نفوسشان پارسا است، شکیبایند اندک روزی و بدنبال دارند آسایشی دراز، بازرگانی پر سودی است که پروردگارش برایشان فراهم کرده، دنیا آنها را خواست و آن را نخواستند، آنها را

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 251

دستگیر کرد و بیهای جانشان از آن آزاد شدند.

شب بر سر گام استوارند، اجزاء قرآن خوانند، و آن را شمرده و روشن ادا کنند، و با آن خود را در اندوه آخرت کشند، درمان درد خود را از آن فراهم آرند، چون بآیه‌ای رسند که مشوق است بدان برای طمع در ثواب اعتماد کنند، و جانشان از شیفتگی بسوی آن سر کشد، و برآید، و پندارند، جلو چشم آنها آماده است و چون به آیه‌ای رسند که در آن بیم و ترساننده است با گوش دل آن را بشنوند و پندارند، شیهه و فریاد دوزخ در بن گوش آنها است.

کمر خم دارند و پیشانیها و پشتها و زانوها و سر پاها را بر خاک نهند، و از خدا تعالی آزادی خود را از دوزخ بجویند.

اما در روز بردباراند، دانشمندانند، نیکوانند، پرهیزکارانند، ترس خدا چون چوبه تیر آنها را تراش داده و گوشت تنشان را آب کرده در چشم بیننده بیمار آیند، و در آن مردم بیماری نیست.

و بیننده گوید: پریشان دلند و در آنها پریشانی دل از امریست بزرگ که خدا و دیگر سراسر است، از کردار خود اندک نپسندند، و بسیار هم بچیزی نشمارند، آنان نزد خود تهمت زده‌اند، و از کردار خود نگرانند، و چون یکی از آنها را ستایند و پاکیزه از گناه دانند، از آنچه در باره او گفته شود بترسد و گوید من خود را از دیگری بهتر شناسم و پروردگارم بمن از خود من داناتر است.

پروردگارا بدان چه گویند مرا مگیر، از آنچه پندارند بهترم ساز و آنچه را از کردار بدم ندانند بیامرز.

نشان یکیشان اینست که در او بینی قوه در دین، و خرم در نرمش، و ایمان در یقین، و حرص در دانش و دانش در بردباری، میانه روی در توانگری، و خشوع در عبادت، و جمال نمائی در نداری، و شکیبائی در سختی، و جویائی حلال و نشاط در رهنمائی، خود داری از طمع، کارهای خوب کند و ترسانست، شام کند و همتش

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 252

شکر خدا است، و صبح کند و همتش ذکر است.

شب گذرانند در حذر کردن، و صبح کند شادمان، خدا از آنچه بایدش از بیخبری و شادی بدان چه رسدش از فضل و رحمت الهی، اگر نفسش سرکش باشد در آنچه بد دارد، نیاز او در آنچه خواهد بر نیارد، چشم روشنی او در نعمت بی‌پایانست، و زهدش در آنچه نمیماند، دانش را ببردباری آمیخته و گفتار را بکردار بینی کوتاه آرزو است و کم لغزش، دلش ترسان، و نفسش قانع است، کم خوراک و کارش آسانست دینش محفوظ، و شهوتش مرده است، و خشمش فرو خورده، خیر او را آرزو دارند، و از شر او آسوده‌اند.

اگر میان غافلان باشد او را از ذاکران نویسند، و اگر در ذاکران او را از غافلان ننویسند، بگذرد از آنکه ستمش کند، و بیخشد بآن که محرومش سازد، و پیوندد بدان که از او ببرد، دشنام از او دور است، و گفتارش نرم و هموار، زشتی و زشتکاری از او نهانست، و احسان و کار خوب او عیان، خیر او رو آورده و شر او پشت داده و رفته.

در لرزشها باوقار است، در بد آمدها شکیبیا، در خوشی و رفاه پرشکر گزار، ستم نکند بر آنکه دشمن دارد و گناه نکند برای آنکه دوستش باشد.

بحق اعتراف کند پیش از آنکه بر او گواهی دهند، ضایع نکند آنچه را باید نگهدارد، و فراموش نکند آنچه بیادش باید کسی را بنام بد نخواند، و بهمسایه زیان نزند، و به آسیبها که بیند سرزنش نکند، و در باطل در نیاید، و از حق بدر نشود، اگر خموش ماند اندوه از خموشی ندارد، و اگر خندد قهقهه نزند، اگر بدو تجاوز شود و ستم گردد شکیبیا باشد تا خدا برای او کین کشد و انتقام جوید.

خود را در رنج دارد، و مردم از او در آسایشند، خود را برای دیگر سرا در رنج افکند، و مردم را از خود آسوده سازد، از هر که دوری کند برای زهد در دنیا و پاکی از آلودگی باشد، و بهر که نزدیک شود نرمش و مهرورزی دارد، دور کردنش از

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 253

کبر و بزرگواری خواهی نیست و نزدیک شدنش نیرنگ و فریب نباشد.

گوید: همام ناله‌ای زد و جان داد و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هلا بخدا از این بود که بجان او میترسیدم، سپس فرمود: همچنین میکند پندهای رسا به پند پذیران. یکی بآن حضرت گفت: خودت را چه می‌شود ای امیر مؤمنان؟

فرمود: وای بر تو راستش هر عمری را سر آمدیست که از آن نگذرد، و سببی است که از آن تجاوز نکند، آرام باش بازگو مکن مانند آن را همانا شیطان آن را بر زبان تو دمید.

تبیین: کیدری گفته: همام دارای همت بلند است و این پرسنده هم چون نامش بلند همت بوده.

و ابن ابی الحدید گفته: همام پسر شریح بن یزید است و از شیعه علی علیه السلام و دوستان آن حضرت بود، خداپرست و عابد بود، گرانی از پاسخ او برای مصلحت در تأخیر بیان بوده تا زمان حاجت، نه از زمان حاجت.

ابن میثم گفته: گرانی از پاسخ برای ترس بر جان همام بوده که بر آن دلالت دارد قول وی علیه السلام: هلا بخدا که از آن بروی می‌ترسیدم، و گویم: این وجه روشنتر است.

از خدا پرهیز و نیکی کن: که بر تو واجب نیست اوصاف پرهیزکاران را با تفصیل بدانی و سازگار بتو اکتفا بآنست که از وصف آنها بطور خلاصه میدانی، و تو را باید همان رعایت تقوی و احسان، و گویا منظورش از تقوی اجتناب از هر چه خدا نپسندیده میباشد، و احسان انجام هر چه خدا فرموده، و این سخن جامع همه فضائل پرهیزکاران و اوصاف آنها است.

سوگند داد آن حضرت را بخودش تا اینکه او تصمیم گرفت برای بیان اوصاف پرهیزکاران.

و اینکه خدا را بی نیاز از عبادت و آسوده از زیان نافرمانی وصف کرده، برای

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 254

دفع این توهم است که مدح متقیان و تشویق در طاعت، و بیم دادن از گناه بسود او باشد یا جلوگیری از زیانش، و منظور این نیست که کارهای خدا هیچ هدفی ندارند و لازمه وجود اویند که حکماء پنداشته‌اند، بلکه اشاره بسخن متکلمین است که غرض و هدف در تکلیف بخدا برنگردد بلکه بخود بنده‌ها برگردد، زیرا خدا خواسته که در آخرت بدانها ثواب رساند، که سودیست بهمراه بزرگداشت و احترام و دادن آن بنا شایسته زشت است بحکم خرد.

از این رو آنها را مکلف کرد، و رسولانی برای راهنمایی آنها فرستاد و بآنها وعده و وعید داد، و آنها را در معرض ثواب‌های پیوسته بزرگ نهاد، و تفصیل این سخن در کتب کلام است.

معایش: جمع معیشت که وسائل زندگی یا جای زندگی است، و آنچه مایه زنده بودنست که خدا تعالی فرموده: (32- الزخرف) بخش کردیم میان آنان و زندگیشان را در دنیا، و مواضع آفریده‌ها، مراتب آنها است که خدا فرموده: در همان آیه: و بالا بردیم درجات آنها را نسبت بیکدیگر، و منظور از آن درجه‌های در دنیا است چون توانگری و درویشی، تندرستی و بیماری، یا درجه‌های دینی از نظر آمادگی و پذیرش در دانش و کردار یا هر دو که روشنتر است و نتیجه‌ای که گرفته تا بید دو وجه اخیر را مینماید.

گفتارشان حق است و دروغ نگویند تا بیجا نگویند و هر چه گویند ذکر خدا و اظهار حق و از میان بردن باطل است آغاز بگفتار فرموده بسا برای اینکه سود و زیان گفتار بیشتر از کردار است.

و جامه را میانه‌رو وصف کرد که یعنی جامه خوش گذرانها را نپوشند و نه گداها را که پستی و زبونی دارند، یا جامه شهرت نپوشند چون جامه مخصوص صوفیان، یا اینکه اقتصاد در گفتار و کردار شعار آنها شده، و چون جامه آنها را در بر گرفته.

راه رفتن آنها تواضع است و چون متکبران راه نروند و بزرگی نفرشند که

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 255

خدا عز و جل هم فرموده (37- الاسراء) و راه نرو بر زمین خوش گذرانه، یا روش آنها میان مردم یا در راه خدا با فروتنی است.

گوشهای خود را واداشتند برای شنیدن دانش سودمند و اشاره دارد به ذم گوش گرفتن داستانهای دروغ، و بلکه بسیاری داستانهای راست بی‌فروغ چنانچه خواهد آمد ان شاء الله.

(و الرءاء) قطب راوندی گفته: پرهیزکاران رنج دهند تنهای خود را در طاعت و خوشدلند بدان رنج و مشقت که بر خود هموار کنند، چون خوشدلی در رفاه زندگی و هر کدام آنها چنین باشند، و نمونه آنست قول خدا تعالی (171- البقره) نمونه آنان که کافرند چون کسی است که بانگ کند، یعنی چون هر کدام از آنها است.

و بسا مقصود اینست که نمود آنها در بلاء چون نزول آنها است در خوشی و رفاه مانند قول خدا (70- برائت) و اندر شوید چون اندر شدن آنان یعنی نزولشان در بلا چون نزول آنهاست در خوشی و رفاه.

کیدری گفته: «نزلت انفسهم» الخ چون شور شهوت حیوانی خود را در هم شکستند، و جان خود را بخوبی پاکیزه کردند، و پیکرها و جانهای خود را وقف رضای خدا کردند، و در راه او واداشتند، و نظری ببهره خود در این جهان گذرا ندارند، و همه توجهاتشان صرف بدست آوردن هدف آفرینش خویش است، از آماده کردن توشه معاد، و از هر سو رو کردن به پرستش پروردگار عباد، و توجهشان به تنها تنها بطبع است.

چون توجه رهروان بحج حقیقتی به شترچرانی، و دانستند بطور یقینی که هر رنجی در این راه بکشند گرچه کلان باشد، در برابر آنچه بدان میرسند از ملاقات دوست و بدست آوردن خواسته خود ناچیز است، و محنت نزد آنها چون نمک زندگی است، و بلا چون نعمت و اینکه فرمود: (کالذی ...) مانند قول خدا است و اندر شوید چنانچه اندر شدند (70- برائت) و چون بیت حماسه که سروده.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 256

بسا روزها که باز گردند چون برگشتن روزی که بودند.

یعنی در بلا خود دارند چون خودداری در خوشی و رفاه- پایان.

و مقصود از بلا بیماری و سختی و مانند آنها است یا هر دو با تحمل رنج نیز، و بهمان مخصوص نیست، و خوشدلی آنها در رضا بقضای خدا است چنانچه در مجالس است (که آن را تفسیر کرده برضای آنها بقضای خدا).

خرد و کوچک شده جز آن در چشمه‌هایشان: از این اختلاف در تعبیر فهمیده شود که خدا بر دل آنان نشسته و جز او از دیده آنان نگذشته.

آنان به‌مراه بهشتند و در آن نعمت خواره مانند کسی که آن را بچشم دیده بر اثر قوه ایمان و یقین یا شدت خوف و رجاه یا دیدار نشانه قوت یقین است و تنعم و عذاب بدنبال امید و بیم که هر دو از نتایج یقین باشند، و پدرم (قده) معنی آخری را برگزیده.

کیدری گفته: دانش و عقاید آنها برایشان بدیهی شده که فرمود علی‌ه السلام: اگر پرده بگیرند مرا یقین فزوده نشود ...

دل‌هایشان اندوه‌بارند برای ترس از عقاب که بسا تقصیر کنند و شرایط پذیرش در کارشان نبوده که خدا عز و جل فرموده: (60- المؤمنون) و آنان که بدهند بدیگران از آنچه بدانها دادند و دلشان ترسانست که بسوی پروردگارشان گردانند. و از شرور آنان آسوده‌اند که قصد ستم بکسی نکنند که در خبر است: مسلمان آنکه مسلمانان از دست و زبانش در امانند، و بقولی چون کارهایشان حسن واقعی دارند گرچه بد نمایند و در این تفسیر تأمل باید که دور از ظاهر است.

لاغرند از روزه بسیار و بیخوابی شب تار و ریاضت‌های ناهموار، یا از ترس خدایا هر دو، سبک نیازند که دلی بدنیا ندارند، و هوسرانی نکنند، آرزویشان کوتاه و بسازند بدان چه داده خدا.

عفت خودداری از همه حرامها است، بلکه از هر شبهه و مکروه، روزهای کمی در دنیا ماندند که بدنبال آنها آسایش درازی بدست آوردند و این خود بازرگانی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 257

سودمندیست که دیگران ندارند و خدا در وصف منافقان: (16- البقره) سود نداشت بازرگانی آنان.

دنیا خواستارشان شد از راههای بد یا از هر راه، و توانستند مال و جاهی بدست آورند، و آن را نپذیرفتند و در آن نکوشیدند، و بقولی که بسا مقصود اهل دنیا باشند که بدانها رو آوردند و آنها پذیرایشان نشدند.

گویم: کیدری روایتی آورده در تجسم دنیا در برابر امیر مؤمنان و رو گرداندن وی از آن که در باره نکوهش دنیا و همش آورده، و گفته: معنی آن جمله اینست، چون در صفاتی که در این خطبه یاد شدند اندیشه کنی دریایی که همه در خود علی (ع) بودند، و من این شعرها و مانند آنها را در کتاب انوار العقول از اشعار وصی رسول آوردم.

اسیری جانها برای اینست که ارواح اولیاء از عالم قدسند، و جاگیری آنها در عالم مادی تن بر خلاف طبع ملکوتی آنها است، و در این جهان آورده‌اند و همه را میل به عالم خود دارند، و از اینکه آواره است و سازشی با جهان ماده ندارد اسیر است و پیوسته آماده کوچ بجهان خویش است و میکوشد موانع را از میان بردارد و دنیا را فدا کند.

شب چنین باشند و روز چنان، در شب پا را در صف نهند که دو انگشت بزرگ آنها برابر باشند و دو روی پاها و پاشنه‌ها بیک اندازه از هم دور باشند.

قرآن خوانند با ترتیل، که از امیر مؤمنان رسیده ترتیل حفظ وقوف و موارد ایست در خواندنست و اداء کامل حروف قرآن، و این تفسیر در بر دارد هر چه قراء معتبر دانند در قرائت.

اندوه خوردن بدنبال آیه‌های تهدید روشن است و اما در آیات مزده و نوید برای بیم از نیافتن و آماده نبودنست.

بسا که مقصود از دارو دانش است و از درد نادانی، و استشاره از قرآن باندیشه و تأمل است که آنچه در آنست بدر آورد و بدنبال آن برود، در حدیث نهاییه است که

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 258

بکاوید قرآن را زیرا در آنست دانش اولین و آخرین، و بسا مقصود اینست که بکاوید و بدر آورید دانشی که نهفته در جانست بحسب آمادگی و کمال با اندیشه و یاد آوری.

پدرم (قده) گفته: مراد اینست که درمان کنند بآیه‌های خوف درد امیدواری مفرط را که بفریب و امن از مکر خدا برسد، و بآیه‌های امید درد ترسی که بنومیدی کشد، و بتکمیل یقین درد شبهه را که رخ دهد، و بوسیله صبر درد قساوت را، و بدان چه مایه نفرت از دنیا و خواست آنست درد دنیا خواهی را و مانند آن.

تطلع، سر کشیدن بسوی چیز یست و چشم براه بودن آن، و کیدری گفته:

یعنی نزدیک است خورشید جانهاشان از افق عالم تن برآید و بعالم بالا رود از شوق بوعده‌های در آن عالم در آیات قرآنی که بهتر ذخیره‌ها و ارجمندتر بخششهای الهی است.

و بقول راوندی (ره) ظن در اینجا معنی یقین دارد چون در قول خدا تعالی (4- المطففین) آیا ظن ندارند آنان که آنها براستی زنده خواهند شد، یعنی یقین دارند بهشت برابر آنها آماده است برایشان.

ابن ابی الحدید گفته: بسا بمعنی گمان باشد.

خلط در عقل: دیوانگی است، راوندی گفته و جز او گفتند: یعنی هر که بدانها نگرد دیوانگی در آنها گمان کند ولی دیوانه نباشند و از ترس شیدا شدند.

خود را تهمت زنند که کوتاهی کردند، و دنبال دنیا رفتند، یا نیت آنها پاک نبوده یا بهمه این معانی، و میترسند در عبادت خودیین و شهرت طلب باشند و یا بعجب کشیده شوند، و نگرانند از گناه گرچه از آن توبه کارند که بسا پذیرفته نشده برای اینکه جامع شرایط نبوده با اینکه خدا هم فرموده: همانا بپذیرد خدا از پرهیزکاران و بس.

و اجعلنی افضل مما یظنون، پایه مرا برتر از اندازه گمان آنها در خوشکرداریم بساز، ابن ابی الحدید گفته: این جمله را.

آنکه فرمود: که بر گروهی گذر کرد، و آنان در باره او اختلاف داشتند برخی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 259

او را میستودند، و برخی نکوهش کن بودند و فرمود: (بار خدایا) اگر آنچه نکوهش کنان گویند درست است مرا مؤاخذه مکن، و اگر آنچه ستایشگران گویند مرا بهتر از آن ساز.

قوت در دین: اینست که شک و شبهه بایمان نخلد، و وسوسه و خطر باعمال نرسد، و نیت در کارهای دینی سست نشود برای سرزنش بدخواهان و جز آن خدا تعالی فرموده (54- المائدة) جهاد میکنند در راه خدا و نمیترسند از سرزنش سرزنش کن.

قصد میانه روی، نه افراط باشد و نه تفریط و اسراف و تنگ گیری نباشد در ثروتمندی یا در بدست آوردن ثروت یا در انفاق با بی نیازی از دل.

ترس آنان از کوتاه آمدن در کردار بوده در اندازه و چگونگی یا از عذاب خدا.

هم: آغاز تصمیم است و آنچه آدمی در دل دارد، شکر را از آن شام دانسته چه که روزی و افاضه نعمت و رسیدن بسود کسب بیشتر در روز است، و ذکر در بامداد، برای اینکه موانع آن در روز بیشتر است.

و نهد به نفس خواستارش را که دوست دارد و خواهد از این کار که بر او دشوار است یا از لذتهای دیگر تا گردن نهد و رام شود زیرا پیروی نفس در کامجوییش مایه سرکشی او است، و باطل گروی، و دوری از خدا، و از این رو بینی که نیروی عبادت در ریاضت کشان و آنان که عبادت آنها را لاغر کرده بیش از نیرومندان و خوشگذرانها است.

روشنی چشم: بدان چیز باشد که پسند است و آرامش بخش و اشک شادمانی خنک است، و روشنی چشم هر کس به رسیدن بآرزو و پسند او است.

آمیخته دانش را با بردباری که داند برتری دارد، نه اینکه سستی دارد و بی‌مبالاتی بدان چه باو گویند یا کنند، یا اینکه در گفتگو تند نشود با اینکه دانسته گوید، و بقولی حلم بمعنی خرد است که در آموزش اندیشه کند، و گمان و رأی سست را نپذیرد یا

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 260

اندیشه در آنچه داند و آن را بخاطر سپارد تا در دلش پایدار گردد.

آمیزش گفتار و کردار اینست که چون مردم را بکار خوبی وادارد یا از بدی باز دارد خود هم آن را بکار بندد، یا بوعده وفاء کند، یا ایمان را با کردار نیک توأم سازد یا اینکه گفتار خوب را با کردار خوب فراهم آورد.

کم خوردن برای اینکه پر خوری و پر خوابی مایه کسالت در عبادتند- تا گوید سخن در اینجا و در برخی از آنچه گذشت در شرح روایت کافی گذشته و باز گو نکنیم.

و گویم: در تحف العقول (ص 154-158 چاپ اسلامیة) نیز مانندش آورده.

و باز هم گویم: چون پیشوای محققان ابن میثم بحرانی در شرح این حدیث راه دیگری رفته خواستم آن را بیاورم تا خواننده در بیشتر آنچه در باره آن گفتند آگاه شود او (قده) گفته: آن حضرت یک توصیف کلی از پرهیزکاران نمود و فرمود: پرهیزکاران همان اهل فضائلند و هر فضیلت وابسته بهسازای دو نیروی دانش و کردار را دارند و آنگه آن فضائل را شرح داده و مرتب کرده.

1- درستی گفتار که عدالت زبانت، و خلاصه‌اش اینست که از آنچه باید گفت خاموش نماند تا تقصیر کند، و آنچه باید از این خاموش بود نگوید تا زیاده روی کند، و سخن را بجای شایسته آن گوید، و آن خصوصی‌تر از صرف راستگویی است زیرا بسا راستی که نشاید گفت.

2- جامه‌شان میانه است: این عدالت در پوشاک است، نه جامه خوشگذرانهای خودنما، و نه جامه گدایان یهودی که نه در خور زاهدانست.

3- راه رفتن با تواضع که دنبال ملکه عفت است، و میانه بخواری رفتن و سبکسری و بزرگی فروختن و پر دماغی است، و باید آرام و با وقار باشد.

4- چشم‌پوشی از آنچه خدا حرام کرده که بار آورد پارسائی است.

5- تنها گوش دادن بدانند سودمند که عدالت در نیروی شنوائی است، و

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 261

دانشهای سودمند آنچه نیروی اندیشه را بکمال رساند از علم الهیات و هر چه با آن مناسب است و آنچه نیروی قوه عملیه را بکمال رساند که حکمت عملیه باشد.

6- خود را در بلا و خوشی به یک جا وادارند و در برابر هر دو بی تفاوت باشند، از آمدن بلا نومید نشوند و از خوشی که بدان رسند مست نگردند و در هر دو حال شکر خدا کنند ... و بسا مقصود مانند کردن حال نزول در بلاء است بحال نزول خوش و رفاه و مقصود یکی است.

7- شیفتگی بثواب خدا و بیم از عقاب او تا آنجا که جانشان در تنش بقرار است و گریزان اگر نبود مدت عمر مقدر و این شوق و خوف چون وجدانی شوند بدنبال دارند کوشش در کردار، و رو گردانی از این جهان، و آغاز آنها تصور بزرگی آفریدگار است و بهمان اندازه تصور بزرگی وعد و وعید او است، و بدنبال دارد همان اندازه بیم و امید را که دو باب بزرگ بهشتند.

8- بزرگواری آفریننده در دل آنها تا آنجا که کششهای خدا خواهی آنان را در دوستی و شناسائی در اندر سازد و بدان نسبت جز خدا را کوچک شمارند در دیده دل خود.

و اینکه فرمود آنان و بهشت چون کسی است که آن را دیده- تا که فرمود- معذبند اشاره است باینکه عارف گرچه با تن خود در دنیا است ولی با بینائی دلش به احوال بهشت و سعادت آن، و احوال دوزخ و بدبختی آن، چون حاضر در بهشت و نعمت آنست، و حاضر در دوزخ و عذابش، و این مقام عین الیقین است و برابر این مقام است شوقشان به بهشت، ترسشان از دوزخ.

9- اندوه دلهاشان، و آن ثمره ترسی است که بر آنها چیره است.

10- بی آزاریشان که سرچشمه آزاد کردن دنیاپرستی است و بیهوده‌هایش و عارفان از آن برکنارند.

11- لاغریشان که از بسیاری روزه و بیخوابی، و خوراک ناهموار و جامه تنکاه

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 262

و ترک لذتهای دنیا است.

12- سبکی نیازهاشان، زیرا بهمان ضرورت خورد و پوش بس کنند، و سبکتر از این نیازی نیست.

13- پارسائی آنان، نهاد عفت فضیلت نیروی شهوت است که میانه دو رذیله بی‌شهوتی و هرزگی است.

14- شکیبائی بر ناگواریهای روزگار زندگی که ترک کامجوییها و تحمل آزار مردم است، و دانستی که شکیبائی ایستادگی در برابر نفس سرکش است تا دنبال کامجوییهای زشت نرود، و همانا یادآور شد که زمان شکیبائی کوتاه و دنبالش آسایش طولانیست تا بر آن وادارد، و این آسایش طولانی بخوشبختی در بهشت است که خدا فرموده (12- الانسان) و پاداششان را در برابر شکیبائی بهشت و دیبا تا آخر آیه بازرگانی سودمند که استعاره آورده برای کارهای خوب و انجام فرمانهای خدا که بهای آن را کالای دنیا دادند، و با عبادت کالای آخرت خریدند و از این معامله سود بردند زیرا کالای دیگر سرا فزونتر و با ارزشتر است از کالای دنیا، و روشن است که فراهم شدن وسائل آن از سوی خدا است و آمادگی بدان از کششهای الهی است.

15- دنیا را نخواستند و او خواستار آنها است و زهد راستین دارند که از وجدان پارسائی است، و خواستگاری دنیا از آنها اینست که میتوانند سرور و اشراف باشند و قاضی و وزیر گردند و مانند آنها، و زمینه دارند که بدان برسند اگر خواهند، و بسا مقصود خواستن دنیا داران باشد.

16- و خود را بیهای دنیا از اسیری در آن رها کردند، که اشاره است بکسی که در دنیا اندر بوده و از آن بهره‌مند، و با ترک و رو گردانی از آن و تمرین طاعت خدا و زنجیرهای پست دنیاداری را از گردن خود گشوده و آزاد شده، و تعبیر باسارت استعاره است از اینکه وضع دنیا داری بر دل آنها پایدار بوده و واژه فدیة بمعنی عوض کردن بهره‌مندی از دنیا است با رو گردانی از آن و مواظبت بر طاعت خدا و زهد در دنیا بسا پیش از

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 263

دنیاداریست و بسا پس از آن که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم هر که مقصد بزرگتر خود را آخرت ساخت خدا او را خاطر جمع کند، و دنیا در برش آید بینی بخاک مالیده و ناکام ...

17- گامهاشان را شب برای عبادت در صف کنند، و قرآن را با ترتیل بخوانند تا فرموده- گوشهاشان- که اشاره است بفرمانگزار گران نفوس سرکش خود بعبادات و کاوش قرآن عزیز در خواندن آن، و نهایت شمرده خواندن برای فهم مقاصد آن، و اندوه خوردن از ذکر وعیدها و تهدیدها هم کاوشی است برای درمان دردهاشان.

و چون مایه دردشان همان نادانی است و رذیله‌های دیگر در عمل درمان نادانی دانش است، و درمان هر صفت بدی بدست آوردن فضیلتی است که ضد آنست، و با خواندن قرآن و کاوش آن با اندوه خوری از تهدید خدا دنیاپرستی را درمان کند، و درمانش همان دانش است که درمان نادانیست، و هر فضیلت که قرآن بدان تشویق کرده درمان ضد آنست از اخلاق بد، و باقی گفتار در چگونگی اندوه خوری و شیفتگی است.

خمشونده‌اند بر میان خود: بیان چگونگی رکوع آنانست.

بخاک نهادن پیشانی تا اینکه فرموده گامهاشان بیان وضع سجده است و هفت ذکر بزرگ میجویند- تا فرموده- گردنهای خود بیان هدف از آن عبادتهاست.

18- فرمود: در روز حکمایند بروش شرع که کمال قوه علمیه و عملیه است، زیرا همان بوده که میان صحابه و تابعین معروف بوده نه حکمت یونانی. و در روایتی حلمات بردباران آمده که بردباری فضیلتی است از نهاد شجاعت که میانه دو صفت بد زبونی و تهور است که از فرط خشم باشد، برای نماز نام شب برده چون از روز بدان شایسته‌تر است.

19- علماء و دانشمندان باشند، و قوه نظر و اندیشه دارند در شناخت خدا و صفات او.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 264

20- نیکوانند، نیکی به پارسائی برگردد چون در برابر هرزه باشد.

21- پرهیزکارانند، و مقصود از آن در اینجا ترس خدا است، و ذکر عفت و خوف گذشت، و آن را در اینجا دوباره آورده ضمن اوصاف روزانه آنها و در آنجا مطلق آورده.

ترس آنها را تراشیده تا اینکه فرموده عظیم شرح اثر خوف است که بر آنها چیره شده، و خوف این اثر دارد برای آنکه نفس کارگزار تن را از کارش باز دارد و قوه شهوت و خوراک را از کار خودشان اندازد، و اثر خوف را بتراش تیر مانند کرده برای سخت بودن آن و بدنبال آنست دگرگونی چهره، و سستی از انفعلات نفسانیه چون خوف و اندوه تا آنان که چهره بیمار دارند و گرچه بیمار نباشند.

میگوید دیوانه‌اند که اشاره است بدان چه رخ دهد برای برخی از عارفان که بعالم بالا پیوند و از تدبیر تن باز ماند و سخنی گوید بیرون از آنچه باید، و زشت باشد نزد ظاهر شریعت، و آن را بدیوانگی بندند، و بسا بکفر و بیدینی و آن امر بزرگی که بدان در آمیختند پرداخت برآزهای آنانست از ملاحظه جلال خدا، و مطالعه انوار عالم بالا.

22- اینکه کم از کردار خود را نپسندند- تا که فرموده- بزرگ برای تصور شرافتی که هدف کردار آنها است.

و بخود تهمت زنند- تا فرماید- آنچه ندانند و تهمتشان ترس از تردید آنها است در قضاوت و همی آنان بحسن عبادتشان و اینکه نزد خدا پذیرفته است و خدا پسندند و بخدا رسانند، زیرا این وهم مایه خودبینی در عبادت و کوتاهی از فزودن بر آنست، و این شک و تهمت خود به پیروی از نفس اماره مایه ترس شود از اینکه این اعمال نارسا باشند بدان چه باید و شاید، و این باعث بر کردار و شکننده عجب است، و دانستی که عجب و خودبینی از مهلکاتست چنانچه فرمود: سه تا هلاک‌کننده‌اند: بخل پیروی شده، هوس‌رانی، و خودبینی بخویش. و هم ترس آنان از

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 265

تمجیدشان درمان دردیست که از این تمجید برآید از تکبر و خودبینی بدان چه سبب تمجید است، و پاسخ هر کدام آنها در برابر تمجید دیگران از او اینست که میگوید:

من خود مرا بهتر از دیگری میشناسم الخ.

وانگه شروع کرد در نشانه‌ها که رویهم نشانه هر کدام است، و اوصاف پیش گرچه بیشتر آنها ویژه و معرف هر یک میباشند جز اینکه ریاء در برخی راه دارد و دلیل بر تقوای راستین نباشند و آنها را باز بشرح زیر گرد آورد و مرتب کرد.

یکم: قوت در دین که در برابر وسواس خناس ایستادگی کند، و فریب مردم را نخورد، و این دیندار و دانشمند باشد.

دوم: عاقبت‌سنجی در کارهای دین و دنیا، و پایداری در آن با نرمش با مردم، و سخت گرفتن بآنها که در مثل آمده که: شیرین نباش تا آنجا که بلعیده شوی و نه تلخ تا آنجا که بدور افکنده شوی، و این ثمره عدالت در معامله با مردم است، و دانستی که نرمش بسا از فروتنی خوبست که فرموده (115- الشعراء) و فروتنی کن برای مؤمنان که پیرو تواند. و گاه از زبونی و سستی یقین است که بد است و نخست موردش حزم در دین و مصالح نفس است و دومی صفتی پست است که نمیشود حزم با آن باشد زیرا نفس زبون از همه سو تأثیر پذیر است.

سوم: ایمان با یقین، چون ایمان باور کردن صانع است و آنچه در شریعت آمده، و این باور سخت و سست دارد، یک بار تقلیدیست که اعتقاد درست بی دلیل است، و یک بار علمی است که با دلیل است، و بار دیگر این علم با علم باینست که جز آن نیست و آن علم الیقین است و سالکان محقق بر سر آن نایستند و بدنبال عین الیقین باشند که مقام شهود است بواسطه دور کردن پرده‌های طبیعت و روگردانی از دنیا، و مرادش اینست که علم آنها بیایه علم الیقین است و احتمال در آن راه ندارد.

چهارم: حرص در دانش و فزونی آن.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 266

پنجم: علم با حلم که نیروی فرشته‌ای با بردباری که فضیلت نیروی در زندگی است بهم پیوندد.

ششم: میانه روی با وجود ثروت، و آن عدالت در بکار بردن کالای دنیا است و دور انداختن فزونی از اندازه ضرورت و ناچاری.

هفتم: خشوع در عبادت که ثمره اندیشه در جلال معبود است، و ملاحظه بزرگواری او که جان عبادتست.

هشتم: جمال نمائی در نداری با ترک شکوه بخلق و درخواست از آنها و اظهار بی‌نیازی از آنها که از قناعت و رضا و بلند همتی برآید، و توجه بوعده نزدیک خدا و آنچه برای پرهیزکاران آماده شده بدان کمک نماید.

نهم: صبر بر سختی.

دهم: طلب روزی حلال که از پارسائست.

یازدهم: نشاط در رهجوئی و پیمودن راه خدا که از اعتقاد بسرانجام پرهیزکاران و تصور شرف هدف آنان زاید.

دوازدهم: کارهای خوب با نگرانی از اینکه بوجه شایان نباشند و پذیرفته نگردند چنانچه از امام سجاد علیه السلام روایت است که سواره تلبیه گفت و افتاد و از هوش رفت، و چون بهوش آمد، سبب پرسیدند و فرمود: از ترس اینکه بمن فرمود «لا لیبیک و لا سعدیک».

سیزدهم: اینکه شب هنگام شکر کنند بدان چه روزی شدند در روز و نشدند، و صبح همشان ذکر خدا باشد و خدا کمالات نفسانیه و بدنیه را بدانها روزی کند. که فرمود: (152-البقره) یادم کنید تا یادتان کنم و شکرم کنید و ناسپاسی نکنید.

چهاردهم: اینکه شب گذرانند در حذر کردن و صبح کند شادمان و از کلمه حذر تا رحمت تفسیر آنچه که باید از آن در حذر بود و یا بدان شاد شد، و منظور اختصاص شب‌گذرانی بحذر و صبح کردن بشادی نیست بلکه باید در هر دگرگونی چنین بود

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 267

چنانچه شکر شبانه و ذکر بامداد هم بهمین معنا است و بسا مقصود اختصاص باشد.

پانزدهم: اگر سرکشی کرد- تا فرموده- دوست دارد، ایستادگی در برابر نفس سرکش است هنگام سرکشی او، و وادار کردن او است بر آنچه نخواهد، و پیروی نکردن از امیال طبیعی و خواهشهای او است.

شانزدهم: چشم روشنی او در چیزهای پایدار باشد، که کمالات نفسانیه ماندنی هستند مانند دانش و حکمت و اخلاق خوب که لذات باقیه بدنبال دارند، و سعادت جاوید، و روشنی چشم کامیابی و خرمی است که لازم دارند و روشنی دیده و خنکی آن را بدیدن مطلوب خود و زهد او در آنچه نماند از لذتهای دنیا.

هفدهم: در آمیزد دانش را با بردباری، و نادانی و تندی نکند. و گفتار را با کردار و نگوید آنچه خود نکند، و اندارد بکار خیر و خود بر کنار ماند، و باز ندارد زشتی وانگه آن را بجا آرد، وعده ندهد و خلاف کند و دشمن خدا باشد که فرمود (3-الصف) چه دشمنی کلانست نزد خدا که بگوئید آنچه نکنید.

هیجدهم: آرزو را کوتاه و نزدیک دارد، برای اینکه بسیار یاد مرگ کند و یا در رسیدن بخدا.

نوزدهم: کم لغزشی، و دانستی که لغزش عارفان ترک اولی است چون کار خیر شیوه آنها است، و کشش به لغزش و خطا در آنها کم است، روی ناچاری یا سهواست، و شکی ندارد که کم است.

بیستم: هراس دل از تصور بزرگواری معبود.

بیست و یکم: قناعت که از ملاحظه حکمت خدا برآید و بخش روزی از او، و کمک آنست تصور سودهای امروزه آن و نتیجه آن در سرای دیگر.

بیست و دوم: کم خوری از ملاحظه اینکه پری شکم هوش برد و رقت را زدايد و قساوت و تنبلی از کار آورد.

بیست و سوم: آسانی در کارش که از کسی زور نکشد و بکسی زور نکند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 268

بیست و چهارم: نگهداری دینش که در آن اهمال نکند، و خلل بدان نرساند.

بیست و پنجم: مرگ شهوتش که خموش است از آنچه نباید و برگشت آن به پارسائی است.

بیست و ششم: فرو خوردن خشم که از فضائل نیروی خشم آفرینست.

بیست و هفتم: خیر از او آرزو دارند که بیشتر کار خیر کند و آزارش بکسی نرسد و مردم دانند شرانگیز نیست.

بیست و هشتم: ذکر میان غافلان و بی‌غفلی میان ذاکران، که اگر مردمش خموش از ذکر بینند چون دم بسته باشد و او را از غافلان شمارند، در بر خدا او را از ذاکران نویسند زیرا دلش یاد خدا بوده و اگر در میان غافلان با زبان ذکر خدا گوید، روشن است که از غافلان نوشته نشود، ذکر خدا را مدح بسیار است، و آن دریست بزرگ از درهای بهشت و پیوست باستان خدا، و ما بفضیلت و اسرارش اشاره کردیم.

بیست و نهم: گذشت دارد از آنکه ستمش کند، گذشت از فضائل شجاعت است، و نام ستمکارش را برده، چون داعی انتقام در باره او بیشتر است و عفو او برتر.

سی: ببخشد بکسی که او را محروم کرده، این فضیلت از سخاوت است.

سی و یک: پیوند کند با آنکه از او بریده، و این از عفت و پارسائی است.

سی و دو: دشنام دور است از او و کمتر گفتار ناهنجار دارد.

سی و سه: نرم سخن است در گفتگو با مردم، و پند و معامله با آنها و آن پاره‌ایست از تواضع.

سی و چهار: کار زشت از او نایاب و کار خوب حاضر باب زیرا پابند حدود الهی است.

سی و پنج: خیرش رو آور و شرش در گذر، و این مانند (شماره 27) است.

و بسا رو آوری خیر او، فزون بطاعت است و کمر بستن برای آن، و بهمان اندازه از شر او گذرا باشد، زیرا هر که در کاری کوشا است از ضدش بری است.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 269

سی و شش: باوقار است در لرزشها، و رخ دادهای بزرگ و فتنه‌ها که دل و حال مردم را پریشان کند، وقار از شجاعت است.

سی و هفتم: در بد آمدها بسیار شکبیا است، چون پایدار است و همتش بالاتر از امور دنیا است.

سی و هشتم: در رفاه و خوشی پر شکر است، زیرا نعمت بخشی را دوست دارد.

سی و نهم: ستم نکند بر کسی که دشمن او است، با وجود داعی بر آن که دشمنی است.

چهلیم: برای دوستش بگناه نیفتد، و این کناره‌گیری از هرزگی است، و هوسرانی در باره محبوب که آنچه را نشاید بدو دهد یا آنچه بر او باید جلوش را بگیرد، چنانچه قاضیان بدو فرماندهان ناروا و ناحق کنند، و پرهیزکار بدین کارها گنهکار نشود، با وجود داعی بر آن که دوستی است و رعایت عدالت در هر چیز مینماید و بهمه برابر نگاه میکند.

چهل و یک: بحق اعتراف کند پیش از آنکه گواه بر او گواهی دهد، زیرا دروغگو نیست، و گواه با انکار حق مورد نیاز است.

چهل و دو: سپرده را نگهدارد و در آن کوتاهی نکند که خدا بدو سپرده از دین و قرآن چون پارسا است و پابند حدود خدا.

چهل و سوم: هر چه از آیات خدا در یاد دارد و از عبرتها و مثلها فراموش نکند و بکار بندد، چون پیوسته منظور دارد، و بخاطر گذراند.

چهل و چهارم: نام و لقبهای بد نپراند، چون خدا در قرآن از آن غدقن کرده و فرموده (11- الحجرات) و نپرانید القاب بد را: برای اینکه کاریست فتنه انگیز و کینه خیز میان مردم و جدائی افکن و مخالف خواست شارع.

چهل و پنجم: زیان به همسایه نرساند، که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره او سفارش کرده (36- النساء) و همسایه خویشاوند و همسایه خانه در پهلوی آن و سفارش او (ص)

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 270

در روایتی است که: سفارش کرد مرا پروردگرم بهمسایه تا پنداشتم او را وارث خواهد شناخت، و برای هدف آن که مهرورزی و یگانگی در دین است.

چهل و ششم: بمصیبتهای وارده سرزنش نکند، چون اسرار قدر و علت مصائب را میداند، و خود را در معرض آنها میشناسد و بمصیبت زدگی دیگران شاد نمیشود.

چهل و هفتم: در امر باطل مداخله نکند و از حق بیرون نشود، که باطلش از خدا دور کند، و حقش بخدا نزدیک که خواست او است و شرافت سرانجام آن را میداند.

چهل و هشتم: خاموشی او غمگین نسازد، که خاموشی و سخن را بجا دارد، و غم در خاموشی از حقی است که بیانش باید، و بیجا باشد.

چهل و نهم: در خنده قهقهه نزند، چون یاد مرگ و دنبالش بر دل او چیره است، و در اوصاف پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده که بیشتر خنده او تبسم بود و گاهی دندان نما بود و اهل قهقهه و کرکره در خندیدن نبود، که دو گونه خنده آواز دارند.

پنجاهم: چون ستم بیند شکبیا باشد تا خدا برای او کین کشد، زیرا نتیجه صبر را که وعده ارجمندیست میداند که خدا فرموده (60- الحج) آنست و هر که کیفر خود کشید و بر او ستم شد البته که خدایش یاری کند. و فرموده (126- النحل) و اگر شکبیا باشد البته که آن بهتر است برای شکبیان.

پنجاه و یکم: خودش از او در رنج است که سرکش و بدخواه است، چون در برابرش ایستادگی کند، و او را مقهور سازد و بیاید و مردم از آزار او آسوده‌اند.

پنجاه و دوم: دوری کردنش از آنان که دور شود برای زهد او است از آنچه در دست مردم است و بر کناری از آن نه از تکبر و بزرگ شمردن خود، و همچنان نزدیکی او بدیگران برای نرمش و مهرورزی با آنانست نه برای نیرنگ و فریب

آنان از برخی مطالب، چنانچه شیوه پلید نیرنگ باز است، این اوصاف و نشانه‌ها بسا در یک دیگر در آیند، ولی به تعبیر دیگر آورده شوند، یا تنها گفته شوند وانگه بار دوم

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 271

با جز آن ترکیب کردند (شرح نهج ابن میثم بحرانی ص 364-369).

51- امالی شیخ صدوق (ص 340): بسندش تا امام صادق علیه السلام که مردی از یاران امیر مؤمنان بنام همام که عابد بود برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان پرهیزکاران را برایم وصف کن و مجسم ساز تا گویا بدانها نگرم، و آن حضرت علیه السلام از پاسخ گرانی کرد وانگه فرمود: وای بر تو ای همام از خدا بترس و نیکوکار باش، زیرا خدا با آنانست که پرهیز کارند و آنان که احسان‌کننده‌اند.

همام گفت: از تو خواهش دارم بدان که ارجمندی داشت بهر چه مخصوص تو است، و بتو بخشید، و برتریت داد بدان چه بتو داد و بخشید که آنها را وصف کنی برایم، و امیر مؤمنان روی دو پا ایستاد و خدا را سپاس گفت و ستود و رحمت بر پیغمبر و خاندانش فرستاد وانگه فرمود:

اما بعد، راستش خدا عز و جل آفرید خلق را و هنگام آفرینش از طاعت آنها بی‌نیاز بود و از نافرمانیشان آسوده، زیرا زیانش ندارد نافرمانی هر کس و سودش ندارد طاعت هیچ کس.

زندگی آنان را میانشان بخش کرد، و هر کدام را بدان جا که بایدش جا داد، و همانا آدم و حوا علیهما السلام را از بهشت فرود آورد برای آنچه کردند، نهی کردشان و خلاف کردند، و فرمانشان داد و نافرمانی کردند.

پس پرهیزکاران در آن همان دارنده‌های فضائلند، گفتارشان درست است، و جامه‌شان میانه‌رو، و راه رفتنشان تواضع، خاشعند در فرمانبری خدا عز و جل پس دست از دنیا شستند (پس مبهوت شدند خ ب). و آنان چشم بر هم نهاده‌اند از آنچه خدا بر آنها حرام کرده.

گوشه‌های خود را وقف دانش کردند، و خود را در بلاء وادارند چنانچه در رفاه و خوشی برای رضای بقضای خدا، و اگر نبود عمر سرنوشت، جانشان یک چشم بر هم زدن در تنشان نمی‌ماند از شوق بثواب و خوف از عقاب، آفریننده در چشم آنها بزرگ

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 272

آمد و هر چه جز او از چشم آنها افتاد.

آنان چون کسی باشند که بهشت را دیده و همه در آن بر پستی آرمیدند، آنان با دوزخ چون کسی باشند که آن را دیده و در آن عذاب کشیده. دلهاشان غمنده است، از شرشان آسوده‌اند، تنهاشان لاغرند، و نیازهاشان سبک و نفوسشان پارسا و کمک آنها دنیا بزرگ.

چند روزی اندک شکبیا شدند که دنبالش آسایش دراز است، بازرگانی پر سودیست، پروردگار کریم آن را برایشان فراهم ساخته، دنیا خواستگارشان شده و آناش نخواستند، و جویاشان شده و او را درمانده کردند.

اما در شب گامها در صف نهند، قرآن خوان، آن را شمرده و با ترتیل خوانند، و خود را بدان محزون کنند، خود را بدان در پوشند (روشن کنند خ ب) (بکاووش وادارند خ ب) (مژده یاب سازند خ ب)، غمهاشان برجهند از گریه بر گناهانشان، و از درد زخم دلهاشان.

و چون بآیه تهدید گذرند آن را از گوش دل شنوند و بینائی آن، و پوستشان از آن لرزد و دلشان ترسد، و پندارند شبیهه دوزه و ناله و شیونش در بیخ گوش آنها است.

و چون بآیه تشویق گذرند، از روی طمع بدان اعتماد کنند، و جانشان از شوق بر آن آویزد، و پندارند که برابر چشم آنها است.

زانو بمیان خم کرده و جبار بزرگی را تمجید گویند، پیشانی و مشت و سر زانو و اطراف قدم بر خاک نهاده و اشکشان بر گونه‌شان روانست، و بخدا پناهنده باشند برای آزاد کردنشان.

اما روز بردباران، دانشمندان، نیکان، پرهیزکارانند، ترس آنها را تراشیده مانند چوبه تیر بیننده بدانها نگرد و پندارد بیمارانند و بیماری ندارند، یا گوید:

دیوانه‌اند.

آری دیوانه امر بزرگی باشند، چون در بزرگی خدا و سلطان محکم او اندیشند

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 273

با آنچه در نهاد آنها درآید از یاد مرگ و هراسهای رستاخیز که دلشان را پریشان کند. و بردباریشان را پراکنده سازد، و خودشان را بگسلد، و چون استوار شوند بسوی خدا شتابند با کارهای نیکو.

برای خدا بکم خشنود نباشند، و شایان را بزرگ نگیرند و بیش ندانند، خود را تهمت زنند، و از کردار خود نگرانند اگر از یکیشان تمجید شود ترسد از آنچه گویند، و آمرزشخواهد از خدا از آنچه ندانند، و گوید من خود را بهتر دانم از دیگر و

خدایم بمن دانایتر است از خودم، بار خدایا مگیرم بدان چه گویند، و بهتر سازم از آنچه پندارند، و بیامرز برایم آنچه ندانند، زیرا تو پرنهانها را دانی و عیبها پوشانی.

و نشانه هر کدام که در او بینی قوت در دین، و حزم بالین، و ایمان با یقین و حرص در علم، و فهم در فقه و علم با حلم، و کسب بآرامی، و مهرورزی در هزینه، و میانه روی در توانگری، و خشوع در عبادت، و تحمل در فاقه و نداری، و صبر بر سختی و رحمت در دسترنج، و بخشش در راه حق، و نرمش در کسب، و جستن حلال، و نشاط در رهیابی، و دوری از طمع، و نیکی بر راستی و چشم پوشی از شهوت.

فریبش ندهد ستایش آنکه او را نداند، و شماره آنچه خود دارند وانگذارد، خود را در کردار سست انگارد، و کارهای خوب کند و ترسان باشد، شام کند و هم او شکر است، و صبح کند و کارش ذکر، شب گذراند با حذر، و بامداد کند بشادی، حذرش از غفلت است، و شادیش از آنچه بدست آورده از فضل و رحمت.

اگر نفس او بر او چموشی کند خواستش را ندهد در آنچه باو زیان زند، شادیش در آن باشد که جاوید ماند، و روشنی چشمش در آنچه همیشه باشد و نابود نشود، دل بدان دارد که ماند، نه در آنچه نماند.

دانش را ببردباری آمیزد، و بردباری را بخرد، بینی که تنبلی از او بدور است، نشاطش پیوسته است، آرزویش نزدیک و لغزشش کم، در انتظار مرگ خود است،

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 274

دلش خاشع، در یاد پروردگارش باشد، از گناهش ترسان و نفسش قانع، نادانیش نهان، کارش آسان، نگهدار دینش باشد و مرده شهوت، خشم فرو خور، پاک خلق، آسوده همسایه، اندک تکبر، محکم صبر، بسیار ذکر، محکم کار.

از سپرده خود بدوستانش نگوید، و گواهی را برای دشمن نهان ندارد، کاری درست را بخودبینی نکند، از روی شرم آن را وانهد، آرزوی خیر از او دارند، و از شرش آسوده‌اند، اگر در غافلان باشد از ذاکران نوشته شود و اگر از ذاکرانست در غافلان نوشته نشود.

بگذرد از آنکه ستمش کند، و بیخشد بدان که محرومش سازد، و پیوندد بدان که از او ببرد، حلمش نایاب نشود، و در آنچه شک دارد نشتابد، و از آنچه بر او روشن شده چشم پوشد، نادانیش دور است، گفتارش نرم، مکرش نهان، احسانش نزدیک، گفتارش راست، کارش خوب خیرش روآور، شرش در گذر.

در پیشامدهای لرزاننده با وقار است، در بد آمدها شکیبیا، و در رفاه و خوشی پر شکر، ستم نکند بدان که دشمن دارد و گناه نوزد برای دوست، دعوی نکند آنچه از او نیست، و انکار نکند حقی را که بر او است.

حق را پذیراست بی‌گواه، آنکه حفظش باید ضایع نگذارد، و القاب بد نپرانند بکسی ستم نکند، حسد نوزد، بهمسایه زیان نزند، در مصائب شماتت نکند، زود درستکار است، پردازنده سپرده‌ها است، کند است در کارهای زشت، بخوبی وادارد، از زشتی باز دارد، ندانسته دست بکاری نزند، در انجام حق درمانده بدر نرود.

اگر خموش ماند غمناک نباشد از آن، و اگر گوید خطا نباشد، و اگر خندد آواز آن از گوشش نگذرد، بدان چه برایش مقدر شده قانع است، خشم او را از جا بدر نکند، و هوس بر او چیره نگردد، و دریغ او را مقهور نکند، و در آنچه از او نیست طمع نوزد.

با مردم در آمیزد تا بداند، خموش ماند تا سالم زید، و بپرسد تا بفهمد، و بررسی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 275

کند تا بداند گوش بسخن خوب ندهد تا بدان ببالد، و نگویدش تا زور بدیگری کند، اگر باو ستم شود صبر کند تا خدا باشد که برایش کین کشد.

نفسش از او در رنج است، و مردم از او در آسایش، خود را رنج دهد برای دیگر سرا، و آسوده دارد مردم را از خویش، دوری گزیند از ناخواهی و برای پاکی و نزدیکی او بهر که باشد نرمشی و مهربانیست، دوریش تکبر و بزرگی کردن نیست، نزدیکش نیرنگ و هرزگی نه.

بلکه پیروی کند از هر که پیش از او اهل خیر بوده، و پیشوای آینده‌ها باشد از نیکخواهان.

گفت: همام نعره‌ای زد که جانش با آن در آمد، و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

هلا بخدا که من از این بر او ترسان بودم، و فرمود: او را آماده کردند و بر او نماز خواند و فرمود: پنندهای رسا چنین کنند با اهل آنها.

یکی گفت: خودت را چه شود یا امیر مؤمنان (که زنده ماندی) فرمود:

وای بر تو هر کس را اجلی باشد که از آن نگذرد، و سببی که از آن تجاوز نکند، آرام باش، بازگو مکن زیرا جز این نیست که شیطان این گفتار را بزبانت دمید.

در کتاب سلیم بن قیس هلالی مانندش آمده.

توضیح: همانا ذکر این خطبه شریفه را دوباره کردیم تا از دست خواننده کتاب نرود سودهای خاص هر روایت آن با اینکه چون مشک هر چه تکرار شود بویا باشد.

بدان چه از خویشی با پیغمبر مخصوص تو ساخت و بتو داد از مقام وصایت و خلافت و آنچه تو را بخشید از سوابق و مناقب و بتو داد از علم و قرب و اخلاق گزیده و با همه آنها.

لما معنی استثناء دارد یعنی بهر حال خواهان وصف آنهایم جز حال وصف کردن آنها، و سخن در باره تفسیر گناه آدم و حوا گذشته و یادآوریش در اینجا برای بیان

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 276

فضیلت تقوی و نکوهش بی تقوایی است.

فتعبوا: یعنی دست از دنیا تکاندند و بکار دیگر سرا پرداختند، بنقل لغت از نهاییه.

و بسا که از هب باشد یعنی بیدار شدند از خواب غفلت و شتاب کردند در طاعت یا پوسید تنهای آنها در عبادت (بنقل لغت از قاموس).

و در یک نسخه فبهتوا یعنی خیره و سرگردان شدند از ملاحظه عظمت خدا سبحانه یا اینکه مردم آنها را چنین پندارند چنانچه خواهد آمد.

مئونه آنها از دنیا بزرگ است: مئونه: ثقل، قوت، رنج و سختی را گویند (پس از سخن از جوهری در ماده لغت مئونه گوید).

و من گویم: این عبارت چند توجیه دارد:

1- رنج و سختی آنها برای ترک دنیا و مجاهده با نفس سرکش خود در روگردانی از آن بزرگ است.

2- روزی بر آنها تنگ است، چون از حرام روگردانند و از شبهه، و در آمد حلال اندک است با اینکه اولیاء خدا بیشتر دچار ندارند و عظیمه بمعنی شدت است یا مئونه بمعنی رنج.

3- قوتی که در دنیا بدست آرند بزرگ شمارند و شکر گزارند گرچه اندک باشد.

4- چون بر نانخوران و خویشان و فقراء پر هزینه دهند و پذیرائی کنند خرج آنها بسیار است.

5- گرفتاریشان برای معاشرت با مردم و دشمنان بیش و عدم و همکیش اندک بزرگ است.

6- آنچه پدرم (قده) گفته: که مقصود از مئونه آنها زاد راه آخرت آنها است از طاعات و قربات و صدقات، و مقصود اینست که بهره بزرگی از دنیا برای دیگر

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 277

سرا بگیرند.

و توجیه‌های دیگر هم در میان هست و گویا برای ابهام این جمله آن را در نهج البلاغه از قلم انداخته، و در باب صفات الشیعه بجای آن آمده «معونتهم فی الاسلام عظیمه» یعنی کمک آنها در اسلام بزرگ است، و آن روشنتر است.

و خواستشان و درمانده‌اش کردند از اینکه بدانها رسد و بآنها آویزد.

و نهان کنند آن را: یعنی از ترس خودنمائی و ریاء، و در نسخه‌ای «یستبشرون به» است که شادند باندوه یا خواندن قرآن بشکر توفیق خدا بدانها در آن.

و جائین علی اوساطهم، در اصل بمعنی نشستن بر سر زانوها است و چنده زدن، و بسا در ایستادن بر انگشتان پاها بکار رود، و مقصود از آن در اینجا یا نشستن خاضعانه است و نسبت آن باوساط مجاز است، یا ایستادن خاضعانه بهمین توجیه، یا رکوع کردن باینکه بمعنی خم شدن باشد (بنقل لغت از قاموس).

و در نسخه‌ای (حانین) آمده چنانچه در روایات دیگر، و آن روشنتر است.

فاذا استقاموا: چون استوار شوند، و این هراس از آنها برود، و در نسخه‌ای (استفاقوا) آمده که بهوش آمدند و آن مناسبتر است.

اعمال زکیه: پاک از ریاء و موجبات فساد، یا نامیه و شایان ...

شفقه در نفقه: مهرورزی با نگرانی و غم‌خواری مؤمنان با انفاق بر آنان، یا نگرانی در هزینه خود که مبدا اسراف شود یا از حرام باشد ...

و رفق در کسب: گویا تأکید است و تفنن در تعبیر، یا در عبادت نخست مقصود ذاتی کسب است و در دومی رفق یا در نخست کسب دانش و در دوم کسب مال یا مقصود از رفق در یکم لطف با طرف معامله است و در دیگری چانه نزدن و دور نیست لفظ کسب در یکم تصحیف کیس باشد یعنی زیرک چنانچه خواهد آمد.

و بر در استقامت در دین یا بی‌تنگ‌گیری و اسراف، یا با دوام، یا نیکی بجا و بر در باره پدر و مادر است یا در همه چیز و دومی روشنتر است.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 278

اغماض در شهوت: چشم پوشی از حرام با خواست دیدن، و یا کنایه است از ترک که خواهد در برخی روایات آمد بجای اغماض انتهای و باز ایستادن.

احصاء ما علمه: شماره گناهان خود و در یک نسخه احصاء علم آمده ...

شتاب نکند در آنچه ریه دارد و اگر جواز آن را نداند بدنبال یقین گردد، یا اگر شک کند در اینکه خیانتی باو کرده یا زبانی زده در کین‌خواهی شتاب نکند یا یقین کند و این معنی مناسبتر است بدان چه دنبال دارد.

(پس از نقل لغت أراب و راب از نهاییه گفته) و از آنست حدیث: واگذار آنچه را شک داری بدان چه در آن شک نداری ...

52- نهج البلاغه (ج 1 ص 353) در خطبه‌ای فرمود: ایا مردم: خوشا بر کسی که بپردازد بعیب خود از عیب دیگران از مردم، و خوشا بر کسی که در خانه‌اش بماند، و خوراکش بخورد، و بطاعت پروردگارش بپردازد، و بر گناهش بگریزد، و بخود اندر باشد و مردم از او در آسایش باشند و آزار نینند.

بیان: در خانه‌اش بماند، و بیرون نرود برای شرانگیزی و کار بد، نه برای جستن روزی و عبادت چون جهاد و دیدار بیمار، و تشییع جنازه، و انجام نیاز مؤمن و ماندش یا ویژه زمان شورش است، و نانش را بخورد و فزونی نخواهد، و از خوراک دیگری نخورد.

53- کافی (ج 2 ص 232): بسندش از امام صادق علیه السلام: هر که خوشش آید از حسنه و بدش آید از گناه مؤمن باشد.

بیان: حسنه از خود باشد یا اعم از اینکه از خودش باشد یا دیگری، مؤید یکم آنست که در یک نسخه حسنه و سیئه آمده چنانچه آید.

و خوشامد از حسنه خودینی را نباید، زیرا بسا خود را در طاعت مقصر شمارد ولی خوش است باینکه یکباره آن را از دست نداده. و گویا این منزل یکم ایمانست با اینکه سرور واقعی از حسنه را کوشش در انجام هر حسنه بدنبال است، و بد آمد

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 279

درست از بدی و گناه را نفرت از هر سیئه بایست است و اهتمام بترک آن، و این دو از کمال ایمانند.

54- کتاب زید زراد که بامام صادق علیه السلام گفتم: ترسم ماها مؤمن نباشیم، و فرمود: برای چه؟ گفتم: چون میان ماها کس نباشد که برادرش نزد او عزیزتر باشد از پولش، و دریابم که پول نزد ماها عزیزتر است از برادر هم کیش که هر دو دوست پیرو امیر مؤمنان هستیم.

فرمود: نه هرگز، شما مؤمن باشید، ولی ایمانتان کامل نیست تا قائم ما خروج کند، آنگاه است که خدا شما را هم آرمان کند و مؤمن کامل باشید همه، و اگر در روی زمین مؤمنهای کامل نباشند، در آن صورت خدا ماها را بسوی خود بالا برد، و شماها زمین را منکر باشید، و هم آسمان را.

آری بدان که جانم بدست او است که در اطراف زمین مؤمنان باشند که همه دنیا در بر آنها ارزش بال پشه‌ای را ندارد، و اگر دنیا با همه آنچه در آنست و بر آنست، طلای سرخ باشد و گردن بند یکی از آنها باشد و از گردنش بیفتد، توجه نکند که چه بر گردن داشته، و چه از گردنش افتاده از بس نزد او خوار است.

آناند که زندگیشان نهانست، آواره اینجا و آنجای زمینند، شکمشان از روزه به پشت چسبیده، لبهاشان از ذکر تسبیح پلاسیده دیده‌هاشان از گریه ژولیده، رنگ روشانشان از بی‌خوابی پریده.

اینست چهره و نمود آنان که خدا را به انجیل برایشان نمونه آورده، و در تورات و فرقان و صحف پیشین آنها را وصف کرده که فرموده: (29- الفتح) نشانه آنها در چهره‌هاشان از اثر سجده است، آنست نمونه آنها در تورات، و نمونه‌شان در انجیل مقصودش زردی رخهاشان بوده از بیخوابی شب.

آناند برادران خوب در دشواری و آسانی، بر خود پیش دارند دیگران را در دشواری که خدا آنها را وصف کرده و فرموده (9- الحشر) و پیش دارند بر خود و گر

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 280

چه در تنگی باشند، و هر که از دریغ خویش محفوظ ماند هم آنان باشند رستگاران پیروز شدند بخدا و رستگار شدند.

اگر مؤمنی بیند گرامیش دارند، و اگر منافقی او را واگذارند، چون تاریکی شب آنها را فرو گیرد، زمین خدا را بستر سازند و خاکش را بالش، و پیشانی بر زمین سایند و بدرگاه پروردگارشان برای رهائی از دوزخ زاری کنند و بنالند و بامدادان میان مردم آیند و انگشت نما نباشند.

از راهها دور باش کنند، و آب را بوی خوش و پاک کنند و برگیرند خودشان در رنج و تنشانشان در سختی و مردم از آنها آسوده.

آنان در بر مردم بدان خلق باشند و در بر خدا بهترین خلق، اگر خبری دهند مردم باور نکنند، و اگر خواستگاری روند بآنها زن ندهند، اگر حاضر باشند شناخته نیند و اگر غائب از آنها واری نشود، دلشان ترسان و هراسانست از خدا، زبانشان در کام است و بسته، و سینه‌شان گنجینه اسرار خدا است، و اگر اهل آن را یابند اندکی از آن را پیرانند، و اگر نیابند زبانها را قفل کنند و کلیدهایش را نهان سازند، برای دهانشان در بند سازند.

سفت و سختند سخت‌تر از کوهها، هیچ ابزاری از آنها نتراشد و کم نکند، گنج‌بانان دانشند، و کان حکمت، و پیروان پیمبران و صدیقان و شهیدان و خوبان، زیرکانی که منافق آنان را گنگ و کور و ابله پندارد و در آن مردم نه گنگی باشد و نه کوری و نه ابله‌ی.

راستی که آنان زیرکانی شیوا، دانشمندی بردبار، فرزانه‌ی پرهیزکارند، نیکانند، برگزیده‌های خدایند، ترس خدا زبانشان را بسته، از ترس خدا زبانهاشان درمانده برای نهان داشتن راز او چه شیفتگی است بهمنشینی و گفتگو با آنان، افسوس از اینکه دسترس نیستند.

ای کاش مانع از همنشینی با آنها برداشته میشد، آنان را بجوئید اگرشان یافتید،

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 281

و از نورشان برگرفتید، رهبری شده و پیروز در دنیا و دیگر سرا.

آنان میان مردم از کبریت احمر کمیابترند، زیورشان خموشی دراز است و نهان داشتن راز، نماز و زکات و حج و روزه، همدردی با برادران در توانگری و درویشی، آنست زیورشان و دوستیشان، چه خوشا بر آنان و چه سرانجام خوبی، آنان وارثان فردوسند، در آن جاویدانند، و نمونه آنان در بهشت چون فردوس است در میان بهشتها.

آنانند که در دوزخ دنبال آنها گردند، و در بهشت شادمانند، و اینست که اهل دوزخ گویند: (62- ص) ما را چه شده که نبینیم مردانی را که می‌شمریم آنان را از بدن آنان در چشمشان اشرا مردم بودند، و خدا از مقام آنها پرده بالا برد تا آنان را بینند، افسوس خورند از آنان در دوزخ و گویند (ای کاش ما برگشتیم 27- الانعام) و مانند آنها بودیم که آنان نیکان بودند و ما بدان، و آنست حسرت دوزخیان.

بیان: انکار زمین و آسمان از اینست که در آن آثار غریبی بینند که از آن پیش ندیدند.

زندگانی نهانی دارند، و زیر زمینی از ترس مردم یا ناهماهنگی با آنان در روش زندگانی، و از این رو آواره باشند و از جایی بجای دیگر روند و راهی دیگر گیرند جز راههای شوسه تا مردم آنها را نشناسند و از روش آنها برکنار مانند و جز شستشو با آب عطری بکار نزنند و بهمان شستن تن و غسل اکتفا کنند.

تنهاشان رنج‌دیده است از طاعت و ترک شهوت، و در سختی است از انجام عبادت و تحمل شدائد (از قاموس لغت آورده).

مردم سخن آنها باور ندارند زیرا بآنها بدگمانند و آنها را زبون شمارند ...

55- کافی: بسندش از امام صادق علیه السلام که همانا مؤمن آنکه چون خشم خشمش او را از حق بدر نبرد، و چون پسندد پسندش او را بیاطل نکشاند، و چون توانا شود نگیرد بیش از آنچه از او باشد.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 282

بیان: خشمش او را از حق بدر نبرد که بر آنکه خشم کرده حکم ناحق کند، یا ستم کند، یا گواهی او را نماند، و پسندش او را بیاطل نکشاند که گواهی دروغ بدهد یا حکم ناحق یا از دوستش حمایت کند در ندادن حقی که بایدش و مانند آن ...

56- کافی (ص 23 ج 2) بسندش از سلیمان بن خالد که امام باقر علیه السلام باو فرمود: ای سلیمان میدانی مسلمان کیست؟ گوید: گفتم: قربانت تو داناتری، فرمود:

مسلمان آنکه مسلمانان از دست و زبانش سالمند و آزار نکشند، وانگه فرمود:

میدانی مؤمن کیست؟

گوید: گفتم: تو داناتری.

فرمود: مؤمن آنکه مسلمانان او را بر مال و جان خود امین دانند، بر مسلمان غدقن است که بمسلمان دیگر ستم کند، یا او را وانهد در برابر دشمن یا او را چنان از خود براند که برنج اندازد.

توضیح: در وصف مسلمان کامل است که باید مسلمانش خواند و در باره مؤمنینی چنین، و بقولی منظور بیان مناسبت میان معنای لغوی و اصطلاحی است، و در آن بس است که افراد کامل هر کدام موصوف باشند بدان چه ذکر کرده.

او را ننهد با توانائی و اگر نتواند بخوشی او را پاسخ رد بدهد و از او پوزش خواهد و او را برنج نیندازد ...

57- کافی (ج 2 ص 234) بسندش از امام باقر (ع) که همانا مؤمن آنست که پسندش او را در گناه و باطل نیندازد، و چون خشم کند از گفتار درست بدر نرود، و آن که چون توانا شود توانائی او را بتجاوز بدان چه از او نیست نکشاند.

بیان: مقصود از باطل آنست که سودی ندارد.

به آنچه از او نیست: یعنی بیش از حد خود و حق خود نگیرد.

58- کافی: بسندش که آن را برآورده تا گفته: شنیدمش می فرمود: مؤمنان آسان و نرمند چون نره شتری که از بینی مهار است و رام است اگر او را بکشند منقاد است

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 283

و اگر بر سنگی بخوابانند بخوابد (و بعد از شرح لغت از نهاییه گوید) و بقولی بنره شتر مانند کرده که ماده شتر برای اشاره باینکه مؤمن میتواند از خود دفاع کند ولی ایمان و مقرراتش جلوگیری او است.

گویم: در یک نسخه نره شتر با الف آمده ولی یکمی روشنتر است.

59- و گویم: در شهاب الاخبار روایت است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که مؤمنان آسانند نرمند (هینون لینون).

در ضوء: هون سکینه و وقار است خدا تعالی فرموده: (63- الفرقان) راه می روند در زمین باوقار (و پس از شرح لغت هون) گفته: ابن الاعرابی گوید: با واژه هین ولین مخفف مدح کنند با هین ولین با تشدید نکوهش کنند، و دیگری گفته هر دو بیک معنا باشند و اصل واژه با تشدید است و هون در کلام عرب بر دو وجه آید:

1- اینکه آدمی بطبع خود رام و هموار باشد تا آنجا که زندگی ندارد، و این مدح او باشد که فرمود راه روند در زمین رام و هموار.

2- دنبال تسخیر و خوار کردن و اهانت زورگو باشد که خدا فرموده (17- فصلت) در گرفت آنان را عذاب خواری و دور نیست که واژه هاون (که با آن چیزها را بکوبند) از این معنا باشد زیرا با آن چیزهای سخت و سفت نرم شوند، و آن واژه عربی درست است و هاون بیک و او نادرست است.

آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مؤمنان را وصف کرد که هینون لینون باشند، و مقصود فرمان بدانها است که با نرمش و خوش اخلاق باشند. و باد و بروت نکنند و آرام و فروتن باشند، و دنباله حدیث اینست که مانند نره شتر مهار در بینی اگرش بکشی فرمان برد و اگرش بخوابانی بخوابد. تا گوید- و بقولی انف آنکه بینی او از فشار مهار زخم شده و از درد آن هیچ در برابر قاتلش مقاومتی ندارد، و به قولی انف بمعنی رام است ...

و فرمود صلی الله علیه و آله: حرام است دوزخ بر هموار نرم آسان نزدیک.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 284

و سعید بن عبد الرحمن زبیدی گفت: خوش آید مرا از عالمان قرآن خوان هر کدام خوش برخورد و خنده‌رو باشند و اما آنکه خوشروئی بدو برخوردی و او با چهره عبوس و گره زده تو را برخورد و با کارش بر تو منت نهد خدا در میان مسلمانان مانند او را بسیار نکند.

و فرمود صلی الله علیه و آله: از صدقه اینست که سلام کنی بمردم با خوشروئی.

سود حدیث تشویق باخلاق خوش است، و خوشرفتاری، و راوی حدیث ابن عمر است.

60- کافی (ج 2 ص 235) بسندش از امام صادق (ع) که از نشانه‌های مؤمن سه چیزند: شناخت خدا، شناخت دوست او، شناخت بدخواه و ناخواه او.

بیان: شناخت خدا پروردگاری و اوصاف کمالش و باور آنها و کسی که دوست دارد، خدا او را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروان آنها که دوستدار پیرو آنها گردد، یا کسی که مؤمن او را دوست دارد بدوستی او پابند است.

و کسی که ناخواه او است و خدا را دشمن دارد و با او پیوستی ندارد، یا آنکه با بد او را بد داشت ... و این سه اصول دیانتند و ستونهای آنند.

61- کافی: بسندش از امام صادق (ع) که مؤمن بردبار است و نادانی ندارد، و اگر بر او نادانی شود بردبار است، و ستم نکند و اگر ستم شود بگذرد، و بخل ندارد و دریغ نکند و اگر از او دریغ شود شکیبیا باشد.

بیان: در یک نسخه بجای (لا یبخل) (لا ینجل) آمده با نون و جیم که بمعنی طعنه زدن و جدائی باشد ...

62- کافی: بسندش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آیا آگاه نکنم شما را بمؤمن، کسی باشد که مؤمنان او را بر جان و مال خود امین دانند، آیا آگاه نکنم شما را بمسلمان کسی باشد که مسلمانان از دست و زبانش آسوده باشند، و مهاجر آنکه از گناهان کوچیده و آنچه خدا حرام کرده وانهاده، و بر مؤمن غدقن است که بمؤمن دیگر ستم

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 285

کند، یا او را وانهد و یاری نکند یا غیبت او کند و پشت سرش بد گوید، یا او را یک باره براند و از خود دور کند.

بیان: مهاجر آنکه از گناهان کوچک، و مهاجری که خدا او را ستوده تنها همان نیست که از مکه بمدینه کوچیده پیش از فتح مکه: یا از بیابان بمدینه آمده، یا از بلاد کفر از ترس جور و فساد، و ناتوانی از اظهار شعائر مسلمانی ببلاد اسلام کوچیده که در تفسیر قول خدا تعالی (1-العنکبوت).

ای بنده‌هایم که گرویدید راستی زمین من پهناور است تنها مرا پرستید، گفته شده، و این معانی برای مهاجر مشهورند بلکه کسی هم که از گناهان بکوچد و رو به طاعت آورد مهاجر باشد، زیرا برتری هجره بدین معانی یاد شده همانا برای دور شدن از کفر و نافرمانیست، و از این رو کسی که با دورویی و کفر کوچیده برتری ندارد، مانند منافقان غاصب حقوق امامان دین که برتری ندارند و مهاجر ستوده بشمار نیایند، پس هر که از کفر و گناهان و گمراهی بدر رود و بکوچد بایمان با مهاجران در فضل و کمال یکسانست.

و بسا مقصود اینست که مهاجران بدان معانی یاد شده شایسته این نام باشند چون از گناهان و بدکرداریها هم بکوچند و بروش فقره‌های دیگر خبر.

در نهاییه گفته: هجرت در اصل لغت ضد پیوست و وصلت است، وانگه اطلاق شده بخصوص بیرون شدن از سرزمینی بسرزمین دیگر و ترک آن سرزمین نخست، و هجرت دو باشد:

1- آنکه خدا در برابر آن وعده بهشت داده و در قول خدا (111- براهه) راستی خدا خریداری کرده جان و مال مؤمنان را بیهای بهشت برای آنان و کسانی که بودند که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند و اهل و مال خود را از دست مینهادند، و بهیچ از آنان برنمیگشتند و در دار هجرت خود میمانند، و چون مکه فتح شد مانند مدینه دار اسلام شد و هجرت پایان یافت.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 286

2- آنان که بیابان‌نشین بودند از عربها و بهمهرا مسلمانان نبرد میکردند، ولی مانند مهاجران شماره یک ترک یار و دیار نکردند آنان هم مهاجر بودند، ولی در رتبه فضل مهاجران درجه یک نبودند، و آنست مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله در گفته خود: هجرت پایان نپذیرد و بریده نشود تا توبه بپایان رسد، که هنگام مرگ باشد و اینست راه جمع میان دو حدیث.

و در حدیث است که بکوچید و کوچیدن بخود نبندید. یعنی در کوچ مخلص خدا باشید و رضای او جوئید، و خود را مانند مهاجران نکنید بی نیت درست و قربت- پایان.

راغب (در مفردات القرآن ص 537) گفته: مهاجره در اصل لغت بریدن از دیگری و متارکه با او است. ولی مقصود از مهاجرت در قول خدا (218- البقره) و آنان که کوچیدند و جهاد کردند، و مانند آن ظاهرش اینست که از دار کفر بیرون

رود بدار ایمان، چنانچه از مکه بمدینه (پیش از فتح مکه) و بقولی بایست دارد ترک شهوات و اخلاق بد و گناهان را که فرمود: (26-العنکبوت) راستی من کوچانم بسوی پروردگار یعنی قوم خود را وانهم و بسوی خدایم روم، و همچنین در پیکار با دشمن اسلام و مجاهدت و پیکار با نفس هم باید که روایت است برگشتید از جهاد کوچک و بسوی جهاد بزرگتر و آن جهاد با نفس است.

63- کافی (ج 2 ص 236) بسندش از امام سجاد (ع) که امیر مؤمنان (ع) نماز بامداد را خواند وانگه در جای خود پیوسته ماند، تا خورشید باندازه یک نیزه شده و رو بمردم کرد و فرمود: بخدا مردمی را دریافتم که شب را بروز می آوردند با سجده و ایستادن برابر پروردگارشان جابجا میکردند پیشانیهای خود را با زانوهایشان در عبادت گویا ناله دوزخ در گوششان بود.

چون نام خدا نزد آنها برده میشد، میلرزیدند چنانچه درخت میلرزد، گویا آن مردم شب بروز آوردند غافل و بیخبر گوید: وانگه برخاست و دیگر خندان دیده نشد تا جان داد (ع).

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 287

بیان: پیشانیها و زانوهایشان را جابجا مینهادند، یعنی پیشانیهایشان را بخاک مینهادند پس از آنکه زانوهایشان را بخاک مینهادند یا پس زانوهایشان، می آوردند یکی را بدنبال دیگری، این نزدیک بمعنی مراوحه است که در جز این خبر وارد است، و بقولی یعنی میان نشستن و سجدهشان خلاف میکردند و سجدهشان درازتر بود از نشستن آنها.

وانگه بدان که (رکب زانوان) بسا بمقصود نشستن باشد چنانچه بیشتر فهمیدند، یا بمعنی رکوع باشد که دست بر آن نهند، یا ایستادن که بر آن اعتماد کنند، و معنی آخری سازگارتر است با آنچه گذشت.

گویا ناله دوزخ در گوش آنها است که بطاعت تمرین کنند و بشب زنده داری عبادت نمایند، برای اینکه علم آنها باحوال بهشت و دوزخ بمرتبۀ عین الیقین رسیده ...

میلرزیدند و پریشان میشدند و بجنش می افتادند و لرز میکردند از ترس، و این گوشه‌ای دارد بقول خدا (2-الانفال) همانا مؤمن‌ها آنانند که چون ذکر خدا شود بهراسد دلهاشان ...

گویا آن مردم، بسا مقصودش گروه حاضر یا مردم زمان او باشند که از بی توجهی بأمور آخرت و سرگرمی بدنیا گویا شب گذراندند و غافل و بیخبر، و در نسخه است که (مردند) یعنی بسبب غفلت مردگانند نه زنده‌ها.

و بسا مقصود همان مردمی باشند که آنها را ستود که چون نزد آنها نام خدا برند از ترس بلرزند که گویا شب خود را غافل گذراندند، و عبادت خدا نکردند، و مؤید معنی یکم است آنچه در روایت مفید خواهد آمد.

64- کافی (ج 2 ص 240) بسندش از امام صادق علیه السلام که علی بن الحسین علیهما السلام بسیار میفرمود: راستی شناخت کمال دین یک مسلمان اینست که سخن بیهوده که سودش ندارد نگوید، و کمی جدال او در مسائل دین و بردباری و شکیبائی و خوش خلقی او.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 288

توضیح: بیان وسیله شناخت است، و یا مبالغه در وسائل است که آنها را خود شناخت تعبیر کرد.

در آنچه سودش ندارد و بکار او نیاید و بدو وابسته نیست.

کمی مراء یعنی کمی مجادله و ستیزه در مسائل دین و جز آن، و بقولی مقصود مجادله و اعتراض بسخن دیگرست بی‌غرض دینی ...

65- کافی (ج 2 ص 241) بسندش از امام سجاد علیه السلام که از اخلاق مؤمن است که هزینه نهد باندازه‌ای که کم روزیست، و توسعه دهد در هزینه باندازه‌ای که پر روزیست، و بمردم انصاف دهد، و در سلام بآنها پیشی گیرد.

بیان: خلاصه اینکه تنگ گیرد در هزینه خاندان و نانخورانش باندازه‌ای که خدا بر او تنگ گرفته، و توسعه دهد بدانها باندازه‌ای که خدا بدو توسعه داده، و بقولی نفاق در اینجا بمعنی افتقار است (گواهی از قاموس آورده).

66- کافی: بسندش از امام باقر علیه السلام که مؤمن سخت‌تر است از کوه، از آن کم شود و از دین مؤمن کم نشود چیزی.

بیان: از کوه کم شود و از آن بوسیله تبر و تیشه و مانند آنها کاسته گردد، و از دین مؤمن بوسیله شک و شبهه چیزی نکاهد و دچار کم بود نگردد.

67- کافی: بسندش از امام صادق علیه السلام که مؤمن خوب کمک کاری کند، و کم هزینه باشد، و زندگی خود را خوب اداره کند، گزیده نشود از یک سوراخی و لانه‌ای دو بار.

بیان: معونه کمک، و مئونه سنگینی و بقول قاموس قوت و خوراک است. و خلاصه اینکه مؤمن بسیار بمردم کمک کند، و برای خود باندک خوراک جامه و جز آنها اکتفاء کند.

و بقول قاموس معیشه آنچه بدان زنده باشند از خوراک و پوشاک که مایه زیست باشند ... در نهاییه است که در حدیث آمده: گزیده نشود مؤمن از یک سوراخ^۴

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار) ؛ ص 289

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 289

دو بار، جحر سوراخ مار است و مقصود در اینجا اینست که مؤمن دو بار در یک موضوع دچار سیاست نشود، زیرا از بار یکم درس عبرت گیرد.

خطابی گفته: معنایش اینست که مؤمن با هوش است و عاقبت سنج آنکه دو بار غافلگیر نشود، و هر باره گول نخورد و بدان متوجه نباشد، و مقصود فریب در امر دین است نه دنیا، و منظور اینکه مؤمن نباید گول خور باشد. پایان.

و گویم: مسلم در صحیح خود مانند این خبر را آورده، و در اکمال الاکمال این دو وجه نهاییه را یاد کرده وانگه گفته: و عیاض این دو وجه را که (خبر باشد یا انشاء) بیان کرده و خبر بودن را ترجیح داده، برای اینکه سبب این گفته او (ص) این بوده که ابا عزه شاعر برادر مصعب بن عمیر روز بدر اسیر شد، و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کرد بر او منت نهد و آزادش کند و آن حضرت پذیرفت، و از او پیمان گرفت که بر علیه آن حضرت تبلیغ نکند و او را هجو ننماید، و چون بخاندانش برگشت بهمان شیوه گذشته خود بازگشت، و روز احد برای بار دوم اسیر شد و باز از آن حضرت درخواست کرد که بر او منت نهد و آزادش کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این سخن شیوا و جامع را که بیسابقه بوده، و در آن آگاهی روشنی است بر اینکه هر گاه از راهی آزاری دید بار دوم بدان باز نگردد.

آبی گفته: خطابی پس از ذکر دو وجه نهی را برگزیده، و گویا سبب این گفتار باو نرسیده و اگر رسیده بود آن را تفسیر به نهی نمیکرد.

طیبی باو پاسخ داده که اگر هم سببش بدو رسیده بود دور نبود که نهی باشد بلکه آن شایسته تر است از اینکه خبر باشد، برای اینکه چون نفس پاک و ارجمندش او را به بردباری و گذشت میکشاند و وامیداشت، از خود مؤمنی عاقبت سنج و با هوش ساخت، و او را بازداشت که گول خورد از این متمرّد خیانت پیشه.

با اینکه بجا بود برای رضای خدا تعالی بخشم آید و جز کین کش از دشمنان خدا نخواهد، زیرا انتقام از آنها مطلوب بود، و این تجرید است و خود یکی از عناوین

⁴ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، اخلاق اسلامی (ترجمه جلد ۶۴ بحار الأنوار)، ۱ جلد، مهر - تهران، چاپ: اول، بی تا.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 290

بدیع است و از محسنات آن. و دلیل اینکه نهی اولی است اینست که اگر به خبر تفسیر شود دلالت حدیث بر انتقام از دست می‌رود.

68- خصال (ج 1 ص 41) بسندش از امام باقر (ع) که ایمان ندارد کسی که در او بخل و حسد و ترس باشند، و مؤمن ترسو و حریص و بخیل نباشد.

در صفات الشیعه صدوق: بسندش از آن حضرت مانندش آمده.

69- خصال (ج 1 ص 51) بسندش از امام صادق (ع) که سه خصلتند هر که دارد همه خصال ایمان او کامل است: هر که شکیبیا باشد بر ستم، و خشمش را فرو خورد برای خدا، و ببخشد و گذشت کند از آنها است که خدای عز و جل او را بی حساب ببهشت برد، و شفاعتش را در مانند دو تیره ربیعه و مضر بپذیرد.

بیان: گویا اینکه فرمود (برای رضای خدا) دنبال خصلت دوم است، یا زمینه سازی برای خصلت سوم و مقصود اینست که امید ثواب داشته باشد با قصد قربت، و می‌شود که خودش خصلت دوم باشد و کظم غیظ دنباله خصلت یکم، و مقصود از آن پیش‌گیری برای کارهای خوب باشد.

در نهاییه گفته: در حدیث است که: هر که ماه رمضان را با ایمان و احتساب روزه دارد، یعنی برای رضای خدا و ثواب او، و اینکه برای هر که قصد رضای خدا کند گویند احتساب کرد برای اینست که در این صورت بکردار خود اعتماد دارد و آن را در شمار آورد.

و احتساب در کارهای خوب و در ترک کارهای بد همان پیش‌گیری بدرخواست مزد و تحصیل آنست برای تسلیم و صبر، یا بکار بردن هر جور کار نیک، و انجام آنها بر حسب دستور برای ثوابی که در آنها امید می‌رود. پایان و ربیعه و مضر دو تیره بسیارند (که جد آنها ربیعه و مضر دو پسر نزار بن معد بن عدنانند و دو عشیره بزرگند که تیره‌های بزرگ و خانواده و شاخه‌های بسیار دارند، و برای بسیاری مثل آورده شوند).

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 291

ابن عبد البر در کتاب ابناء ص 96 گفته: و همه دانشمندان بانساب اتفاق دارند که لب و صریح فرزندان اسماعیل بن ابراهیم (ع) ربیعه و مضر باشند دو پسر نزار بن معد بن عدنان و در آن خلاقی نباشد (از پاورقی ص 365 چاپ جدید).

70- کافی (ج 2 ص 226-230) بسندش از امام صادق (ع) که مردی به نام همام عابد ناسک کوشا بر خدا است و پیش امیر مؤمنان شد که در سخنرانی بود، گفت ای امیر مؤمنان، وصف کن برای ماها مؤمن را که مجسم کنی آن را در بر ما که گویا بدان نگریم، فرمود: ای همام مؤمن زیرک و هوشمند است، خوشرو، و دل غمین است، سینه‌اش پهناورتر از هر چه، و نفسش رامتر از هر چه، از هر نابود شو جلو گیرد و بهر چیز خوب وادارد، نه کینه‌توز است، و نه حسود، نه جهنده، و نه دشنام گو و نه عیبجو، و نه بد گو در پشت سر.

بد دارد والائی را، و دشمن دارد شهرت را، دراز اندوه، بلند همت، پر خاموشی، با وقار، پر ذکر گو، پر شکیبا، پر شکر، غمش از اندیشه او است، و بفقر خود شاد است، هموار طبع، با نرمش است، پایدار وفا، کم آزار است، نه افتراء بندد و نه آبرو در است، اگر خندد لب ندرد، و اگر خشم از جا نجهد.

خنده‌اش دندان نما است، و پرسش او آموختن، مراجعه او برای فهمیدن، بسیار دانش بزرگ بردباری، پر مهربانی، بی‌کشمکش و بی‌شتاب، و بی‌تنگدلی و بی‌مستی و خوشی، و در داوریش خلاف نگوید، و در دانشش ناروا نباشد، خودش از سنگ خاره سخت‌تر، و رنج کشیدن در بر او از انگین شیرین‌تر، نه پرخور است، و نه پر بیتاب و آزمند، نه زورگو و نه لافزن، نه بخود بند و نه وارس، خوش ستیزه، و مردانه برگشت.

داد دهد گرچه بخشم رود، نرمش دارد اگر بجوید، نه تهور دارد و نه آبرو ریزی و نه زور گوئی، دوستیش پاک، و پیمانش محکم، و قرار دادش با پایش، مهربان، چسبنده، بردبار، پر تحمل کم فضولی، از خدا عز و جل خشنود، مخالف

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 292

هوا و هوس، سخت نگیرد بر زیر دست، اندر نشود در آنچه سودش ندهد، یاور دین است، و حامی مؤمنین، پناه مسلمین، ستایش بگوش او ننشیند و آن را بدرد، و طمع دلش را سوراخ نکند و در آن نرود، بازی در داوریش اثر ندارد، و نادان بر دانش او آگاه نشود.

پر گفتار با کردار است، دانای عاقبت سنج است، نه هرزه است و نه تند، بچسبد بی‌زور، بخشنده است بی‌اسراف، نه فریبکار است و نه پر نیرنگ، نه دنبال کسی گیرد و نه آدمی را بترساند، بمردم مهربانست، و در زمین کوشا، یار ناتوان است، دادرسی بیچاره، نه پرده‌ای درد، و نه رازی فاش کند، پر بلا بیند و کم شکوه کند، اگر خیری بیند بیاد دارد و اگر بدی بیند بخاک سپارد، عیب پوشد و عیب نگهدارد، از لغزش گذشت کند و از آن بگذرد و آن را بیخشد.

بر اندرزی دست نیابد که آن را واگذارد، هر نمود ستمی را بی‌اصلاح وانهد، امین پایدار، پرهیزکار، پاک ورزیده، پسندیده، عذر پذیر، خوش نام، خوشبین بمردم، و تهمت زن بخویش، دوستی کند در راه خدا از روی فهم و دانش، و پیرد از هر چه در راه خدا با عاقبت اندیشی و تصمیم، هیچ شادی او را از جا نکند، و هیچ خوشی او را تند نکند.

یادآور بدان است، و آموزنده بشاگرد، بد کرداری از او توقع نرود، و از حيله گری او ترسی نباشد هر کوشش را از کوشش خود پاکتر داند، و هر نفسی را از نفس خویش صالح تر، دانای عیب خویش است و گرفتار غم خود، اعتماد ندارد جز به پروردگارش، با نزدیکی بمردم تنها اندوهناک است.

در راه خدا دوستی کند، و در راه خدا جهاد کند تا رضای او جوید، خودش برای خود کین نکشد، و پیای خود را در خشم پروردگارش نیندازد، همنشین درویشان است، و یار و دوست راستگویان، و پشتوانه حق جویان، کمک کار خویشان، پدر یتیمان، شوهر بیوه زنان، مهرورز با مستمندان، امید هر بد آمد، امید هر پیشامد

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 293

سخت، خوش گو، خنده رو، نه گره در جبین و نه وارس آن و این سخت خشم خور، متبسم، باریک بین، پر حذر، بیدریغ و اگرش دریغ کنند شکیبا، فهمیده و شرم دارد، قانع است و بی نیاز شده شرمش بر شهوتش بالا گرفته، و دوستیش بر حسدش برتری دارد.

گذشتش بر فراز کینه او است، نگوید جز درست، نپوشد جز میانه رو، راه رفتنش تواضع است در طاعت پروردگارش خاضع است، و بهر حال از او راضی، نیتش پاک و در کردارش دغلی و فریب نیست، دیدش عبرتست، و خموشیش اندیشه و سخنش حکمت، اندرزگو، بخشاینده برادری کن است، در رو و پشت سر خیر خواه است، دست از برادرش نکشد، و او را غیبت نکند، و باو نیرنگ نزنند، و بر آنچه از دست داده افسوس نخورد، و بر آسیبی که باو رسد اندوه ندارد، بدان چه نباید امید وار نباشد، در سختی خود را نبازد و در خوشی و رفاه مستی نکند.

بردباری را با دانش آمیزد، و عقل را با شکیبائی، بینی تنبلی از او دور و پیوسته در نشاط است، آرزویش کوتاه، لغزشش اندک، چشم براه مرگ است و دل خاشع دارد، ذکر پروردگارش کند، و خود را قانع سازد، نادانی ندارد. کارش آسانست، برای گناهش غمین است.

شهوتش مرده، خشمش خفته، طبعش پاک و همسایه اش از او آسوده، سر بزرگیش سست، و بدان چه مقدر او است پا بست، صبرش استوار و امرش پایدار، و ذکرش بسیار، با مردم در آمیزد تا بداند، و خموش باشد تا سالم ماند، و پیرسد تا بفهمد و بازرگانی کند تا سود برد، دل بکار خیر ندهد تا افتخار کند، و سخن نگوید تا بدیگری زور نگوید، خودش در رنج باشد از خود، و مردم از او در آسایش، خود را رنج دهد برای دیگر سرایش و مردم را از خود آسوده کند.

اگر بر او ستم شود صبر کند تا خدا برایش کین خواهد، از هر که دوری کند برای ناخواهی او و پاکی خویش است، و بهر که نزدیک شود از نرمش و مهرورزیست، نه

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 294

دوری او تکبر است، و نه نزدیکی او فریب و هرزه در آئی، بلکه پیروی کند از خیرمندان پیش از خود، و پیشوا و رهبر باشد برای هر که پس از او است از مردم نیک و نیکوکار.

فرمود: در اینجا همام یک شیون زد و افتاد و از هوش رفت، و امیر مؤمنان فرمود بخدا من از اینش ترسان بودم و فرمود: چنین کند پنندهای رسا با اهلش.

یکی باو گفت: پس تو را چه شود یا امیر مؤمنان (که خود زنده ماندی) فرمود:

هر عمری را سر رسیدیست که از آن نگذرد، و سببی است که از آن تجاوز نکند، آرام باش ای گوینده و بازگو مکن که همانا شیطان بزبانتم دمید این گفتار را.

بیان: روایت همام بنقل از نهج البلاغه و مجالس صدوق با اختلاف بسیاری خواهند آمد (بلکه در شماره 50 گذشتند و چنان بر آید که مصنف روایت کافی را بر آورده و تفسیر کرده و شرح داده که حدیث همام را از نهج و امالی بدان ملحق سازد و با تفسیر و شرح آن و بر نسخه نویسان اشتباه شده و آنها را پیش انداختند و این باب دچار تکرار شده از پاورقی ص 367).

و در آنست که همام گفت پرهیزکاران را برایم وصف کن، و می شود پرسش از اوصاف مؤمنان و پرهیزکاران هر دو نموده باشد و در روایتی نخست یاد شده و در دیگری دوم.

همام بفتح هاء و تشدید میم میانه و بقول قاموس بر وزن غراب پادشاه والا همت و سید شجاع و سخاوتمند را گویند و بر وزن شداد نام حارث و پسر زید و پسر مالک از صحابه اند.

و آنچه در دو روایت پیش است که امام علیه السلام در پاسخ او گرانی کرد سازگارتر است بدان چه در آخر خیر است که: البته من میترسیدم از آن بروی، در قاموس نسک را با سه حرکت حرف اول و با دو ضمه بعبارت تفسیر کرده و هر حق الهی، و بقولی در اینجا بمعنی مواظبت بر عبادت است، و مجتهد یعنی کوشا در عبادت ...

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 295

و گویم: کیس بر وزن سید است و فطن بفتح فاء و کسر طاء و خبر را معرفه آورده با الف و لام و ضمیر در وسط آورده برای دلالت بر حصر مؤمن در دلداری این دو وصف و برای تأکید، و گویا فرق میان زیرک و هوشمند اینست که زیرکی بآفرینش است، و هوش بتجربه، یا اولی در امور کلی است و دومی در جزئیات و بسا هر دو یک معنا دارند و برای تأکید باشد.

وسعت صدر کنایه از بسیاری دانش و وفور بردباریند.

ذلت نفس اینست که جاه طلب نیست و برای مردم فروتن است و خود را از هر که پست تر داند و بقولی یعنی نفس اماره و سرکش او رام شده برای روح مقدس او و خلاف نفس شیوه او شده بمعنی دوم ذلت بمعنی رام بودنست و بمعنی یکم بمعنی خواری و زبونی.

جلوگیر است از خودش یا دیگری یا هر دو.

از هر نابودشونده که همه امور دنیا است که در معرض نابودی و فنا است.

و واداری نیز خودش را یا دیگری را یا هر دو را.

لاحقود: نه پر کینه‌ورز است، و این نه برای مبالغه در نفی است نه نفی مبالغه چنانچه در تفسیر قول خدا: و نیستم من پر ستمکار بنده‌ها (29-ق) گفتند و ثبوت اصل فعل لازم نیاید، و همچنین در عبارات دیگر، و بسا اشاره باشد که کمیاب از آنها با ایمان منافات ندارد.

و لا وثاب: یعنی بروی مردم نجهد بستیزه و معارضه ...

جوهری گفته: کار ریاء و سمعه کرد یعنی برای اینکه مردم بینند و شنوند.

غم طولانی دارد: برای آنچه در پیش دارد از سختی جان کندن و هراس‌های گور و دیگر سرا.

بعید الهم: یا تأکید عبارت پیش است زیرا غم و هم بهم نزدیکند و همت گمارد بچیزهای دور که در آخرت باشند، یا اینکه بلند همت است و به امور پست دنیا نپردازد یا در سعادت باقیه و کمالات نفسانیه هم به پست آنها خشنود نباشد و مقامات عالیه را

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 296

جوید، و بقولی یعنی اندیشه انجام را دارد ...

پر خاموش است از آنچه سودش ندارد.

پر وقور است و سنگین و شتاب نکند در کارها و زود خشم نکند، و شهوت او را بدان چه نباید نکشاند ...

پر شکیب است در بلاء و پر شکر است در خوشی و رفاه.

مغموم است در اندیشه خود برای امور آخرت.

شاد است به نداری و درویشی چه میداند خطرش کم است و حسابش آسان در آن جهان و تکلیف او کمتر در این جهان. هموار طبع است زبری و سختی ندارد، و بقولی زود منقاد حق شود، در قاموس خلیقه را به طبیعت تفسیر کرده خدا تعالی فرموده (159- آل عمران) اگر بودی بدخو و سخت دل پراکنده میشدند از گردت.

لین عریکه: نزدیک بهمان عبارت پیش است و تأکید آنست، در قاموس است که عریکه چون سفینه نفس است و مرد لین العریکه خوش خلق و بی تکبر.

در نهاییه گوید: در وصف پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده که راستگوتر مردم بود، و طبعش نرمتر از همه، گویند فلانی لین العریکه است چون هموار و انعطاف پذیر و منقاد باشد و کم اختلاف و نفرت باشد.

رصین الوفاء با راء و صاد بی نقطه و آنچه در نسخه‌ای از کافی است بضاد نقطه دار تصحیف است و مقصود اینست که در وفاداری استوار است نسبت به پیمانهای خدا و خلق خدا (لغت را از قاموس آورده).

کم آزار نه بی آزار، زیرا بسا که آزار کردن خوب باشد و بلکه واجب باشد چنانچه در امر بمعروف و نهی از منکر و جهاد کفار، و بقولی برای اینکه خود آزار است و دوری آن نماند نیست.

نه دروغ بند باشد که پر دروغ گوید و بمردم دروغ بندد، و در نسخه (مستأفک)

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 297

آمده یعنی دروغ بر مردم نبندد تا بر او دروغ بندند، و گویا از آنها دروغ خواسته باشد و بقولی (متأفک) یعنی بی باک از اینکه باو دروغ بندند.

و نه پرده درو کم شرم که باک ندارد آبرویش را برند یا آبروی دیگران برد.

(لغت از قاموس آورده).

اگر خندد قهقهه نزد که دهانش بشکافد و بسفاهت رسانید بلکه بلب خند اکتفا کند (لغت از قاموس آورده).

اگر خشم کند نجهد و سبک سری نکند (لغت از قاموس آورده).

خنده او تبسم است، کمترین خنده و خنده بی آواز (بنقل از قاموس).

پرسیدنش برای یاد گرفتن است، نه اظهار دانش و خودستائی.

مراجعه او بازگشت پرسش از استاد برای فهمیدنست نه ستیز.

لا یبخل: با باء یک نقطه و بدنبالش خاء نقطه دار و بسا بنون و جیم خوانده شده یعنی سخن پرانی نکند و بی‌اندیشه نگوید و آن تصحیف است.

بطر، خوشی بسیار است تا حد مستی، و بی‌تجملی و قدر ندانی از نعمت ...

در دانش خود جور نکند و بسبب آن بر کسی ستم روا ندارد، و یا خلاف آنچه داند نگوید، و بسا «یحوز» بازا خوانده شود یعنی از حد علم ضروری نگذرد بگمان.

نفسش از سنگ خاره سخت‌تر است و رنج کش است، یا اینکه در حق بشبهه نیفتد، و به دنیاپرستی دچار نشود.

و ستیز و کوشش او برای کمال شیرین‌تر از انگبین است ... و خدا فرموده (6- الانشقاق) راستی تو کوشائی بسوی پروردگارت کوشیدنی.

و گویم: بسا مقصود اینست که کوشش او در تحصیل روزی و کارهای دنیا که هموار گیرد خوبست و لطیف، و بقولی شیرینی و تلاش برای نتیجه خوب و شیرین آنست.

جشع ندارد: در قاموس آن را به شدیدتر حرص و بدترش تفسیر کرده و بطمع در بهره

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 298

دیگران با دریافت بهره خود.

و هلع: بدترین بی‌تابی در برابر ناگواری و حرص بر مال و بی‌شکیبائی بر مصائب.

نامتکلف آنکه متعرض شود بدان چه سودش ندارد و بدو پیوندی ندارد و بقول جوهری ارتکاب با سختی است.

و نامتعمق که کار دنیا را پر واری و ژرف‌کاوی نکند، و بقولی پرگوئی و سخن آرائی ننماید و بسا مقصود ژرف‌کاوی نکردن در معارف الهیه است که آنهم غدقن است برای اینکه خرد آدمی بدانها رسا نیست چنانچه از کتاب توحید گذشت با سند صحیح که پرسش شد امام سجاد (ع) از توحید و یکتاشناسی فرمود: خدا عز و جل دانست که در آخر الزمان مردمانی آیند ژرف‌کاو و فرو فرستاده **قل هو الله أحد** و آیه‌های سوره الحديد را تا «**علیم بذات الصدور**» و هر که واپس آنها را خواهد هلاک و گمراه گردد (رجوع کن به ج 3 ص 263 این چاپ).

خوش ستیزه اگرش نیاز به ستیزه و کشمکش یابد بخوشی باشد و از حد بدر نبرد.

کریم المراجعة گذشت که مراجعه او در پرسش برای فهم است و در اینجا آن را ارجمند وصف کرده که در نهایت نرمش و حسن ادب انجام شود، و بقولی در این جا مقصود برگشت از گناه و اشتباه و خطا است.

داد دهد در خشم، و خشم او مایه ستم بر کسی که بر او خشم دارد نشود.

نرمش دارد اگر جوید چیزی را از کسی چه حق داشته باشد و یا نه، و بسا مقصود اینست که اگر کسی رفاقت او را خواهد با نرمی رفیق او شود، یا اگر کسی طلبش را از او خواهد بنرمی پاسخ دهد.

تهور ندارد، و افراط در دلیری ننماید که مذموم است و بقول قاموس تهور بیباکی و پرده‌دریست که گذشت و برای تأکید است، یا مقصود در اینجا هتک عورت

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 299

است ولی با لغت سازگار نیست.

زورگوئی ندارد و بزرگی بر دیگران نفروشد، و یا خود را بزرگ نگیرد.

دوستی او پاک است: برای خدا یا ویژه خدا است، یا بر هر کس دوست است پاک است و فریب و نفاق ندارد و این معنی روشنتر است.

محکم پیمانست با خدا و خلق خدا.

پاینده به عقد است هر عقد شرعی را بندد بدان باید، چنانچه خدا سبحانه فرموده (1-المائدة) پبائید و وفا کنید بهمه عقدها بنا بر برخی تفاسیر آن، در مجمع البیان (ج 3 151 و 152) گفته در این عقود اختلاف است و چند قول است:

1- مقصود پیمانهای دوران جاهلیت است که با یک دیگر بسته بودند برای یاری و کمک و پشتیبانی در برابر کسی که خواهد بدانها ستم کند یا بدانها بدی رساند، و آن را حلف گویند.

2- پیمانها که خدا از بندهاش گرفته بایمان و گرویدن بحضرت او و فرمانگزاری در هر چه بر آنان حلال کرده و یا حرام نموده.

3- مراد پیمانها و قراردادهای است که مردم در امور خود با هم بندند یا کسی با خود عهدی کند، چون قرارداد سوگندها، عقد نکاح، و قرارداد عهد، و عقد خرید و فروش، و قرارداد حلف.

4- این فرمان خدا سبحانه برای اهل کتابست بوفاء بر پیمانی که از آنها گرفته برای بکار بستن آنچه در کتابهای آسمانی آنها است در باره تصدیق پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و آنچه از نزد خدا آورد.

و قوی تر قولها از ابن عباس است که مقصود از آن عقودست که خدا بر بندها واجب کرده در حلال و حرام، و فرائض و حدود، و همه اقوال در آن در آیند، و وفاء بهمه اینها واجب است جز قرارداد و پیمان بر کار زشت و ناروا. پایان.

و مدار علماء فقه در استدلال بلزوم عقود بدین آیه است، و بسا عقد در این خبر

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 300

تفسیر شود به اعتقاد.

شفیق: بقول قاموس حریص بودن اندرزگو بمصلحت اندرزخواه و خلاصه اندرزگو و مهربانست بر مؤمنان، و بقولی نگران و ترسانست از جدا و یکم روشن تر است.

بسیار پیوند دارد و چسبنده است بخویش یا باو و مؤمنان دیگر هم.

حلم: آرامش و بقول راغب خودداری از تندی هنگام خشم، و جمع آن احلام است، و خدا فرموده «یا فرمان دهد بدانها احلامشان بدین» بقولی یعنی عقولشان، حلم بحقیقت عقل نیست ولی بدانش تفسیر کردند چون ثمره عقل است.

خمول: در بیشتر نسخهها بقاء نقطه دار بمعنی گم نام در نزد مردم، و در برخی نسخهها بقاء بی نقطه و منظور از آن حلم است و تأکید است یا مقصود از حلیم خردمند است یا اینکه متحمل مشقت از مؤمنانست و یکم روشنتر است و بقول قاموس حمل عنه بمعنی حلم است.

کم فضول: که فزونی در گفتار و کردار ندارد و فضول آنکه به پردازد بدان چه بدو کمک ندارد و سود ندهد.

مخالف هوا و هوس و آنچه دلخواه او است و با حق ناساز است راغب گفته (غریب القرآن ص 129) هوا شهوت جوئی است از دل و آن را هوی گفتند چون در این جهان صاحبش را بهر ناگوار دراندازد و در دیگر سرا بدوزخ اندازد، و خدا پیروی هوی را مذمت شایان کرده و فرموده (23- الجاثیه) آیا بین کسی که معبودش هوای او است. و فرموده (26- ص) و پیروی هوی نکن تا تو را از راه خدا گمراه سازد. (28- الکهف) پیرو هوی شد و کارش از دست رفت (120- البقره) و اگر پیروی کنی هوای آنها را پس آنچه آمد برایت از دانش (نباشد برایت از، سوی خدا هیچ سرپرست و یاورى) و پیروی مکن هواهای آنان که نمیدانند (18- الجاثیه) (77- المائده) و پیروی

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 301

نکنید هواهای مردمی را که گمراه شدند از پیش، و کیست گمراه‌تر از کسی که پیرو هوای خود باشد بی‌رهنمائی از خدا. پایان.

سختی نکند در گفتار و سخت نگیرد بر زیر دستش در دین یا دنیا یا هر دو، و در نیاید در آنچه برایش مهم نیست و سودش ندارد، بنقل از قاموس.

ناصر دین است از اصول و فروع در گفتار و کردار.

حامی مؤمنانست و جلو زیان آنها را بگیرد.

پناه مسلمانانست و از آنها نگهداری کند.

ستایش در گوش او اثر ندارد تا او را از حق بگرداند و آن را نشنیده انگارد، و بقولی گوشش دریده نشود و حماقت نکند و آن دور از ظاهر است.

زخم نزند طمع بدیش و در آن اثر نکند و پا بر جا نشود، و این اشعار دارد باینکه طمع دل را زخم کند و به نشود (لغت را از قاموس آورده).

و بازیگری حکم او را دگرگون نکند و او را از حکمت و فرزانگی بدر نبرد و چنانچه خدا فرموده (و چون گذرند بیهوده ارجمند گذرند 72- الفرقان) یا مقصود اینست که کارهای دنیا حکمت و فرزانگی او را دیگرگون نسازند چنانچه خدا فرموده (64- العنکبوت) و نیست این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیگری.

آگاه نسازد نادان را از دانش خود که آنان مخالف روش او باشند و از آنها تقیه کند، یا کم‌خردند و فهم دانش او نکنند. پر گفتار است در آنچه باید گفت.

پر کردار است بدان چه گوید و داند، بقولی عالم تا حازم شرح پر کرداریست و حزم عاقبت‌سنجی است.

و فحاش نیست: بقول راغب: فحش و فحشاء و فاحشه بر آن گفتار و کرداریست که بسیار زشت است.

وصول بی‌عنف که با خویشان و مؤمنان معاشرت دارد و بآنها نیکی کند بی‌آنکه

بر آنها گران و ناگوار آید، یا اینکه پیوسته او همیشه است و زور در آن نیست، یا اینکه کمک مالی بآنها دهد و زوری بر آنان در بخشش روا ندارد، و با گفتار و کردار آنها را نیازارد.

بذل مال کند بی اسراف در آن که بیجا بدهد.

نیرنگ و فریب ندارد و از عیب مردم بررسی نکند.

لا یحیف بشرا: ستم نکند بهیچ آدمی و در نسخه بقاء نقطه دار است یعنی نترساند کسی را.

دونده است در زمین برای انجام نیازهای مؤمنان و دیدار بیمار آنان، و شهود بر سر مرده هاشان و رهنمائی و ارشادشان.

هتک ستر فاش کردن عیباست.

کشف سر نکند چه راز خودش باشد و چه از دیگری.

اگر خوبی بیند و بخودش یا دیگران نیکی شود آن را بمردم بگوید.

و اگر بدی بیند که بخودش یا دیگری شده آن را نهان دارد از مردم و حفظ غیب کند.

اقاله عثره کند، اصل اقاله اینست که آدمی بدیگری چیز بفروشد و خریدار پشیمان شود و از فروشنده بخواهد که بیع را فسخ کند، و او بپذیرد و فروخته را پس بگیرد، وانگه بکار رفته در گذشت از تقصیر دیگران که پوزش خواهند، گویا میان آنها معاوضه شده و واپس گرفتند.

آمرزش لغزش هم نزدیک بهمین است، و بسا که تأکید همان فقره پیش باشد یا یکی در باره آزار باشد و یکی در خطاء بی آزار، یا یکی در باره تعمد باشد و دیگری در باره خطاء بی عمد، یکی در باره گفتار و دیگری در باره کردار، یا یکی در نقض عهد و وعده باشد، و دیگری در جز آنها.

و آگاه نشود بر نصیحتی و آن را وانهد، و باندرز و خیر خواهی برادرش اقدام

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 303

کند، و نگذارد ستم او یا دیگری دامن گیر کسی شود بلکه آن را اصلاح میکند، یا اینکه از او هیچ بدیگری نرسد تا نیاز باصلاحش شود، و در یک نسخه «جنف» آمده با جیم و نون و آن با حرکت نون بمعنی جور است.

امین است و مردم او را بر مال و آبروی خود امین سازند.

پرهیزکار است از گناهان و پاک از اخلاق بد یا برگزیده در بر دیگران.

پاکیزه است از عیبها، و یا کمالات او تمام است یا خوب است (لغت از قاموس آورده) و در یک نسخه با ذال آمده یعنی با هوش که مطالب عالی را از مقدمات نهان دریابد.

رضی پسندیده نزد خدا و خشنود از مردم یا پسندیده نزد هر دو که خدا فرمود (74-مریم) و بسا او را پسندیده در بر خود در گفتار و کردار.

و بخوبی یاد کند دیگران را و خود را تهمت زند بیدی، و در نسخه‌ای خود را در نهان از مردم تهمت زند نه اینکه در بر آنها خودنمائی کند یا اینکه خود را متهم سازد به عیبهایی که از مردم نهانند.

دوست دارد در راه خدا و برای خدا از روی دانش هر که را داند محبوب خدا است و بدان پابند باشد نه چون نادانها که دشمن خدا را دوست دارند بگمان اینکه اولیاء الله هستند مانند مخالفان.

و ببرد در راه خدا با دور اندیشی و تصمیم از دشمنان خدا زیرا بسا در ظاهر به آنها پیوندد از روی تقیه.

شادی او را از جا بدر نبرد و کم خرد نسازد، در مصباح گفته فرح در چند معنا بکار رود:

1- خوشی و سر مستی که خدا فرموده (76-القصص) راستی خدا دوست ندارد شادمانها را.

2- رضا و خشنودی که خدا فرموده (32-الروم) هر گروهی بدان چه نزد آنها

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 304

است شادند.

3- سرور که خدا فرموده (170-آل عمران) سرور بدان چه خدا از فضل خود بآنها داده.

شادمانی او را سبک سر و بی عقل نسازد یا او را از حق بدر نبرد و بیاطل نکشاند (نقل لغت از قاموس و مصباح).

یادآور دانشمند است آخر ترا یا مسائل دین را و شری از او توقع نرود.

هر کوششی نزد او از کوشش خودش پاکتر است چون بمردم خوشبین است و خود را تهمت زند به تنبلی و اینکه گوید دانا است بعیب خود دلیل آنست.

در غم آخرت خود گرفتار است و از عیوب مردم برکنار، و از دنیا و کامجویی‌هایش بیزار.

قریب: در اکثر نسخه‌ها بقاف است یعنی نزدیک بخدا یا بمردم که تکبر ندارد یا نزدیک است بفهم مسائل و اطلاع بر اسرار، در نهاییه است که در حدیث آمده: به پرهیزید از قراب مؤمنی که بنور خدا مینگرد، یعنی از فراست مؤمن پرهیزید که نزدیک بواقع است چون حدس او درست است.

و گویم: دور نیست که از آن معنی باشد ولی روشنتر غریب باغین است چنانچه در برخی نسخه‌ها است زیرا مانند خود را کم یابد، و میان مردم تنها است، و زندگی کند تنها و همدمی ندارد.

در نهاییه است که: اسلام آغاز شد غریب و خواهد بازگشت چنانی که آغاز شد و خوشا بحال غریبان، یعنی در آغاز تنها بود و اهلی نداشت زیرا مسلمانان اندک بودند در آن روز، و خواهد بازگشت بغربت چنانچه در آغاز بود، یعنی در آخر الزمان مسلمانان کم شوند و چون غریبان باشند و طوبی از آن غریبانست یعنی بهشت از آن مسلمانها است که در آغاز اسلام بودند و در آخر آن میباشند، و آن را ویژه آنان دانسته برای صبرشان بر آزار کفار در آغاز و انجام و چسبیدن آنها بدین اسلام. پایان.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 305

تنها است و بی‌یار و بی‌مانند و غمناک برای گمراهی مردم و کمی اهل حق.

خودش برای خود کین نکشد، بلکه صبر کند تا خدا برای او کین کشد در دنیا یا در آخرت.

دوستی نکند در خشم خدا، و با گنهکاران یار و مددکار نشود (لغت از قاموس آورده).

کمک آواره دور از وطن است یا غریبان از اهل حق که آمده: مؤمن غریب است.

پدر یتیم پدر مرده است و در باره او مهرورزی پدری کند، و بهمین معنا شوهر بیوه زنست که مستمند است مهربانست با مستمندان خاک‌نشین، راغب گفته: حفی نیکوکار با لطف است در قول خدا تعالی عز ذکرة (47-مریم) راستی که او مهربان بود.

برای هر بد آمد باو امید دارند که از آن جلو گیرد و اگر یاری نتواند دعا کند (لغت از قاموس).

هشاش بشاش: جوهری گفته: هشاشه خرمی و سبکی در کار خوب و احسانست تا گوید- گوید مرد هش‌بش، و گفته بشاشه خوشروئی است.

بسیار عبوس نیست و گره در جبین ندارد و ترشرو نباشد.

و نه جساس است: و در جستجوی عیب دیگران.

صلیب است و سخت در امور دین.

کظام است: بسیار خشمش را فرو خورد و در خورد نماید و بسیار لبخند زند و باریک بین باشد در کارها.

و پر حذر کند از دنیا و محاکمه‌هایش و فتنه‌هایش.

دریغ نکند از پرداخت حقوق مردم واجب باشد یا مستحب گرچه بر او دریغ ورزند و حقش را ندهند.

خردمند است و زشتی گناهان را فهمیده و شرم دارد از انجام آنان یا دانسته که خدا در همه حال بر او آگاه است و شرم دارد که دست بگناه بزند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 306

قانع است بدان چه خدا باو داده و بی‌نیاز است از درخواست از آفریده‌ها.

شرمش از خدا و از خلق بالاتر از شهوت او است و او را باز دارد از پیروی هوسهای نفسانی.

دوستیش برای مؤمنان بر فراز حسد او است و جلو او را میگیرد از اینکه در باره آنچه خدا بآنها داده حسد ورزد.

و گذشت او از لغزشهای برادرانش و آزارها که از آنها بدو رسد برتر از کینه او است بر آنها که در سینه‌اش جا دهد.

نپوشد جز میانه‌رو، بتن نکند جامه مسرفان و خوشپوشان را و نه جامه گدایان و زبونان را زیرا خدا دوست دارد نمودهای نعمت خود را بر خلقش در آنها ببیند، و جامه‌ای نپوشد که مایه شهرت و انگشت نمائی او گردد چنانچه شیوه صوفیانیست، و بسا مقصود اینست که میانه روی در همه چیز شعار و جامه تن او شده.

و راه رفتن او، تواضع است، و در راه رفتن بخود نبالد، و بقولی آن میانه در دو صفت بد زبونی و تکبر است.

گویم: بسا مقصود اینست که روش و دیدن او در زندگی تواضع و فروتنی است.

در طاعتش خاضع است و فروتن در برابر پروردگارش.

و پاک است برای خدا و در آن دغلی و دورویی نیست در باره خدا یا مردم، یا هر دو (لغت از قاموس).

دیدارش از آفریده‌ها که عبرت گرفتن است و دلیل خواستن بر هستی آفریدگار و دانش و توانش و لطف و حکمت او و نگاهش دنیا عبرت گرفتن برای نابودی و گذشت آنست.

و خاموشی او اندیشه است و بزرگواری و توانائی خدا، و نابود شدن این جهان و انجام کارهایش.

اندرزگو و اندرزشنو است از برادر هم‌کیش خود.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 307

باو بخشد و از او بخشش پذیرد در دارائی و دانش و برادرانه رفتار کند با مؤمنان پاک‌دل در راه خدا.

اندرزگو است در نهان و آشکار اگر صلاح در آن داند، و بسا مقصود از نهان دل است و از آشکار زبان و بیان اینست که اندرز او پاک است و به فریب آلوده نیست.

نبرد از برادرش که هم‌کیش او است و از او قهر نکند و او را وانهد.

و افسوس نخورد بر آنچه از دستش رفته.

و اندوه نخورد بر آنچه بدو رسید از آسیب و بلا.

و امیدوار نشود بدان چه امید بدان نشاید چون امید بزیست جاوید در این جهان، یا امید برسیدن پیاپیغمبران و امامان یا امید برسیدن پیاپیهای ناروای حکومتی.

در سختی شل نشود و از انجام کار عبادت تنبل نگردد، یا اینکه پریشان و ترسان نباشد بلکه شکیبا باشد در جلوگیری از آن گام پیش نهد در کارزار و مانند آن که در راه خدا باشد (لغت از قاموس).

آمیزد دانش را با بردباری و گذشت و در خورد و یا خرد و نخست روشنتر است زیرا دانش بیش‌رمانه سر بزرگی و جاه خواهی و تندی است و خرد را با شکیبائی آمیزد در برابر نادانیهای دیگران و بدآمدهای دوران.

بینی او را که تنبلی ازش دور است در عبادت و پیوسته در نشاط است و شوق بطاعت و بدان خوشدل است.

و آرزویش کوتاه است و آرمانی ندارد بدان چه دور بدست آید از امور دنیا، یا اینکه آرزو ندارد بچیزی که عمری دراز خواهد بلکه مرگ خود را نزدیک شمارد، و خلاصه آرزوی دراز ندارد یا اینکه طاعتی که خواهد پس نیندازد و در باره آن امروز و فردا نکند.

کم است لغزش او، چون بیدار است و خود نگهدار و پاسبان دین خویش.

چشم براه مرگ است و آن را نزدیک شمارد و برای کوچ از این جهان آماده شود.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 308

دلش خاشع و ترسانست و در زیر بار فرمان خدا است و در یاد او است و از او ترسانست.

قانع است بدان چه خدایش بدو داده و آزمند نیست و برای فزونی دوندگی ندارد.

نابود است نادانی او که دانش فراوان دارد و کارش آسانست و هزینه‌اش سبک یا اینکه از کم‌خردان گذشت دارد و

پی‌گیر کین‌ستانی از آنان نیست، و بقولی زور از کسی نکشد و بکسی زور نگوید.

مرده است شهوت او و پارسا است و دنبال هرزگی نرود.

پاک است خلق او از سختی و تندی و زبری در گفتار و کردار.

محکم کار است در دین خود و یا در هر کار که باو پیوست دارد و انجام دهد.

خموش باشد تا سالم ماند از بد آوردهای زبان که سرش بر باد نرود.

و بازرگانی کند تا بهره برد و سود بدست آورد نه برای فخر کردن و آز بر گردآوردن دارائی و پس‌انداز یا مقصود بهره

بردن برای دیگر سرا است که از در آمدش هزینه نهد در راه خدا و بهره‌های دیگر سرا جوید، چنانچه پدرم رحمه الله

آن را تفسیر کرده.

یا مقصود از بازرگانی تجارت اخرویه است چنانچه خدا تعالی فرموده است (11-الصف) آیا آنان که گرویدید آیا

رهنمائی کنم شما را بر یک بازرگانی که رهاندتان از عذاب دردناک 12- بگروید بخدا و رسولش و پیکار کنید در راه

خدا با دارائی خود و جانهای خود آنست که بهتر است برای شما اگر باشید که بدانید.

گوش ندارد بسخن خوب تا مایه فخر او باشد و آن را یاد گیرد و در جای دیگر بگوید و بدان افتخار کند (لغت از

قاموس) و در نسخه‌ایست (لا ینصب) که مقصود اینست که منصب و مقام شرعی نپذیرد تا مایه فخر او باشد بر دیگران، و

داوری ناروا کند و رشوه گیرد و حکم بیاطل کند.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 309

و سخن خوب نگویید تا آن را وسیله زورگوئی بر دیگری سازد.

خودش را رنج دهد در طاعت خدا و مردم از او در آسایش باشند و آزار او نبینند و آن را تفسیر کرد و فرمود رنج اندازد خود را برای دیگر سرایش و آسوده کند مردم را از خودش، زیرا پرداختن او بکار خود بازش می‌دارد از پرداختن بدیگران، و بسا میان این تعبیرها جدائی اندازند باینکه منظور دو فقره نخست اینست که نفس اماره و سرکش او از او در رنج است و سختی زیرا بازش دارد از هوس خود و جلوگیری آنست از آنچه خواهش دارد، و مردم از او آسوده باشند زیرا پیوستگی در طاعت و ریاضت نفس او را سازگار و بردبار سازد و از مبارزه و در افتادن با دیگران کناره کند.

دوریش از دیگران از دشمنی و پاکدامنی است که همانا از کافران و بدکاران دوری کند در راه خدا و خود را پاک نگهدارد از کردار و گفتار آنها.

و نزدیکی او بنزدیکانش هر که باشد از مؤمنان نرمش و مهربانیست و بزرگی کردن نیست و بقولی مقصود از آن بزرگی راستین است.

بلکه پیروی کند در این دوری و نزدیکی با آنان که پیش از او بودند.

من گویم: این اوصاف بسا در یک دیگر درآیند، ولی با تعبیر دیگر هم بیان شدند یا تنها ذکر شدند وانگه بار دیگر مرکب با وصف دیگر آورده شدند، و این نوع از تکرار در سخن‌رانی و پندآموزی مطلوب است برای مزید یادآوری.

وانگه بیهوش افتاد همام که خواستار این توصیف بود، گویا مقصود اینست که از بیهوشی جا نداد چنانچه آید در روایت نهج البلاغه (بلکه در شماره 50) گذشت.

همچنین کند پندهای رسا بآهل آنها که در او اثر بخشد و آن را بفهمد چنانچه باید و آنها را بکشد.

چه باشد تو را ای امیر مؤمنان و چه حالی داری که با دانستن این اوصاف یا یاد آوریشان یا شنیدن آنها از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله با تو همان اثر نکردند که با همام کردند؟

یا چرا آنها را یاد آور کردی و این پند را آموختی با اینکه بر جان همام نگران بودی؟

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 310

بتفسیر یکم چند پاسخ توان گفت: 1- آنچه بدان اشاره شده اثر کامل است و اینکه سبب مرگ همام شد سستی نفس و تنگ حوصله‌ای او بود، و دارا نبودن همه این اوصاف و این بایست نشود که سبب مرگ هر کس باشد بویژه آن حضرت علیه السلام که نفسش در نهایت نیرومندی و دریای بردباری و دارای همه آن اوصاف.

2- آنچه یک محقق گفته: و آن اینست که آن حضرت با اشاره بسبب دور مرگ همام پاسخ معترض را داد، و آن مرگ مقدر حتمی و قضاء الهی بود، و آن پاسخ شنونده را قانع کرد با اینکه درست و راست بود، و اما سبب نزدیک امتیاز آن حضرت بود از همام بقوت قدسیه برای پذیرش پیش آوردهای الهی و عادت وی بدانها و رسیدن ریاضت آن حضرت بعد آرامش دل در برخورد با بیشتر آنها با اینکه نفس همام در برابر خوف از خدا و امید برحمت او ناتوان و بی تاب بود، و بعلاوه آن حضرت همه آن اوصاف را دارا بود و ندار هیچ کدام نبود تا از افسوس بر آن جان دهد.

بقولی باین صراحت پاسخ نداد زیرا نوعی خودستائی بود یا فهم پرسش کننده بدان نمیرسید، و این نزدیک پاسخ نخست است ولی آن روشنتر است، زیرا آن حضرت اشاره کرد بطور کلی که هر مرگی را سببی باید، و اسباب مرگ موارد گوناگونی دارند و بسا سببی در موردی اثر دارد و در موردی ندارد.

3- اگر مقصود این باشد که موعظه رسا مرگ آور است، بطور کلی نیست که در همه جا و همه کس چنین باشد بلکه گاهی برای کم ظرفی شنونده این اثر را دارند و علت تامه مردن نیستند برای اهل خود، زیرا هر کسی را مرگی است وابسته باسباب و دواعی و مصالح خاص باو.

و هر سه جواب بهم نزدیکند.

و بقولی می شود «هكذا» اشاره باشد باینکه تو او را کشتی، و خلاصه جواب در این صورت آگاه کردن بر بطلان این توهم است و بیمایه بودن آن و اینکه مقصود از

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 311

هكذا اشاره به تأثیر کامل است نه میراندن و بنا بر تفسیر دوم که چرا با نگرانی از مرگش این موعظه را آوردی؟

خلاصه پاسخ اینست که من نمیدانستم که در او چنین اثر بخشد که جان دهد، و ترس بهمان احتمال آید و صرف احتمال برای ترک آنچه خدا به بیانش فرمان داده بس نیست.

و چنانچه ابن میثم گفته:

اگر گفته شود: چگونه روا بود برای آن حضرت علیه السلام که باو پاسخ دهد با گمان غالب باینکه خواهد مرد با اینکه او چون پزشک است و بهر بیماری به اندازه توان طبعش دارو میدهد.

گویم: گمان غالب جز این نبوده که بسختی جیغ کشد و اما اینکه در این جیغ زدن مرگ او باشد بگمان آن حضرت نرسیده بود.

من گویم: بسا مقصود اینست که چنین مرگی برایش مقدر بوده، و نمیشود از مرگ مقدر گریخت برای ترک دستور خدا، چنانچه خدا فرموده (154- آل عمران) اگر که در خانه‌های خود هم بودید، بیرون میشدند آنان که کشتار بر آنها نوشته شده بود به آرامگاه و قتلگاه خودشان. بنا بر یک تفسیری.

و می‌شود که این کار برای آن حضرت روا بوده گرچه میدانسته که همام خواهد مرد، چون از پیغمبر صلی الله علیه و آله باو سفارش شده بود، و مانند داستان پسر بچه‌ایست که یار موسی او را کشت.

و سببی که از آن سبب نگذرد.

مهلا: جوهری گفته: مهل با حرکت وسط کندی در کاریست - تا گوید - و اینکه گویند مهلا یا رجل و همین تعبیر برای دو تا و گروه و برای مؤنث بمعنی امهل آمده یعنی آرام باش و گفته: نفث بمانند دمیدن و فوت کردنست و فروتر از تف کردنست.

اخلاق اسلامی (ترجمه جلد 64 بحار الأنوار)، ص: 312

من گویم: بسا بنظر آید منافات آنچه در این خبر است از جیغ زدن همام هنگام شنیدن پند و میان آنچه خواهد آمد در کتاب القرآن از نکوهش ابی جعفر علیه السلام مردمی را که چون چیزی از قرآن شنوند یا بدان بازگو شوند، جیغ زنند و شیون کنند.

و می‌شود پاسخ داد باینکه رخ دادن این وضع نادر بوده، و منافات ندارد با نکوهش آن حضرت از مردمی که آن را شیوه خود ساختند، و در آن تعمد داشتند برای خودنمائی و شهرت‌طلبی چون صوفیان.

بسمه تعالی تا اینجا پایان یافت جزء یکم از مجلد پانزدهم و آن جزء شصت و هفتم بر طبق جزء ساختن ما دارای چهارده بابست.

و البته که بذل کوشش نمودیم در تصحیح آن و بیماری خدا و خواست او بی‌غلط در آمد جز اندکی ناچیز که دیده از آن لغزیده و نگرش از آن کوتاه آمده.

بار پروردگارا هر آن نعمت که داریم از تو است یگانه‌ای، شریک نداری، ما را برای بیش از این توفیق عطا فرما.

سید ابراهیم میانجی محمد باقر بهبودی پایان برگردان این کتاب از زبان تازی پارسی بنگارش این بنده شرمنده محمد باقر بن محمد کمره‌ای در شهر ری بوده.

در روز 13 تیر ماه سال هزار و سیصد و پنجاه و چهار هجری خورشیدی برابر با بیست و چهارم ماه جمادی الثانیه سال 1395 هجری قمری.⁵

⁵ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، اخلاق اسلامی (ترجمه جلد ۶۴ بحار الأنوار)، ۱ جلد، مهر - تهران، چاپ: اول، بی تا.